ملفوظات حضرت سید جلال الدین
مخدوم جہانیان قدس سرہ

الراجی الی رحمت الباری گل محمد غفرله
۱۴۱۷

بارها در مجلس می نشستم و پا انگ در حجره می آمدم می
نبشتم و چند وصایا بنشتم باید که آنرا رعایت کنند
وصیت اول آنکه هر کرا ازین ملفوظ چیزی مشکل افتد
و حل آن نداند باید که کلمه این فقیر جوار مسجد جامع
دهلی قدیم است از فراشان مسجد مذکور که نواجه پسر ایشان
در حال خواهند نمود تا آن مشکل ازین فقیر حل شود اگر حیات
باقی باشند والا خدای تعالی آن مشکل را حل کند بفضله و کمال
کرمه وصیت دوم آنکه هر که این ملفوظ را مطالعه کند باید که
با طهارة باشد و تدبر و تفکر و حضوری دل لازم شمرد
تا از هر کلمه ازین کلمات ینابیع و فواید کثیر پدید آید
و ذوق آن معانی دریابد پس چنان باشد که بصحبت
صاحب ملفوظ مخدوم دامت برکاته بوده باشد
وصیت سیوم آنکه در شب و روز مطالعه کند و خاندان
خود را و آینده گان را ازین نصیحت کند و بیاگاهاند و اگر
سالک نباشد باید که پیش سالک بخواند و هر عابد و متعبد را
سالک نشمرد که مرتبه اول سالک قطع علایق است
هر تعلقی که باشد که چون ختم مقابر و درس مدارس و امامت
مساجد و کتابت مکا[illegible] [illegible]ب مکاسب و تولیت
ا[illegible] احوال [illegible]

واجارت وآنچه بدین ماند که همه را تعلق گویند موانع سلوک اند
چنانکه بعضی مشایخ گفته اند که السالک هو المتوکل علی الله
والمستغرق به بصفة اصحاب صفه قوله تعالی واصبر
نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی
یریدون وجهه ط ای ذاته زهی عالی همت که او را برای
ذات او طاعة کنند نه طمع بهشت و نه خوف دوزخ قوله تعالی
ویخشونه ولا یخشون احدا الا الله شاعر گوید بیت
چون گلشن بهشت نیاید بچشم شان کی سر درون کلبهٔ دنیا در آورند
وقوله علیه السلام فی صفة اصحاب صفه لا الی ضرع ولا الی زرع
یعنی اصحاب صفه را شیر آور نبودی یعنی نه گاو و نه گوسفند
و نه کشت و نه زراعت کردندی همه وقت مستغرق بودندی
وصیت چهارم آنکه در شبانروزی مطالعه کند و با خود دارد
و یا یک وقت کند در شبانروزی که در آن این را مطالعه
کند خاصه هر کسی را که فرزند محروم باشد و باید که خانه بخانه
و محلت بمحلت دهر که بطلبد برای این نسخه بدهد و تقصیر
نکند که غرائب و عجائب بسیار است تا ایشان نیز فواید
حاصل آرند که الخیر الخیر المتعدی که بهترین خیر خیر
[illegible] است که بدیگری برسانند و [illegible] بسی برین فقیر بگذرانند
[illegible] این فقیر [illegible] اند که چو آ [illegible]

آنچه تو با حضرت حق میکنی و حاضران فرمودند بنویسید
و یاد گیرید چند کرت تکرار کردند شاهزاده ظفرخان
بخدمت حاضر بود او نیز بنوشت و این فقیر در دل انگاشت
بعد از آن روی مبارک بر تلنبه آوردند و پرسیدند که فرزند
تو چیزی میخوانی عرضه کردم که در آن ایام این فقیر علم صرف
و نحو اشتغال داشت همان عرضه افتاد شاد شدند و گفتند
فقه بخوانی و ترتیب آن بود که وقت خفتن دو آیت
آخر سورة بقره یعنی آمن الرسول بعد از آن سه بار
استغفار بدین منوال بخوانی استغفر الله الذی لا اله الا
هو الحی القیوم واتوب الیه که حدیث صحاح است
قال علیه السلام من قرا قبل ان ینام آیتین من آخر سورة
البقرة وثلث مرات استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب
الیه حفظ من الآفات والبلیات و آخر شب را زنده دارید
و تهجد بگزارید دوازده رکعت است که سنت است و بر رسول علیه السلام
فریضه بود قال الله تعالی فتهجد به نافلة لک ای زائدة لک علی
خمس صلوات یعنی خطاب است با محمد که تهجد بگزار و معنی تهجد
هو القیام بعد المنام لقوله تعالی فی وصف المتهجدین تتجافی
جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفا وطمعا ای یتهجدون
معنی تهجد آنست که برخاستن بعد خواب که زیاد نشست
بر پنج نماز بعد از آن این فقیر قدمبوس کرد و برادرم مولانا

بدر الدین نیز دران روز باران بسیار بود باریده
و بر ما و چه چیزی نبود جانب خانه روان کردیدیم و نوبت
نماز دیگر میزدند نماز دیگر در هند چیند نا در پای کردیم
از انجا روان شدیم بیگاه شده بود دیر رسیدیم نباید دروازه
شهر بندند در دل این فقیر باعث شد که گفتم ولایت
مخدوم دامت برکاته زمین بر ما کوتاه شود تا زود تر بدروازه
برسیم الغرض واقعه حال همین بود بفضل حق جل و علا و برکت
مخدوم وقت مغرب بدروازه رسیدیم بیگاه شده بود
در آخر وقت نماز مغرب ادا کردیم برادرم مولانا بدر الدین
گفت که آهسته رویم اکنون در شهر رسیدیم چنانکه
وقت ضرب نوبت خفتن بخانه رسیدیم وانچه مخدوم
فرموده بودند از اهلاز مت میکردیم یعنی وصیت
مذکور و این فقیر در علم شروع کرد برکت نفس مبارک
مخدوم این فقیر عالم شد الحمد لله علی ذلک بعد ارادت بندگی
مخدوم دامت برکاته هم در سال مذکور ماه صفر بخدمت
شیخ بزرگوار شیخ محفوظ خضر شب جمعه رفتیم نماز تسبیح
بجماعت گزاردیم و ذکر بلند در حلقه یاران گفتیم گفته
یاروان روز خانه بلندی یا سرخ بود پس دوگانه گزارد
و مستقبل قبله شد و این دعا که در حدیث مذکور است
بخواند پس وحی کرد خدای تعالی سوی آدم که بدرستی

و راستی بیامرزیدم ترا و نیا شد یکی از فرزندان تو که
بخواند مثل آنکه بخواندی مرا تعیین این نماز و دعا
مگر آنکه دور کنم اندوههای او و غمهای او و برون آرم محتاجی را
از پیش دو چشم او و بازرکان گردانم او را و رای همه
بازرکان و بیاید او را دنیا و حال آن باشد که این دنیا
راغب باو باشد و اگرچه نخواهد او دنیا را این چهار چیز او را
کرامت شود و این نیز معمول مخدوم ست **وایضا**
فرمودند هر که هر شب صد بار **یا باقی گوید و توسل کند**
بدین سوال الهنا توسلنا بهذه الاسم الاعظم ان تحول اعمالنا
مقبوله اول و اخر درود گوید جمله اعمال روزینه و شبینه
او قبول افتد و این نیز معمول مخدوم ست و بیشتر
احوال بعد عشا میگفتند **وایضا نماز با کلاه ادا میکردند**
عزیزی از حاضران پرسید القلنسوة لیست بعمامة یعنی
کلاه دستار نیست بلفظ مبارک راندند که شیخ
مکه عبد الله یافعی قدس الله روحه او همه وقت کلاه
پوشیدی و نماز با کلاه گزاردی از وی پرسیدند القلنسوة
لیست بعمامة قال العمامة للرجال و لست برجل او گفت
دستار خاصه مردانست و من مرد نه ام یکی از حاضران
پرسید که او از واصلان بود این سخن چیست فرمودند
تواضع و انکسار میکرد من کیستم که از مردان باشم

و دیگر آنکه وصال را حدی و نهایتی نیست هر چند که مرد رونده
بیشتر است پس بضرورت چنین گوید شعر عربی و فرمودند در
شعر لا شیٔ عندی کل من طلب الدنیا واتقاه ورون نفوسهم ابطال
للطالبین تشابه برجالهم والواصلون الی الحبیب رجال
یعنی قایل میگوید نیست شیٔ نزد من هر که طالب دنیا است
و شکنندگان نفسهای خود شیر مردانند ابطال
جمع باطله بطل است ای شجاع و مر طالبان حضرت
قدسی را مشابهت بمردان است و رسیدگان بسوی دوست
مردانند بیت طلبی منصب فانی نکند صاحب عقل
عاقل آنست که اندیشه کند پایان را بتاریخ بیست هفتم
ماه مذکور روز جمعه خان جهان قدمبوس کرده بود و گفتند
کارها بر عدل و احسان کنی بموافقت شریعت نه بر عکس
این که وبال داد داو باز گشت سخن در مشغول بود فرمودند
سالک را باید چنان مشغول باشد که بهیچ نوعی وظیفه
او ترک نشود در خلا و ملا در جمع و تنهایی که خلق را جماد
داند چنانک جماد را ادنی نیست ایشان را نیز نیست
نفع و مضرت نتوانند رسانیدن مگر بارادت
حق تعالی بعد از آن فرمودند از جهت خلق ترک
عمل و وظیفه نباید کردن قال بعض المشایخ الصوفیه
ترک العمل لاجل الناس ریاء یعنی گذاشتن عمل از بهر

... حضور میدهی ... در حریم دل ...
میکشی بر صفحهٔ هستی خطی باطل چرا

۴

مردمان ریاست از آنکه ایشان را همیان می بینند
و این شرک خفی است و بعضی روندگان راه عمدا تند
غلط میکنند و از جهت خلق ترک عمل میکنند سالک را
باید که چنان مشغول باشد که غیر حق در دل نگذرد
و این بمجاهده تنها نیست زانکه قَلْبُ الْمُؤْمِنِ حَرَمُ اللّٰهِ تعالی
فَحَرَامٌ عَلٰی حَرَمِ اللّٰهِ ان یلج فیه غیر الله یعنی دل مومن
محرم اسرار الٰهی است پس حرامست بر حرم خدای تعالی
که در آید در آن حرم خدای غیر خدای عزوجل مصراع
یا خانه جای رخت بود یا خیال دوست بعد از آن
بر لفظ مبارک راندند که این مرتبه کی حاصل شود چنانکه
مشایخ صوفیه گفته اند اَلطَّهَارَةُ فُضُولٌ وَالصَّلٰوةُ
وَصْلٌ مَنْ لَمْ یَنْفَصِلْ فِی الطَّهَارَةِ مِنَ الْکَوْنَیْنِ لَمْ یَصِلْ
فِی الصَّلٰوةِ اِلٰی صَاحِبِ الْکَوْنَیْنِ یعنی طهارت وضو کردن
جدا شدنست از حدث و نجاست و نماز پیوستن
با حضرت صمدیت پس هر که جدا نشود در وقت وضو
کردن از دنیا و آخرت یعنی در خاطر بگذرد و نرسد
در وقت نماز سرای صاحب دنیا و آخرت
یعنی او را هیچ حضور نباشد با خدای عزوجل و درین
باب حدیث است قوله علیه السلام لَا صَلٰوةَ اِلَّا بِحُضُوْرِ
الْقَلْبِ و هر که خواهد که از واصلان گردد این وصیت

نگاه دارد و بر دوام خدای عز و جل را بر خود مطلع داند و این
مجاهده منتهیانست بعد ازان فرمودند کل عمل لا ثمرة له فی الدنیا
فلا حظ له فی الآخرة یعنی هر عملی که هست چون در دنیا میوه ندهد
پس هیچ نصیب نیست یعنی ثواب ان در عقبی نباشد
و میوه اینست که انرا حظ باشد و این آیه برخواندند قوله تعالی
ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر والبغی یعنی بدرستی
که نماز باز میدارد از حرام و مکروه و فعلی فرمانی بعد ازان
فرمودند که در فتاوی دیده ام برین عبارت
گویم هر عملی که هست چون طاعتست از کردن نگویم که قبول
افتاد زیرا که برای قبولیت شرط تقوی است
و شرایط التقوی عظیمة و این ایة خواندند قوله تعالی
انما یتقبل الله من المتقین. قرات یتقبل الله من
المتقین قبول نکند خدای تعالی مگر از متقیان نظم
تن درون نماز و دل بیرون؛ کشتها میزند بهمهای
اینچنین حالتی پریشان را؛ شرم باید نماز میخوانی
بعد ازان بنده التماس کرد که چهار عورت بندگی مخدوم
خاندان شیخ کبیر تعلق میکنند فرمودند کدام کدام
بنده گفت والده و دو خواهر و زن برادر فرمودند والده
شما را بخواهری قبول کردم و این حرم را که خورد ند بدختری
قبول کردم حسن خادم را گفتند چهار دامنی چهار کان کز

بیار خادم بیاورد و بر کتف مبارک خود انداختند
استعمال کردند بعد زمانی بنده را بردند گفتند ترا وکیل
کردم از جهت من سه بار استغفار تلقین بکن و دامنهای
پوشان قبول کردم بتاریخ چهارم ماه جمادالاول
روز جمعه برکاب سعادت نماز جمعه در کوشک شکار
گزارده شد و این فقیر در عقب مخدوم بود بعد فراغ
مذکر بر منبر برآمد و تذکیر میکرد و تفسیر این آیه
میخواند وانزلنا من السماء ماء مذکر گفت باران از ابر است
تقیید باسمان چیست گفت در عرب هرچه بلند باشد
انرا آسمان گویند بر لفظ مبارک راندند و روی مبارک
برین فقیر آوردند در مستخلص است این لغت
السماء آسمان و این مذکر از منبر فرود آمد و قدمبوس کرد
ازانجا باز گشتند بنده نیز برکاب باز گشت
در آخر شب جمعه بنده بخدمت حاضر بود عزیزی
از قرابتان مولانا ضیاء الدین سنامی رحمة الله علیه
التماس تعلق در خاندان شیخ نجم الدین صفاهانی
کرد این فقیر تعریف کرد که از قرابتان مولانا ضیاء الدین است
بر لفظ مبارک راندند از وهم خرقه پوشیده ایم و اجازة
پوشانیدن دارم یعنی از شیخ نجم الدین او را دادند
بعد ازان روی مبارک بدین فقیر و یاران دیگر آوردند

فرمودند که بشمرید از چند مشایخ خرقه پوشیده ام
ما می شمردیم میفرمودند اول خرقه سیادت پناهی رحمة الله علیه
از مخدوم سید کبیر رضی الله تعالی عنه تا جمله اباء و اجداد
امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و او از حضرت رسول صلی الله علیه
دوم خرقه شیخ بهاء الدین از والد پوشیدم سیوم خرقه
از شیخ رکن الدین رحمة الله علیه در خواب پوشانیدند
و عین آن کلاه در بیداری بر سر خود یافتم نگاه داشتم
بر ما در روز زندان است شیخ نظام الدین رحمة الله تعالی علیه
نیز در خواب پوشانیدند و لیکن در بیداری بر سر نیافتم
و دیگر از شیخ قوام الدین خلیفه شیخ رکن الدین رحمة الله علیه
و اجازه نامه داد نبشته بخط خود و دیگر از شیخ نصیر الدین
رحمة الله علیه و دیگر از شیخ مکه قطب الدین منور رحمة الله علیه
و دیگر از شیخ مکه عبد الله یافعی رحمة الله تعالی علیه و دیگر از
شیخ مدینه عبد الله مطری رحمة الله علیه و دیگر از قطب
عدن فقیه بصال رحمة الله علیه و دیگر از شیخ مرشد
ابو اسحاق کازرونی و دیگر از شیخ امام الدین برادر
شیخ امین الدین علیهما الرحمة که برای دعا گو خرقه و عصا
و متواضع و سجاده داشته بود و دیگر از سید حمید
حسینی و دیگر از شیخ معمر شرف الدین محمود شاه تستری
رحمة الله تعالی علیه او خلیفه شیخ شیوخ بود بیک واسطه

میان من و شیخ یار شیوخ کبیر بود صد سنی
ساله بود که آن روز که دریافته بودم و دیگر از سیدی
احمد کبیر رحمة الله علیه بعد از آن فرمودند او صوفی
بود موله نبود و لیکن نبسه از نبسکان او مجذوب
شده بود موله او بود دیوانه ایشان اتباع او میکنند
او را نیز نام جد سیدی احمد بود بعد از آن فرمودند
موله بکسر اللام غلط محض است نباید گفت زیرا که صفت
حق است اسم فاعل یعنی او وله کننده است و موله بفتح لام
مفعول یعنی او وله کرده شده و این صفت مخلوق است
می باید گفت و دیگر از شیخ نجم الدین اصفهانی رحمة الله علیه
و دیگر از شیخ نجم الدین کبری رحمة الله علیه و دیگر خرقه
حضرت خضر علیه السلام که میان من و پیغامبر دو واسطه است
و دیگر از عم خود اوحد الدین حسینی رحمة الله علیه
و دیگر از شیخ نور الدین رحمة الله علیه که در جزیره دریا بود
بتاریخ ماه پنجم مذکور روز دوشنبه وقت چاشت
بنده بخدمت حاضر بود و سبق عقیده نسفی
میگفتند که صاحب منظومه تصنیف کرده است
در علم کلام سخن در کرامات بود که الکرامة حق فیظهر
الکرامة علی نقض خارق العادة فصاحب الکرامة
یطیر فی الهواء و یمشی علی الماء و یطوی الارض والسماء

وينظر الى العرش والكرسي واللوح والقلم وغير ذلك
من الاشياء وينطق له الجمادات ويجيء له طعام الجنان
والاثواب وفي زمان قليل يطوف بالمشرق
والمغرب ويرجع ويزور الكعبة في مدت يسيرة
ويرد البلاء بدعائه فهذه الكرامات لواحد من امة
النبي عليه السلام ولا يكون وليا مالم يكن متبع النبي
قولا وفعلا يعني ترجمه كرامت نقض عادت است
كه نبوده باشد در وپيدا شود وصاحب كرامت
بپرد در هواي وبرود بر آب چون بر صحرا و زمين
و آسمان براي ايشان ركهاي در كشند واندك
مسافت كنند بدين حد شود كه زمين كعبه چون
مسجد محلت بنزديكي در نظر او چند قدمي بنهد
برود وطبقهاي آسمان بر سبيل نردبان كنند
پاي نهد بر بالا برود وبه بهشت برسد وطعمه
كند وباز گردد وجمادات غير حيوانات چون كوه
وسنگ وچوب ودرخت وديوار واجز بدين مانند
سخن كنند بعد ازان فرمودند يادي بود مارا مردي
عزيز چون اشتها كرفتي كاسه چوبين در ديوار زدي
وچون صاحب كرامت را حاجت شود طعام
بهشت وآب وجامها برسد تا فارغ دل باشد

در زمان ... از طعام ... تناول كردي

همدرين

همدرين ميان حكايت فرمودند كه بعضي ياران دعاگوي بر
بهشت ميشدند ونعمتها تناول ميكردند روزي براي
من آوردند من ازان بخوردم ودر اثنا هم آورده بودم شيرين
تر از خرما ونبات مصري بود بعد ازان فرمودند بر جد
دعاگوي كاسه چوبين بود چون ايشان درون حجره بذكر
مشغول ميشدند آن كاسه نيز در ذكر شدي از شيخ
صدر الدين رحمة الله عليه پرسيدند درون حجره سيد
ديگر كيست كه ذكر ديگري هم مي شنويم گفت با ايشان كاسه
چوبين است او ذكر ميگويد اينست منطق جماد ودر
زمان قليل مشرق ومغرب بگردد وباز آيد بعد
ازان مناسب اين حكايت شيخ جلال الدين
تبريزي كردند رحمة الله عليه كه روزي براي ايشان
علي كوهري درويش مريد شيخ بهاء الدين رحمة الله عليه آمد
وچيزي پي اذي در خانقاه كرد واين پي اذي ازان بود كه
اظهار كرامت كرد روزي شيخ بهاء الدين رحمة الله عليه
در استراحت بوده اند او شيخ را باد مروحه اشاره
ميكرد او را در خاطر افتاد كه بنماز نفل مشغول شوم بمروحه
اشاره كرد مروحه ميگشت چون شيخ بيدار شد ديد
مروحه ميگردد وعلي درويش بنماز مشغول است شيخ
گفت يا غفور يا غفور يا غفور كه انبيا را اظهار واجب

واولیا را استتار واجب او ترک واجب کرد
شیخ ازو ناخوش شد واورا همان زمان اشتها
گرفت چنانچه هرچه میخورد سیر نمی شد گرسنگی
زیاده میشد اورا در خاطر افتاد که بر شیخ جلال الدین
بروم واحوال بگویم چون رفت احوال خود باز نمود شیخ
گفت زمانی بنشین او بنشست خود زمانی در مراقبه شد
سر بر آورد همان زمان دست کشید وگفت بستان
پس خورده شیخ بهاء الدین بخور او بخورد همان زمان
نیکو شد اشتهاء ازو برفت اینست قطع مسافت
در زمان قلیل که زمین کوتاه میشود چنانکه هر دو یکجا
شدند و دست انداخت طعام پس خورده آورد وآن
روز شیخ جلال الدین سنارگان بود فرو دست
وشیخ بهاء الدین در ملتان بود بعد ازان حکایت
شیخ جمال الدین اچه رحمة الله علیه فرمودند که او روزی
سبق میگفت وعلی الدوام سبق میگفتی و دعاگوی حاضر
بود در اثنای سبق مراقبه شد سر فرو افگند زمانی
باز سر آورد متعلمی بود سبق او بود گفت ان زمان
بخوانم که این سبب مراقبه بگویند شیخ گفت بخوان
کجا افتاده در کارها درویشان او میخواند بعد ازان
شیخ گفت عجب طایفه اند این متعلمان شیخ فرمود

جهاز بعضی

جهاز بعضی معتقدان این درویش در دریا غرق میشد
ایشان این درویش را مدد آوردند دست انداختم
جهاز را کشیدم وآستین نمودتر بود این نیز قطع
مسافتست چنانکه مکان خود نشسته دست بدریا برد
وجهاز کشید بعضی یاران تاریخ نبشتند بعد چند گاهی
اهل آن جهاز بزیارت آمدند وقصهٔ خود باز نمودند
آن تاریخ برسیدند واقع همچنان بود و دیگر آنکه با
نظر بعرش وکرسی ولوح وقلم ومانند این چیز
کنند بجای خود نشسته بعد ازان حکایت شیخ
رکن الدین رحمة الله علیه کردند که روزی بخدمت
ایشان حاضر بودم لشکری آمد والتماس بیعت
کرد شیخ قبول نمیکرد میگفت چند گاه دیگر خود را
تزکیه کن بعد ازان بیعت کنی واو الحاح بسیار میکرد
وبرادر شیخ بدر شیخ الاسلام مولانا عماد الدین
اسمعیل گفت مخدوم او الحاح میکند قبول کنید
شیخ گفت چون قبول کنم می بینم در عرش و بلوح محفوظ
نبشته اند که چند گاه دیگر گناه خواهد کرد واین
سخن بلند فرمود چنانکه همه اهل مجلس شنیدند
بعد ازان مخدوم دامت برکاته بکا کردند وبعضی
یاران نیز بگریستند از گریه ایشان که چه بند کانند

که بدین چیزها اطلاع می یابند و عرش و کرسی
و لوح و قلم بر سر ایشان مقدار بدستی مینمود بعده
فرمودند کرامت آنست که عقل را درو مدخل نباشد
و اگر همین که گفتیم پیغامبر باشد معجزه گویند و اگر درویش
باشد کرامت گویند لیکن بشرط اتباع قول و فعل
و حال پیغامبر خود که این ولی امت اوست و اگر مخالف
این باشد ولی نباشد اول اتباع ظاهر باید تا ببرکت
اتباع ظاهر اتباع باطن یابد که آن یافت احوالست دست
دهد و اگر درین مخالف چیزها ظاهر شود از دو حال خالی نیست
اگر فاسق است انرا معونت گویند و اگر کافر باشد انرا
استدراج گویند اینچنین در عالم بسیار است بتاریخ پانزدهم
ماه جماد الاول روز شنبه بعد نماز پیشین بنده بخدمت
حاضر بود سخن در صبر افتاد بر لفظ مبارک راندند الصبر
علی ثلثة انواع صبر العام و صبر الخاص و صبر
اخص الخاص فاما صبر العام فحبس النفس علی ما تکره
و صبر الخاص تجرع المرارات من غیر تعبیس و صبر
اخص الخاص التلذذ بالبلاء یعنی صبر بر سه نوعست
صبر عام بند کردن نفس بر آنچه دشواری نماید و صبر
خاص نوشیدن تلخیها از انکه روی ترش کردن
و صبر اخص خاص لذت گرفتن به بلا چنانکه حق تعالی

صبر سه نوع است

از صبر حضرت ایوب

از صبر حضرت ایوب صلوات الله علیه السلام خبر میدهد
وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ
الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ یعنی ما ایوب را صابر یافتیم
ببلاء ما و آن این بود که روزی کرم از تن مبارک او بیفتاد
باز در تن خود بنهاد لقوله علیه السلام اذا اشد البلاء
علی الانبیاء ثم الاولیاء ثم علی الامثل فالامثل مثنوی
داری سر ما و گرنه دور از بر ما ما دوست کشیم و تو ندانی سر ما
پس روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند که این سه وجه
صبر که تقریر کردم بنویس غریب است ایضا
عزیزی سبق شرح نود و نه نام بخدمت میگذشت
سخن اینجا بود الملک بر لفظ مبارک راندند هر که
در مجلس واحد سه روز متواتر این نام هزار بار گوید
او پادشاه شود در عرب شرح عزلی سماع دارم
بعد ازان فرمودند اگر درویش باشد صوفی او را
مطلوب پادشاهی نباشد شاه اولیا شود قطب
گردد بعد ازان فرمودند که مولف این شرح چرا
این معنی بیرون نداد زیرا که هر کسی طمع پادشاهی
دارد بنابرین معنی نگفت وایضا عزیزی قمقمه آب
زمزم بخدمت آورده بر لفظ مبارک راندند که آب
زمزم بهر حاجتی که بخورند ان حاجت برآید لقوله

آب زمزم

ماء الزمزم لما شرب له بعد ازان فرمودند اگر گرسنه
بخورد سیر شود و دعاگوی در مکه مبارکه چون گرسنه
میشدم آب زمزم میخوردم سیر میشدم ولیکن شرط
اینست که ایستاده بخورند پس روی مبارک برین فقیر
آوردند من فایده الملک و فایده آب زمزم با حدیث فرزندم
صحاح که تقریر کردم بنویس غریبست وایضا
فرمودند که تولد دعاگو در شب برات است سنه
احدی و ثمانین و سبعمایة بود این فقیر شمار کرد آن روز
که این فرمود هفتاد و پنج سال بود وایضا بعد تهجد
شب چهارشنبه شانزدهم ماه جماد الاول بنده بخدمت
حاضر بود مؤذن بانگ نماز گفت بر لفظ مبارک راندند
اگر یکی حاضر است برو التفات نیست یعنی خاموشی
واجب نیست اگر سخن گوید روا باشد زیرا که
بفعل اجابة الفعل اولی من القول ایضا سخن در
مراقبه افتاده بود فرمودند اصطلاح مشایخ است
معنی مراقبه آنست المراقبة ملازمة العلم بان الله
یری و یعلم یعنی مراقبه آنست که مدام دانستن
که خدای بر وی می بیند و معنی لغة المراقبة با یکدیگر چشم
داشتن مفاعله برای مشارکت است بعد ازان فرمودند
نه مراقبه آنست که سر بر زانو کند و بنشیند

بعضی ان کمان

بعضی آن کمان میبرند و نمیدانند باید که هر حالی
که باشد خدا را بر خود ناظر دانند هر که این نگاه دارد
ولی باشد محبوب حق شود پس روی مبارک برین
فقیر آوردند فرمودند که اجابة فرزندی این ندا اجابة
فعل و فایده مراقبه که تقریر کردم بنویس وایضا
فرمودند که هر چه نفس فرماید بر آن راضی نشود آن خود
اماره بالسوء است و فتنه اوست و اماره فعال است
از امر برای مبالغه یعنی فرماینده بسیار چنانکه لوامه
از لوم بسیار ملامت کننده و اماره بالخیر هم است
بعد تزکیه ملک شنیده ام والله بهتر از روح شود
فرمان بردار شود بلکه اسیر حق گردد غریب
اسیر العدا و نفدیه احوالهم و ما الاسیر الغانیات فدا ای یعنی
اسیر دشمنان را فدا ایست و نیست مر اسیر زنان
مرغوب را فدایی عدا جمع عدو است چنانکه رجال
جمع رجل است و غانیات زنان مرغوب را گویند وایضا
فرمودند الله اکبر لفظ را جزم کنند و در سمع الله لمن حمده
نیز جزم اولیتر که در حدیث است قال علیه السلام التکبیر
جزم و التسمیع جزم و جمعی از اخیار خواجگان چشت
رحمهم الله تعالی فاما شیخ کبیر قدس الله تعالی روحه
بضم ها اختیار کرد بعد ازان فرمودند در طریق سماع

دارم یکی آنکه جزم حاصل میشود زیرا که آخر واو است
و آن مجذوم است و دوم آنکه بعد هر حرفی ثواب است
در مکه مبارک یک لک و در مدینه یک هزار و در مسجد
جامع بانصد و در مسجد محلت بیست بنج و غیر آن
بعد هر حرفی ده ثواب است بعد ازان فرمودند جزم
هم حاصل میشود زیرا که آخر هاواو است و آن مجذوم است
عمل بر حدیث هم باشد مناسب این حکایت
فرمودند در آنکه من در مکه مبارک بودم عزیزی امامت
کرد او در فاتحه ملک یوم الدین بغیر الف خواند بر قراءة
ابو عمرو چون از نماز فارغ شد شیخ مکه عبد الله یافعی
حاضر بود بر آن امام گفت لم قرءت و قراءة ملک یوم الدین
یعنی الف چرا کم کردی یک لک حرف را ثواب یک لک باشد
حرف را که ثواب یک لک کم شد و اگر امام مالک یوم الدین
بالف خواندی یک لک ثواب از یک حرف می یافتم بعد
ازان روی مبارک بر بین فقیر آوردند فرمودند فرزند
من بنویس بس نوشتم بتاریخ شانزدهم ماه جماد الاول
روز چهارشنبه وقت چاشت بنده بخدمت
حاضر بود روی مبارک بر بین فقیر آوردند فرمودند فرزند
من چیزی سبق بخوان عرضه داشت کردم که فقه اکبر
بخدمت بگذرانم فرمودند مبارک باشد بعد ازان فرمودند

امام اعظم تصنیف کرده است عرضه داشتم آری بس آغاز
کردم کلام ترتیب درین بود هذا الکتاب الفقه الاکبر
مما صنفه سراج الامة و امام الملة ابو حنیفة نعمان ابن ثابت
الکوفی رضی الله تعالی عنه قال لا نکفر احدا بذنب ای لا نخرج
احدا من الایمان التکفیر الاخراج و هذه مسئلة مختلفة
فیها قالت الخوارج اذا ارتکب المؤمن کبیرة من الکبائر
فانه یکفر و یزول عنه الایمان و الخوارج قوم یقرون بابی
بکر و عمر و عثمان و لا یقرون بعلی بل ینکرون علیا و خلافته
رضوان الله تعالی عنهم و قالت القدریة و المعتزلة یخرج بذنب
الکبیرة من الایمان و لا یدخل فی الکفر و یکون بین الکفر
و الایمان فاذا تاب تاب الله علیه ای قبل توبته
و اذا رجع عنها فانه یدخل فی حیز الایمان و اذا مات
قبل ان یتوب دخل فی حیز الکفر و یخلد فی النار و القدریة
قوم یقولون الخیر من الله و الشر من الشیطان
و هؤلاء ینکرون القدر و زعموا بوجود الهین یقولون
احدهما یزدان و الآخر اهرمن و هو باطل و احتجت
الخوارج و القدریة و المعتزلة ان الایمان یرفع بالکبیرة
بقوله تعالی وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ
جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا اجره الله تعالی انه یخلد فی النار و الخلود
المطلق انما هو للکافر بعد ازان فرمودند فرزند من ترجمه

بیدانی عرضه داشتم که جواب هر معانی از مخدوم التماس
دارم فرمودند یعنی اهل سنة و جماعة میکویند که کافر نکویم
یکی را بکناه کردن و بیرون نیاریم یکی را از ایمان و این
مسئله مختلف است خوارج میکویند چون مومن کناه کبیره را
مرتکب شود کافر کردد و زایل شود از و ایمان و خوارج
جمع خارج است چنانکه موانع جمع مانع یعنی بیرون شده اند
از سنت و جماعت و قول این طایفه باطل است
و ان طایفه اند که اقرار میکنند ابوبکر و عمر و عثمان را
و اقرار نمیکنند علی را بلک منکر اند از و و خلافت
او و قدریه و معتزله میکویند که چون یکی کناه کبیره کند
از ایمان بیرون آید و بکفر در نیاید میان کفر و ایمان باشد
اکر توبه کند توبه او خدای تعالی قبول کند و در آید در
مکان ایمان و اکر بی توبه بمیرد در کفر در آید و جاوید باشد
در عذاب آتش دوزخ قول این طایفه نیز باطل است
و این قدریه طایفه اند در عرب ایشان میکویند که الخیر
از خدا ئیست و شر از شیطانست و از مقدورات منکر اند
و کمان برند این طایفه که خدای دو اند یکی یزدان نام و دوم
اهرمن نام و این باطل است لقوله تعالی وَاِنَّمَا اِلٰهُكُمْ
اِلٰهٌ وَّاحِدٌ حصر است ای لیس اِلٰهُكُمْ اِلَّا اِلٰهٌ وَّاحِدٌ
قوله تعالی لَوْ كَانَ فِيْهِمَا اٰلِهَةٌ اِلَّا اللّٰهُ لَفَسَدَتَا

ای غیر الله

ایی غیر الله و این هر سه طایفه یعنی خوارج و قدریه و معتزله
میکویند که بکناه ایمان بر داشته شود و حجت
بوین آیه کنند مَنْ يَّقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا الی آخر الآیة و در دوزخ
جاوید باشد و در دوزخ جاوید کافران باشند
و این طایفه و قول ایشان باطل است عقلا و نقلا بهمدرین
معانی ابوبکر بدولی مایده طعام بدست فرزندان فرستاد
بخدمت مخدوم آوردند فرمودند اذا جاء الطبق
رفع السبق یعنی چون طعام بیاید بر دارند سبق را
فرمودند السبق بفتح الباء کما ان الطبق بفتح الباء و با لجزم
خطاست و بنده را و یاران دیکر را در طعام جهد کردند
چون فارغ شدند حکایت شیخ جمال الدین احمد
افتاد که او سبق عام کفتی و اکر جایی مشکل شدی
زمانی سر فرو دافکندی و مشکل حل کردی می پرسیدند
نقل بکوئید کفتی نقل بنویس مِنَ الله و در هیچ کتابی
نیست ز حق علم کرد اشت بعد از ان فرمودند که شیخ
صدر الدین سبق عام کفتی بجدی که اکر کسی نحو و یا صرف
بخواندی بکفتی تعریف جد و لی تصنیف ایشا نست
و شیخ رکن الدین سبق عوارف کفتی حضرت شیخ بهاء الدین
خاندان خود در اسبق کفتی و جد دعاکو سید جلال الدین
رضی الله تعالی عنه دامت برکاته خلیفه شیخ کبیر بود

وشیخ جمال الدین خلیفهٔ شیخ عارف صدر الحق والدین
بود قدس الله ارواحهم هم درین بیان حکایت
کردند که شیخ نظام الدین هرگاه که بدر و رفتی چیزی بخورانیدی
تا روزی خراسانی بود دانشمند او بر شیخ بارها رفتی
او گفت هر بار که بر شما می آیم چیزی میخورانید چندین
کرات بر شیخ رکن الدین رفته ام مرا چیزی نخورانید
شیخ گفت من برین حدیث عمل میکنم قوله علیه السلام
من زار حیا ولم یذق منه شیئا فکانما زار میتا
یعنی هر که زیارت کند زنده را و نه چشد از و چیزی
پس چنانستی که زیارت مرده را کرده باشد بعد از ان
خراسانی دانشمند گفت این حدیث بشیخ رکن الدین
نرسیده است که عمل کنند شیخ نظام الدین او را گفت
که شیخ رکن الدین عمل معنوی میکنند ذوق روحانی میدهند
ذوق دو نوع است یکی ذوق روحانی و دیگر جسمانی
ذوق روحانی وعظ و نصیحت است و ذوق جسمانی
اکل و شرب بعد از ان بر لفظ مبارک راندند که دعاگوی تنها
در [illegible] که از مشایخ سماع دارم بیان این حدیث
که ذوق گفت اکل نگفت زیرا که ذوق عبارت از چشیدن است
خواه ذوق معنوی روحانی خواه ذوق نفسی یعنی جسمانی
اما اکل فی الجمله خوردن مراد داشت پس روی مبارک برین

فرآور

برین فرآوردند فرمودند فرزند من این هر دو وجه
که تقریر کردم از ان ذوق بنویس غریبست پس چون
خراسانی دانشمند بر شیخ رکن الدین رفت گفت من
بر شیخ نظام الدین بوده ام او گفت که شیخ رکن الدین
ذوق روحانی میدهد و من ذوق جسمانی میدهم بعده
شیخ رکن الدین گفت که برادرم نظام الدین تواضع
کرده است در این معنی هر دو هست هم ذوق روحانی
و هم ذوق جسمانی بعد ادای ظهر روز مذکور بندهٔ کمینه
حاضر بود بر لفظ مبارک راندند که ظهر به ده رکعت است
به سلام زیرا چه در روز اولی اینست که تطوع چهارگانی را
بگذارد و هر که مدام بگذارد نماز پیغمبر خضر علیه السلام
دریابد در مکهٔ مبارک که هر روز نماز بامدادی زیر میزاب میگذارد
آن قدر مصلی او سبز شده است گزارندهٔ این نماز خدایش
همانجا ببرد تا دریابد و یا آنکه در هندوستان
چون زیادت اولیا می آید دریابد و باید که نشسته
نگزارد ایستاده بگزارد تا ده رکعت شود والا پنج رکعت
خواهد شد و نیمی در اعمال خواهد نشست لقوله علیه السلام
صَلَوٰةُ القَاعِدِ نِصْفٌ عَلیٰ صَلَوٰةِ القَائِمِ عزیزی پرسید
که در حدیث است که رسول فرمود علیه السلام اگر خضر زنده
بودی ملاقات من کردی جواب فرمودند درین طریق

دو طریق سماع دارم یکی وجه آنکه این حدیث پیش ملا قاضی
گفته است و دوم وجه آنکه خضر نام یاری بود او را رسول
در ولایت اقطاع فرستاده بود چند گاه شد او نیامد
پس رسول علیه السلام در شان او گفت اگر خضر زنده بودی
بر من آمدی هر دو وجه از طرف مکه و مدینه مبارکه سماع
دارم هرگز در هندوستان نشنیده بودم پس روی
مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزند من بنویس
غریبست پس نبشتم وایضا فرمودند هر که بعد هر پنج نماز این
سه کلمه بگوید که در حدیث است من قال دبر کل صلوٰة
حسبی الرب من المربوبین و حسبی الخالق من المخلوقین
حسبی الرازق من المرزوقین حسبی الله الذی لا اله الا هو
علیه توکلت و هو رب العرش العظیم ه وسع رزقه رزق او
فراخ گردد بعد ازان فرمودند علما از یعنی عیالداران را
گفتن این کلمه می باید فرمودند من هم میگویم و معمول من است
پس روی مبارک برین فقیر آوردند و فرمودند فرزند من
بنویس کار خواهد آمد پس نبشتم ایضا دستار آوردند
فرمودند چند گز است حسن خادم گفت شش گز است
فرمودند دستار طاق مسنون است وایضا
عزیزی آمد التماس کرد که در خانه بنده فرزند تولد
شده است وایضا عزیزی آمد التماس کرد که در خانه

بنده فرزند

بنده فرزند تولد شده است اسم او بکنید جواب فرمودند
که در حدیث است خیر الاسماء ما حمد و عبد یا محمد
یا محمود یا حامد یا حمید یا احمد یا حماد ازین اسماء
بنهند و یا آنکه عبد الله و یا عبد الرحمن و مانند این نام
نهند که بهترین اسما اینست پس روی مبارک برین
فقیر آوردند و فرمودند فرزند من بنویس که گفتم پس نبشتم
است
وایضا سخن در فقر و غنی افتاد فرمودند در حدیث
قوله علیه السلام فقراء امتی قبل اغنیاءهم
بنصف یوم یدخلون الجنة وذلک الیوم خمسین
الف سنة و کل یوم عند ربک کالف سنة مما تعدون
یعنی رسول علیه السلام گفت درویشان شما پیش
از توانگران شما نیم روز در آیند در بهشت و آن روز
پنجاه هزار ساله باشد و هر روزی ازان هزار روزه
باشد مناسب این حکایت فرمودند که رسول علیه السلام
شتر سوار در راه رفتی و اگر فقیری بودی برو
فرود آمدی و او را سلام دادی زهی خلق اگر سالک
در راهی و یا بازاری بگذرد چون گوشه نشین باشد
برو فرود آید زیارت او کند تا متابعت حضرت
رسول کرده باشد پس روی مبارک برین فقیر آوردند
فرمودند فرزند من بنویس پس نبشتم وایضا

عبد السلام گجراتی مولی اسلام یاد میکرد در حق او دعا
کردند که تو همچو عبد الله شوی انشاء الله تعالی پس روی مبارک
برین فقیر آوردند فرمودند بیدا نیند که عبد الله که بود گفتیم
فرمان دهید فرمودند این عبد الله گجراتی بود زنار دار و
بر دعاگو اسلام آورد و تعلق نیز کرد در جماعت
خانه دعاگو میخواند حافظ کلام الله شد و احکام شریعت
بیاموخت بعد چندی پیش دعاگو گفت مرا احکام حج بیاموزند
حج خواهم رفت همچنان بیاموختم و در حج رفت حج کرد
و باز گشت بر دعاگو بعد چند روز بر دعاگو گفت
مرا اجازه کنید در تا گجرات بروم قوم و اهل
خود در اسلام کنم اجازتش کردم و ایضا عزیزی
پرسید هر جا که در ادعیه و تسبیح ذکر اکثر باشد
چند بار بخواند جواب فرمودند این را سه نوع سماع
دارم اول هفتاد بار بگوید اوسط بمقدار رگ
اعضا یعنی سیصد و شصت بار که در تن آدمی سیصد
و شصت رگ است و اکثر این را حدی نیست
ولیکن معمول دعاگو همین هفتاد است پس روی
مبارک برین فقیر آوردند و فرمودند فرزند من نویس
پس نوشتم بعد از آن روی به میر بغفر کردند و فرمودند
فرزند من سبق بخوان پس آغاز کردم سخن درین

بود قالت

بود قالت الخوارج والقدرية والمعتزلة اذا ارتكب
المؤمن كبيرة فانه يخرج من الايمان واحتجت بقوله تعالى
وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ
خَالِدًا فِيهَا اخبر الله تعالى ان يخلد في جهنم والخلود المطلق
للكافر الا انا نقول لهم انما احتججتم بهذه الآية لمعاداتكم
ومخالفتكم فلو ساعدتكم سعادة لما ابتدعتم وما
خالفتم الصحابة رضوان الله تعالى عليهم لان الصحابة
ومن بعدهم من اهل التفسير اجمعوا على المراد من هذه الآية
الاستحلال بالقتل وهكذا اقول رئيس المفسرين
عبد الله ابن عباس رضي الله تعالى عنه وهو ترجمان القرآن
على انا لا نسلم ان الخلود يعبر عن الابد وانما يعبر به عن طول
الزمان يقال خلد الامير فلانا في السجن اي اطال الحبس
فيه وقال الله تعالى خبرا عن بلعم ولكنه اخلد الى الارض
اي اطال الله اليها واطمأن بها ترجمه خوارج و قدریه و معتزله
طایفه اند در عرب ایشان میگویند چون مؤمن گناه
کبیره کند بدرستی که او از ایمان بیرون آید و حجت
باین آیة مذکور کنند یعنی هر که بکشد مؤمنی را عمدا
نه بسهو زیرا که در ان دیة است قید بعمدا کرد
تا سهو خارج شود پس جزاء آن کشنده مؤمن
عمدا دوزخ است جاوید باشد در دوزخ خبر

کرد خدای عز و جل بخلود او زیرا که اطلاق خلود
مر کافرانرا است و کشتن مؤمن گناه کبیره است
قول آن طایفه باطل است عقلا و نقلا اما جواب ایشان
میگویم یعنی اهل سنت و جماعت که شما حجت کردید
برین آیه از بهر عداوة میان سنت و جماعت
و مخالفت با صحابه کرام که ایشان و تابعین از اهل
تفسیر اجماع کرده اند که مراد ازین آیه حلال داشتن
قتل مؤمن است و هم برین است قول سر مفسران
عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما و او ترجمان قران کرد
و ترجمان فعلان بمعنی الفاعل مشتق من الترجمة و آن
لغتی را بلغتی بیان کردن این جواب نقلی بود پس عقلی
نیز جواب گویم که تسلیم نداریم بدرستی که خلود بیان
او ظاهر است بیان او طول مدت کرده اند چنانکه گویند
بند ابد کرد امیر فلانرا در زندان یعنی دیر داشت
چنانکه خدای تعالی خبر داد انه ولکنه اخلد الی الارض
یعنی دیر ماند در دنیا چهار صد سال و میل بدنیا کرد
و قرار بوان گرفت ازنکوهیدن آن چنانکه قایل میگوید
بیت گه صوف شوق از تن بلعم برون کشد
گه جامهٔ صفا بسگ پاسبان دهد یعنی سگ اصحاب کهف
این ترتیب از آغاز سبق تا بفراغ در حق این فقیر بود

ایضا در شب پنجشنبه

ایضا در شب پنجشنبه هفدهم ماه جماد الاول
وقت تهجد این فقیر بخدمت آن امیر حاضر بود از حسن
خادم چیزی برای خوردن طلبیدند [illegible] قرصها
آوردند و ناخوردند عزیزی بانگ نماز گفت روی بما
آوردند پرسیدند صبح دمید وقت بانگ نماز شد
جواب گفتیم صبح ندمیده است بر لفظ مبارک راندند
بیوقت بانگ نماز گفتن روا نیست و اگر گویند اعادة
کنند و این که امام یوسف قاضی و امام شافعی قدس الله
تعالی روحهما میگویند که وقت تهجد بانگ نماز گفتن روا است
تا متهجدان برخیزند و تهجد بگزارند زیرا که در خبر است
که بلال رضی الله تعالی عنه وقت تهجد بانگ نماز گفتی
از جهت آنک بر رسول علیه السلام تهجد فریضه بود لقوله
تعالی فتهجد به نافلة لک الاذان للفرایض لا للنوافل
و مجتهدان عام گویند که بانگ نماز گفتن وقت
تهجد روا نیست مگر بر رسول علیه السلام که تهجد
برو فریضه بود و بر امت سنت است و اگر
گفته شد اعادت کنند زیرا که بلال رضی الله تعالی
عنه برای نماز صبح بانگ نماز دیگر گفتی زیرا که لا یجوز
الاذان للصلوة قبل دخول وقتها در کتب است
الاذان فی الوقت لا فی غیره لان الاذان فی الاوقات

الخمس سنة وقيل واجبة والصحيح انه سنة
مؤكدة يعني بانگ نماز در وقت است نه غير وقت
و در پنج وقت سنت است و بعضی علما گفته اند که
واجب است و صحیح قول آنست که سنت مؤکده است
بعضی علما گفته اند الصلوة بغیر الاذان لا یجوز لمخالفة
الفریضة والصحیح یجوز ویکره لمخالفة السنة بعضی
گویند که نماز بغیر اذان روا نیست از بهر مخالفت
فریضه و این قول صحیح نیست صحیح قول آنست
که نماز بی اذان مکروه است قبول نیست رد میشود
از بهر مخالفت سنت مناسب این حکایت
فرمودند که در مکهٔ مبارکه و مدینهٔ مشرفه پیش
از صبح بانگ نماز میگویند چون صبح میدمد اعاده
میکنند تا ازین ثواب محروم نمانند که در حدیث
صحاح است قوله علیه السلام من صلی باذان واقامة
صلت معه الملائکة یعنی هر که نماز کند به بانگ نماز و اقامت
بگزارند با و فرشتگان و این در وقت شرط است
برای فریضه نه غیر وقت هم درین محل عزیزی
پرسید که مؤذن عالم باید تا وقت و غیر وقت
بشناسد و حدود نگاهدارد جواب فرمودند
در کتب فتاوی است ینبغی ان یکون المؤذن

متقیا یعنی باید و سزد که مؤذن متقی باشد عزیزی
پرسید عبارت از متقی چیست جواب فرمودند
که مؤذن اعلم باشد این مراد است بعده روی مبارک
بوی فقیر آورده و فرمودند فرزند من بنویس این
فایده که گفتم غریبست پس نبشتم بعد ازان فرمودند
کران طرفها یعنی مکه و مدینه مؤذنان همه اهل علم اند
محدثان و مشایخ مؤذن مکه و مدینه مبارکه که شیخ
مدینه عبدالله مطری بود رحمة الله تعالی بعد ازان
اوصاف او فرمودند که چه حد بزرگوار بود و استاد
من بود و دعاگو عوارف تمام یکسال پیش او
خوانده است چون در مسجد رسول علیه السلام باربعین
معتکف بوده ام ایشان برای دعاگو وقت سحر
بیک دست طعام و بدست دیگر چراغ آوردی
و هم در حجره سبق گفتی هم درین محل عزیزی
پرسید که شیخ مدینه کودکی نداشت که خود طعام
و چراغ آوردی فرمودند از جهت تعظیم دعاگو
و شفقتی کرد داشت از خانه برمی آمدی بروضهٔ مقدسه
نبوی او شنیده بود که سیدم گفتی که تو سیدی
چون او شنید که در حق من رسول گفت علیه السلام
یا ولدی لا تقم بین یدی زواری اعتقاد پیش

ازان کرد و آرزوی بود که دعاگویش دیوار
روضه مقدسه نبوی صلی الله علیه وسلم پیش دیوار
سلام کردم و همانجا مشغول شدم زائران
در عقب من بتکلف میکردند چون این آواز
شنیدم یا ولدی لاتقم بین یدی زواری تحقیق
کردم که آواز از خدمت حضرت رسول است
یعنی استاده مشو پیش زائران من ازانجا پستر
شدم عزیزی پرسید شیخ مدینه چون این آواز
بشنید حاضر بود جواب فرمودند که حاضر نبود
او این معنی از مکاشفه دریافت پس آمد و دست
من گرفت و برد بمحلی که اینجا مشغول باش
و سلام ده که شیخ قطب عالم رکن الحق
والدین ازینجا سلام کردی و مشغول شدی
و در هر شب جمعه حاضر شدی و شب دوشنبه
نیز و مقام شیخ نصیرالدین نیز نمود جای شیخ
رکن الدین و دعاگو عقب مقام هر دو شیخ مشغول
میشدم و سلام میدادم عزیزی پرسید که شیخ
نصیرالدین هم حاضر شدی جواب فرمودند آری
درین نیم شبها میروند که در کتاب قوة القلوب است
کل من صحت له ولایته یحضر فی لیلة الجمعة والعیدین

بمکه

بمکة المبارکة و مدینة المشرفة یعنی هر که المحبوبیة
او درست آید او حاضر شود در مکه مبارکه و مدینه
مشرفه مناسب این حکایت فرمودند که عورتی
دراجه در هر شب جمعه در خانه کعبه حاضر میشود
و طواف میکنند عزیزی پرسید آن عورت
زنده است جواب فرمودند آری یاد دارم او
دعاگو قرص مکه و نبات میسر یامی آورد بخشش
با یاران میکنم و میخوردم و آن عورت پیش مادر
فرزندان عوارف خوانده است مسئله است عزیزی
پرسید دراجه اینچنین مردم هم باشد جواب
فرمودند نادره باشد و کم بود و این شعر
فرمودند بیت آن زن که به از هزار مرد است توئی
وآن مرد که از زنی خجل مانده است منم بعد ازان
بر لفظ مبارک راندند که از شیخ عبدالله مطهری
قدس الله تعالی روحه سماع دارم که شیخ
رکن الدین قطب سند است و شیخ نصیرالدین
قطب هند چون ایشان وفات یافتند
گفتند ما بقی الشیخ فی السند والهند یعنی نماند شیخ
سند و شیخ هند درین میان عزیزی پرسید
که در وفات شیخ نصیرالدین مخدوم حاضر بودند

جواب فرمودند نخواستم در نماز جنازه او حاضر
شوم اما معتکف بودم نتوانستم بسبب اعتکاف
ماه رمضان و لیکن شیخ مدینه عبد الله مطری
رحمة الله علیه حاضر بود اول دعاگو را خبر
داد که مابقی الشیخ فی السند والهند فاغلق
الباب وصل من هنا صلوة جنازة انت
معتکف فسد الاعتکاف بالخروج فلا تخرج والا
اذهب بکن دعاگو بوقت اشراق
بردم ماه رمضان در مسجد با یاران نماز جنازه
او کردیم عزیزی یحیی برسید صلوة المیت للغایب
درست است حجت الکه چون نجاشی بادشاه
حبشه وفات یافت رسول علیه السلام یاران را
گفت ان اخالکم قد مات فقوموا فصلوا علیه
حدیث صحاح است یعنی ای یاران برادر شما
نجاشی وفات یافت پس برخیزید نماز کنید
بر جنازه او فاما امام اعظم رضی الله تعالی عنه
میگوید که برایشان حجاب برداشته بودند و علیه
و غایب بمثابه حاضر بود و امام شافعی میگوید
فی الجمله غایب بود پس تاریخ وفات شیخ
نصیر الدین نبشتم واقعه همچنان بود وایضا

قات

عزیزی یحیی برسید

عزیزی یحیی برسید یا صریخ المستصرخین چه معنی
دارد جواب فرمودند او معنی یا غیاث
المستغیثین ای فریاد رس فریاد خواهندگان
الصریخ فعیل بمعنی مصرخ فریاد رس بتاریخ
هفدهم ماه جمادی الاول روز پنجشنبه بزیارت
شیخ نظام الدین رفته بودند چون بازگشتند
بعد ظهر روی مبارک بر ما آوردند و فرمودند
ای یاران من امروز زیارت شیخ نظام الدین
رفته بودم بعد زیارت با عزیزی وعده بود
او آمد در خانه خود برد مهمانی داشت الغرض
انجا جمعیتی بود قوالان سماع میگفتند و بعضی
حاضران شعر مجاز را بحقیقت تاویل میکردند
که ممنوع است دعاگو قوالان را طلبید و گفت
این چهار بیت بگویید که بی تاویلست تلقین کردم
نظم
بنمای لقای خود بمهجور مشتاق توام نه طالب حور
من عاشق دوستم نه فردوس من تشنه ساقیم نه کافور
شیدا شوم هر کجا که عاقل رسوا شوم هر کجا که مستور
گر میکشی ام بکش بیکبار تا چند زخویش داریم دور
این فقیر برسید از اخر مصراع واین آیه فرو اندم قوله تعالی
وهو اقرب الیه من حبل الورید یعنی او نزدیک

تو رسست بجان بنده از رگ جان جواب فرمودند
اقرب علما وقدرة یعنی نزدیکست بعلم و قدرت
واینجا مراد طلب وصالست کہ بس ان دور دراز است
بعد از ان برلفظ مبارک راندند مناسب این
بیت عزلیاست اینست شعر وکلت الی الحبیب
امری کله ان شاء احیانی وان شاء اتلف یعنی سپردم
بدوست کار خود بہہ اگر خواهد بزیاند مرا واگر
خواهد بمیراند وایضا فرمودند بحخ علی رضی الله
تعالی عنه انه قال لا اعبد ربا لم اره اعنی بالقلب
یعنی امیر المؤمنین علی مرویست کہ او گفتی نپرستم
خداوند خود را مادام کہ نہ بینم اورا یعنی بدل بعد از ان
روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزند
من این چہار بیت کہ گفتم با بیت عزلی و این مقوله علی
رضی الله تعالی جمله بنویس کہ غریبست برای حجت
بعد از ان فرمودند فرزند من سبق بخوانید بس
آغاز کردم کلام درین بود فان قیل روی عن النبی
صلی الله علیه السلام انه قال من ترک الصلوة متعمدا فقد
کفر وقال فی جزء آخر الوقت بین الکفر والایمان ترک
الصلوة قلنا تاویل الخبر کتاویل الآیة علی ما بینا ای من
الاستحلال علی ان الایمان لا یرتفع بالکبیرة بدلیل قوله تعالی

ان جاءکم فاسق بنبا ای بخبر فتبینوا امر بالتبین
فی نبا الفاسق وفی قراءة فتثبتوا امر بالتثبت
فلو صار کافرا او مرتدا لنهی عن قبول شهادته وحدیث
ماعز ایضا یدل علیه لما اقر بالزنا بین یدی رسول الله
فلو صار مرتدا لامر بقتله ولا یسترجعه الی حد الاسلام
والمعنی فیه وهو ان الایمان محله القلب والمعاصی
محلها الاعضاء وهما محلین مختلفین فلا یتنافیا ترجمه
چنین باشد اگر سائلی سوال کند بگوید کہ از رسول
مرویست علیه السلام کہ گفت هر کہ بگزارد نماز عمدا
بس بدرستی کہ او کافر گردد و خبر دیگر گفت کہ فرق
میان کفر و ایمان ترک نماز است جواب ان سائل
گویم اگر ترک نماز حلال داند ویا فریضه نداند
ویا ساقط نشناسد کافر شود والا فاسق باشد
بعد از ان فرمودند این قول امام اعظم است فاما بر قول
امام شافعی تارک صلوة کافر است هم بدین احادیث
مذکور وبدانک اهل سنت وجماعت میگویند
کہ ایمان از مؤمن مرفوع نشود بگناه کبیره وبدین
آیة مذکور دلیل وتمسک میکنند کہ خدای تعالی گفت
اگر بیاید شمارا فاسقی با کاہانیدن بس استوار دارید
واگر آن فاسق مرتد ویا کافر گشتی هر اینه نهی کردی

از قبول خبر او و حادثه ماعز نام مردی بود او پیش
رسول علیه السلام اقرار بزنا کرد و اگر کافر و یا مرتد
بودی هر آینه رسول علیه السلام بقتل فرمودی
ولیکن حد زنا فرمودند چون او بمرد انا لله و انا الیه
راجعون و کیف فی النار و السعیر و معنی در وآنست
که ایمان محل او ولست لقوله تعالی اولئک
کتب فی قلوبهم الایمان و محل معاصی جوارح است
یعنی اعضا پس منافاة نباشد این ترتیب جمله از
آغاز سبق تا تواریخ در حق این فقیر بود و ایضا
شب جمعه وقت تهجد هژدهم ماه جمادی الاول بنده بخدمت
حاضر بود حکایت می فرمودند مرا یاری است
خضر نام در سیستان می باشد و دعاگو را چیزی قرابت
هم باشد او تعلق پیوند بمن دارد این طایفه لا شکاه
میخواستند در عالم با دیاغی شوند اهل آن ولایت
بر دعاگو آمدند و گفتند اگر تو بیائی و بیرون عالم باد
بنشینی ایشان ترا ببینند بگریزند و خوف کنند
و الا شب خون خواهند افتاد قبول کردم الغرض با یاران
بیرون آمدم در شب بیرون حصار فرود آمده بودم
نیامدند دعاگو برای تهجد برخاسته بگزاردم
اثنا آن عزیزی قدحی بدست شربت کرده آورد

و بدست من داده بوی خوش از وی می آمد و گفت
من ملک هستم بفرمان خدای آمده ام و این شربت
بهشت است خضر یار تو بیهوش افتاده است
او را بده تا هشیار شود و مرا از آن حال خبر
نبود با خود گفتم و تحقیق کردم این آدمی نیست
در شب دروازه ها بسته اند یقین کردم که این آینده
ملک است و این شربت بهشت است
خدای عز و جل برای معونت خضر فرستاده است
نزدیک خضر شدم دیدم بیهوش افتاده است
بر کردم او را از آن قدح شربت بدست خود
نوشانیدم او هشیار شد باز قدح آوردم دست
کرده دیدم آن آینده هنوز ایستاده است گفتم
عزیز خدای این قدح باز خواهی برد او گفت مرا هیچ
فرمان نیست ببرم یا بگذارم [illegible] گفتم یک چیز بکن
بر حضرت صمدیت و التماس کن که این در حق خضر
استدراج نباشد از پیش غایب شد در زمان
حاضر شد پرسیدم جواب آورد و گفت فرمان
شده است که هنوز باقی دارد استدراج نیست
بعد از آن بر خضر رفتم دیدم تجدید وضو کرده است
و تهجد باقی مانده بود بگذارد در اثنا و تهجد او را چیزی

مکاشفه شد بیهوش گشت او عالم بود بیدا نشست
که اغما یعنی بیهوشی شکننده وضو است بعد از آن بدو گفتم
بیدانی بیهوش شده بودی این شربت
که از دست من خوردی بیدانی که چه بود گفت نه نمیدانم
گفتم این شربت بهشت بود که خوردی و هشیار
شدی و ترا خود ازین حال خبر نبود ملکی بصورت
آدمی این شربت آورده بود و گفت خضر را بخوران
چون بر وی این گفتم نالان و گریان و لرزان شد نباید که
استدراج باشد من بدو این نگفتم که هنوز باقیست
تا ترسان باشد و ایمن نباشد ارشاد این باشد عزیزی
فرمود که او زنده است جواب فرمودند زنده است
تا غایت همچنان بر استقامت است و بدر او چیزی
مالی داشت چون بدر او نقل کرد آن مال را ترک داد
و هیچ گاهی بر من نگفت که برای چیزی بکن تا غایت
متوکل است همچنان قوله تعالی وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ
فَهُوَ حَسْبُهُ وایضا عزیزی پیوند میکرد او را طاقیه
می پوشانیدند او دست زد گفتند مگر که اول
پوشانیدن طاقیه بدست پیر سنت است که رسول
صلی الله علیه وسلام بدست خود پوشانیدی ظاهر خرقه اول
وایضا آخر شب جمعه مذکور وقت تهجد بنده بخدمت

حاضر بود بعد خروج ایشان سخن در ضیافت آن طرفها
که بسیار شد افتاد بر لفظ مبارک راندند ضیافت
این بلاد هیچ نیست ضیافت آن طرفها که می باشد
چه الوان طعام و اجناس دیگر پیش می آرند
که هرگز اینجا نباشد این زمان که دعاگو را بضیافت
میطلبیدند جمله یاران مرا صوف میدادند و تکریم
بس بسیار مینمودند روزی آن طرفها بیست سفره
طعام برای دعاگو آمدی برابر یاران بوده اند میخورده اند
و طعام فاضل باقی ماندی خلق خدای را میطلبیدیم
و میدادیم و مسکینان را خورانیدم بتاریخ نوزدهم ماه جماد
الاول روز شنبه بعد از ادای اشراق عزیزی آمد
و رقعه طلبید برای خواست حسن خادم گفت
برای خواست ندهیم فرمودند کاتبان را رقعه بنویسید
و این حدیث فرمودند که از صحاح است قوله علیه السلام
مَنْ فَتَحَ أَبْوَابَ مَسْأَلَةٍ فَتَحَ اللهُ سَبْعِينَ بَابًا مِنَ الْفَقْرِ
ترجمه حدیث هر که بگشاید دری برای خود خواست
یعنی هر که برای گدائی بگشاید خدای تعالی برای او هفتاد
در از محتاجی پس روی مبارک برین فقیر آوردند
و فرمودند فرزند من این حدیث بنویس از صحاح است
پس نبشتم بعد از آن فرمودند فرزند من سبق

بخوانید روز شنبه است پس آغاز کردم ترتیب
درین بود الامر بالمعروف والنهي عن المنکر واجب
لقوله تعالی تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنکر والخطاب
بمعنی الامر وهذه مسئلة مختلفة فیها بیننا وبین الجبریة
لاتری الامر بالمعروف والنهي عن المنکر واجبا واحتجت
بقوله تعالی لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم قلنا الآیة في
نفي المضرة ونقول فان مضرة المعصیة لا تتعدی الی غیر العاصي
لقوله تعالی ولا تزر وازرة وزر اخری فاما وجوب
الامر بالمعروف والنهي عن المنکر فبآیة اخری وهي قوله تعالی
تأمرون بالمعروف والنهي عن المنکر الخطاب بمعنی الامر والامر
یقتضي الوجوب ترجمه امر معروف ونهي منکر یعنی فرمودن
بنیکی وباز داشتن از بدی واجب است
زیرا که خدای تعالی در قرآن امر کرده که بفرمایید بنیکی وباز دارید
از بدی واین مسئله مختلف است میان اهل سنت
وجماعت ومیان طایفه جبریه که ایشان امر معروف
ونهي منکر واجب نمیدانند وحجت بدین آیة میکنند
لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم یعنی زیان نکند
شما را کسی که گمراه شود چون شما راه یابید ما جواب
ایشان گفتیم که این آیة در نفی نفس مضرت است
که مضرت معصیت نگذرد از جز تن عاصي لقوله تعالی

ولاتزر

ولا تزر وازرة وزر اخری یعنی گناه یکی مرد دیگر را نرسد
فاما وجوب امر معروف ونهي منکر بآیة دیگر است وان آیة
اینست تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنکر یعنی بفرمایید
بنیکی وباز دارید از بدیها این جمله ترتیب از آغاز
سبق تا فراغ در حق این فقیر بود در میان سید
رفیع الدین وسید معین الدین پسران سید ابوبکر بدولی
دانادان مخدوم زاده محمود التماس کردند که قدم
مبارک در خانه ما بیارید قبول کردند وفرمودند سلام
بگویم وبروم ویا آنکه خانه شما بگویم ایشان گفتند
اختیار مخدوم راست چنانکه هر روز بعد چاشت
بگویم وما را فرمودند شما بگویید بدین منوال السلام
علیک یا رسول الله السلام علیک یا صفوة الله السلام
علیک یا خیرة الله السلام علیک یا حبیب الله
السلام علیک یا سید المرسلین السلام علیک یا امام
المتقین السلام علیک یا خاتم النبیین السلام علیک
یا شفیع المذنبین صلی الله علیک وعلی جمیع اخوتک
من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین
وعلی جمیع اصحابک الطاهرین واهل بیتک الطیبین
المطهرین وازواجک امهات المؤمنین
واولیائی امتک المقربین واشهد انک قد

بلغت الرسالة وادیت الامانة ونصحت الامة
وجاهدت عدوک واعبدت ربک حتی اتیک الیقین
جزاکم الله تعالی عنا خیر ما جزی نبیا عن امته بعد ازان وفرمودند
سلام صحابه رضوان الله تعالی عنهم برین منوال کویند السلام
علیک یا امیر المؤمنین ابابکر الصدیق رضی الله تعالی عنک
وجزاک الله تعالی عنا خیر ما جزی الله صاحب نبی عن امته
السلام علیک یا امیر المؤمنین عمر الفاروق رضی الله تعالی عنه
جزاک الله تعالی عنا خیر ما جزی الله صاحب نبی
عن امته السلام علیک یا امیر المؤمنین عثمان ابن عفان
رضی الله تعالی عنک جزاک الله تعالی عنا خیر ما جزی الله صاحب
نبی عن امته السلام علیک یا امیر المؤمنین علی ابن ابی
طالب رضی الله تعالی عنک جزاک الله تعالی عنا خیر ما جزی الله
صاحب نبی وابن عم نبی صلی الله علیه وسلم وعلی اله واصحابه
الذین رضیت عنهم ان تغفر لی وتقضی حاجتی بعد
ازان توسل میکنند برین طریقة اللهم توسلنا بنبیک
وحبیبک محمد صلی الله علیه وسلم وعلی جمیع اخوانه من النبیین
والصدیقین
والشهداء والصالحین واصحابه وخلفائه واهل بیته
وازواجه واولیاء امته الذین رضیت عنهم ان تجعلنا
من المقربین لدیک والواصلین الیک بفضلک
وکرمک یا مولینا وسیدنا بگاه گاهی برین زیادت
ذو الجلال والاکرام امین
میکردند

میکردند میگفتند وان تختم امورنا بالایمان وان تجعل
عاقبتنا بالخیر وان تقضی حوائجنا وحوائج المسلمین
المشروعة وان تعافینا وتعافی مرضینا ومرضی المسلمین
بفضلک وکرمک یا مولینا وسیدنا وبیشتر این
آمین یا رب العالمین ویا رب العرش العظیم
هم بدان بسنده میکردند بعد ازان روی مبارک برین
فقیر آوردند وفرمودند فرزند من بنویس ویادگیر
و هر روز بعد از اشراق ویا بعد چاشت پیش
از قیلوله بگویند بی ناغه کردم هم میگویم بی ناغه قدمبوس
کردم ونبشتم وایضا روز مذکور سه شنبه
نوزدهم ماه جمادی الاول بعد ادای ظهر این فقیر
بخدمت حاضر بود بر لفظ مبارک راندند که آن طرفها
در کازرون ومکه ومدینه مبارکه وجایها دیگر هم چهار
مدرسه بنا کرده اند از چهار مذهب هیچکسی را
اورا دعوت نمایند تا آنکه اورا علم نمی باشد واگر جاهلست
می پرسند آینده را کدام مذهب دارد هر مذهبی را که
ازین چهار مذهب میگوید اورا در مدرسه آن مذهب
میفرستند ومیگویند علم بخوان چون فقیه شد حفظ
اورا دمی فرمایند اورا بمنزله عملست تا علم نباشد
عمل چه داند اختلاف واجماع واتفاق چه گونه شناسد
بعد ازان فرمودند در کتاب است لا تکن من جهال الصوفیة

آن بعد ازان فرمودند سلوک است و سیر است
سلوک رفتن با جهاد است و سیر رفتن بدل درین
هردو مراتب دیگر مراتبه هم است پیش برود
تا بمقصود رسد و از او صال گویند پیش بدل غایب
از خلق حاضر سخن می شنوند بیت
غایب ز خود و بدوست باقی این طرفه که نیستند و هستند
بعد ازان فرمودند چون اینچنین میشوند صاحب ولایت
میگردند خلق را بواسطهٔ ایشان حاجت بر می آید
چنانکه شیخ کبیر ولایت سند داشت
و شیخ قطب الدین بختیار ولایت هند چون شیخ
قطب عالم رکن الحق والدین و شیخ نصیر الدین دامت
برکاتهما وفات یافتند شیخ مدینه عبد الله مطری
دامت برکاته بر دعا گو نبشت که ما بقی الشیخ فی الهند
والسند یعنی نماند شیخ در هند و در سند بعد ازان
روی مبارک برین فقیر آوردند و فرمودند فرزندی
این فواید که گفتم با نظم عربی جمله بنویس پس نبشتم
بعد ازان فرمودند فرزند من سبق بخوان پس آغاز
کردم سخن درین بود قال علیه السلام واعلم ان
ما اصابک لم یکن لیخطیک وما اخطاک لم یکن لیصیبک
وهذه المسئلة بیننا وبین المعتزلة والقدریة فانهما

فانهم لصوص الدین وقطاع الطریق علی المسلمین یعنی
مباش از نادان کلیم پوش که ایشان دزدان دین
وراه زنان مسلمانان اند ایضا فرمودند قال سید
الطایفة جنید البغدادی قدس الله روحه لیس العبرة
للخرقة وانما العبرة للحرقة یعنی نیست اعتبار پوشیدن
خرقه بلکه اعتبار سوز درد است مثنوی از دوست بجان کار
دردی دارم کان درد بصد هزار درمان ندهم مصراع
درمان طلبان ز درد او محرومند مصراع درد را باش
ای برادر درد را همدرین میان دانشمندی بزیارت
آمد سخت با رقت گفت السلام علیک یا سید الدارین
و یا استاد الثقلین جواب سلام گفتند و تعظیم
و تکریم بسیار نمودند بنشست و آغاز کرد که من بیچاره
ضایع مانده ام مرا دستگیری کنید هم علم خوانده ام هیچ
بهره از راه نیافتم مصراع علمی که ره حق ننماید جهالتست
جواب فرمودند که سالکان طریقت مقامات نهاده اند
بران می باید بود تا دل روشن گردد کسی را که این
طلب در کار شد البته برسد مناسب این بیت
عربی فرمودند عربیه لو لم ترد نیل ما ارجو واطلبه
من جود کفیک ما علمتنی الطلبا یعنی اگر نخواستی
یافتن آنچه میطلبم انواع کرمی نینداختی در دل طلب

ينفيان ارادة الله ومشيته من فعل العبد اذا كان في
معصية ويقولان معصية العاصي وكفر الكافر ليس بمشية الله تعالى
وارادته لانه اذا اراد معصية العاصي وكفر الكافر ثم عذبه
عليهما كان ذلك جورا منه وحاشا ان يوصف الله تعالى بالجور
والظلم وعن هذا سمونا اهل الجبر وسموا انفسهم اهل العدل
قلنا لهم هذا من قلة عقلكم وجرائتكم على الله تعالى حيث غلبتم
ارادة المخلوق على ارادة الخالق بل ارادته غالبة
ومشيته نافذة اي جارية ولا يجوز ان لا يكون
معصية العاصي وكفر الكافر بارادته لانه بين لهم طريق
الهدى والضلالة ويحدث الاستطاعة سامعتين ثم المذهب
الصحيح وهو مذهب اهل السنة والجماعة قلنا افعال العبد
على وجهين منها ما هو طاعة ومنها ما هو معصية فالطاعة
بمشية الله تعالى وارادته وقضائه وحكمه ورضاه وامره
والمعصية كله دون رضاه وامره فان قيل ما معنى قوله تعالى
مَآ اَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ وَمَآ اَصَابَكَ
مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ قلنا انه لا يضيف الشر الى الله تعالى
مراعاة للادب عند الانفراد ولكنها تضاف في عند
الجملة قوله تعالى قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ وان كان
حصول ذلك من العبد بتخليق الله اياه چون سبق اين
فقير اينجا رسيد اين بيت قصيده لاميه بر خواندند بيت

مريد الخير والشر القبيح ولكن ليس يرضى بالمحال
قبيح صفت شر است شرعا لا طبعا والمحال اي الشر
يعني بالمحال شرعا لا طبعا بالمحال اي الكفر والمعاصي
والقبائح ليس برضاه الا بارادة وهو مريد بها لانه غير
مضطر في ايجادها بل اوجدها اختيارا لحكمة بليغة ترجمه
يعني كفر ومعاصي وزشتها خشنودي حق نيست
وليكن از ارادة است همه يعني اگر بدرستي كه او مضطر
نيست در موجود كردن كفر ومعاصي بلكه موجود كرده اند
انرا اختيارا از انك حكمت بليغه است زيرآن بعد ازان
فرمودند يك حكمت آنست دوزخ آفريد انرا بايد
كرد براي دوزخيان وآفريد پس روي مبارك
برين فقير آوردند وفرمودند فرزند من بنويس اين كه
گفتم بيان شر بس نبشتم اين ترتيب جمله از آغاز سبق
تا بفراغ در حق اين فقير بود وايضا فايده صلوة حرز
فرمودند من صلى صلوة الحرز بعد الاوابين وبعد الاشراق
وقرا في الركعة الاول آية الكرسي مرة وقل يا ايها الكافرون
مرة وفي الثانية لو انزلنا هذا القران الى اخر سورة الحشر
مرة قل هو الله احد ايضا فاذا فرغ يقرا هذا الدعاء ويصلي
على النبي اولا وآخرا اللهم احرس شعوتي عن كل محرم وازو
حرصي عن كل مأثم وامنعني عن اذى كل مسلم در حديث

همین قدر است وصلهٔ دعا کو زیاده کرده است
حفظ الله من الذنوب اللازمیة و المتعدیة ترجمه هر که
بگزارد نماز حرز بعد فراغ اوابین و بعد فراغ اشراق
و بخواند در رکعت اول آیة الکرسی و قل یا ایها الکافرون
یکبار در دوم لو انزلنا هذا القرآن تا آخر سورهٔ
حشر و اخلاص یکبار چون از نماز فارغ شود این دعا
مذکور بخواند خدای تعالی او را از جمله گناهان لازمه و متعدیه
نگاهدارد درین میان عزیزی پرسید که لازمه و متعدیه
چه باشد جواب فرمودند لازم آنست که بینه و بین الله
یعنی معصیتی که میان بنده و میان خدای تعالی متعدیه از ان
مردمان معصیت باشد یعنی کسی را بد بخاند بغیبت
یا بغیبت و آنچه بدین ماند خدای او را ازین محفوظ دارد
فرمودند و از نوادر است از زاویه یعنی گوشه بعد از ان
روی مبارک برین فقیر آوردند و فرمودند فرزند من
فایدهٔ نماز حرز بنویس غریب است ترا و یاران ترا بکار خواهد
آمد پس نبشتم وایضا سخن در ادعیه افتاد
بر لفظ مبارک راندند که امام اعظم ابو حنیفه قدس الله
تعالی روحه روایت کرده که این دعا بعد هر فریضه سه بار
بخواند عالم و مجتهد شود و من که عالم و مجتهد شده ام
برکت ملازمت این دعا بوده دعا کو بعد فریضه متصلا

بخواند

میخواند دعا اینست اول و آخر درود فرستد
اللهم انا نستعین بک علی طاعتک بعد از ان فرمودند
دعائی دیگر نیز مرویست برای تقویهٔ دین بعد هر فریضه
سه بار بخواند و دعا کو مدام بعد هر فریضه میخواند اول
و آخر درود فرستد دعا اینست اللهم قونی
فی سبیلک بعد از ان فرمودند دعائی نیز مرویست
سبب قضا وام و غیر آن سه بار در صباح و مسا بخوانند
و بعد تهجد نیز اول و آخر درود گویند و دعا کو مواظبت
گرفته است دعا اینست اللهم اکفنی بحلالک
عن حرامک و اغننی بفضلک عمن سواک بعد
از ان فرمودند دعائی دیگر مرویست بعد تهجد سه بار
بخواند اول و آخر درود گویند و دعا کو میخواند دعا
اینست اللهم یا فارج الهم و یا کاشف الغم و یا مجیب
دعوة المضطرین یا رحمن الدنیا و الآخرة و رحیمهما
انت ترحمنی فارحمنی رحمة تغنینی بها عن رحمة
من سواک بعد از ان فرمودند روی بر این فقیر
آوردند و فرمودند فرزند من شما نیز یاد گیرید
و بخوانید و بنویسی نبشتم بتاریخ ماه جمادی الاول در شب
یکشنبه وقت خفتن این فقیر بخدمت ان آنحضرت حاضر
بود بر لفظ مبارک راندند که بعد فریضه عشا

و دو رکعت سنت چهار رکعت نیز سنت ولیکن
در اوراد شیخ کبیر طریق دیگر است فاما دعاگو
حدیث صحاح دیده است این طریقت که صلی اربع
بعد فریضة العشاء ورکعتین وینوی السنة قال رسول الله
یقرا فی الرکعة الاولی آیة الکرسی ثلث مرات وفی الثانیة
الاخلاص ثلث مرات وفی الثالث الفلق ثلث مرات
وفی الرابعة الناس ثلث مرات فاذا فرغ یسجد ویقول
فی سجدته سبحان القدیم الذی لم یزل سبحان العلیم الذی
لا یجهل سبحان الحلیم الذی الجواد الذی لا یبخل سبحان
الحلیم الذی لا یفتقر ثم یقول فی سجدته یا رحیم عشرین
مرة قضیت حوائجه فقالت الصحابة رضوان الله تعالی علیهم
والطبنا هذه الصلوة قضیت حوائجنا ویسمی ذلک الصلوة
صلوة الحاجة ترجمه هر که بعد فریضه عشا دو رکعت
سنت چهار رکعت سنت بگزارد بخواند در رکعت
اول آیة الکرسی سه بار و در دوم اخلاص سه بار و در
سیوم فلق سه بار و در چهارم الناس سه بار چون
از نماز فارغ شود سجده کند دعا مذکور بخواند و یا رحیم
بیست بار بگوید هم در سجده حاجتهاء او روا گردد
و صحابه گفته اند که مواظبت کردیم بدین نماز روا شد
حاجتهاء منی و همه و این نماز را نماز حاجة نیز گویند

سبحان الغنی الذی

بعد ازان روی

بعد ازان روی مبارک بدین فقیر آوردند و فرمودند
فرزند من این سنت مدام بگزارید و بنویسید
تا یاران شما را نیز فایده باشد خاصه کسی که او را
تعلق بشیخ کبیر دارد وایضا در شب
مذکور داماد و خواهرزاده و خلیفه شیخ سعید
بجرم پوش و مولانا رخفر با فرزندان بزیارت آمدند
این فقیر گزرانید و تعریف کرد فرمودند فرزند من بیارید
کجاست بردم قدمبوس کردو فرزندان خود را تعلق
کنانید به بیعت خرقه پوشانیدند همدرین میان مائده
آوردند فرمودند دست شستن در اول طعام
مستحب است و آخر طعام سنت و دعاگو اول طعام دست
نمیشوید آن طرفها از مشایخ دیدم اول طعام دست
نمیشویند پرسیدم حکمت چیست جواب یافتم
حیی بیقی الفقر و این مذهب فقرا است چون در رفع تنزا
صدق افتقار است اختیار نکردیم بعد خرج مائده دعا
خواندند برین منوال الحمد لله الذی اطعمنی هذا الطعام
و رزقنیه من غیر حول منی ولا قوة اللهم استعملنی
فی طاعتک ولا تستعملنا فی معصیتک اللهم ارحم
لاکلیه ولمن سعی فیه و اثت لصاحب الطعام الخیر
والبرکة فرمودند لمن سعی فیه گویند هر که درین طعام

سعی کرده ویاری کرده است او نیز درآید بعد ازان
طشت وکوزه آوردند دست می شستند واین
دعا مرشویانند را یاد کردند طهر کل الله من الذنوب
وبراک من العیوب فرمودند مرشویانند را این دعا
کنند مرویست بعد ازان خواجه حسن خادم را گفتند
چیزی شیرینی بیار رحمه یاد انوا بخش کن مرا تنها مده که
در حدیث صحاح قوله علیه السلام ملعون من اکل وحده
وضرب عبده ومنع رفده ای عطاه الرفد العطاء
ترجمه چنین باشد ملعونست هر که بخورد تنها وزند
بنده خود را وباز دارد عطا خود را بخل کند عزیزی
پرسید کسی که بنده خود را بزند ملعون چرا باشد فرمودند
زدن بنده روا نیست مگر برای نماز گزاردن ویا کاری
خیر باشد او دران تقصیر کند سیلی یکی بزنند بعد
ازان فرمودند کسی که توانگر باشد او را وسعة
باشد واگر منع عطا کند ملعون باشد بعد ازان پرسیدند
چون او مسلمانست لعنت در حق مومن چگونه باشد
جواب فرمودند ما را لعنت کردن نشاید ولی شارع را
شاید والشارع هو الله ورسوله یعنی خدای ورسول
او شارع اند ایشانرا شاید وازین لعنت مراد محض
لعنت نیست که آن در حق کافر است ولیکن مراد

ازین لعنت

ازین لعنت که از رحمت عام نصیب نباشد
نه آنکه او را از رحمة نصیب نیست طرد در حمت خاص شد
بعد ازان برخاستند وگفتند دوگانه شکر
طعام بگزارم وروی مبارک بر ما آوردند فرمودند
شما هم بگزارید که حدیث صحاح است قوله علیه السلام
من نام ولم یصل رکعتین شکر النعمة الله تعالی یقسو قلبه
یعنی هر که دوگانه شکر طعام نگذارد وبخسپد دل او
سیاه وسخت شود بعد ازان روی مبارک برین
فقیر آوردند فرزند من این هر دو حدیث
که گفتم بافواید ان بنویسید پس نوشتم مخدوم در وثاق
خود واین فقیر با یاران دیگر در وثاق خود رفتیم الحمد لله علی ذلک
بتاریخ بیست یکم ماه جماد الاول روز دوشنبه بعد اشراق
بنده بخدمت حاضر بود روی مبارک برین فقیر
آوردند وفرمودند فرزند من سبق بخوانید پس
آغاز کردم ترتیب درین بود فان قیل ما معنی
قوله تعالی مَا اَصَابَکَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللهِ وَمَا اَصَابَکَ
مِنْ سَیِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِکَ قلنا معناه ان لا تضیف
الشر الی الله تعالی بالانفراد مراعاة للادب وان کان
حصول ذلک من العبد بتخلیق الله تعالی ایاه وهذا لان
الاضافة علی نوعین اضافة التحقیق واضافة الکلام

فا ضافة التحقيق لان ذلك مثل قوله تعالى ولله ملك
السموات والارض واضافة الكرامة مثل قوله تعالى رسول الله
ناقة الله والطاعة والمعصية خارجتان عن اضافة
التحقيق لان ذلك مذهب الجبرية فبقيت اضافة الكرامة
فالطاعة مكرمة مرضية يجوز اضافتها الى الله تعالى عند
الانفراد والمعصية غير مكرمة ومرضية لا يجوز اضافتها
الى الله تعالى عند الانفراد ولكنها تضاف الى عند الجملة قوله تعالى
قل كل من عند الله فان اشكل عليكم هذا فاعتبروه
بالاعيان اي بالذوات فانه لا يقال يا خالق الخنازير
والحيات والعقارب مراعاة للادب والله تعالى خالق
كل شيء ترجمه اگر سائلی سوال کند معنی آیه چیست
ما اصابك من حسنة فمن الله وما اصابك
من سيئة فمن نفسك جواب گویم معنی آیه اینست
که اضافت شر تنها سوی خدای تعالی نکنند از جهت
مراعات ادب اگرچه حاصل شر از ارادت خدای تعالی است
واین آنست که اضافه دو نوعست اضافه تحقیق
واضافه کرامت فاما اضافه تحقیق مثل قوله تعالى ولله
ملك السموات والارض واضافه کرامت چون رسول الله
وناقة الله پیغامبر خدایی ماده شتر خدایی و آن ماده
شتر صالح است اما طاعة ومعصیت خارج اند از اضافه

تحقیق زیرا

تحقیق زیرا که این مذهب جبریه است پس ماند اینجا
اضافه کرامت پس طاعة پسندیده حضرت است
روا باشد اضافه آن سوی خدای تعالی تنها اما معصیة
پسندیده حضرت نیست روا نباشد اضافه آن سوی
خدای تعالی تنها ولیکن وقت جمله اضافه توان کرد
برین طریق همه از نزدیک خدایست پس اگر مشکل
شود بر شما آن نیکو به بینید که نکو بیند خدای را عز وجل
آفریدگار خوکان وآفریدگار ماران وگزدمان اگرچه او
آفریدگار همه است از جهت مراعات ادب پس همچنین
شر را نیز بدو اضافه تنها نکنند از جهت ادب اگرچه آفریننده
این جمله ترتیب از آغاز سبق تا بفراغ در حق این بود
وایضا فرمودند که سالک را باید که تصحیح توبه
بکند از کل معاصی احتراز کند واین مرتبه اولست
ومرتبه آخرین آنست که تزکیه عما سوی الله کند
واین توبه منتهیانست ومیان این هر دو مرتبه مراتب
دیگر است که حال میشود یعنی وارد میشود من الله باید
که از آن بگذرد وهم بر آن نماند واین بگذ ماننست
همچو برق جهنده كالبرق اللامع وانکه مینماید حدیث
نفس است بیشتر نمیشود سالک را باید که بیشتر
شود بگذرد تا بمقصود خود برسد مناسب این

حکایت فرمودند که مریدی بود از ان شیخ عبد الرحمن رحمة الله علیه ان مرید اورا حال وارد شد چهار سال این مرید هیچ چیز نخورده بود اورا شوقی و یا خوفی در آمده بود درین مقام گرسنگی ازو بعید بود و پیر اورا ازین حال خبر شد گفت بیچاره از ترقی مانده است درحال طعام طلبید یک لقمه ا بدست خود در دهن آن مرید کرد گرسنگی گرفت ازان مقام ترقی شد بعد چهار سال وایضا فرمودند که خواجه زاده شیخ عین الدین کازرونی محمد تقی بودنی آمده است چه حد متفرا است از خلق گریزان بیابان می باشد در شبها جمعه بر دعا گو حاضر میشود او مقام ولایت رسیده است و طرح هم دارد سعادة این ولایت است که قدم از اینجا رسیده است چند سال است و خواجه جنید ملتانی و مولانا نظام الدین مفتی بدو تعلق کرد فرمودند نیک آمدی و کوتوال بخدمت حاضر بودند همه گفتند سعادت آنست که قدم مبارک مخدوم رسیده است و او بر مخدوم آمده است والا براچه آید وایضا سیدی بخدمت حاضر بود پرسید قوله علیه السلام اکرموا اولادی الصالحین لله والطالحین لی یعنی گرامی دارید فرزندان مرا نیکانرا برای خدای تعالی

و بدانرا برای من حدیث صحیح است موضوع نیست وایضا عزیزی پرسید که کلاه بر سر نهاده چون است نماز جواب فرمودند رواست ولیکن سر برهنه قیل مکروه و قیل لایکره بعضی مکروه داشته اند و بعضی مکروه نداشته اند فاما مستحب آنست که با دستار بگزارند مناسب این حکایت شیخ عبد الله یافعی بالاتر گفته اند بعد ازان بر لفظ مبارک راندند که بشنوید سالکان تا از لوث دنیا و آخرت پاک نشوند نرسند در مقام وصال بعد ازان فرمودند قال المشائخ الصوفیة قدس الله سرهم العزیز الطهارة فصل والصلوٰة وصل فمن لم ینفصل فی الوضوء عن الکونین لم یصل فی الصلوٰة الی صاحب الکونین روی مبارک برین فقیر آوردند که چون اینچنین شوند پس خدایرا عز و جل بچشم دل بینند هم در دنیا عین ذات والله سوگند میکنم تا استوار دارید و بچشم سر در آخرت از بهشت مناسب این حکایت فرمودند قال امیر المؤمنین علی کرم الله تعالی وجهه لا اعبد ربا لم اره ای بعین القلب یعنی نه پرستم خداوند خودرا تا نه بینم اورا یعنی بچشم دل معلوم است حضوری که در نماز

تعالی

٥٠١

ومرانرا

او باحق داشت بیم از بهر این رسول گفت
قوله علیه السلام ارحنا یا بلال بالاقامت یعنی راحت
ما را رسان ای بلال اقامت کن مناسب این حکایت
فرمودند که عورتی است از سند بر دعاگو می آید او
گفت دعا کن چیزی نمی بینم حجاب شود پرسیدم
چه می بینی گفت عرش و کرسی و بهشت و دوزخ
وغیر آن بر من مکاشفه شده است چه خواهم کرد نباید که
استدراج باشد من ذات خدای را میخواهم بزبان
سندی گفت گفت زهی عالی همت و این بیت
خواندند بیت مرا همتی بس بلند و رزی گن
که من از تو همین ترا میخواهم دعاگو این بیت بعد تهجد
میخواند و اول و آخر درود میگویم زیرا که دعا ست
بعد ازان فرمودند که شیخ بهاء الدین را در واقعه
دیدم گفت سید بنشین بنشستم گفت بعد تهجد
صلوة صلوة الحاجة میگذاری هیچ دعائی مکن مگر این
دعا اول و آخر درود فرست اللهم انی اسالک
ان تجعلنی من المقربین لدیک والواصلین الیک
ازانروز باز دعاگو همین دعا میخواند بعد ازان
روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزند
من شما هم بعد تهجد این دعا و این بیت بخوانید

وبنویسید

بنویسید که اینها طلب عالی همتانست قدمبوس
کردم وایضا عزیزی برای توبه آمد پرسیدند
چه نام داری گفت محمد فرمودند حدیث صحاح است
من سمی باسمی او حرف من حروف اسمی فهو مغفور
یعنی رسول فرمود علیه السلام هر کرا نام من باشد
یا حرفی از حروف نام من باشد یعنی میم یا حا یا دال
پس او امرزیده است پس روی مبارک برین فقیر
آوردند و فرمودند فرزند من این جمله فواید که گفتم
ازان و صال و ادعیه تهجد و این حدیث صحاح جمله
بنویس غریب است پس نبشتم وایضا روز دوشنبه بیست یکم ماه جمادالاول بعد ادای نماز
پیشین این فقیر بخدمت آن امیر حاضر بود روی
مبارک برین فقیر آوردند و فرمودند فرزند من سبق
بخوانید آغاز کردم مسئله درین بود ولانسب
احدا من اصحاب رسول الله وهذا بیننا وبین
الروافض لانهم تتبرؤن من الصحابة الا علی رضی الله
تعالی عنهم فنرد علیهم لقوله علیه السلام اصحابی
کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم وان ابیتم غویتم
فالاخبار فی فضائلهم کثیرة یطول ذکرها هنا
ولانوالی احدا من الصحابة دون احد وهذا بیننا

وبين الشيعة لانهم ولوا عليا علي جميع الصحابة وهذا
قريب من مذهب الروافض ايضا وقد بينا فساده
ترجمه بيزار نه‌ايم يكي را از ياران رسول عليه السلام
واين مسئله مختلف است ميان اهل سنت و جماعت
وميان رافضيان كه ايشان بيزارند از صحابه مكر از علي
بس رد كنيم بر ايشان بقول رسول عليه السلام
كه كفت ياران من همچو ستاركان اند بهر كدام از ايشان
اقتدا كنيد راه بيابيد واكر ابا آريد كمراه كرديد
چنانكه روندكان قافله شب راه بيابند از ستاركان
بس اخبار در فضائل ايشان بسيار است و دوست
نداريم يكي را و دشمن بداريم ديكري را از صحابه و اين
مسئله مختلف است ميان اهل سنت و جماعت
وميان طايفه شيعه كه ايشان دوست دارند علي را
ودشمن دارند ديكرانرا واين مذهب قريب است
بمذهب رافضيان وما صحابه همه را دوست داريم واز
هيچ يكي از صحابه بيزار نشويم واقتدا بر ايشان كنيم
اين ترتيب جمله از آغاز سبق تا بفراغ در حق اين فقير بود
وايضا سخن در عقل افتاد فرمودند در كتابست
العقل نور في بدن الآدمي يضيء به طريقا يبتدا
به من حيث ينتهي اليه درك الحواس فيبتدي اي

فيظهر المطلوب للقلب فيدركه القلب بتاملهم
ترجمه عقل نوريست در تن آدمي روشن ميكند
بدان راه از ابتدا و انتها يعني از آغاز كار تا بپايان
كار اكر اينچنين كنم اينچنين شود دريافت حواس
شود واكر اين نباشد مجنون كويند مغلوب العقل
مصراع عاقل آنست كه انديشه كند پايانرا بس ظاهر
ميشود بدان عقل مطلوب دل بس در مي يابد آنرا
دل بتامل بعد از ان فرمودند سالكانرا كه خداي
مكاشفه داده است ان نور را بچشم سر نيز
مي بينند كه آن نور را عقل كويند بعد از ان
روي مير بفقرا آوردند و فرمودند اين فايده عقل كه
تقرير كردم بنويس غريب است بس نبشتم وايضا
سخن در نكاهداشت زبان افتاد بيت عربي
مناسب آن فرمودند ترجمه احفظ لسانك لا تقول
فتبتلي ان البلاء موكل بالمنطق ترجمه نكاهدار
زبان خود را مكوئي كه مبتلي شوي بدرستي كه بلا موكل است
بسخن كردن بعد از ان فرمودند حديث صحاح
قوله عليه السلام من حسن اسلام المرء تركه ما لا يعنيه
اي ما لا ينفعه ولا يضره ترجمه از حسن اسلام مردم را ترك
ما لا يعني كفتن است يعني چيزها كه بدان كفتن سود نكند

وزبان نیز نرسانند اگرچه گفتن مباح باشد بران
مقدار چیزی بگوید که بدان ثواب باشد از ذکر
وتسبیح وتلاوة قران وتعلم وامر معروف ونهی منکر
وانچه بدین ماند بعد ازان فرمودند این فقیر را فرزندی
این فایده نگاه داشت زبان وحدیث با بیت
عزلی بنویسید غریب است بس نبشتم وایضا
سخن درین افتاد که صاحب شغل را دستار
ومصلا بدهند ولیکن تسبیح ندهند که دادن تسبیح
غلط است تسبیح ازان درویشان تعلق است
که تارکان شغلی دنیا اند وعاملان شغل آخرت اند مکاتب
این حکایت فرمودند که روزی صاحب شغلی
بر دعاگو آمد وگفت دعا بکن تا شغل ازمن دور شود من
اورا تسبیح دادم ازان شغل معزول شد این مجلس
هم درین بیان عزیزی پرسید اگر صاحب شغل
صالح باشد اورا تسبیح بدهند یا نه جواب فرمودند
ندهند مگر آنکه بطلبد بس روی مبارک برین فقیر آوردند
وفرمودند فرزند من این فایده که گفتم بنویس کار خواهد
آمد غریب است بس نبشتم وایضا شرینی آوردند
فرمودند حسن خادم را یارانرا بخش کنید
بعد ازان فرمودند وقتی که شرینی خورند این دعا

بخوانند

بخوانند مرویست از رسول علیه السلام که خواندی
اللهم ارزقنا حلاوة الایمان بس روی برین فقیر
آوردند وفرمودند فرزند من این دعا در ملفوظ بنویس
بس نبشتم وایضا سخن چاشت افتاد بر لفظ
مبارک راندند که نماز چاشت دوازده رکعت است
ودرین باب حدیث صحاح است قوله علیه السلام
من صلی اثنی عشرة رکعة فی کل یوم بنی الله له فی کل یوم
قصرا من الذهب فی الجنة یعنی هر که بگذارد دوازده
رکعت هر روز بنا کند خدای تعالی مر اورا در هر روزی
کوشکی زر در بهشت بعد ازان فرمودند مراد ازین
دوازده رکعت چاشت است نه آنکه سنت اگر آن مراد
بودی یوم ولیل شبانروزی قید کردی زیرا که دوازده
رکعت سنت در شبانروزی است بعد ازان فرمودند
ای یاران بیدانید چند قوم برای گذارند این نماز بنا
شود دمادم بزید وباید که ایستاده گذارد مگر آنکه
عذر باشد که نشسته رکعت خواهد شد لقوله علیه السلام
صلوة القاعد نصف علی صلوة القایم یعنی نماز نشسته
نیمی بر نماز ایستاده از جهت ثواب بعد ازان بر لفظ
مبارک راندند سالک را باید که چهار هزار رکعت
شبانروزی بگذارد واین اگر نتواند دو هزار رکعت

شبانروزی بگذارد واین هم اگر نتواند دویست
رکعت شبانروزی بگذارد واگر اینهم نتواند صد رکعت
شبانروزی بگذارد کم نکند که اقل است واگر نه سالک
نباشد ودعاگوی این زمان بیران سال صد رکعت
شبانروزی میگذارد خارج سنت وتحیت
مسجد وشکر طهارت وشکر طعام بعد ازان فرمودند
بشمرید تا بگویم چهارده رکعت اشراق ودوازده
رکعت چاشت وچهارده رکعت زوال ودوازده
رکعت بعد ظهر دوگانه حفظ ایمان ودو ظهریه وبیست
وشش رکعت میان مغرب وعشا دو رکعت
بعد سنت مغرب هدیه رسول الله علیه السلام وچهار
رکعت بعد فراغ اوابین دو رکعت احیاء قلب
ودو رکعت صلوة وهشت رکعت بعد عشا دو رکعت
حفظ ایمان ودو رکعت صلوة التوبة وچهار رکعت
پیش از وتر انوا سنت وتر گویند وچهار رکعت
بدین طریق سه رکعت وتر اول شب برای مصلحتی
میگذارم از جهت فوت وپاموت ودو رکعت
بعد وتر نشسته میگذارم وانرا تشفیع للوتر نیت
میکنم این شفع دو رکعت بانی سه رکعت چهار رکعت
میشود معنی لقوله علیه السلام صلوة القاعد نصف

علی صلوة القائم

ودر دوم کافرون سه بار گزارد

علی صلوة القائم ووتر چون میخیزم بعد تهجد میگزارم
دو رکعت بعد او نمیگزارم لقوله علیه السلام اجعلوا
الوتر اخر صلوتکم ووتر اخرین نماز شب است ختم باید کرد
اگر نمازی بعد ازان گزارده شود مسنون اینست
که اعاده کنند مرویست که رسول علیه السلام در شبی
سه بار وتر گزارده است یکی آنکه بعد عشا متصلا
دوم چون رسول علیه السلام درخانه آمدی چیزی نوافل
میگزاردی باز وتر میگزاردی وکرت سیوم چون
برای تهجد خاست بعد تهجد وتر باز گزارد تا ختم بر وتر
وبیست رکعت وقت تهجد دو رکعت اول شکر
احیاء اللیل ودوازده رکعت تهجد ودو رکعت
صلوة السعادة ودو رکعت صلوة سعادة الاولاد
کسی را که اولاد باشد والا عوض ان صلوة الغنا بگزارد
هفت بار انا اعطیناک الکوثر در هر رکعت ودو رکعت
صلوة الحاجة مجموع شمردیم صد رکعت می شود
بعد ازان رویی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند
فرزندی باید که ان صد رکعة مواظبت نمایند ومدام
گزارند درملفوظ بنویسید تا یارانرا نیز کار آید
والایضا شب شنبه بیست دوم ماه جمادی الاول
این فقیر بخدمت آن امیر حاضر بود ما یه آوردند خرج

کردند بعد خروج مائده فرمودند دوگانه بگزارید شکر
نعمت که در حدیث صحاح است قوله علیه السلام من اکل الطعام
ولم یصل رکعتین شکراً النعمة الله تعالی ثم ینام یقسو
قلبه یعنی هر که بخورد طعام و نگزارد دو رکعت شکر نعمت
خدای پس بخسبد سیاه و سخت شود دل او بعد
ازان فرمودند بعضی محدثان عام تر داشته اند هر بار
که بخورد دو رکعت شکر نعمت بگذارد و بعضی محدثان
میگویند این در شب است پس بهتر آن باشد هر بار که طعام
بخورد دو رکعت بگزارد تا اتفاق شود در رکعت
اول این بخواند وَاِلٰهُكُمْ اِلٰهٌ وَّاحِدٌ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيْمُ
در رکعت دوم الٓمّٓ اللّٰهُ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ که درین
هر دو آیه اسم اعظم است و درین دوگانه شکر نعمت
همین دو آیه مرویست فاما در اوراد شیخ کبیر
طریق دیگر است چنانکه هست و این معمول دعاگویست
پس روی مبارک بوین فقیر آوردند و فرمودند فرزند
من این فایده شکر نعمت و حدیث بنویس غریب است
پس نبشتم بتاریخ بیست دوم ماه جمادالاول روز شنبه
وقت اشراق این فقیر بخدمت آن امیر حاضر بود
روی منیر بوین فقیر آوردند و فرمودند فرزند من
سبق بخوانید پس آغاز کردم کلام درین بود ثم اختلفوا

اختلفوا فی الایمان

اختلفوا فی الایمان والاسلام قال بعضهم هما واحد ان المسلمین
والمسلمات والمؤمنین والمؤمنات وقوله قالت الاعراب
امنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا الا ان الاصح ما قال ابو
منصور الماتریدی رحمة الله علیه رئیس اهل السنة والجماعة
ان الاسلام معرفة التکالیف فی الصلوة والصیام وغیرهما ومحله
الصدر لقوله تعالی اَفَمَنْ شَرَحَ اللّٰهُ صَدْرَهٗ لِلْاِسْلَامِ
فَهُوَ عَلٰی نُوْرٍ مِّنْ رَّبِّهٖ والایمان معرفة الله تعالی بالآیات
البینة ومحله القلب لقوله تعالی وَلٰكِنَّ اللّٰهَ حَبَّبَ
اِلَيْكُمُ الْاِيْمَانَ وَزَيَّنَهٗ فِيْ قُلُوْبِكُمْ وَاُولٰٓئِكَ
كَتَبَ فِيْ قُلُوْبِهِمُ الْاِيْمَانَ والقلب داخل الصدر
والمعرفة محله السر وهو داخل الفؤاد ترجمه اهل سنت
و جماعت اختلاف کرده اند در ایمان و اسلام بعضی
گفته اند ایمان و اسلام یکی اند چنانکه خدای تعالی خبر داد
از قصه مهتر لوط علیه السلام که نیافتیم دران شهر جز یک
خانه از مسلمان و برون آوردیم از عذاب ازان خانه
هر که بود از مؤمنان یعنی خاندان حضرت لوط پس
ایشان را باسلام یاد کرد و هم بایمان پس هر دو یکی باشند
و بعضی گفته اند ایمان و اسلام هر دو متفاوت اند
یکی نه اند که خدای تعالی خبر داد که اعراب یعنی بیابانیان
گفتند ما ایمان آوردیم فرمان شد که نگوئید که ایمان

آوردیم بلکه بگویند که اسلام آوردیم ایمان از الطوع
ورغبت گویند واسلام را بترس تیغ واسیر مانند
آن گویند یعنی گردن نهادیم لقوله تعالی إِنَّ الْمُسْلِمِينَ
وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ مسلمانرا علاحده
یاد کرد ومؤمنانرا علاحده وبیان هردو لفظ واو عطف
پس هردو متفاوت باشند ولیکن قول اصح آنست
الچه گفت ابو منصور ماتریدی رئیس اهل السنة
والجماعة بدانکه اسلام معرفت تکالیف یعنی اوامر
از فرائض وواجبات از نماز وروزه وغیر آن
ومحل او سینه است لقوله تعالی أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ
لِلْإِسْلَامِ وایمان معرفت خدای عزوجل است بعلامتها
پیدا چنانکه بنده در خود ببیند وگوید مرا آفریننده است
وذلک قوله علیه السلام من عرف نفسه فقد عرف ربه ودر
آسمان وزمین نظر کنند وانچه در ایشانست این را
صانع هست وذلک قوله تعالی وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا
قوله علیه السلام تفکر ساعة خیر من عبادة الف سنة
یعنی تفکر یکساعت که در صنع باری کنند بهتر از عبادت
هزار ساله باشد که این تفکر اعتقاد ویقین اورا زیادت
کند پس محل ایمان دل است لقوله تعالی وَلَكِنَّ اللَّهَ

حبب الیکم الایمان

حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ ودل درون سینه است
ومعرفت محل او سر است وان درون فواد است
چون سبق این فقیر اینجا رسید پرسیدم میان قلب
ومیان فواد فرق چیست جواب فرمودند قلب
فروتر است وفواد بالاتر ولیکن بایکدیگر متصلند از انست
که قلب وفواد ترجمه دل را گویند وسر بالاتر از ایشانست
پس روی بر زمین فقیر آوردند وفرمودند این فوائد که
گفتیم بنویس غریب است واین جمله ترتیب از آغاز
سبق تا بفراغ درحق این فقیر بود بتاریخ مذکور این
فقیر بخدمت آن امیر بود تحقیق رساله میگفتند سخن
درین بود که بعضی اولیا کامل در وصل خدای را جل جلاله
ذات او در چشم دل می بینند وبهشت ودوزخ
وعرش وکرسی ولوح وقلم ومثل آن منظور ایشان
میگردد بعد از ان فرمودند که درویشی واصل گفت
رَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ یعنی دیدم خدای را پیش از همه
چیز عزیزی پرسید این چگونه است جواب فرمودند
عزت ورتبت کنند اگرچه ایشان در نظر در آیند
ترک النظر الی الکل کنند تا آنکه با خالق این اشیا
وصال یابند تا این جمله را بطفیل آن بینند نه آنکه
اورا بطفیل ایشان بینند زهی علو همت سر این

معنی است مثلا اگر یکی شیفتهٔ معشوق شود ترک نظر
از همه گیرد تا آنکه بدو پیوندد و مراد یابد پس جمله
بساط آراسته ازان گردد چون دوست بدست آمد
مصراع: آب حیاتی منست خاک در کوی دوست
در دو جهان خرمیست ماه غم روی دوست چنانکه یکی اگر پادشاه را
ببیند جمله امرا و وزرا در نظر نیارد بعد ازان فرمودند بعضی
اولیا آواز خدای تعالی شنوند خلق صوت میشود که هذا
افعل ولا تفعل چنین بکن و چنین مکن و جواب نیز گویند
این بکنم یا نکنم چنانکه شیخ جمال الدین احمد رحمة الله علیه
هم این مرتبه داشت آواز می شنید و اگر برای او کسی
فتوح آوردی از وجه شبه آواز شنیدی که این حرام است
ولیکن ترا حلال گردانیدم همدرین بیان روزی مبارک
بدین فقیر آوردند و یاران دیگر ورسیدند کسی بیگانه نیست
جواب گفتم همه بندگان مخدوم اند وقت خلوت بود بر لفظ
راندند که برادران می باید بشنوید برادران روزی
دعاگو با یاران از ملتان در اچه می رفت عزیزی طعام
پخته خوان کرده آورده یاران گرسنه بودند شاد شدند
آواز شنیدم که یا عبدی لا تاکل من هذا الطعام فانه حرام
یعنی ای بندهٔ من مخور ازین طعام که حرام است یقین کردم
که چیزی شبه است پس او را پرسیدم تو کیستی گفت

طباخ گفتم

طباخ گفتم طعام برای چه آورده او گفت التماس دارم
گفتم چیست گفت منت کنید تا از من محصول دوکان
اندک بستانند گفتم سبب چرا همین سر بود گفتم طعام
خود ببر باز گردانیدم و گفتم این رشوت است و رشوت
حرام ولی منت تو خواهم کرد بعد ازان سخن درین افتاد
که بعضی محبوبان خدا را طعام و شراب و لباس از
بهشت میرسد تا بفراغ خاطر مشغول باشند مناسب
این حکایه فرمودند که دعاگو در مکه مبارکه مجاور بود عزیزی
بود در جبل ابوقبیس حجره داشت در بسته همانجا
مشغول بودی دعاگو را شیخ مکه عبدالله یافعی رحمة الله علیه
گفت که برو او را ببین و زیارت او کن بر کوه برآمدم بر در
حجره او رفتم سندان زدم او گفت از درون من علی
الباب گفتم یا سیدی انا ولد رسول الله افتح علی الباب
حتی ازور یعنی کیستی بر در گفتم من فرزند رسول خدایم در
باز کن تا زیارت تو کنم و همچنان در باز کرد دعاگو مصافحه
کرد دو قرص سپید تر از کافور مرا داد ان قرص آوردم
با شیخ عبدالله یافعی خوردم شیخ گفت یا سیدی
هذا خبز الجنة یعنی قرص بهشتی است چیزی در اچه
برای مخدوم والده دامت برکاتها آوردم و این قرص شیرین
تر از نبات مصری بود بعد ازان فرمودند فلان عزیزی همانجا

نماز شروع کردی و گزاردی کعبه از انجا مینماید عزیزی
بود بر سید تنها گزاردی جواب فرمودند با جماعت
چون امام در خانهٔ کعبه شروع کردی او نیز کردی باز پرسید
فاصله بود تنها دران مقام نماز با جماعت چگونه باشد
جواب فرمودند من از وی پرسیدم بزبان عربی پارسی
نمیدانست یا سیدی کیف تصلی من ههنا بینک و بین
الی الکعبة فافاصلة طویلة وکبیرة قال انا فی مذهب المالک
و ذلک فی مذهبه یجوز یعنی پرسیدم ای سیدی چون نماز
میگزاری ازینجا میان تو و میان کعبه فاصله دراز و بزرگ است
گوجه در میان گذشت من در مذهب امام مالک هستم و اینچنین
در مذهب او روا است بعد ازان فرمودند چنانک
عورتی نیز در حجرهٔ رسول صلی الله علیه السلام مشغول بودی
برای آن عورت هم طعام و شراب و لباس رسیدی
پرسید عزیزی پرسید آن عورت را دیدند جواب
فرمودند آری دیدم در طواف کعبه آمدی وایضا
فرمودند که ایمان سه نوع است یکی استدلالی که در آسمان
نظر کند که این چنین معلق بی ستون و جای و نشیبی
نیز از خالقی است پس ایمان آرد و یقین کند و دیگر ایمان
تقلیدی او را خبر رسیده باشد از رسول علیه السلام
پس ایمان آرد چنانکه در قصیده شعر وایمان المقلد ذو اعتبار

نقص و اخبار احوال

نقص و اخبار احوال و دیگر مشاهدتی است چون ولی را
نظر در بهشت و دوزخ و عرش و کرسی
و لوح و قلم بیفتد بگوید این را آفریننده است
چون مرتبهٔ شود پیش مجاهده ذات خدای را بچشم
دل به بیند و این آیه بر خواندند قوله تعالی وَالَّذِينَ جَاهَدُوا
فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا ای الذین جاهدوا فی طلب
وصالنا لنهدینهم وصالنا بعد ازان فرمودند باید
که در عمل مدخل عجب نباشد بدانند که الحمد میکنم بتوفیق الله
پس روی مبارک برین فقیر آوردند و فرمودند فرزند
این فوائد بیان ایمان و بیان آیه که تقریر کردم جمله
بمجلس غریب است و فرمودند فرزند چون سبق بخوانید
وقت قیلوله نزدیک میشود پس آغاز کردم ترتیب
دریں بود قوله تعالی اللهُ نُورُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ ای
منورهما وقیل منور السموات والارض وبالنجوم وذلک
قوله تعالی وزینا السماء الدنیا بمصابیح وقول آخر وزینا
السماء بزینة الکواکب ای النجوم والارضین
بالهداة وقیل نور السموات بالملائکة والارض
بالانبیاء والاولیاء وقیل نورهما بمحمد علیه السلام
مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح
فی زجاجة الآیة جعل الصدر بمنزلة المشکوة والمشکوة

نوشتی است

کوة یا فذة القلب بمنزلة الزجاجة والزجاجة هي القارورة
والفؤاد بمنزلة المصباح وهو السراج والسر بمنزلة الشجرة
وداخل السر موضع خفي وهو موضع نور الهداية ولا صنع للعبد
فيه شيء اي في موضع خفي ثم ان الله تعالى اذا اراد ان يهدي
عبده الضال يلقي نوره في الموضع الخفي فيتلألأ اي يتلامع
وهي نور التوحيد وذلك قوله تعالى يهدي الله لنوره من يشاء
ثم يتلألأ النور الى السر فيقوم للعبد فعل التوحيد فيوحد الله
تعالى ويتبرأ الاصنام ثم لا يسكن ذلك النور حتى يتلألأ الى الفؤاد
فيقوم لفعل المعرفة فيصير العبد عارفا بالله تعالى بجميع صفاته وذلك
نور المعرفة ثم يتلألأ ذلك النور الى القلب فيقوم لفعل الايمان
وذلك نور الايمان ثم يتلألأ النور الى الصدر فيقوم لفعل
الاسلام وهي نور الاسلام ثم ينتشر ذلك النور الى الاعضاء
فيتقاضى العبد اي يتباعد بالاجتناب عن المعاصي والايتمار
بالاوامر وذلك النور التقوى فامر الله العبد فاجاب العبد
الى ذلك فصار مؤمنا تقيا فدخل تحت قوله تعالى إِنَّ أَكْرَمَكُمْ
عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ فاذا صار هذه الامور الخمسة التوحيد
والمعرفة والايمان والاسلام فاذا اجتمعت في ذاته صار
دينا وذلك قوله تعالى إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ ترجمه
آیة این باشد که خدای عز وجل روشن کننده آسمان و زمین است
بعضی گویند روشن کرد آسمانها بستارگان و زمین را براه

راست نمایندگان

راست نمایندگان چنانکه از ستاره قافله شب راه
یابد همچنان از راه راست تا غرقاب ظلمات دنیا
راه دین یابد وبعضی گویند روشن کرد آسمانرا
بفرشتگان و زمین را به پیغامبران وبعضی گویند روشن
کرد آسمان و زمین را بمحمد علیه السلام ومثل روشن کردن
او همچو روزنی که گذارا نباشد دران چراغ نهند
و چراغ در قندیل شیشه بدانکه ستاره درفشنده است
و روغن چراغ از درخت زیتون پاک باشد که آن در
شرق و غرب نیست مگر زمین مکه بگردانید خدای تعالی
صدر را بمثابه روزن و قلب را بمثابه شیشه
و فواد را بمثابه چراغ و سر را بمثابه درخت و درون
سر موضع نهانست وان محل نور هدایة است
و نیست کاری مر بنده را دران موضع نهان چیزی بدست
قدرت او نیست پس بدرستی که خدای تعالی چون
خواهد که راه راست نماید گمراه را بیفگند نور دران
موضع خفی که درون سر است پس آن نور درفشد
واین نور توحید پس یکی گوید خدای را و بیزار گردد از بتان
پس این نور از سر بفواد رسد پس بنده را معرفت
شود واین نور معرفت گویند خدای را عز وجل شناسد
بجمیع صفات او پس این نور از فواد بقلب رسد

بس بایستد بنده را فعل ایمان واین نور ایمان
کویند بخدای بکرود بس این نور از قلب بصدر رسد
بایستد بنده را فعل اسلام واین نور اسلام کویند
بس خدایرا کردن نهد بس این نور منتشر شود با عضا
بس بنده بپرهیزد از معاصی وفرمان بردار یکند
بس خدای تعالی بنده را امر کند بنده اجابة وقبول کند
بس این بنده مؤمن متقی کردد بس در آید زیر قبول باری تعالی
إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ بدرستی بزرک ونیکوترین شما
نزدیک خدای تعالی بپرهیزکارترین شما است بس اینجا چون
چهار چیز جمع کردد درین کردد یکی توحید ومعرفت
وایمان واسلام در مذهب سنت وجماعت وهو معنی
قوله تعالی إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ یعنی بدرستی که دین
نزدیک خدای تعالی اسلام است یعنی بدرستی این ترتیب جمله از آغاز
سبق تا بفراغ درحق این فقیر بود وایضا سخن در
فضیلت صوف افتاد بر لفظ مبارک راندند که بیشتری
پیغامبران علیهم السلام صوف پوشیده اند وصوف کلیم را کویند
وپیغامبر ما هم صوف پوش بود وبر حماری زین نیز سوار شدی
لقوله تعالی يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا ای محمد کلیم
پوش وصحابه واصحاب صفه هم صوف پوش بوده اند
که پوشش نیکبختان همین بوده از زمان اصحاب صفه بمصطفی

برون می آمدند

برون می آمدند جامهای عاریتی یکدیکر می پوشیدند
تا نظر خلق توانکر نمایند خلق میدانستند که ایشان توانکر اند
ولیکن فقیر بوده اند قوله علیه السلام ان الله یحب الفقیر
الغنی المتقی النقی بدرستی که خدای تعالی دوست دارد فقیر
توانکر نما را وپرهیزکاری پاک را چنانکه خدای تعالی عز وجل
صفت این اصحاب صفه در کلام مجید خود بپیغامبر میکند
قوله تعالی لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ
ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ
ای التکلف تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا ای الحاف
بعد ازان فرمودند ان ظرفها سماع دارم عجب که در هندوستان
نشنیده ام الحافا ای حیاء من الله تعالی یعنی نادانان این
درویشان صفه را توانکر پنداشتند که خود را بتکلف
توانکر در نظر خلق مینمودند یا محمد تو می شناسی ایشانرا
بسیما ایشان که فقیر اند نمی خواهند از مردمان از انک
شرم از خدای میکنند مثلا اگر این زمان بادشاه مجازی را
بنده باشد هرگز از دیگر کردون او ست نخواهد شرم
کند وفخر نماید اگرچه فقیرتر از همه باشد ایشان بندکان
خاص بادشاه حقیقی اند چنانکه این قایل عزلی رباعی خوش
میکوید عربیه ولا تطلب من الدنيا نصيبا سوى خبز
الشعير وكوزماء ولا تلبس لباسا دون صوف لان الصوف

لبس الانبیاء با نان جون بسازیا پاره دلق بار بخت
خود نیکو نه بار منت خلق بعد از ان مائده آوردند و خروج
کردند دوگانه شکر گزاردند و چاشت ادا کردند
نیت متابعة الرسول الله کردند هم در اثناء نماز فاید فرمودند
که در نماز بعد سجدهٔ ثانی دست بر زانوها نهند و برخیزند
ولیکن چون از قعده برخیزند دست مشت بسته چنانکه
دعا گو میگوید علی الدوام می بینید و دعاگو این طریق از محدثان
و حنفی مذهبان دیده است پرسیدم جواب گفتند این
طریق مسنون است زیرا که از قعده دست بر زانو نهاده
خاستن دشوار است از انکه باز همچنین میکنم و این معنی
در فقه هم یافتم فاذا اطمان ساجداً کبّر واستوی قائماً علی
صدور قدمیه نکونت اذا قام من القعدة الاولی قام علی
صدور قدمیه در هیچ فقهم بعضی نمیدانند از قعده
اولی دست بر زانو نهاده برخیزند باید که مشت بسته
برخیزند از قعده اول پس آن امر روی بدین فقیر و یاران
دیگر آوردند و فرمودند برادران شما همچنین کنید
چنانکه دعاگو میکند و این فقیر را فرمودند فرزند من
بنویس غربت پس نوشتم **وایضا** سخن در وارادات
افتاد در لفظ مبارک راندند وارد حال را گویند بتشدید
لام از حلول که در سلک پیدا می شود و سالک را می باید که مالک

سکیند

حال باشد

حال باشد نه مملوک حال لان السالک الکامل الذی یملک
حاله لا الحال یملکه اینجا این فقیر پرسید انکه رقص کنند
این هم حال است جواب فرمودند رقص باعث حال است
می باید که تحمل کند مالک ان حال شده باشد و اگر تحمل نکند
مملوک حال باشد مناسب این **حکایت** منصور حلاج
فرمودند که او را من الله حال وارد شد او روزی وعظ
میکرد اثنا ان ندا می شنید من یفدی لنا دوحه فقال
الحلاج انا الحق ای انا الثابت بفداء روحی ای این حلاج
عمر که در کشتن او فتوی دادند سر این بود و این آیه خواندند
**قوله تعالی لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون ای لن تنا
لوا لقاء الله تعالی حتی تبذلوا ارواحکم یعنی نیابید دیدار**
خدا را تا نبازید جانها خود را بر دعوی خود مستقیم
رفت که گفت انا الثابت بفداء روحی و بر قولی منصور
حاکیاً عن الله تعالی بود نام خدا میگوید و این روا است
و بر قولی از وجود خود فانی شده بود و بوجود ذات
محبوب باقی چنانکه مجنون سیل المجنون الرفاعی ما اسمک
قال لیلی از مجنون پرسیدند نام تو چیست گفت لیلی
از خود خبر نبود تمام اعضا او محبوبه او در گرفته بود این
بیت عربی خواندند اینست انا من اهوی و من اهوی انا
نحن روحان حللنا بدنا **ترجمه شو آن منم که را خواهم**

قیطه منصور

و هر کرا خواهم

ما نگمانیم که فرود آمده ایم در دوقتی بعد ازان فرمودند منصور
حلاج انا الحق که گفت از سکر نبود بلکه مالک حال شده بود
اگر سکر بودی هم بر یک کلمه نماندی بلکه کلمات شتی گفتی
یعنی پراکنده چنانکه دیوانگان گویند و سرگشتی
او همین بود که بر یک چیز مستقیم ماند تا جان داد ازو
می پرسیدند چون امام همام ابو یوسف قاضی قدس الله
روحه ازو پرسیدند انا الحق میگفت پس امام یوسف
و جمله ائمه و مشایخ فتوی نبشتند بکشتن و اینجا این فقیر
پرسید کشتن منصور حلاج بر صواب بود یا بر غلط
جواب فرمودند بر صواب بود علی القولین بر هر دو قول
ظاهر آنکه علما تکفیر کردند و گفتند او کلمه کفر میگفت و هم بران
مستقیم بود و بر قول مشایخ آنکه دعوی کرد انا الحق ای
انا الثابت بغذاء روحی پس هر دو قول کشتن او بر صواب
بود پس آن امیر روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزند
من این فوائد واردات و هر سه قول در باب منصور و بیان
آیه لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتّٰى تُنْفِقُوا و نظم عزیز که تقریر کردم بنویس
پس نبشتم **ایضا** در روز مذکور وقت ظهر روی
مبارک برین فقیر آوردند فرزند من سبق بخوانید ترتیب
درین بود ینبغی للمؤمن ان لا یشک فی ایمانه و لا یقول
انا مؤمن ان شاء الله تعالی قال اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا

بالله و رسوله ثم لم یرتابوا ای لم یشکوا و قال الله تعالی اولئک
هم المؤمنون حقا و من قال انا مؤمن ان شاء الله تعالی فانظر
لای حال استثنی للحالة الماضیة و هو ان یقول کنت مؤمنا
ان شاء الله تعالی او ان استثنی الحالة التی هو فیها فیقول
انا مؤمن ان شاء الله تعالی الساعة فقد کفر بهاتین اللفظین
و ان استثنی الحالة المستقبلة و قال اکون غدا مؤمنا
ان شاء الله تعالی جاز ذلک و لکن کان ذلک القول من بدعة
لان النبی علیه السلام قال من لم یکن مؤمنا حقا کان کافرا
ترجمه باید که مؤمن شک نکند در ایمان خود و نگوید من
مؤمنم ان شاء الله تعالی زیرا که خدای تعالی گفت مؤمنان آنکسانی اند
که ایمان آوردند بخدای و رسول او پس شک نکردند ایشان حقا
مؤمنان اند بحق و هر که بگوید من مؤمنم ان شاء الله تعالی پس
بنگرم کدام حال استثنی میکند اگر حال ماضی یعنی گذشته
میکند و این بگوید بودم مؤمن ان شاء الله تعالی یا در حالی
که او هست پس بگوید من مؤمنم درین ساعت ان شاء الله تعالی
درین هر دو حال بهر دو لفظ کافر گردد بعد ازان فرمودند
بر مذهب شافعی روا باشد زیرا که در مذهب
او ان شاء الله تعالی برای شک نیست بلکه تبرک است
و اگر بگوید باشم فردا مؤمن ان شاء الله تعالی روا باشد
این بر مذهب ما نیز رواست و لیکن این گفتن ازو بدعت

باشد زیرا که هیچ صحابه در عهد رسول علیه السلام
و تابعین نیز از ینها نکفته اند زیرا که پیغامبر علیه السلام
فرموده مَنْ لَمْ یَکُنْ مُؤْمِنًا حَقًّا کَانَ کَافِرًا حَقًّا ترجمه
هر که نباشد مومن استوار باشد او کافر استوار این ترتیب
جمله از آغاز سبق تا بفراغ در حق این فقیر بود وایضا
روی مبارک برین فقیر آوردند و پرسیدند یاران
چون است عرضه داشتم باران سخت است
خانها می افتد و حوضها و بندها بشکست و بند فتح خانی
و بند مایبه باریک و بند دیگر هر سه یکجا شدند و بند مایب
باریک بشکست طریق لب آب میرود و حوض خاص
علائی اب بطریق چشمه میرود که هیچ کهی نرفته بود
بلفظ مبارک راندند امروز شنبه است ورد یا حی
یا قیوم هزار بار است و این اسم اعظم است هزار بار بگویم
دعا امساک باران کردند برین سوال اول و آخر درود
گفتند اَللّٰهُمَّ نَتَوَسَّلُنَا بِهٰذَیْنِ الْاِسْمَیْنِ الْاَعْظَمَیْنِ حَوَالَیْنَا
وَلَا عَلَیْنَا یعنی گرد بر گرد بباران و بر ما مباران بعد از ان
فرمودند چون بسیار شدی و امساک نمی شد رسول عم
این دعا کردی مرویست اَللّٰهُمَّ حَوَالَیْنَا وَلَا عَلَیْنَا وایضا
سخن در قیلوله افتاد فرمودند حدیث صحاح است قال علیه السلام
قَالَ قِیْلُوْا فَاِنَّ الشَّیْطَانَ لَا یَقِیْلُ یعنی قیلوله کنید بس بدرستی

شیطان قیلوله

شیطان قیلوله نمیکند درین میان عزیزی پرسید شیطان را
خواب هست جواب گفتند شیطان خواب دارد
ملک خواب ندارد زیرا که شیطان از جن است
از ملک نیست لقوله تعالی وَاِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِکَةِ اسْجُدُوْا
لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْٓا اِلَّآ اِبْلِیْسَ کَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ
عَنْ اَمْرِ رَبِّهٖ و خلقت جن را از آتش چنانکه شیطان
گفت قوله تعالی خَلَقْتَنِیْ مِنْ نَّارٍ وَّخَلَقْتَهٗ مِنْ طِیْنٍ
و قال الله تعالی خَلَقَ الْجَآنَّ مِنْ مَّارِجٍ مِّنْ نَّارٍ وَالْجَآنَّ
خَلَقْنٰهُ مِنْ نَّارِ السَّمُوْمِ بعد از ان فرمودند که جنیان
هم مسلم اند و هم کافر و هم اولیا و هم فاسق چنانکه ادمیان
عزیزی پرسید میان جن هم اولیا باشند که ارشاد کنند
جواب فرمودند من در مکه در طواف کعبه ولی مرشد
جن دریافتم و با او مصافحه کردم بعد از ان فرمودند جنیان
مسلم نیز دیده ام بر شیخ مکه عبد الله یافعی سبق میخواندند
روز را آدمیان را سبق گفتی و شب پریان را بس روی
مبارک برین فقیر آوردند و فرمودند فرزند من این حدیث
قیلوله و فواید دیگر که تقریر کردم غریبست جمله بنویس بس
نبشتم وایضا فرمودند چون در خانه درآیند سلام
کنند لقوله علیه السلام فَاِذَا دَخَلْتُمْ بُیُوْتًا فَسَلِّمُوْا
عَلٰٓی اَنْفُسِکُمْ تَحِیَّةً مِّنْ عِنْدِ اللّٰهِ مُبٰرَکَةً طَیِّبَةً و قوله علیه السلام

قبل الكلام ترجمه فرمانست از خداوند تعالی چون درآئید
درخانها سلام کنید بر یکدیگر قوله تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا
وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ای اهل بیت وچون در مسجد
درآئید نیز سلام گویید زیراکه مسجد نیز خانه ایست
قوله تعالی يَا إِبْرَاهِيمُ طَهِّرْ بَيْتِيَ قوله علیه السلام المسجد بیت الله
والمسجد بيت كل تقي زیراکه خانه مولی وخانه بنده یکیست
وخدای تعالی از مکان منزه است ولیکن اضافه کرامت مکانست
چنانکه در لامیه گفت مصراع وذاتا عن جهات الست خالی
واگر درخانه ویا در مسجد کسی نباشد وخالی بود مرویست
همچنین گوید السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ
بعد از آن فرمودند اگر کنیزک باشد هم سلام کنند درین
محل تبسم کردند از خوف زنان سلام بر کنیزک نتوانند
گفت که خاطرداری انگاه بر کنیزک سلام میگویی
ولیکن زنان مکه دعاگو دیده است شوهرانرا نیز نباید که بر
کنیزک جوان خلوت کنید تا دیگر جایی حرام نکنند
زیراکه زنا بجمله کتاب منزل وبجمله امت انبیا ورسل
حرامست وزنا قریب شرکست لقوله تعالی الزَّانِي
لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا
إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ

یعنی زانی نخواهد مگر زانیه را یا مشرکه وزانیه نخواهد
مگر زانی را یا مشرک را وحرام کرده شد زنا بر مومنان
قوله علیه السلام الزنا یخرب البنا ترجمه زنا خراب
کننده بناء اسلام است وقال علیه السلام زنا واحد
یحبط عمل سبعین سنة ترجمه رسول گفت علیه السلام
یک زنا حبط کند کردار هفتاد ساله را ودر خبر است
ان الزنا نور تا الی اربعین بیتا یعنی شومت زنا تا چهل
خانه اثر کند پس روی مبارک برین فقیر آوردند وگفتند
فرزندمن بنویس این فوایده سلام که گفتیم بنویس پس نبشتم
وزنا الف مقصوره است نه ممدوده چنانکه سنا وایضا
سخن در فضیلت سنت عصر افتاد بر لفظ مبارک راندند
که درحدیث صحاح است قوله علیه السلام من صلی اربعا قبل
العصر لن یلج فی النارِ ترجمه هرکه بگذارد چهار رکعت پیش
از فریضه عصر هرگز درنیاید درآتش دوزخ بعد از آن
تعیین فرمودند قرائة سنت عصر که درحدیث صحاح است
من صلی اربعا قبل العصر وقرا فی تلک الاربع سورة العصر
غفر له من قرا فی الرکعة الاولی سورة اذا زلزلت
الارض وفی الثانیة سورة العادیات وفی الثالثة سورة
القارعة وفی الرابعة سورة التکاثر صار محبوبا ویریما رب
جل وعلا ترجمه هرکه بگذارد چهار رکعت سنت عصر پیش

از فریضه عصر و بخواند درین چهار رکعت سورهٔ والعصر
امرزیده شود و هرکه بخواند در رکعت اول اذا زلزلت
الارض و در دوم والعادیات و در سیوم القارعة و در چهارم
الهیکم التکاثر محبوب خدای گردد اینجا این فقیر پرسید
که این بنده را استماع از سید شرف الدین است هرکه این چهار
سورهٔ در سنت عصر بخواند لقای خدا را به بیند جواب
فرمودند صحیح است و اختیار شیخ کبیر قدس الله
روحه در اوراد همین است و بهترین است اگر وقت تنگ
دو رکعت نیز سنت آمده است بعد از ان فرمودند بعد فریضه
عصر بنشیند و ذکر بگوید فضیلت بسیار است در صحاح
قوله علیه السلام من صلی صلوة العصر ومکث فی مصلاه حتی
تغرب الشمس فکانما حج حجتین تامتین فکانما اعتق ثمان
رقاب ولد اسمعیل علیه السلام ومن صلی الفجر ومکث فی مصلاه
حتی تطلع الشمس وصلی رکعتین فکانما حج حجة تامة واعتق
اربع رقاب ولد اسمعیل علیه السلام اینجا فقیر پرسید اول
النهار للدنیا واخره للاخرة جواب فرمودند در اجزا
خواهد کرد ترجمه حدیث آن باشد که رسول فرمود علیه السلام
هرکه بگزارد نماز دیگر را و بماند در مصلی خود تا آنگه فرو رود
آفتاب پس چنانستی که دو حج تمام کرده باشد و چنانستی
که آزاد کرده باشد هشت برده از فرزندان اسمعیل

علیه السلام و هرکه بگزارد نماز بامداد و بنشیند در جای نماز
خود تا برآید آفتاب و بگزارد دو رکعت چنانستی
که یک حج کرده باشد و آزاد کرده باشد چهار برده از فرزندان
اسمعیل علیه السلام عزیزی پرسید ازین چه مراد است
جواب فرمودند فرزندان اسمعیل گرفتار آمده باشند
به بند ایشان را خلاصی داده باشد این مراد نیست که اسمعیل
بنده بود اگر چه از کنیزک بود زیرا بچه زاده بنده نبود اگر از مولی
آرد و این در فقه ظاهر است اذا ولدت الامة ولدا من مولیها
صارت ام ولد فاعتقت ویحرم بیعها ولا تخرج من ملک
المولی حتی یجوز وطیها واستخدامها یعنی چون کنیزک از مولی
فرزند آرد ام ولد گردد و آزاد شود و حرام شود بیع
آن ولیکن از ملک مولی بیرون نیاید از آنک روا باشد
وطی او و خدمت او جایی که بطفیل ولد کنیزک
ام ولد گردد پس مهتر اسمعیل بطریق اولی که مادر او هاجره
هاجره رضی الله تعالی عنها کنیزک ملک کسی نبود والقصة
طویلة و قصه دور دراز است بادشاهی بود او ساره را
رضی الله تعالی عنها بستم بردار مهتر ابراهیم خدای تعالی او را
نگاه داشت پس هاجره را بدو داد و گفت هاجرا
این کنیزک همین است که درین است و گویند هاجره را بستم
گرفته بود دختر مهتر صالح بود پس بستم گرفته

کنیزک نباشد خاصه که دختر پیغامبر علیه السلام واین اعتقاد
در حق مهتر اسمعیل نباید کرد که بنده بود او خود پیغامبر مرسل
بود قوله تعالی واذکر فی الکتاب اسمعیل انه کان
صادق الوعد وکان رسولا نبیا وکان یأمر
اهله بالصلوة والزکوة وکان عند ربه مرضیا
چنانکه در قصیده لامیه شعر وما کانت نبیا قط انثی ولا عبد
وشخص ذو افتعال یعنی هرگز نرسند بدرجه نبوت سه کس
یکی زن مستوره باشد ونبوت اظهار شرطست تا خبر
بخلق دهد ولهذا ملک زنه روا نیست لا یجوز الملک للمرأة والعبد
لا سیما النبوة یعنی پادشاهی روا نیست مر زنینه را وبنده را خاصه
پیغامبری وبنده نیز پیغامبر نبود وبدکار نیز پیغامبر نبود که پیش
ازان فاسق بوده باشد بلکه پیش از نبوت من الاخیار
همه این پیغامبران از نیکمردان بوده اند پس روی مبارک
برین فقیر آوردند فرمودند که این احادیث فضیلت
عمر با فواید که تقریر کردم غیبت بنویس پس نبشتم
وفرمودند فرزند من سبق بخوان پس آغاز کردم ترتیب
درین بود روی عن الامام الضحاک رحمة الله علیه انه قال جاء
رجل الی ابن عباس رضی الله تعالی عنهما وقال یا ابن عباس
اتقول انا مؤمن من الله ان شاء الله فقال ابن عباس ویحک
اتجحد انک مؤمن بالله ورسوله فیما جاء من الله قال نعم فقال

ابن عباس

ابن عباس قال انا مؤمن حقا ثم قرأ هذه الآیة انما المؤمنون
الذین امنوا بالله ورسوله ثم لم یرتابوا فاولئک هم
المؤمنون حقا ای لم یشکوا فی الله ولا فی رسوله
ولا شیء جاء من الله واولئک علی ان الاستثناء یبطل
الایمان انه لو قال هلا الله ان شاء الله ولعل تقوم الساعة ان شاء الله
فانه یصیر کافرا بلا خلاف قلنا لا یجوز بالعربیة فکذا لا
یجوز بالفارسیة الا تری انه لو قال لامرأته انت طالق ان شاء الله تعالی
او قال لعبده انت حر ان شاء الله تعالی او قال علی کذا الفلان
ان شاء الله تعالی او قال ان شربت او بعت ان شاء الله لا یکون علیه
شیء ویبطل بالاستثناء جمیع الکلام فکذا هنا یبطل به
الایمان ترجمه روایت کرده شد از امام ضحاک رحمة الله علیه
بدرستی که او گفت روزی مردی آمد بعبد الله ابن عباس
رضی الله تعالی عنهما وگفت ای ابن عباس بگویم من مؤمنم ان شاء الله
پس ابن عباس گفت نی پسر شده در تو چرا این چنین میگویی
پرسید تو ایمان آورده بخدای ورسول او وانچه آمد از خدای
ان مرد گفت ایمان آورده ام پس ابن عباس گفت همچنین
بگو من مؤمنم بحق ان شاء الله مگو این شک است وابن عباس
این آیة خواند انما المؤمنون الذین امنوا بالله ورسوله
ثم لم یرتابوا ای لم یشکوا فی الله ورسوله وانچه بوی آمد
از خدای تعالی یعنی کتابها وفرشتگان پس شک نکردند

تعالی

٧/١

وبگفتن ان شاء الله تعالی ایمان باطل نمیشود واگر گفت خدای هست
ان شاء الله و روز رستخیز بود ان شاء الله وکتابها هستند
ان شاء الله وپیغامبران هستند ومحمد پیغامبر بود ان شاء الله بس
بدرستی که کافر گردد باتفاق یعنی اگر مردی گوید زن خود را
ترا طلاق گفتم ان شاء الله واقع نشود واگر مردی بنده خود را گوید
تو آزاد نشود واگر مردی گوید چنین خریدم ان شاء الله چنین
فروختم ان شاء الله آن هم خشنود گفته باشد نباشد همه چیزی
چنانکه باطل شود بهمه کلام همچنان ایمان باطل شود بان شاء الله
بعد از ان بر لفظ مبارک راندند قال الشافعي قدس الله سره
العزیز لو قال رجل انا مؤمن ان شاء الله الشک فیکفر ولو
قال للتبرک یجوز ولا یکفر یعنی امام شافعی گفت اگر مردی
بگوید من مؤمنم ان شاء الله تعالی بوایمانیت شک بی کافر شود
واگر بگوید از جهت تبرک روا باشد وکافر نشود این
ترتیب جمله از آغاز سبق تا بفراغ در حق این فقیر بود
وایضا فرمودند هر جا که کسی بنشیند او را از انجا بر
ندارند واگر بزرگ باشد صدر همانجاست مناسب
این حکایت فرمودند که شیخ جمال الدین اچی چون
جای رفتی صف نعال نشستی همانجا بودی بر نمید اشتند
واین نوعست از ان فقرا حلقه کنند خورد وبزرگ
فقیر وغنی پیر وجوان هر جا که بنشینند همانجا بنشینند

واین ممنوع نیست مجلس رسول علیه السلام همچنین بوده
زیرا که فقیر بود واین فقرا بمتابعت روند وحلقه
کنند وازان علما محفلست صدر بتدریج هر یکی را
بنشانند معروف وزان امرا واغنیا مجلس است اینجا نیز
تدریج است بسبب مجلس بر اندازه شغل یا بر اندازه
مال صدر یابد وازان حلقه درویشان بهتر است بلا تکلف
وایضا در شب چهارشنبه بیست سیوم ماه جماد
الاول این فقیر بخدمت آن امیر حاضر بود عزیزی پرسید
اگر راکبی را سجده تلاوت واجب شود چه کند جواب
فرمودند فرود آید وسجده کند که واجبست بعد از ان
فرمودند در نفل فرود نیاید توجه بقبله نیز راکب را شرط
نیست که در فقه است ومن کان خارج المصر یتنفل علی
دابته یجوز الی ای جهة توجهت دابته یومی ایماء وهذا
قول ابی حنیفة رضي الله تعالی عنه وعلیه الفتوی وقال محمد قدس
یجوز ویکره التکان في المصر ویقول ان النبي علیه السلام
رکب الحمار في المدینة وصلی التطوع النوافل بالایماء یعنی هر که
باشد بیرون شهر روا باشد نفل را او را واین دابه بهر
کدام طرف که روی آر دهیم بدان طرف باشارت کند وبگذارد
واین امام اعظم رضي الله تعالی عنه گفت وفتوی برین است
اما نزدیک امام محمد حسن شیبانی اگر درون شهر سوار

نماز نفل با اشارت کند روا باشد ولیکن مکروه بود و بر
قول امام ابو یوسف قاضی رحمة الله تعالی بی مکروه روا باشد
و حجت روایة دارد بدرستی که پیغامبر علیه السلام
سوار شد بر حمار در مدینه و نفل بیگزارد با اشارت پس آن
امیر منیر روی بر فقیر آوردند و فرمودند فرزند من این مسئله
که گفتم بنویس **وایضا** فرمودند حسن خادم را که نابات
بیارید مرا و یاران را بخش کنید آوردند نابات بسیار
بود چیزی نماند فرمودند هر چه برای خدای تعالی را بیرون
آرند باز درون نبرند و خادم را گفتند مرا دو چندان
بده از دیگران و تبسم کردند و فرمودند صاحب صدر را
دو چندان باید داد زیرا که اگر کسی آید بیاید و یا کسی را
وسیله باشد از آن بدهد و این معمول مخدوم هست
وایضا در شب مذکور وقت تهجد این فقیر
بخدمت آن امیر حاضر بود سخن درین بود سالک را
دو چیز است یکی صحو و دیگر محو صحو عبارت از هشیاری است
و محو از مستی پس سالک را باید که هشیار باشد تا از عمل
جوارح نیفتد این کمال است و هر چه کند در خاطر نکند که
من میکنم پندارد توفیق من الله داند اگر توفیق نبودی بنده
چه میکردی و خود را در میان نه بیند در طاعت مست
باشد که از خود خبر نباشد دنیا و آخرت که دوست کجا آید

مناسب این **حکایت** فرمودند که روزی اهل بیت
مصطفی علیه السلام در خانه امیر المؤمنین حسین بن علی رضی الله
آتش گرفته بود او در سجده افتاد چون آتش بنشاندند
بدیدی سر بر آوردند پرسیدند مخدوم چه وقت
سجده بود باید که آتش را فرو نشانند جواب گفت
آتش اشتیاق محبوب مرا چنان مست کرد که از آتش
دنیا خبر نبود این دو بیت غزلی مناسب این معنی
فرمودند آن بیت **عربیه** ان تحبث الرحمن اسکرنی
وهل رایت محبا محبا غیر سکران بالنار خوفنی قوم فقلت لهم
النار ترحم من فی قلبه نار **ترجمه** بدرستی که دوستی
رحمن مست کرد مرا و هست که دیدی دوستی را که مست
نباشد محبوب **ترجمه** بیت دوم سالک مست گوید که با آتش
ترسانیدند مرا گروهی گفتم ایشان را که آتش مهر کند که نار
مهربانست بر کسی که در دل او آتش مهر کند محبت باشد
که چون بنده محب را بمشاهده و مناجات محبوب
باری تعالی باشد اگر دست او در آتش افتد هیچ
الم درد نباشد چنانکه حکایت آن عاشق گرفتار می آرند
که روزی عاشقی در زیر بام معشوقه خود از دریچه بام آن
معشوقه طالع شد از آنجا خشتی بر سر آن عاشق صادق
رسید سر بشکست و خون روان شد هیچ دردش

بنود بلکه جز از خود نبود چون ان معشوقه از نظر او غایب
شد آن عاشق در خانه آمد از و پرسیدند تراچه رسیده است
که سر تو پاره شده و خون روان شده تمام جامه و اندام تو آلوده
شد آن عاشق سوگند کرد والله مرا ازین حال خبر نیست
که شب تار بر عاشقان چون روز است و روز چون نور روز است
جایی که عاشق مجازی را اینچنین خصوص حقیقی بعد ازان
فرمودند لا وجد لمن لا ورد له فرمودند وجد اندوه عشق است
در لغه ان طرفها دعا گوشنیده است در عرب یعنی اندوه
عشق نیست هر کسی را که ورد نیست که ورد باعث
وجد است و این شعر عربی خواندند اینست **شعر**
ذهب الذین یعاش فی اکنافهم وبقیت فی خلق کجلد الاجرب
بتاریخ سیوم ماه جمادالاول روز چهارشنبه وقت
اشراق این فقیر بخدمت آن امیر حاضر بود سبق رساله
میگفتند سخن درین بود که سالک را باید که مغرور نشود
که عجب باشد همه وقت خود را در میان نه بیند پیش از وجود
موجود فانی گردد و بوجود موجود محبوب باقی چون این
مرتبه شود والله ذات خدا را عز و جل بچشم دل عیان
بیند در دنیا و آخرت چشم دل او با چشم سر یکسان شود
ظاهر و باطن مساوی شود چنانکه قایل گفت **بیت**
فانی ز خود و بدوست باقی این طرفه که نیستند و هستند

بعد ازان

بعد ازان فرمودند اینچنین مردان اند که هرگز بر ایشان
شیطان راه نتواند یافت **قوله تعالی** إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ
عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ وَإِنَّ جَهَنَّمَ
لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ
جُزْءٌ مَقْسُومٌ ای لیس لک علیهم حجة ولا سبیل الا من الغاوین
یعنی خدای تعالی گفت ای ابلیس بدرستی که بر بندگان
مخلص تو راه نتوانی یافت مگر برو راه توانی یافت
که پس روی کند ترا از گمراهان و بدرستی که دوزخ هر اینه
جای وعده پس روان تست همه پس روان عاصیان اند
و کافر هم معصیت است و مران دوزخ را هفت در است
مر هر دری جزئیست قسمت کرده شده و منافقان که در درکه
اسفل سافلین باشند لقوله تعالی إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ
مِنَ النَّارِ چون شیطان از خدای عز و جل ندا این آیه شنید
گفت همه را گمراه گردانم و سوگند کرد مگر بندگان مخلص ترا که
بدیشان چه ضایع کنم که ایشان ثابت قدم اند **قوله تعالی** کانهم
بنیان مرصوص و جای دیگر اضافه بخود کرد ام نجعل الذین
آمنوا و عملوا الصالحات کالمفسدین فی الارض
ام نجعل المتقین کالفجار چون استفهام بمعنی نفی خدای تعالی
گفت نگردانیم بندگان متقیان خود را همچو بدکرداران و جای
دیگر گفت نیز اضافه بخود کرد و بعنایه و حمایه خود گردانید

وکسی را کر خداوند اضافة وحمایت عنایت خود انداخت
اورا شیطان وغیر آن کی تواند دست یافت لقوله تعالی
یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا
وفی الاخرة ومکر شیطان خود ضعیف است لقوله تعالی ان کید
الشیطان کان ضعیفا چون شیطان لعین از نها شنید
سوکند عرضه کرد قوله تعالی قال فبعزتک لاغوینهم
اجمعین الا عبادک منهم المخلصین قال فالحق والحق
اقول لاملان جهنم منک وممن تبعک منهم
اجمعین یعنی شیطان کفت بعزت تو ای خدای هر آینه
کمراه کردانیم آدمیان را اسم الاغواء الاضلال لغة مکر بندکان مخلص ترا
بس خداوند کفت راست کفتی وراست میکویم من هر آینه
پر کردانم دوزخ را از تو واز بس روان تو همه را بس روی مبارک
برین فیرآورد زند وفرمودند فرزند من این فواید که کفتم غریبست
بنویس در ملفوظ وسبق نخوانید آغاز کرده ترتیب درین بود
ینبغی ان لا یخالف الجماعة لان النبی علیه السلام قال لا تجتمع امتی علی
الضلالة وعلیکم بالسواد الاعظم ای الزموا ومن یفارق
جماعة المسلمین ولم یرها حقا فهو ضال مبتدع لان حفظ الجماعة
من سنن رسول الله وحفظ سنة فریضة بدلیل قوله تعالی اطیعوا الله
واطیعوا الرسول ای اطیعوا الله فی الفرایض واطیعوا
الرسول فی السنن وقال الله تعالی فی موضع آخر وما اتیکم

الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا واعلم ان النبی
حفظ الصلوة بالجماعة دایما واجبة فمن لم یر حفظ الجماعة
واجبة فهو مبتدع حقا بهذه الایات بهذه الخ فهذه
الکفایة لمن کان له ادنی عقل ودرایة ترجمه چنین باشد
باید که مخالفت جماعت نکنند زیرا که پیغامبر علیه السلام
فرمود جمع نشود امت من بر ضلالت وکمراهی وکفت
لازم کیرید شهر نزدیک در قریات ودیهها ساکن نشوید که
در شهر نشان اسلام است وهر که جدا شود از جماعت
مسلمانان وانرا ببیند واعتقاد بدان نکنند که جماعت
واجب است بس او کمراه واهل بدعت باشد
وبدعت آن چیز را کویند که هیچ کسی از صحابه وتابعین
نکرده باشند وان کنند که اصحاب وتابعین رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین کرده اند که همه ملازم جماعة بوده اند زیرا که
حفظ جماعت یکی از سنتهای رسولست علیه السلام
ونکاه داشت سنتهای رسول فریضه قطع است زیرا که
خدای تعالی امر کرد اطیعوا الله واطیعوا الرسول
وما نهیکم عنه فانتهوا یعنی فرمان بردار
کنید خدایرا در فریضها او همه آنکه فرض کردانید چون
ایمان وصلوة وزکوة وصوم وحج وجهاد وغسل جنابت
ومانند ان واطاعت وفرمان برداری کنید پیغامبر را در

درسنتها واوجه چون نماز بجماعت وتزویج ونکاح وغسل
جمعه ودوعید واحرام ومانند این که خداوند تعالی گفت
آنچه بجا آرد پیغامبر پس بگیرید آنرا از اقوال وافعال واحوال
یعنی گفتار وکردار ورفتار وازانچه منع کرده وباز داشت
ازان باز مانید از منهیات ومکروهات وبدعات ومحرمات
ومثل ان وبدان بدرستی که پیغامبر علیه السلام نگاه داشته است
نماز را بجماعت ودیدی انرا واجب پس هر که اعتقاد
نکند وواجب نه بیند پس او از اهل بدعت باشد
بحق بدین حجتها که تقریر شد واین بسنده است مر کسی را
که عقل وخرد ودانش است این ترتیب جمله از آغاز
سبق تا انواع درحق این بود وایضا فرمودند که چون
مهتر موسی علیه السلام از حق دیدار خواست ندا شنید نه
بینی در دار دنیا ولیکن تجلی بر کوه میکنم ببین چون بدید وی
بیهوش شد وصعقا دو کوه قطره قطره شده چنانکه در کلام مجید
به پیغامبر خود خبر میکند قوله تعالی ولما جاء موسی لمیقاتنا وکلمه
ربه قال رب ارنی انظر الیک قال لن ترانی ولکن
انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترانی
فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا وخر موسی
صعقا فلما افاق قال سبحانک تبت الیک وانا اول
المسلمین درکتاب سوالست چون موسی علیه السلام

پیغامبر بحق بود

پیغامبر بحق بود واو را معلوم بود که در دنیا بچشم سر
رویت نیست [illegible] نیست مگر بعین قلب جواب گفته اند
دو نوع یکی آنکه دانست چون مرا بکلام خود شرف کرد شاید
دیدار هم ارزانی کند دوم آنکه او بکلام چنان با حق تعالی
مستغرق شد وبعین قلب بود وقت او خوش شد
دانست دران استغراق این خوشی در دنیا نباشد
مگر به بهشت شدم خواست کرد وچون او این ندا شنید
لن ترانی ای موسی نه بینی مرا در دنیا بچشم سر از استغراق
بیهوشی بهوش آورد واندیشید که در دنیا ام گفت توبه کردم
وذلک قوله تعالی فلما افاق قال سبحانک انی تبت الیک
وانا اول المؤمنین ٥ ودرون سر نکته غریبست
کم کسی داند تبت الیک گفت تبت عنک نگفت یعنی باز گشتم
بسوی تو نه از تو بعد ازان فرمودند حکمت سر این
بود تا پیغامبر ما محمد رسول الله نه بیند هیچکس نه بیند چون خدای تعالی
پیغامبر ما را بمعراج کرد در شب برد قوله تعالی سبحان الذی
اسری بعبده لیلا یعنی رسم دوستانست که راز با دوستان
در شب کنند اغیار نباشد چنانکه قایل گفت بیت
شبست وشاهد وشمع وشراب وشیرینی غنیمت است
چنین شب که دوستان بینی شاهد یعنی حاضر قوله تعالی فمن شهد
منکم الشهر فلیصمه ای فمن حضر منکم الشهر واو را ای

دیدار طلبید قوله تعالی وهو بالافق الاعلی ثم دنی فتدلی
فکان قاب قوسین او ادنی فاوحی الی عبده ما اوحی
ما کذب الفؤاد ما رای افتمارونه علی ما یری
ولقد راه نزلة اخری عند سدرة المنتهی عندها
جنة الماوی اذ یغشی السدرة ما یغشی ما زاغ
البصر وما طغی لقد رای من ایات ربه الکبری
وهو ای محمد ثم دنا ای قرب یعنی چون محمد را بالا بردند پس قرب
یافت پس بود میان ذات باری تعالی و میان محمد مقدار دو گوشه
کمان ملک نزدیک تر و هیچ چیز چون بالا برفت نظر نکرد نه به
بهشت و نه دوزخ و نه غیر موجب ور است و پیش از ان بچشم
دل دید چنانکه در خبر است سبق البصیرة علی البصر بصیرة
بینائی دل را گویند قوله تعالی قل هذه سبیلی ادعوا الی الله
علی بصیرة انا ومن اتبعنی و بصر بینائی چشم سر را
گویند و هو معنی قوله تعالی ما زاغ البصر وما طغی
ما طغی است ای لم یسبق البصر علی البصیرة یعنی سابق نشد بینائی
چشم سر بر بینائی دل چشم سر را فرو دا افکند
و به بینائی دل میدید چون خداوند تعالی از محمد این ادب
دید باز دیگر نمود و هو معنی ولقد راه نزلة اخری ای تارة
اخری پس روی مبارک بوی فقیر و یاران دیگر بزرگ آوردند
پرسیدند کسی بیگانه هست جواب گفتم همه بندگان

مخدوم اند که در خدمت میباشند گفتند برادران
می اید که در صحبت دعاگوی می باشید بدانید هر که
او اینچنین ادب نگاهدارد والله در دنیا خداوند را بچشم
دل عیان بیند در نماز و غیر آن و پیوسته مستغرق
شده بگو بگذارد این معنی چند گاه این فقیر را مشکل بود
درین روز حل شد که میدیدم مخدوم را در نماز یاد میدهانیدند
یک رکعت و دو رکعت و خود هم چون فارغ می شدند
می پرسیدند چند رکعت گزاردم و یارانرا میگفتند
یاد دهانید هم در نماز سر این بود که بالا مذکور شد
هم از زبان در بار وگهر نثار حل شد والا چندین
پیران کهن سال نیکو سیرت نماز میگزاردند و هیچ
فراموش نمیکنند بعد از ان سخن در عقبات سالک
افتاد یک عقبه همین ادلی است که المصلی بصلوته یصیر
صالحا و بحفظ الاداب به یصیر مقربا و محبوبا مؤمن بنماز
صالح گردد و ادب نگاهدارد تا مقرب و محبوب
گردد و ذلک قوله علیه السلام المصلی یناجی ربه و عنه
علیه السلام لو علم المصلی من یناجی ما التفت الی غیره
ترجمه رسول فرمود علیه السلام وقت نماز کننده راز می گوید
با خداوند اگر بداند که با که راز میگوید هرگز التفات
نکند نه بدنیا و نه باخرت و آنچه در ایشانست

رباعیه تن درون نماز دل بیرون گشتها میزنند بهمانی
اینچنین حالت پریشانی شرم ناید نماز میخواهی قوله
علیه السلام لا صلوة الا بحضور القلب عندنا هذا نفي فضيلة
لا نفي الفريضة وعند الشافعي نفي الفريضة وعندنا حضور القلب
مقدار ما شرع في الصلوة وقال الله اكبر بعد حضور
القلب وعند الشافعي رحمة الله عليه بتمام الصلوة ترجمه پیغامبر
فرمود علیه السلام نیست نماز مگر بحضور دل با خدای تعالی
نزدیک ما نفی فضیلت است که فضیلت دارد و نزدیک
امام شافعی نفی فریضه است نزدیک او حضور قلب تمام از نیت
تا سلام فریضه است و نزدیک ما وقت شروع که نیت
کند تکبیر گوید در نماز درآید بعد از ان فرمودند عقبات
سالک چون عقبات مسافر است تا آنرا نگذارد بمقصود
نرسد چنانکه دعاگو روزی در سفر بعقبه رسیدم کوه بود
دور و دراز دو روز بالا رفتم و دو روز فرود آمدم درین
سفر بجا رحم عجب عقبها است معنی عقبه فرمودند العقبة
بر شکل تو از عرب کم کسی میداند این معنی هم عقبه میگویند
تا این عقبها نگذارد بمقصود خود نرسد نهایة همین وصالست
وذلک قوله تعالی وان الی ربک المنتهی و برین عقبه دنیا است
که پیش می آید میگوید مر سالک را و می فریبد که ای فلان
ترا در من زاده اند و در من می باشی کجا میروی باز گرد

یکی نظر کنی

یکی نظر کن بنگر که طعامها و شرابها و میوها لطیف
و جامهای زیبا و لباسهای خوشی آرنده و زنان چنین
تن درین موجود نه بخور و بجوی کجا میروی مصراع
غم فردا نخور خوش باش حالی وذلک قوله تعالی فلا تغرنكم
الحيوة الدنيا ولا يغرنكم بالله الغرور قوله عليه السلام
الدنيا اسحر من هاروت یعنی ای بندگان من مغرور و فریفته
کند شما را دنیا و از حضرت من دور افکند و رسول فرمود
و وصیت کرد که دنیا ساحره است پس بازگرد و خراب
شود و اگر عنایة خداوند در بنده درآید بزبان حال جواب
گوید که ای دنیا لذت طعامها و میوهای تو در دهن است
چون فرو شد معلوم است نجاست غلیظ است اگر بجامه
و تن برسد شستن واجب گردد و لباس تو
چند روز معدود است و شرابهای تو فضیحت و رسوا
کننده است و زنان سیمین تن تو فانی بلکه همه دنیا و بنده
هم فانی و این آیة بر زبان حال برخواند وذلک قوله تعالی
واضرب لهم مثل الحيوة الدنيا كماء انزلناه
من السماء فاختلط به نبات الارض فاصبح هشيما
تذروه الرياح وجای دیگر گفت انما الحيوة الدنيا
لعب ولهو وزينة وتفاخر بينكم وتكاثر
في الاموال والاولاد كمثل غيث اعجب الكفار

نباته ثم يهيج فتريه مصفرا ثم يكون
حطاما وفي الآخرة عذاب شديد ومغفرة
من الله ورضوان اي وفي الآخرة عذاب شديد
لمن اختار الدنيا ومالها واحبها واطمان بها ومغفرة
ورضوان من الله لمن ترك الدنيا وطلقها ولا ينظر
اليها لان الدنيا مطلقة الانبياء ومطلقتهم حرام على
غيرهم قال وهب ابن منبه رضي الله تعالى عنه وجدت فيما
انزل الله على كليم موسى عليه السلام من احب الدنيا ابغضه الله تعالى
ومن ابغضها احبه الله ومن اكرم الدنيا اهانه الله تعالى ومن اهانها
فقد اكرمه الله تعالى ترجمه يا محمد مثل حيات اين دنيا
بازيچه ولعبت است وفخر يكديگر در بسياري مال واولادست
چنانکه آب باران که بر زمين حرث رسد پس از ان
نبات رويد مردمان را عجب آيد که چه سبز است
پس چند روزي پخته گردد ناپيدا گردد پس در آخرت
عذاب سخت است مر کسي را که دنيا را اختيار کند وميل
بدان کند ودوست دارد وقرار گيرد ومغفرة ورضوان
مر کسي راست که ترک دنيا کند وطلاق گويد ونظر بران
نکند زيرا که مطلقه پيغامبرانست زيرا که در وجود ده
بوده اند نيکو دريافتند پس ترک کردند ودر شرع
حکم است که مطلقه پيغامبر مر غير او را حرامست همه وقت

وهب منبه

وهب منبه رضي الله تعالى عنه گفت يافتم در خبري که فرود
آورده بر موسى کليم صلوات الله وسلامه عليه هر که دوست
دارد دنيا را دشمن دارد او را خداي تعالى وهر که دشمن دارد دنيا را
دوست دارد او را خداي تعالى وهر که بگذارد دنيا را خوار کند او را
خداي تعالى وهر که خوار کند دنيا را بزرگ دارد خداي تعالى او را
بنزديک او دنيا را هيچ زينتي وقدري نيست چنانکه قائل گويد
بيت بواي دمال را اگر عزتي بودي فرستادي بسوي موسى
وعيسى نه قارون وهامانش خداوند تعالى در مذمت دنيا وطلب
ان در کلام خود بسيار گويد قوله تعالى فمن الناس من يقول
ربنا آتنا في الدنيا وما له في الآخرة من خلاق وجاي ديگر
گفت من اراد الدنيا نؤته منها وما له في الآخرة من نصيب
وجاي ديگر گفت ومن يرد ثواب الدنيا نؤته منها
ومن يرد ثواب الآخرة نؤته منها وسنجزي الشاكرين
وجاي ديگر گفت منكم من يريد الدنيا ومنكم
من يريد الآخرة وجاي ديگر گفت استحبوا الحيوة الدنيا
على الآخرة وجاي ديگر گفت من كان يريد العاجلة عجلنا له
فيها ما نشاء لمن نريد ثم جعلنا له جهنم يصليها مذموما
مدحورا ومن اراد الآخرة وسعى لها سعيها وهو مؤمن فاولئك
كان سعيهم مشكورا وجاي ديگر گفت من كان في هذه اعمى
فهو في الآخرة اعمى واضل سبيلا وجاي ديگر گفت

قال الذين يريدون الحيوة الدنيا يا ليت لنا مثل ما اوتي
قارون انه لذو حظ عظيم وقال الذين اوتوا العلم ويلكم
ثواب الله خير لمن آمن وعمل صالحا ولا يلقيها الا
الصابرون وجاي ديكر كفت الذين يستحبون الحيوة الدنيا
على الآخرة ويصدون عن سبيل الله ويبغونها عوجا
اولئك في ضلال بعيد وجاي ديكر كفت بيغامبر خود را خطاب
كرد فلا تعجبك اموالهم ولا اولادهم انما يريد الله
ليعذبهم في الحيوة الدنيا وجاي ديكر كفت يا قوم انما هذه
الحيوة الدنيا متاع وان الدار الآخرة هي دار القرار وجاي
ديكر كفت مذمت كرد كساني را كه طلب وصال نكنند
وبدنيا راضي شوند وقرار بدو كيرند من كان يريد حرث
الآخرة نزد له في حرثه ومن كان يريد حرث الدنيا نؤته منها
وما له في الآخرة من نصيب وجاي ديكر كفت بيغامبر خود را خطاب
كرد فاعرض عمن تولى عن ذكرنا ولم يرد الا الحيوة الدنيا
ذلك مبلغهم من العلم قوله تعالى ان الذين لا يرجون لقاءنا
ورضوا بالحيوة الدنيا واطمانوا بها والذين هم
عن آياتنا غافلون اولئك ماويهم النار بما كانوا
يكسبون ه وجاي ديكر كفت كلا بل تحبون
العاجلة اي الدنيا وتذرون الآخرة فالحاصل ترجمه
اين آية آن باشد كه خداوند تعالى كفت بعضي از مردمان

دنيا ميخواهند

دنيا ميخواهند بدهم ايشانرا دنيا وليكن در آخرت هيچ
نصيب نباشد وهر كه دنيا عاجله خواهد دنيا را عاجله
از ان كويند كه كذرانست بدهم اورا وليكن دوزخ جاي
او كردانم در آيد دران مذموم يعني مذمت كرده شده
وهر كه آخرة خواهد وسعي كند مر او را مؤمن است كه سعي
او بسنديده افتد اينجا اكر سايل سوال كند كه طالب را
آخرة طلب قصور همت است جواب كويند قصور همت
نيست از انكه وعده روية ولقا در آخرة است چنانكه كويند
بيت همان در كلخن دنيا سوي كلشن كر يكدم اكر
بوي كلت بايد سوي كلزار شو آخر تا كلزار نروند
بوي كل نيابند پس آخرة بمنزله كلزار است ورويت
بمنزله كل وذلك قوله تعالى وجوه يومئذ ناضرة
الى ربها ناظرة يعني روي مؤمنان ووجه بمعني ذات
نيز آمده است چنانكه قوله تعالى كل شيء هالك الا وجهه
اي ذاته يعني مؤمنان آن روز از بهشت ديدار لا يزال
حق را ببينند كه در احاديث صحاح است قوله عليه السلام انكم
سترون ربكم يوم القيمة كما ترون القمر ليلة البدر
لا تضامون في رويته وقوله عليه السلام في صحيح مسلم روي عن
صهيب رضي الله تعالى عنه انه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا
دخل اهل الجنة الجنة يقول الله تبارك وتعالى اتريدون شيئا

ازيدكم فيقولون الم تبيض وجوهنا الم تدخلنا الجنة
وتنجينا من النار فيكشف الحجاب فما اعطوا شيئا احب
اليهم من النظر الى ربهم قال عليه السلام في كفاية الشعبي ايضا
اذا دخل اهل الجنة الجنة واهل النار النار يكون اهل الجنة
كل جمعة ضيافة من الله تعالى وفي آخر تلك الضيافة يكرمهم الله تعالى
بالنظر اليه كما يشاء ترجمه احاديث ان باشد كه رسول فرمود
عليه السلام بدرستي كه شما اي امت من سر انجام باشد
كه ببينيد خداوند خود را روز رستخيز از بهشت در بهشت
نكويند خطاست زيرا جه معني مكان تقاضا ميكند والله متعال
ومنزه عن المكان جنانكه مي بينند ماهتاب را شب جهاردهم
تشبيه تمثيل نيست لانه ليس كمثله شيء ولكن تمثيل در
عيان است جنانكه اين ماه را عيان مي بينند خداوند را نيز
عيان بينند ونيز روايت كرد صهيب رضي الله تعالى عنه
از رسول صلى الله عليه السلام كه كفت كه جون اهل بهشت
درآيند در بهشت بكويد خداوند تعالى ميطلبيد ونخواهيد
جيزي را كه ارزاني كنم شما را كويند يا رب رويهاي
ما را روشن كردانيدي ودر بهشت عنبر سرشت درآوردي
ونجات دادي ورهانيدي از آتش دوزخ بس خداوند تعالى
حجاب از ميان بردارد ديدار خود را ارزاني فرمايد
ونيز در كفاية شعبي مذكور است كه از رسول عليه السلام

روايت است

ومن احب آخرته اضر بدنياه فاثروا ما يبقى على ما
يفنى ترجمه اين باشد بخداي كه تن من بدست قدرت
اوست كه دنيا خوارتر است بر خداي تعالى ازين كوسفند
مردار واكر بودي دنيا نزديك خداي تعالى بوزن پر پشه
هيج كافري را قدح شربت آب سرد ندادي كه دنيا
زندان مومن است وبستان كافران ابو موسى اشعري
روايت كرد از رسول عليه السلام كه كفت هر كه دوست دارد
دنيا را زيان كند آخرت او وهر كه دوست دارد آخرت را
زيان كند بدنيا او وابس اثر كند باقي را بر فاني جنانكه امير
المؤمنين علي مرتضى كفت كرم الله وجهه لو كانت الدنيا
مثل الجنة بنعيمها لكن مع الفناء والجنة مثل الدنيا
لكن مع البقاء بحطامها والعاقل الذي يختار البقاء لا سيما
الامر على العكس يعني اكر دنيا مثل بهشت باشد با نعيم ونعمت
وليكن نقش فنا برو نبشته باشند واكر بهشت
مثل دنيا باشد سنك كلوخ وليكن نقش بقا برو نبشته
باشند عاقل آن باشد كه بقا را اختيار كند اكرچه سنك
وكلوخ باشد خاصه كار بر عكس است يعني دنيا همه سنك
وكلوخ است وبهشت همه تنعم ونعمت با بقا وابديت
فرموده اند جنانكه قايل كويد نظم طلب منصب فاني نكنند
صاحب عقل: عاقل آنست كه انديشه كند بايا نول

عربیه الا یا طالب الدنیا الدنیه فلا تتعب فما خلقت هنیه
فاولها لطالبیها منام وآخرها لداعیها منیه دعوا الدنیا
الدنیه واتقوا حدود الله راعوها وراعوها فان متاع دنیا کم
قلیل نصحت لکم الیها لا تمیلو ترجمه اشعار عربی آن باشد
بدان طالب دنیا که در دنیا کوارش نیست بس اول
دنیا مر طالب را در سر خواب است وآخر دنیا مر راغب را
مرگ است بگذارید دنیا را وپرهیزید از وحد تا خدای تعالی را
رعایة کنید ونگاه دارید یعنی اوامر ونواهی بدرستی
که متاع دنیا اندک است نصیحت کردم وپند دادم که سوی
دنیا میل نکنید بعد از آن روی مبارک برین فقیر آوردند
وفرمودند فرزند من این فوایده مذمت دنیا با احادیث
واشعار عربی که تقریر کردم جمله بنویس وایضا روی
مبارک برین فقیر ویاران دیگر آوردند وفرمودند برادران
چیزی غریب بشنوید دیگر بید در دوازده رکعت اوابین
بعد از نماز شام دران قراة مطول دراوراد مذکور است
ولیکن آن طرفها از مشایخ عجب شنیده ام کسی که پیر باشد
وضعیف ضعیف آیات که در تهجد مرویست در دوازده رکعت
همان بخواند ودر ظهر نیز ده رکعت است بعد ظهر نیز این
قراءة آیات مرویست واین معمول دعاگوست بدین طریق
دو رکعت صلوة الفردوس رکعت اول ربنا تقبل منا

انک انت السمیع العلیم ودوم ربنا آتنا فی الدنیا
حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار دو رکعت
صلوة النور رکعت اول ربنا افرغ علینا صبرا
وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین
ودوم ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا
من لدنک رحمة انک انت الوهاب دو رکعت
صلوة استجاب رکعت اول ربنا لا تؤاخذنا تا آخر
سورة بقره ودوم ربنا آمنا بما انزلت واتبعنا الرسول
فاکتبنا مع الشاهدین دو رکعت شکر اللیل
رکعت اول ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک
فقنا عذاب النار دوم ربنا اننا سمعنا منادیا
ینادی للایمان ان آمنوا بربکم فآمنا ربنا
فاغفر لنا ذنوبنا وکفر عنا سیئاتنا وتوفنا
مع الابرار دو رکعت سراج قبر رکعت اول ربنا انک
جامع الناس لیوم لا ریب فیه ان الله لا یخلف
المیعاد دو رکعت حفظ ایمان رکعت اول ربنا اغفر لنا
ذنوبنا واسرافنا فی امرنا وثبت اقدامنا وانصرنا
علی القوم الکافرین ودوم ربنا اغفر لنا ولاخواننا
الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین
آمنوا ربنا انک رؤف الرحیم اینست بیان دوازده

رکوت تہجد که در او ابن آمده است و در ظهر به ده رکوت
همان ده آیه خواند بس روی مبارک بربن فقرا آوردند و فرمودند
فرزند من این فائده بنویس غریب است وایضا
نماز چاشت ادا میکردند و میفرمودند که نماز چاشت
سنت است و لیکن هشت رکوت رسول و یکو علیه السلام
گزارده است لقوله علیه السلام من صلی اثنتی عشرة رکعة
فی کل یوم بنی الله له بکل یوم قصرا من الذهب فی الجنة
ترجمه رسول فرمود علیه السلام هر که بگذارد دوازده
رکوت در هر روز بنا کند خدای تعالی مر او را کوشکی
از زر در بهشت تا چند عمر او خواهد بود هر روز بگذارد
این قدر قصور بیابد بر لفظ مبارک راندند هشت رکوت
نیت سنت کند متابعة الرسول الله و چهار رکوت اجزه نیت
نفل کند تکمیلا للفرائض بعد از آن فرمودند محدثان آن
طرفها دیده ام هشت رکوت میگذارند یاران پرسیدند
دوازده چرا نمیگذارند جواب فرمودند ایشان را مطلوب
پاداش نیست از جهت متابعت رسول الله علیه السلام
هشت رکوت میگذارند بس روی مبارک بربن فقرا آوردند
و فرمودند فرزند من این فائده چاشت که تقریر کردم بنویسید
و بگر بد غریب است سبق بخواندند ترتیب درین بود اعلم
ان الصلوة جائزة خلف کل بر و فاجر خلاف

للروافض

للروافض لا یصلون خلف الفاجر و انما یجوز الصلوة
خلف کل بر و فاجر اذا لم یکن مبتدعا لان الصلوة
خلف المبتدع لا یجوز و من لم یر الصلوة جائزة بعد کل
بر و فاجر فهو مبتدع حدثنا ابو الحسن قال حدثنا
ابو محمد قال حدثنا ابو القاسم قال حدثنا ابو یعقوب
قال حدثنا یحیی ابن عبد الله العقاد قال حدثنا خلف
ابن ایوب قال حدثنا منذر بن علی عن حامد عن عبد
الرحمن عن محمد بن عبد الله عن مکحول الشامی رضی الله تعالی عنهم
اجمعین انه قال لاصحابه فی مرض موته اتعلم احدکم بما
عن النبی علیه السلام فاحدثکم الیوم فقال قال رسول الله
صلی الله علیه السلام لا تکفروا اهل قبلتکم و صلوا خلف
کل امام و جاهدوا مع کل امیر ترجمه پارسی کرد این
فقیر بدان بدرستی که نماز روا است بس هر نیکی و بدی
خلاف مر روافض را که ایشان نمیگذارند پس بدکار و روا است
نماز پس هر نیک و بد و لیکن مکروه بود و قال مالک
لا یجوز تقدیم الفاسق امام مالک فاسق را روا نمیدارد در نماز
اهل بدعة پس او اقتدا روا نباشد و هر که نه بیند
و اعتقاد نکند که نماز روا است پس هر نیک و بد او اهل
بدعت است چون روافض و خوارج و معتزله و قدریه
و جبریه و جهمیه و دهریه و مجسمه اقتدا بر ایشان روا نیست

بدمذهب اند اهل بیت که مرویست از یار مصطفی علیه السلام
مکحول شامی رضی الله عنه که گفت مر یاران خود را در بیماری
مرگ خود که چهار چیزست که از رسول علیه السلام حدیث
شنیده ام که گفت یکی آنکه کافر مگوئید اهل قبله خود را اگرچه کنند
گناهان بزرگ و نماز بگذارید بر جنازه هر مرده از اهل قبله
خود و نماز بگذارید بر جنازه هر مرده از اهل قبله خود و نماز بگذارید
هر امام پس هر امامی و کارزار کنید دشمنان خود را باهر
امیری ترتیب جمله از آغاز سبق تا فراغ در حق این فقیر
بود وایضا خلق از شهر آمدند و گفتند از کثرت
باران خانها خراب شدند و حوض بند فتح خان و بند نایب
باریک و بند دیگر هر سه یکی شدند بند نایب باریک شکست
آب چون لب آب میرفت و حوض خاص علائی طرف چشمه
آب میرفت متقدمان گفتند هیچ وقتی اینچنین نشده
بود بر لفظ مبارک راندند چون باران نمی بارید دعا گو را
می شدند که دعاء نزول باران کنید و این زمان چون
باران شد دعا امساک میطلبند حوصله کم دارند چیست
بنده را باید که بهمه حال چون خاموشان باشد و این آیه خواند
که یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید و مخدوم دعا امساک باران
کردند چون این فقیر با یاران دیگر استقبال رفتم خلق متفقات
کرد که یکماه از بشکال گذشت قطره نه بارید از دیه منزله

دو منزل از شهر دعاء نزول باران میکردند بدین طریق
اول و آخر درود اللهم اغثنا اللهم اغثنا اللهم اغثنا
اللهم انزل علی اهل هاهذ البلد و بلاد المسلمین غیثا
نافعا برکت دعاء مخدوم دامت برکاته هم دران روز
باران بارید آبها مراد شد روز چهارشنبه بیست
دوم ماه جماد الاول خلق التماس دعا امساک باران کردند
فرمودند امروز چهارشنبه هشت هزار بار اسم اعظم
ورد است یا ذی الجلال والاکرام چون تمام کردند دعاء
امساک باران کردند اللهم حوالینا و لا علینا اللهم علی الآکام
و الظراب و بطون الاودیة و منابت الشجر فاقامت
یعنی پیغامبر خدائی دعا امساک باران همچنین کردی ای بار خدائی
گرد بر گرد ما بباران نه بر ما و بر بلندیها و کوهها و رود بارها
و بیخ درختان پس باز ایستاد و القصه فیه و روی
انس بن مالک رضی الله عنه رجل دخل فی الجمعة و رسول الله
قائم یخطب و قال یا نبی الله هلکت المواشی و انقطعت
السبل فدع الله ان یمسکها عنا فرفع رسول الله یدیه فقال اللهم
حوالینا و لا علینا الی آخره الحدیث و اول و آخر درود
خواندند و فرمودند این دعا مرویست چون باران بسیاری
شدی این دعا رسول علیه السلام خواندی پس آن امیر روی
منیر فقیر آوردند و فرمودند فرزندی دعاء نزول باران

واساک باران نزد و بنوسید غیبت وایضا
فرمودند روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه روزه باید
داشت و معتکف باید شد برای قضاء حاجات امروز
یعنی استم روزه بدارم شب را چیزی سحر نکردم و اگر نه
روزه میداشتم بعد ازان فرمودند امروز چهارشنبه
نماز احزاب مرویست بگزاریم برای رفع مهمات زیرا که
نماز احزاب واز رسول مرویست طریق نماز تسبیح پس
فرمودند مولانا سراج الدین امام در شهر رفته است
دو سه روز باشد ان شاء الله تعالی بیاید امروز کشاده است
امامت بر طریق میکند واورا شیخ کبیر نگاه میدارد
مردی درویش است همدرین ذکر بودند مولانا سراج الدین
امام رسید سلام کرد جواب فرمودند همین زمان شما را
یاد میکردیم گفت از جهت باران مانده شد امروز کشاده است
بخدمت آمدم بتاریخ بیست هشتم ماه جماد الاول روز دوشنبه
این فقیر بخدمت حاضر بود شانه درویش مبارک میکردند
اثناء ان فایده فرمودند چون شانه درویش کنند
اول از ابرو آغاز کند بعده سبلت درویش بعد فراغ بلوغ
مراد است والاصل مقدم علی الفرع سبب تعظیم زیرا که ابرو
هم از شکم مادر می باشد هم ازین جهت بیرانرا حرمت
وتعظیم واجب است که مقدم اند قوله علیه السلام البرکة

مع الاکابر

مع الاکابر وعنه علیه السلام ومن لم یوقر کبیرنا ولم یرحم صغیرنا
فلیس منا ای لیس من متابعینا ترجمه رسول فرمود علیه السلام
برکت و بزرگی با بزرگان است وهر که ان ندارد بزرگانرا
و مهر نکند خوردکان را پس نیست او از ما یعنی از پس
روان ما نیست وایضا فرمودند سالک را دو مقام است
یکی انکه ابتدا و دوم انکه انتها مقام ابتدا تصحیح توبه است
وان بر دو نوع است از معاصی شریعت و طریقت
چون حرام و مکروه و مالایعنی ولی ادلی و اخلاق بد توبه
کند دوم انکه کما سوی الله توبه کند و مقام انتها تمکین
مع الله تعالی وان وصول مقصود است و بیان این هر دو مقام
مقامات دیگر است ان کس بداند که در وی این معنی موجود هست
همدرین میان فرمودند بهیچ چیز ملتفت نباید بود نه
بدنیا و نه بعقبی زیرا که عاقل را این تقاضا نباشد که بمحدث
مشغول شود و محدث عبارت از چیزی است که اول
او در عدم باشد او را بوجود آرند و دنیا و آخرة محدث است
خداوند ایشانرا بوجود آورد و قدیم عبارت از چیزیست
که اول و اخر او را نباشد یعنی همیشه موجود بود و ذات
باری تعالی همیشه موجود ینبغی للعاقل ان یختار القدیم
و یذر المحدث ولیس العاقل من یشتغل بالنعم و یغفل
عن المنعم وقیل فی قوله تعالی ولا تطع من اغفلنا قلبه

عن ذکرنا واتبع هویه وکان امره ای اغفلنا قلبه
عن ذکرنا ای شغلناهم مالا یعنیهم حتی اشتغلوا بالنعمة وغفلوا
عن شهود المنعم نهی الله نبیه علیه السلام عن صحبت الذین اشتغلوا
بالنعمة وغفلوا عن المنعم فانهم لضعیف العزم عن شهود المنعم
بارسی کردم عاقل آنست که قدیم را اختیار کند واقبال وتوجه
کند یعنی خداوند قدیم را وبگذارد محدث را غیر قدیم است
عاقل آنکه بنعمت مشغول شود وغافل از دهنده نعمت یعنی باری تعالی
از اینچنین کسان پیغامبر خود را نهی کرد که صحبت با ایشان
نکنند زیرا که ایشان سست همت اند بنعمت مشغول شدند
ونعمت دهنده را وصاحب نعمت را غافل شوند وبدان
ماند که صاحب نعمتی الوان نعمت پیش شخصی مهیا کنند
اگر آن شخص غافل بود سر نگون کرده بنعمت مشغول
شود هیچ سر نیارد و بصاحب نعمت روی نیارد
آن صاحب نعمت گوید این کم عقل است هیچ التفات نکرد
زیرا که صاحب این نعمت منم چنانکه قائل گفت رباعیه
اهل نظر که علم تحقیق دیده اند عشق ترا بملک دو عالم خریده اند
چندین هزار دلبر وزیبا ست درجهان ترک همه گرفته
ترا برگزیده اند نه کار بصیرة صاحب بصیرة است ما ما بیگانه
بودن با هوا آشنا پس روی مبارک برین فقیر آوردند
فرزند من این فوائد که تقریر کردم بنویسید مایه اصل

سالک است بتاریخ بیست نهم ماه جمادالاول روز شنبه
وقت اشراق این فقیر بخدمت آن امیر حاضر بود شیخ
خضر عرض داشت بخدمت فرستاده بود این فقیر آنرا
عرضه داشت کیفیت این بود این درویش را با دلقوه
زحمت میدید سبب آن بخدمت سعادت آمده نمی شود
پرسیدند فرزند من شیخ خضر آنکه مرید شیخ رکن الدین است
عرضه داشتم آری دعا کردند وتعویذ دادند ودران
عرض داشت ذکر این فقیر و برادران این فقیر نیز بود
پرسیدند ترا با شیخ خضر ملاقات پیدا شد عرضه داشتم
آری پس فرمودند فرزند من سبق بخوان آغاز کردم ترتیب
درین بود واعلم ان النبی صلی الله علیه السلام حفظ الصلوة
بالجماعة ورایها واجبة ومن لم یر حفظ الجماعة واجبة فهو مبتدع
یعنی رسول علیه السلام نگاه داشتی نماز بجماعت وآنرا
واجب دیدی پس هر که واجب نداند جماعة را واهل
بدعت است بعد فرمودند در کتاب فقه است در جماعة
چهار قول است قیل فرض عین وقیل فرض کفایة وقیل
واجبة وقیل سنة مؤکده والاصح ذلک واین نظم متفق
خوانده اند عربیه وبالجماعة الصلوة جیدة واجبة او سنة
مؤکدة وفرض عین او کفایة علی حسب اختلاف اوردوه
فاعتمدا بر قولی فریضه است این فقیر عرضه داشت

بر قول امام داؤد طائی قدس الله سره جماعه فریضه است
فرمودند بر قول امام او فریضه و تمسک بهذه الآیة قوله تعالی
وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ امام داؤد یکی از پیران ماست
خرقهٔ ما بدو میرسد او پیر امام معروف کرخی است و او مرید
امام حبیب عجمی است قول او و ما البغی یعنی لایق تر است
فرمودند اگر یکی تارک جماعة شود و در گوشه بنشیند
هرگز اینچنین چیزی نشود بلکه در دنیا و آخرت عاقبت
باشد نعوذ بالله منها و درین باب احادیث کثیرة وعید است
قوله علیه السلام تارک الجماعة ملعون این ترتیب جمله از آغاز
سبق تا فراغ در حق این فقیر بود **وایضا** نماز ظهر روز
مذکور این فقیر بخدمت حاضر بود فایده فرمودند در ظهر
ده رکعت است که بعد از ظهر مرویست ان آیتها که
در تهجد آمده است مشایخ ان طرفها میخوانند من هم میخوانم
و در دو رکعت استحباب این دو سورة هم مرویست
رکعت اول سورة انا انزلناه و در دوم سورة
الکوثر این سخن آسانست بس روی مبارک برین
فقیر و یاران آوردند دیگر فرمودند بوا دران این
فائده بگویند غریبست **ایضا** فرمودند که مشایخ را
مکاشفه بسیار شد و می توانند بود که یک لحظه هم باشد
دیده نا دیده هم میکنند بلکه آری حال دیگر میشود اگر

دیده ماندان حال باشد ایشان ازین مبتلا نباشند
زیرا که ان شاغل افتدوند سبب این **حکایت**
فرمودند روزی رسول علیه السلام بر منبر وعظ میکرد اثنای
آن مکاشفه شد روی مبارک بر یاران آورد سلونی اجبکم
ما دمت فی مقامی این حدیث صحاح است در مشارق
یعنی بپرسید مرا هر چه می باید تا آنرا خبر دهم مادام که در
منبر هستم یاری بر پای برخاست و عرضه داشت
یا رسول الله قافله دمشق رفته است کی اید گفت اینک قافله
بدروازه مدینه رسیده است این زمان در خواهد آمد می
بینم واقعه همچنان بود بعد از ان فرمودند ان طرفها دعاگو را
اهل مکاشفه جائی که شیخ جمال الدین وضو کردی
دریا نمودند و در عدن بر فقیه بصال ملاقات کردی و در
عهد خود سخت بزرگ کسی بود **ایضا** فرمودند پنج چیز است
از عالم غیب جز خدای تعالی ندانند چنانکه در کلام مجید بیان کرد
قوله تعالی ان الله تعالی عنده علم الساعة وینزل الغیث
ویعلم ما فی الارحام وما تدری نفس ماذا تکسب غدا وما تدری
نفس بای ارض تموت ان الله علیم خبیر ۵ بدرستی نزدیک
خدای تعالی است علم قیامت که کی آید سبب نهان داشتن
قیامت این بود که در کلام خود گفت ان الساعة اتیة
اکاد اخفیها لتجزی کل نفس بما تسعی یعنی بدرستی

که قیامت آمدنیست نهان میدارم قیامت را ازانک
تا با داش داده شود هر تنی را برانچه سعی کند بشتابد یعنی
اگر علم قیامت ظاهر میکردیم همه کس بیدار می شدندی و منتظر
آن روزی بودندی و عمل کردار می افزودندی مخلص قدر ایشان
نمی افزود مخلص آنست که بغیب از قیامت و اهوال او خایف
بود دیگر و علم قیامت بپیغامبر ما علیه السلام و هیچ پیغامبری
نمیدانست لقوله تعالی یَسْأَلُونَکَ عَنِ السَّاعَةِ أَیَّانَ مُرْسٰهَا
قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّی لَا یُجَلِّیهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ
فِی السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِیکُمْ إِلَّا بَغْتَةً یَسْأَلُونَکَ
کَأَنَّکَ حَفِیٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللّٰهِ وَلٰکِنَّ
أَکْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ ۵ یَسْأَلُونَکَ عَنِ السَّاعَةِ
قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللّٰهِ وَمَا یُدْرِیکَ لَعَلَّ السَّاعَةَ
تَکُونُ قَرِیبًا و جای دیگر گفت یَسْأَلُونَکَ عَنِ السَّاعَةِ
أَیَّانَ مُرْسٰهَا الی قوله إِلَّا عَشِیَّةً أَوْ ضُحٰهَا و جای دیگر گفت
قُلْ إِنْ أَدْرِی أَقَرِیبٌ أَمْ بَعِیدٌ مَا تُوعَدُونَ
الی أَنَا نَذِیرٌ مُبِینٌ ۵ وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ یعنی یا
محمد می پرسند ترا از قیامت بگو علم قیامت نزد خداوند
منست نباید شمارا قیامت بگو خالقان می پرسند
از تو محمد که تو میدانی بگو علم قیامت خداوند پیدا نکند
قیامت را مگر وقت او مگر او و جای دیگر گفت بگو

یا محمد

یا محمد ندانم نزدیک است یا دور وعید قیامت نیستم
من مگر بیم کنندهٔ پیدا و دوم فرود آرد باران را و کسی
نداند باران کی بارد سیوم نداند آنچه در زهدان ماست
نر یا ماده است نیکست یا بد یا نامرد است بدبخت یا نیکبخت
صالح است یا فاسق یکی است یا دو همچون داند مگر دیگری
داند و معلوم بود آنچه ورا دوست ندارد از شکم
دور کند چهارم آنکه نداند هیچ یکی که فردا چه کند
و اگر گوید فردا چنین کنم انشاء الله تعالی گوید که خطاب است
مر حضرت رسول را علیه السلام ولا تقولن لشیء انی
فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله یعنی یا محمد مگو مر چیزی را
که بدرستی من بکنم فردا اینچنین مگر انشاء الله تعالی بگو
و پنجم نداند هیچ یکی که بکدام زمین بمیرد و کجا دفن
کنند این هر پنج چیز علم غیب است جز خدای کسی نداند
و اگر یکی را ببینی چیزی میگوید و یا چیزی مینماید آنرا
غیب تصور مکن آنرا کشف گویند اگر ترا ازین مرتبه توهم بینی
ولیکن تو ملوث گشتی که بینی و هر چه مخلوق داند آن
غیب نیست اگر چه ظاهر غیب نماید فکل ما یعلم المخلوق
فلیس بغیب لقوله تعالی لا یعلم الغیب الا الله قوله تعالی قل لا
یعلم من فی السموات والارض الغیب الا الله و فرمانست
مر پیغامبر را قوله علیه السلام قل لا اقول لکم عندی خزائن

الله

ولا اعلم الغیب ولا اقول لکم انی ملک ان اتبع الا ما یوحی
الی ترجمه این باشد بگو یا محمد نمیگویم مر شما را نزد منست گنجهای
خدایست و نمیدانم غیب را و نمیگویم مر شما را که من
فریشته ام پس روی نمیکنم مگر آنچه وحی کرده شود از من
دعوی نکنم که کذب باشد وقوله مفاتیح الغیب لا یعلمها الا الله
قوله تعالی قل لا املک لنفسی ضرا ولا نفعا الا ما شاء الله ولو کنت
اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر وما مسنی السوء ان انا الا
نذیر وبشیر لقوم یؤمنون ٥ پارسی کردم یعنی هر چیز
که مخلوق داند غیب نگویند کشف گویند زیرا که خدای تعالی
نداند هیچ یکی غیب را مگر خدای تعالی و خطاب است
مر رسول را یا محمد بگو نداند کسی در آسمان و زمین غیب را
مگر خدای یعنی اهل آسمان و زمین آدمیان و پریان ندانند
و هر که گوید بزبان غیب دانم کافر شود چنانکه در کلام
مجید گفت قوله تعالی فلما قضینا علیه الموت ما دلهم علی موته
الا دابة الارض تاکل منسأته فلما خر تبینت الجن ان لو کانوا
یعلمون الغیب ما لبثوا فی العذاب المهین ٥ ترجمه خداوند
تعالی گفت هرگاه که حکم کردیم بر سلیمان مرگ را پس بمرد
و او بر عصا تکیه کرده بود دیوان و پریان و وحوش
و طیور را از دهشت هیبت در کار بودند هیچکس را قدرة
نبود که نزدیک شود ببیند مرده است یا زنده این چنین تا

زمین عصا مبارک سلیمان را بخورد و سوده گردانید
پس مهتر سلیمان بیفتاد آنگاه معلوم گردید شد پریان را
که حضرت سلیمان مرده است اگر پریان غیب دانستندی
درنگ نکردی در عذاب خوار کننده دست حضرت
سلیمان و هیچ پیغامبری غیب نداند و هر که گوید کافر
گردد چنانچه خدای تعالی پیغامبر را خطاب کرد بگو یا محمد من
مالک نه ام نفس خود را بسود و زیان و بگو اگر غیب
دانم هیچ زیان بمن نرسد والبته زیان میرسد
و بگو من نذیرم و بشیرم یعنی بیم کننده و بشارت
دهنده مر مؤمنانرا و چنانچه حضرت نوح گفت علیه السلام
قوله تعالی ولا اقول لکم عندی خزائن الله ولا اعلم
الغیب ولا اقول انی ملک یعنی ای قوم من نمیگویم مر شما را
که نزدیک من گنجهای خدایست و نمیگویم که میدانم غیب را
و نمیگویم که من فریشته ام بلکه بیم میکنم شما را بدانچه
وحی کرد خداوند بسوی من و نزدیک اوست
کلیدهای غیب نداند آنرا هیچ یکی مگر همون پس
روی مبارک بزمین غیرت آوردند و فرمودند فرزند من این
این بیان علم غیب بنویس غریبست ایضا سخن
در کشف قبور افتاد بر لفظ مبارک راندند و فرمودند
در آنکه دعا گو بمکه مبارکه بود شیخ عبدالله یافعی قدس الله
سره العزیز

دعاگو را نمود قبرها و گفت هذا ملتانی وهذا بخاری
من بلادک وهذا خراسانی وهذا هندی وهذا مصری
وهذا شامی وهذا عراقی وهذا بغدادی مثله از مکاشفه
یکگفت اینجا آورده اند کسی که لایق آنست مناسب این
حکایت فرمودند که شیخ قطب عالم رکن الحق والدین
قدس الله روحه روز دوشنبه زیارت مادر خود رفتی
و دفن مادر ایشان در ملتان جائی که پیران تیتو گی
گویند تیتوی خطاست پیران منوا ترگویند الغرض
روز شنبه از خانقاه بیرون آمد دعاگو و استاد
دعاگو مولانا نور الدین هر دو در رکاب شدیم رفتند
مقام مذکور زیارت و اله کردند از انجا بستر آمد چهار
تکبیر جنازه گفت ما هم اقتدا کردیم بر استاد خود گفتم بپرس
از شیخ این چهار تکبیر چه بود او گفت حد من نیست
هم درین بودیم شیخ روی بر ما آورد و گفت میدانید
اینجا مولانا شمس الدین دفن کرده اند زیر مای که در
من انجا نشانی هم کرد آخر چندگهی که اورا فرزندان
او دفن کرده بودند انجا سیلاب رسید خواستند
تا اورا از گور بیرون آرند جائی دیگر دفن کنند
دعاگو منع کرد که گور او مکنید گفت دعاگو نشنیدند
باز کردند خادم دعاگو اخی علی بدر حسن در انکه نقل کرد

دیدند در گور نمود
مناسب این حکایت
دیگر گردند م

دفن

دفن اورا در مدینه مبارکه بردند پس کنند روضه
رسول علیه السلام دفن کردند دعاگو نشانی هم کرد و زیارت
او نرفتم ازانکه اورا از اچه بمدینه بردند بعد ازان
فرمودند این معنی هم در حدیث صحاح یافتم قوله تعالی
إِنَّ لِلَّهِ مَلَائِكَةً يُقَالُ لَهُمُ النَّقَلَةُ يَنْقُلُونَ مِنْ مَكَانٍ إِلَى مَكَانٍ
ترجمه رسول فرمود علیه السلام بدرستی که خدای تعالی را
فرشتگانند ایشانرا نقله گویند بیرون آرند مردگانرا
از جائی بجائی پس روی مبارک بدین فقیر آوردند فرمودند
فرزند من این حدیث بنویس حجت تمامست
وایضا شب چهارشنبه غره ماه جماد الاول الآخر این فقیر چون
بخدمت آن امیر حاضر بود فائده استقبال قبله فرمودند در
کتابست القبلة بین المغربین والنجم القطب یکون علی اذنه
الیمنی ویکون بین المصلی حصتان وفی یساره حصة
واحدة یعنی قبله میان دو مغربست اقصی تابستان
و مغرب اقصی زمستان پس دو حصه راست گذارد
و یک حصه چپ و ستاره قطب بر بنا گوش باشد
وایضا فرمودند ینبغی للمصلی فی الصلوة ان یفعل
ثلثة افعال علی طریق الاستحباب احدها اذا بلغ السعال
یضع یده علی فمه والثانی اذا دخل الثوب فی المقعد
یخرجه والثالث اذا عرق رجله یسره وهذا اذا کان

اخوه المؤمن فی عقبه یعنی مصلی را در نماز سه چیز مستحب است
یکی آنکه چون فاژه آید دست بر دهن نهند تا شیطان
درون نرود و فاژه در نماز مکروه است اگر دهن را
کشاده گذارد دوم اگر جامه در قعده رود بیرون
آرد و سیوم وقت قعده اگر پایی برهنه شود بپوشد
یا بپیراهن و یا دامن و این وقتی کند اگر برادر مواجه
بنشسته باشد تا کفی پای برهنه نه بیند چنانکه دعاگوی
میکند و این معمول مخدوم ست پس روی مبارک برین
فقیر آوردند و فرمودند فرزند من این که گفتم بگیرید و برین
عمل کنید تا ثواب باشید ایضا تفسیر این آیه فرمودند
رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً
وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ترجمه بده ما را اسلامی ایمان
در دنیا و در آخرت دیدار رحمن و نگاه دار ما را از عذاب
هجران یعنی فراق و جدایی پس فرمودند عجب معنی است
در هیچ تفسیری نیست پس روی مبارک برین فقیر آوردند
فرمودند فرزند من تفسیر این آیه و سه چیز که مصلی را مستحب است
تحریر و ازان استقبال قبله که گفتم جمله بنویس غرضست
پس مخدوم بوثاق رفتند این فقیر نیز وثاق خود آمد
ایضا وقت تهجد شب مذکور این فقیر حقیر بخدمت
آن امیر کبیر حاضر بود سخن در ذکر بود فرمودند ذکر

علانیه

علانیه نیکوتر است و خفیه بهتر که هر دو حدیث
ثابت است قوله علیه السلام افضل الذکر الذکر الخفی
و خفی ذکری را گویند که زبان بندد و بدل بگوید نه آنکه
آهسته گویند و لفظ خفی اضداد است بمعنی سر
و جهر آمده است سماع این مرا دنیست سماع دارم و در
خفیه عدم علم است و علانیه تعدیه است بدیگری برساند
مذاکره می افتد چنانکه حدیث صحاح در کلمات
قدسی است من ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی و من ذکرنی
فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منه ترجمه رسول فرمود علیه السلام
که خداوند تعالی میگوید هر که یاد کند مرا آهسته و تنها
من نیز او را آهسته و تنها یاد کنم و هر که مرا در جمع یاد کند
من نیز او را در جمع یاد کنم از عرش تا فرش با فرشتگان
و مقربان بهتر بهتر از آنک او را در خفیه یاد کنم بعد
ازان فرمودند در علانیه طرد شیطان ست تا آنجا که
آواز ذکر شنیده شود شیطان را ولایت نباشد
که نزدیک گردد چنانکه بانگ نماز تا آنجا که شنیده شود
شیطان نتوانند آمد و آن هم ذکر است و مکروه نیست
اگر مکروه بودی با برین مدح برین مدح ممدوح نشدی
و ثواب نبودی مخدوم ادام الله تعالی برکاته ازین
نص مسئله ذکر بعد اداء مکتوبات استنباط کرده اند

باجهها دیم درین بیان فرمودند خمس اوقات بعد ادای
فریضه ذکر گویند در حلقه ایستاده و نشسته لقوله تعالی
فاذا قضیتم الصلوة فاذکروا الله قیاما وقعودا
ای الحق فاذا ادیتم الصلوة انجا بمعنی ادیت لان اداء تسلیم
عین الواجب وانقضاء تسلیم مثل الواجب ویستعمل
احدهما مکان الآخر استعارة الف ولام عهد است یعنی چون
ادا کنید نماز فرایض را پس ذکر گوئید خدا را ایستاده
و نشسته اول قیام را گفت پس ان قعود را اول ایستاده
گویند بعد ازان بنشینند و مرویست سی و سه بار
کلمه را مدگویند چنانکه یاران را تلقین کرده ام نفی از جبا
مراستا برند تا آنجا که دم یاری کند باز اثبات بجنبا
کند و صف کنند سی و سه باران طرف و سی و سه بار
این طرف بعد فراغ صاحب ورد دست بدعا برد و این
دعا بخواند اللهم احینا مع الذاکرین وامتنا
مع الذاکرین واحشرنا مع الذاکرین
واجعلنا من المقربین والواصلین ربنا ذا توفیتنا
مسلمین والحقنا بالصالحین بحق محمد واله اجمعین
اول و آخر درود گویند بعد ازان روی مبارک برین
فقیر آوردند فرمودند فرزند من این طریق ذکر بگوئید
و هر دو حدیث در باب ذکر و بیان آیه که گفتم بنویسید

بجهت تمامست بعد ازان بر لفظ مبارک راندند
چه خوب رسمیست آن طرفها در کازرون هم پنج
وقت بعد از پنج نماز ذکر بلند میگویند و حلقه
میکنند چنانکه میکنیم و در نماز بامداد بعد اشراق
دعا گوییم در اچه چند گاهی میگفت هر پنج وقت
چون ازان طرفها آمدم مخدوم من والد قدس الله سره
گفت از کثرت ذکر و آله خواهی شد و گواه خواهی گرفت
بعد ازان من از جهت خود وکیل کردم تا غایت
در اچه خانقاه مخدوم ذکر همون میگویند فرمودند میخواهم
چند گاه هست خاطر دارم که کسی را اینجا هم وکیل کنم تا ذکر
پنج وقت در حلقه یاران بگوید سید صدر الدین
محمد را وکیل کردند هم درین بیان فرمودند حدیث
صحاح است افضل الاشیاء ثلثة لسان ذاکر وقلب
خاشع وزوجة تعینه علی ایمانه ترجمه رسول گفت علیه السلام
بهترین چیزها سه چیز است زبان یاد کننده مر خدا را و دل
ترسنده مر خدا را و جفت شریعت که یاری کند
مرد را در ایمان او یاران پرسیدند اعانة زوجه چیست
جواب فرمودند اعانة ایمان این باشد که زن مرد را در صلاحیت
کوشد و آله صلاحیة برای او موجود دارد چون آب
گرم در زمستان تا مرد را کاهلی نیارد و اگر مرد خواب

زود او را در خواب بیدار کنند بوقت نماز و گوید
نماز بگزار مناسب این حکایت فرمودند ما در
فرزندان وقت تهجد پیش از فرض خاسته است
وقتی که او تهجد تمام کند بعد از آن دعا گو را بر کند چنین جفت
باید بس روی مبارک برین فقیر آوردند فرزندم سبق
بخوانید آغاز کردم ترتیب درین بود واعلم ان المؤمن لا
یکفر بالذنب ولا یخرج من الایمان والدلیل علیه قوله تعالی یا ایها
الذین امنوا توبوا الی الله توبة نصوحا سماهم مؤمنین وان
صدر منهم الزنا وشرب الخمر وغیر ذلک وکذا انما نهی الله تعالی
عبده ادم من اکل الشجرة وقربانها فلما اکل الشجرة قال وعصی
ادم ربه فغوی ولم یقل وکفر ادم وکذا الاشرب هاروت
وماروت الخمر وهما بالزنا اختارا عذاب الدنیا علی عذاب
الاخرة ولم تکفر فکذلک لم یکفر احد بالذنب یعنی بدان که
مؤمن بگناه کافر نشود و از ایمان برون نیاید ولیکن فاسق
گردد چنانکه اگر کافر هم نیکیها کند برون نیاید از کفر و دلیل
برین است که خداوند تعالی گفت ای مؤمنان توبه کنید
سوی خدا توبه نصوح مؤمن خواند اگرچه صادر شود از
ایشان زنا و نوشیدن می و جز این و همچنین است هرگاه که نهی
کرد خداوند تعالی بنده خود آدم را از خوردن گندم و کرد گشتن
ان بس چون بخورد گفت بیفرمان شد آدم خدای خود را نگفت

که کافر شد همچنین هاروت و ماروت می نوشیدند
وقصد کردند بزنا اختیار کردند عذاب دنیا را بر عذاب
آخرت کافر نشدند بس همچنین کافر نگوییم مؤمنی را بگناه
چون سبق این فقیر درین آیه رسید توبوا الی الله توبة نصوحا
بر لفظ مبارک راندند نصوح فعول است بنای مبالغت
و وجه اشتقاق او سه طریق است که سماع دارم نصوح ای الخلوص
او من النصح وهو الوعظ او من النصاحة وهی الخیاطة بس
معنی چنین باشد توبه خالص کنید یا از نصح توبه نصیحت
کننده باز دارنده از گناهان یا از نصاحت معنی توبه
کننده دوزنده مر پاره کیهای دین را یعنی اینست و آنکس
که بگوید نصوح نام مردی بود که دو کذا این کفر است زیرا چه
اگر این آن معنی بودی نصوح مضاف الیه بودی مجرور توبه مضاف
بودی همچنین بودی توبوا الی الله توبة نصوح واین هیچ
قراءة شاذه نیامده است و الله بس کفر شود تبدیل آیه لقوله تعالی
فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه واین نصوحا
صفت توبه است و توبه موصوف است مناسب این حکایة
فرمودند که روزی در مجلس تذکیر بودم مذکر بیان این آیه
میخواند و گفت نصوح نام مردی بود که او کذا قصه آغاز
کرد بران مذکر گفتم کافر شدی کلمه شهادت بگو همچنان
کرد و این حرف یعنی که تقریر کردم بدو گفتم بس روی مبارک

بو یاران آوردند بوسیدند شما هم این معنی از هیچ
مذکر شنیده اید بعضی گفتند شنیده ام فرمودند که از است
مذکرانرا این معنی که گفتیم تلقین باید بهتر باشد و اگر نه غلط میکنند
توبه نصوحا قولا من المبالغة الفاصح وقیل وثیقة وقیل صادقة
وقیل خالصة فی تفسیر امام النسفی والتوبة النصوح المبالغة فی النصح
التی لایکون للتائب معها معاودة المعصیة وقال الامام الحسن
البصری رضی الله عنه توبه نصوح هی ندامة بالقلب واستغفار
باللسان وترک بالجوارح واضمار ان لایعود نصوح فعول است
از نصح بعضی گویند توبه نصوح توبه عهد کرده شده که هیچ
معصیة نکند و بعضی گویند توبه نصوح توبه صادق عکس کاذب
و بعضی گویند توبه نصوح توبه خالص خلاف نفاق و توبه نصوح
مبالغة است در نصیحت اگر نیت نکند تائب تا آن عود باز
گشتن بمعصیت و امام حسن بصری گفت رضی الله تعالی عنه
توبه نصوح چیست ندامت پشیمان بدل و استغفار
آمرزش خواستن بزبان و ترک بالجوارح از معصیت
یعنی وجود خود را از معصیت بیفرمانی نگاه دارد و اندیشه
نه کند باز گردد بمعصیت و این رباعی عزیزی فرمودند رباعیه
الهی کم رکبت علی الخطایا فهب لی توبة قبل المنایا ندمت
ندامة ارجوا الیها سیغفر زلتی رب البرایا پس روی مبارک
برین فقیر آوردند فرمودند فرزند حرف این آیة بیان توبه

نصوح کرتو

نصوح که تو بر کرده غریبست بملفوظ بنویسید تا دیگرانرا
فایده حاصل آید و چشم مبارک پر آب کردند و اصحاب
نیز موافقت نمودند این ترتیب جمله از آغاز سبق تا فراغ
در حق این فقیر بود وایضا فرمودند چون برده کسی بگریزد
مرویست این دعا خوانند اول و آخر درود گویند یا جامع
الناس لیوم لاریب فیه اجمع علیه ابقه اگر کنیزک باشد
تبادیا نیث ابقة گویند و اگر بردگان بسیار گریخته باشند
بجمع گویند اوابقه چنانکه دعا گو میکنند این دعا معمول مخدوم است
پس روی مبارک برین فقیر و یاران دیگر آوردند فرمودند
این دعا نگهبرید ایضا سید عزلی رسید شصت
حج کرده صد و بیست ساله عمر بود مجاور کعبه بود در زمان
عزلی میگفت پارسی نمیدانست الی اجی الیک
من الوب لاشتیاقک یا جید و جید شیخ قطب العالم مخدوم
فرمودند تقبل الله منک انا اخ لکم وکم من نفر جاء اعکم
گفت جاریتی ثلثة من انا والغلام والجاریة والمرکب
عینی لی الحجرة والعلوفة مع اهلک فرمودند قبول کرد
و مزاح کردند یا سید جاریتک شابة گفت نعم فرمودند
نحن نشتری جاریتک انت شیخ هی شابة گفت
لا سیدی تقضی الحاجة وقتا پارسی نگو آید آن سید
مجاور کعبه گفت من می آیم بتو از عرب و مجاورت

کعبه باشتیا قلتوا ای سید بزرگ وای قطب عالم مخدوم
فرمودند خدای از شما قبول کند مرا در شما م چند نفر
آمدند با شما گفت سه نفر مرد و کودک و کنیزک و مرکب
پس آن سید گفت تعین کنی مرا حجره و علوفه که بر تو باشم
مخدوم حسن خادم را طلبیدند گفتند قبول کردم حجره
و علوفه تعین کردند و مطایبه کردند که کنیزک که شما
جوانست گفت آری فرمودند مالجرم کنیزک ترا تو پیر
و ضعیف شده و جوان چون باشد گفت نه خوند وقت
حاجت کار می آید بتاریخ سیوم ماه جماد الاول روز جمعه
بعد نماز این فقیر بخدمت آن امیر جهانگیر حاضر بودم مخدوم را
زحمت شکم مبارک بود طبیبی ملک را فرمودند نیک آمدی
که توال فرستاد چیزی دارو فرمودند وان طبیب
هندو بود و اورا گفتند بحمد یک الله پارسی هم گفتند
خدائی ترا انشاء الله تعالی راه راست نماید و مسلمانی
روزی کند بلفظ مبارک راندند در فتاوی است
سؤال المریض للطبیب جایز وان کان کافرا یعنی پرسیدن
مریض مر طبیب را رواست اگرچه کافر بود پس روی
مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزند من این
مسئله که گفتم بنویسید غنیمت ایضا
فرمودند در حدیث صحاح است من صلی یوم الجمعة

اربع رکعات

اربع رکعات علی الدوام ویقرا فی کل رکعة سورة الاخلاص
احدی عشر مرات مقیما کان او مسافرا سواء کان
اول ذلک الیوم او آخره فاذا فرغ یقول لاحول ولا
قوة الا بالله العلی العظیم مائة مرة حفظ الله ایمانه ترجمه
هر که روز جمعه چهار رکعت بگزارد بخواند در هر رکعت
اخلاص یازده بار خواه مقیم باشد یا مسافر این شرط
نیست کسی که جمعه بر او واجب است او بگذارد و برابر است
اول روز باشد یا آخر روز دوام چون فارغ شود لاحول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم صد بار بگوید خدای تعالی نگاه دارد
ایمان او را وایضا فرمودند شب جمعه نماز تسبیح
با صحابه کرام بجماعت سنت موکد است لا غیر که رسول علیه السلام
شب جمعه نیت سنت کنند متابعة رسول الله و غیر آن نیت
نفل کنند تکمیل للفرایض وایضا فرمودند نیت
نماز همچنین کنند متوجها الی جهة عرصة الکعبة زیرا که
در کتاب یافتم ینبغی للمصلی ان ینوی جهة عرصة الکعبة
لان الکعبة تحول الزیارة الاولیاء زیرا که کعبه را میبرند
زیارت بعضی اولیا پس روی مبارک برین فقیر آوردند
فرمودند فرزند من حدیث صلوة حفظ ایمان
و فایده نماز تسبیح و نیت صلوة که تقریر کردم بملفوظ بنویسید
غنیمت تا فایده حاصل آید وایضا فرمودند که در

سیر است که رسول علیه السلام ام المؤمنین عایشه را در حالت
صغر تماشای حبشیان نظاره کنند منع نکردند بنابران
که بالغه نیست درستست که مردان را به بینند درین محل فرمودند
اگر عورتی یا دختری بصورت جامه بازی کند بصورت
آدمی که دختران از جامه راست میکنند منع نکنند
که رسول علیه السلام ام المؤمنین عایشه را منع نکردی بلکه دختران
و عورتان همسایگان می آمدند با او بدین صورة جامه
بازی میکردند فرمودند اگر کسی درین محل سوال کند
که در خانه مکروه بود و فرشتگان در نیایند پس رسول
علیه السلام چون روا بدارد و منع نکند جواب آنست
ازین صورت صورت معبوده مراد است و صورة جامه
کسی نمیپرستد کفار هندوستان هم نمی پرستند پس منع
و دور کردن نشاید و نماز برابر او مکروه نباشد پس
روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزند من این
فائده که گفتم بنویسید غنیمت **وایضا** فرمودند در عرب
عورات حافظ اند در ماه رمضان در تراویح دو رکعت
ختم میکنند یک هندوستانی را همانجا دختری
شده بود حافظ شده است من اورا دیدم ختم آغاز کرد مادر
او یک عورت دیگر بدو اقتدا کرده بودند شنیدم اول
شب الم آغاز کرد چون آخر شب شنیدم سوره عم میخواند

ایضا سخن درین آیة افتاد قوله تعالی ونفخ فی الصور
فصعق من فی السموات ومن فی الارض الا ما شاء الله یعنی
خدای تعالی گوید چون نفخ صور در دمند فصعق ای فهلک
پس هلاک شوند آنکه در آسمان ها است و آنکه در زمین است
مگر هر که را خواهد خدای تعالی که باقی دارد و آن شش
چیز است که حدیث است در خبر است یبقی الله تعالی
ستة اشیاء یوم اهلک الخلائق وهی ستة العرش والکرسی
واللوح والقلم والجنان والنیران و اعتقاد سنت و جماعت
اینست که این شش چیز را فنا ندانند خلافا للمعتزلة
بدمذهبان گویند این شش چیز هم فنا شوند وهذا باطل
بهذه الآیة والخبر پس روی مبارک برین فقیر آوردند
فرمودند فرزند من بیان این آیة که تقریر کردم بنویسید
حجت تمامست **قوله وایضا** سخن در فضیلت
تحصیل علم نحو و صرف و علم لغة افتاد فرمودند حدیث
صحاح است قوله علیه السلام من تعلم العربیة لیسهل علیه
علم الشریعة فکانما عبد الله مائة عام لم یعصه طرفة عین
ترجمه رسول فرمود علیه السلام هر که تعلم علم لغة یعنی صرف و نحو
کند تا آسان شود برو علم شریعت یعنی فقه و اصول فقه
پس چنانستی که پرستیده باشد خدای را صد سال و او نافرمانی
نکرده باشد چشم زدنی پس کدام عبادت به ازین باشد

کرا و تحصیل علم لغة کنند و اگر نه چه داند ماضی و مستقبل
امر و نهی فاعل یا مفعول مبتدا یا خبر مبتدا پس غلط کند معنی
فقه بر خطا گوید پس خطا عظیم باشد لقوله علیه السلام علموا
صبیانکم النحو فان النصاری قد کفروا بترک تشدید واحد علموا
دو مفعول میطلبد مفعول اول صبیان ثانی نحو ترجمه حدیث
این باشد که رسول فرمود علیه السلام مر صحابه و تابعین را بیاموزید
کودکان را علم نحو که بدرستی که ترسایان کافر شدند بیک
تشدید وان ترک تشدید این بود که خدای تعالی در انجیل گفت
انا الله الذی ولدت عیسی بتشدید اللام یعنی چنان باشد که من زاده
گردانیدم و بغیر تشدید یعنی چنان باشد که من زادم عیسی را
متعدی را لازم میکنند و این کفر است که خدای تعالی منزه است
از زن و فرزند قوله تعالی قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ اَللّٰهُ الصَّمَدُ
لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُوْلَدْ وَلَمْ یَکُنْ لَّهٗ کُفُوًا اَحَدٌ یعنی بگو یا محمد او خدای
یکیست بی نیاز است نزاد و نزاید کسی را و نه از کسی
زاده شده و نبود و نباشد مر او را همتائی و ایضا
معنی توفیق فرمودند التوفیق جعل فعل العبد موافقا لرضاء الرب
یعنی گردانیدن فعل بنده مومن موافق رضا خداوند تعالی است
پس توفیق در خیر است زیرا چه رضا در خیر است در شر نیست
پس روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزند من بنویسید
این فایده که گفتم و ایضا فرمودند که شیخ قطب عالم رکن الحق

والدین قدس الله تعالی

والدین قدس الله تعالی روحه دو لنه سوار رفتی هر دو دست
بیرون کشید و میگفتی شاید دست مغفوری بدست
من برسد من هم آمرزیده گردم فاما من نمی توانم ضعیف شده ام
دست من سخت میگیرند ازار میرسد بان هم تحمل میکنم
که امام اعظم رضی الله عنه گفت شعر احب الصالحین ولست
منهم
لعل الله یرزقنی صلاحا یعنی دوست میدارم صالحان
و نیکمردان را و نیستم از ایشان شاهد خدای روزی
کند برکت صالحان و نیکمردان را صلاحیت و ایضا
فرمودند که خفی بدل و جان است نه بزبان که عکس کو آن
صحیح است و ذکر بدل واصل تر است و ایضا عزیزی پرسید
بحق فلان گویند جواب فرمودند بدین معنی گویند که ما وعدنا
و وعدا لا وجوبا لان الالوهیة تنافی الوجوب چنانکه در قصیده
گفت شعر وما ان فعل صلح افتراض علی الهادی المقدس
ذی الافعال چیزی بر خداوند تعالی واجب نیست مگر
بر طریق کرم و عدل چنانکه در کلام مجید خود گفت وما من
دابة فی الارض الا علی الله رزقها زیرا چه حرف علی وجوب
تقاضا میکند چنانکه گویند علی کذا بفلان بر من واجب است
کار فلان چنین کنم و در گفته بحق فلان گفتن منع است از جهت
عوام ایشان بدانند چنین واجب است فهم نخواهند
کرد فاما خواص را روا باشد بمعنی مذکور که ایشان

بدانند بر طریق کرم است نه طریق واجب دعاگو را
در واقعه گفته اند توسل کن بحق الشیخ الکبیر ان تفعل کذا و کذا
پس روی مبارک برین فقیر آوردند و فرمودند بفرزند من این
فایده که گفتم بنویس و سبق بخوان آغاز کردم ترتیب درین بود
روی عن النبی علیه السلام انه قال سبعة من الهدی و فیهن الجماعة
فمن خرج منهن فقد خرج من الجماعة لا تشهدوا علی اهل القبلة
بالکفر ولا بالشرک ولا بالنفاق و ذروا اسرارهم الی الله و صلوا
علی من مات من اهل القبلة و اشهدوا الصلوة الخمس والجمعة
مع کل امام بر و فاجر و جاهدوا عدوکم مع کل خلیفة ولا تخرجوا
علی ائمتکم بالسیف وان جاروا و ادعوا لهم بالصلاح والعافیة
ولا تدعوا علیهم بالهلاک والعقوبة و جانبوا الاهواء و خالفوا
الاهواء فان اولها و آخرها باطل و هذا کفایة لمن کان له ادنی
عقل و دنی عقل و درایة ترجمه چنین باشد مرویست از پیغامبر
علیه السلام که گفت هفت چیز از راه راه سنتست و در آن سنت
و جماعة است پس هر که بیرون آید ازین هفت چیز پس بدرستی
که بیرون آمده باشد از سنت و جماعة اول آنکه گواهی ندهید
بر اهل قبله کفر نه شرک نه نفاق و بگذارید اسرار نهان ایشانرا
بسوی خدای تعالی دوم آنکه بگذارید نماز بر هر که بمیرد از اهل قبله
سیوم حاضر شوید پنج نماز و جمعه در جماعة تنها مگذارید
با هر امام نیک و بد چهارم کارزار کنید دشمن خود را با هر

خلیفه

خلیفه و بیرون مآرید پیش روان خود تیغ را مراد ازین
والیان و متغلبان اند اگر چه جور و ستم کنند پنجم دعا کنید
مر ایشانرا بصلاحیت و عافیت و دعا مکنید
بر ایشان بهلاک و عقوبة ششم یکسو کنید و دور باشید
از هوا از هواها نفس که پرستیدن هوا بمنزله پرستیدن
معبود است چنانکه خدای تعالی در کلام مجید گفت افرأیت
من اتخذ الهه هویه این هوا شرکست یعنی خدای تعالی بخبر
فرماید و هوا نفس بشر فرماید و هر که از هوا باز ماند بهشت
جای او گردد زیرا که شریک نکا مخالفة شد و برعکس
دوزخ جای او گردد قوله تعالی وَاَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ
رَبِّهِ وَنَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوَی فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِیَ الْمَاْوَی و خداوند تعالی
مر داود را خطاب کرد قوله تعالی یَا دَاوُدُ اِنَّا جَعَلْنَاکَ
خَلِیْفَةً فِی الْاَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَی
فَیُضِلَّکَ عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ اِنَّ الَّذِیْنَ یَضِلُّوْنَ عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ لَهُمْ عَذَابٌ
شَدِیْدٌ ۵ بِمَا نَسُوْا یَوْمَ الْحِسَابِ یعنی ای داود بدرستی
که ما گردانیدیم ترا خلیفه در زمین پس حکم کن میان مردمان
براستی و پس روی هوا مکن که گم گرداند ترا از راه خدای تعالی
و دور افکند آنکسانی که پس روی هوا کنند گم راه شدند
از راه مر ایشانرا خدای تعالی عقوبت سخت کنند
بر آنچه فراموش کردند روز حساب را یعنی روز قیامت

مناسب این معنی بیت عربی فرمودند اینست شعر
من ملک النفس حرا هو والعبد من یملکه هواه ترجمه این
باشد هر که مالک نفس است آزاد است و بنده کسیست
که هوای نفس را مالک اوست رباعی از حرص و هوا دو بنده دارم
من بر سر این هر دو پادشاهم تو بنده بندگان مایی از بنده
بندگان چه خواهم و حضرت آنست که مخالفت بدیها کنید
بنیکی و دزدیدی که اول آن بدیها و آخر آن همه باطل است
و این بسنده است مر کسی را که عقلی و دانشی است پس روی
مبارک بدین فقیر آوردند و فرمودند فرزند این فواید که گفتیم
بنویس و این ترتیب جمله از آغاز سبق تا فراغ در حق
این فقیر بود وایضا سخن در تحمل افتاد مناسب
این فرمودند ان یوما فقیر سایل الی امیر المؤمنین حسین
ابن علی رضی الله تعالی عنهما و توقع منه شیا فتوقف الحسین
فشتم الفقیر لامیر فقال الحسین یا فقیر قد ملئت من فقرک فشاهد
فی بیت المال لک فانشد شعر نحن الجبال الراسیات لا یزعجها
الریاح العاصفات یعنی روزی فقیری سایل بر امیر المؤمنین
آمد و چیزی توقع کرد امیر المؤمنین توقف کرد تا چیزی پیدا
شود پس آن فقیر دشنام داد امیر المؤمنین گفت ای فقیر
کالغنه شدی عسر مایه منه که در بیت المال است
ترا بخشیدم این فقیر شرمنده شد پس امیر المؤمنین حسین

رضی الله تعالی عنه این مذکور خواند معنی چنان باشد
ما کوههای بزرگیم نجنبانند آنرا بادها اگرچه سخت باشد
بوزی ای تحرک الا زخا الا احراک یعنی تحمل وظیفه
ماست پس روی مبارک بدین فقیر آوردند فرمودند
سادات را متابعت جد خود باید کرد و غضب
نباید کرد و روی مبارک بزرگ آوردند فرمودند
چنانکه فرزند من سید علاء الدین مردی حلیم است
و ساکن باادب و ملازم صحبت دعاگو می باشد
و دوا اعتکاف اربعین ما را گرفت متابع جد خود است
بر لفظ مبارک راندند سادات را مزاج مختلف
از کجا است از محمد ثانی آن طرف پرسیدم جواب
شنیدم مختلف مزاج آنست که بعضی سادات
زنان غیر کفو نکاح میکنند دختران روستان
و از کنیزکان فرزند می آرند ان رگ ایشان
می جنبد از سبب آنست مناسب این تحمل حکایة
شیخ جمال الدین اجه فرمودند که او بغایت متحمل
بود روزی پیران بزرگوار سیاحان قلندران
آمدند برای ایشان نان و روغن آوردند غضب
شدند و تیغها کشیدند و گفتند ای برای ما گوشت
گوسفند و تحفی و قرص و اشتهاء نمی آری نان و روغن

مي آري شيخ بمعذرت پيش آمد كه درويشان آنچه
موجود بود پيش آوردم نشنيدند شيخ في الحال دستار
فرود آورد و سر پيش ايشان داشت گفت بزنيد
چون ايشان از شيخ چنين خلق ديدند سيخها از عنين
از دست ايشان افتاد و همه پاي افتادند بس روي
مبارك برين فقير آوردند فرمودند فرزند من اين تحمل
امير المؤمنين حسين و شوعلي بنويسيد كه سادات
غضوبات را نصيحت باشد وايضا عزيزي بخدمت
قصيده لاميه ميخواند و بيت درين بود مريد الخير والشر
القبيح ولكن ليس يرضي بالمحال الي المحال الشر وهو الكفر
والمعاصي سمي الشر بالمحال لانه محال الشرع لا العقل
لقوله تعالى إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَى
لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ وقوله آخر
وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ
وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ حاصل رضاي باري تعالى در خير است
در شر نيست قوله تعالى بئس الاسم الفسوق بعد الايمان
يعني بد نامست فسقها بعد ايمان آوردن وايضا
سخن درين افتاد فرمودند الابدال جمع البديل كالحكماء
جمع الحكيم سمي بالبديل الا انه بدل مقامه بعد وفاته غيره الي يوم
القيمة وليس هذا المعني في الشيخ الا انه مرشد ابدال را ازان

ابدال گويند كه بدل كرده ميشود مقام او ديگري بعد
وفات او تا قيامت وابدال صوفيه ديوانه نيستند
وليكن از خلق گريزان و پنهان باشند و نيست اين معني
در شيخ زيرا كه او مرشد است ميان خلق باشد ارشاد
كند او قايم مقام پيغامبر انست كه ايشان ميان خلق
بوده اند راه حق نمودند لقوله تعالى قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي
أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي
يعني بگو يا محمد اين راه منست ميخوانم سوي خداي تعالى
بر بينايي دل من وبس روان من و بس روان او مشايخ اند
كه بعلم و عمل خلق را ترغيب ميكنند وايضا
سخن ه درين افتاد اگر صايمي در مجلس افتد و نخورد
او را ثواب است در حديث صحاح است قوله عليه السلام الصائم
اذا اكل عنده استغفرت الملائكة ما داموا يأكلون
اكل فعل الماضي مجهولست ترجمه حديث چنين باشد
چون نزديك روزه دار طعام خورند امرزش
خواهند او را فرشتگان مادام كه نزديك او خورند
زيرا كه دل او بهر خوردن طعام ميل كند و او نگاه
دارد وايضا اين حديث فرمودند من اشتغل
بما لا يعنيه فاته ما يعنيه اي من اشتغل بما لا ينفعهم فاته ما
ينفعه ترجمه رسول فرمود عليه السلام هر كه مشغول

شود بچیزی که نفع او نکند فوت شود از و چیزی
که نفع کند او را مراد ازین نیست که مباح ایشان او نه
ثواب است نه عقاب رخصت است پس در چیزی
مشغول شود که دران ثواب است تا بدین او فوت
نشود و آن آیتان مسنون و مستحب است وایضا
فرمودند حدیث صحاح است من قال لا اله الا الله الملك
الحق المبین مائة مرة فی كل یوم استغنی بها و دخل الجنة
ترجمه رسول گفت علیه السلام هرکه بگوید لا اله الا الله
الملك الحق المبین هر روز صد بار توانگر شود و در آید
در بهشت و این معمول دعاگو ست هر روز میخوانم برین
فقیر فرمودند فرزند من شما هم بخوانید هر روز صد بار
وایضا فرمودند جوارس سی سه آیه در شب
بخوانند که در اوراد شیخ کبیر است و حدیث صحاح است
من قرا ثلثا و ثلثین آیة من القران فی منزله او فی قافلة
امر الله الملائکة ان یحفظوه من قطاع الطریق والطارق
ترجمه هرکه بخواند سی سه آیة در منزل خانهٔ خود اگر دزدی
در آید کور شود و هرکه در قافله بخواند حق تعالی فرشتگان را
فرمان دهد بمجردی که راه زن یا دزد قصد مضرة کنند
حصار آهنین در گرد ایشان راست کنند خانهٔ ایشان
معاینه کنند پس روی مبارک برین فقیر آوردند فرزند

شما هم جوارس سی سه آیه ملازمت کنید وایضا
این حدیث فرمودند سی سه آیه ملازمت قال علیه السلام
انا و كافل الیتیم فی الجنة کهاتین ومی واشار الی السبابة
والوسطی ترجمه رسول فرمود علیه السلام من و وکیل یتیم
کردانت نگاهدار در بهشت یکجا باشیم واشارة
بدو انگشت کرد وایضا گوسپندی بانگ میکرد یاران او
رسیدند مگر این گوسپند بیچاره گرسنه شده است
و یا تشنه دهن بسته است فرمودند حدیث صحاح است
قوله علیه السلام ظلامة الدابة اشد علی ظلامة الانسان
ترجمه حدیث چنین باشد ستم کردن دابه چون اسپ
و ستور و گوسپند و شتر و استر و حمار و مانند این
سخت تر است بر ستم کردن مردم اگر مردم گرسنه
و تشنه شوند و یا حاجتی که دارد و یا کسی بدو ستم
کند سخن تواند کرد بیچاره حیوانات دهن بسته اند
ندانند گرسنه است و یا تشنه و یا دردی دارد فرمودند
هم از جهت این مرکب بر خود نگاه نمیدارم اگرچه دران
سوار نماز رواست و در دوله روا نیست پس روی
برین فقیر آوردند فرمودند فرزند من ان احادیث
که گفتم از صحاح است بنویسید فائده تمام است
بعده هم درین میان عزیزی برسید دوله سوار شدن

آمده است جواب فرمودند آمده است وایضا
فرمودند سلوک است وسیر است وطیر است سلوک
عبادت بدنی است وسیر مصفی وپاک شدن قلب است
وطیر صفت روح است که اورا با حق محبت شود این فقیر را
فرمودند فرزند من این فایده بنویس که مایه سالک است
وایضا فرمودند در مجتهد ان حق واحد است وان عند الله
فردا ظاهر خواهد شد اگرچه خطا باشد مواخذه نخواهد شد
زیرا که باجتهاد بود درین باب حدیث صحاح است
قوله علیه السلام المجتهد یخطی ویصیب فان اصاب فله کفلان
من الاجر وان اخطا فله کفل من الاجر ترجمه حدیث این
باشد مجتهد در دین هم خطا کند وهم بر صواب رود
اگر بر صواب بود ثواب اجتهاد او را دو ثواب
باشد یکی اجتهاد ودوم بر صواب واگر در مسئله خطا
خورد پس او را یک اجر باشد از جهت زحمت
اجتهاد پس روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند
فرزند من دران کوشید که بهر چهار مذهب اتفاق
عمل کنید در فرایض ودر سنن جایی که ممکن بود چنانکه
در رفعه خوانده باشید عرضه داشتم چیزی ازان بگویم تا
مستحکم در دل نشیند تکبیر بر قول امام شافعی رحمة الله فاتحه
فریضه است بر مقتدا ومقتدی وبر قول امام مالک رحمة الله علیه

فاتحه باضم

فاتحه باضم سورة واجب است وتمسک بدین حدیث
میکنند قال علیه السلام لا صلوة الا بفاتحة الکتاب
وضم سورة معها دعا کو از جهت این امام را دعایی
که مرویست در عوارف بیان فاتحه وسورة در جهریه
فرموده ام فاتحه بر قول امام شافعی فریضه است مقتدی را
نیز دعا کو نیکو میخواند تا آنکه امام دعا خواند وهمچنین
جمله روایتست از رسول علیه السلام واسماع وانصات
هم میشود وبر قول امام مالک شافعی تمام مسح سر
شرطست لاطلاق قوله تعالی وامسحوا بروسکم
وشکننده وضو بر قول امام شافعی دو چیز زیاده است
از قول مالکی دست ویا اندام عورت بخود رسد
برابر است بشهوة یا غیر شهوة وهمچنین اگر ذکر را بکف
دست گیرد وضو شکند وبر قول امام مالک اگر این هر دو
چیز بشهوت بود وضو بشکند وبر قول ما نشکند پس
روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزند من دران
کوشید که باتفاق هر چار مذهب در فرایض عمل کنید
تا از هر مذهبی که در آید اقتدا تواند کرد وکیف
یقبل تطوع امه حتی لا یکمل ویتم فرایضه اتفاقا چون
قبول بود نفل مردم تا تمام نکرد فریضها او باتفاق
چهار مذهب وایضا فرمودند در سماع اختلافست

فاما خرف دف بهر چهار مذهب حرام است مگر در نکاح
لقوله علیه السلام اعلنوا النکاح ولو بالدف ترجمه آشکارا
کنید نکاح را اگر چه بدف باشد واین اختیار بعضی
اصحاب ماست واختیار امام مالک نیز است رحمهم الله
وطبل زدن روا نیست مگر در وقت جنگ درست
داشته اند وبعضی گفته اند در راه رفتن قافله نیز درست است
تا گم شده باواز طبل راه بیابند وبرسند پس روی مبارک
بدین فقیر آوردند فرمودند فرزندی بنویسید وایضا
فرمودند الحزن بالفتح اندوهگین کردن از باب
سمع یسمع وبالسکون اندوهگین شدن از باب حصن یحصن
وایضا فرمودند فرق است دفع ورفع دفع چیزی
باشد که در وجود باشد ورفع چیزی باشد که آنرا وجود
بوده باشد این فقیر را فرمودند بگیرید ایضا فرمودند
در خوردن اگر نیت عبادة باشد حجاب نورانی
خالص باشد واگر با وی نیتی دگر باشد چنان باشد که با
دخانی باشد وایضا فرمودند کل طره ابریشم
دعاگو که طرفها از رافضیان شنیده میگویند تمام جامه
ابریشمی بپوشند در زمان قلیل درست است واین
باطلست وعلماء اهل سنت وجماعة میگویند اعتبار مر
لبس راست نه زمان را یعنی اصل پوشیدن ابریشم

محض حرام است

محض حرام است خواه زمان قلیل وخواه کثیر که
حدیث صحاح است قوله علیه السلام هذان محرمان
للذکور امتی وحل لاناثهم ترجمه رسول گفت علیه السلام
این هر دو حرام کرده شد مردان امت مرا
وحلال کرده شد مر زنان ایشانرا واشارت
بزر وابریشم کرد پس این هر دو محض حرام باشد
این فقیر را فرمودند فایده بنویس هم درین میان
ذکر سیر است رسول اقتدا علیه السلام که او چیزی حسن را
اختیار نکردی یعنی اگر دو جامه ویا کالاء دیگری آوردند
یکی قیمتی ودیگر سهل قیمتی آن سهل قیمت را اختیار
کردی فرمودند اگر رسول علیه السلام حسن را قبول کردی
امت تمام میگفتند پیغامبر ما حسن را قبول کردی
اختیار کرده ما هم متابعت او میکنیم وهم ملایم این فرمودند
چیزی که در وی خیر دنیا وآخرت بودی از آن هم احتراز
کردی یعنی کاری که مشارکت میان دنیا وآخرت بودی
وآنچه محض خیر آخرت بودی آن اختیار کردی پس درویش را
همچنین باید تا متابعت پیغامبر خود کنند درین محل چشم
پر آب کردند مناسب این حکایت فرمودند شیخ
جمال الدین اچی قدس الله سره العزیز یک تنکه در بازار
بجهت جامه فرستادی از آن جا درمی آوردند ودستار

سیرت

و پیراهن و ازار هم ازان پوشیدی اگر میگفتند
چیزی سیم دیگر هم بدهد تا جامه بین بیاریم میگفت
که خیر خدمت رسول علیه السلام همچنین پوشیده است
وایضا فرمودند آن طرفها کسی که قلق میکند چند
روز ذکر می فرمایند و جره میدهند مشایخ کبار این
کسی را است که لایق آن باشد چون آنچنان نباشد
باری او را فرمایند تا بیکار نباشد چنانکه دعا گوی میفرماید
مناسب این حکایت فرمودند روزی امیری بر شیخ
قطب عالم رکن الحق والدین قدس الله سره العزیز
آمده بجهت پیوند توبه کرد شیخ او را کلاه داد درویشی
آنجا حاضر بود گفت اینچنین کسی را کلاه میدهی این بکار دنیا
مشغول است واین کار ربا کانست شیخ جواب او گفته
ای عزیز اگر یک کلاه از گناه باز آید واین مضاف بدین
درویش باشد از جهت آن مرا امر به کردند که کلاه
ندهم وایضا فرمودند چون مستراح درآیند مرویست
که این دعا بخوانند اللهم انی اعوذ بک من الخبث
والخبائث قال علیه السلام هذان محمان اذا دخل
الخلاء یعنی پیغامبر علیه السلام این کلمات را چون در
مستراح درآمدی فرمودندی الخبیث ذکور الجن
پریان نرو الخبائث اناث الجن پریان ماده که ایشان

محل حاضر باشند

محل حاضر می باشند سبب گزند آدمی چون این بگوید
خدای تعالی او را نگاه دارد از شر ایشان و هیچ
نکبت نتوانند رسانید واین پیش در بگویند مستراح
درآیند و باید که روی و پشت مستقبل قبله نکنند
که در حدیث صحاح است قال علیه السلام رسول صلی الله
علیه السلام لا تستقبلوا القبلة ولا تستدبروها فی الخلاء
ولکن شرقوا او غربوا انما قال ذلک فی المدینة لا غیر
ترجمه حدیث این باشد که روی و پشت جانب قبله
نیارید در مستراح ولیکن جانب مشرق و مغرب
بکنید واین حدیث در مدینه گفت نه جز آن که در مدینه
قبله جانب یسار است یعنی چپ با مقصود ازین حدیث
آنست که بجانب قبله روی و پشت نباید کرد مکروه است
چنانکه نظم متفق است شعر یکره نحو بالقبلة التخلی وهکذا
البول و مد الرجل در فقه آورده است یکره الاستقبال
والاستدبار الی القبلة فی الخلاء و قیل لا یکره الاستدبار
و در استدبار یعنی پشت بقبله آوردن در مستراح
اختلافست بران معنی که وقت خاستن اگر عورت
برهنه خیزد و برمقابله قبله خواهد شد واگر نه بر جانب
زمین می باشد نه جانب قبله بعد ازان فرمودند چون
مستراح روند دست چپ بر رخساره چپ برآید

چون تخم زدکان بدین اندیشه که طعام اینچنین پاک
وعزیز بود بشومت گناه این چنین پلید شد نجاست
مغلظ اگر در جامه ویا در تن رسد شستن واجب
گردد پس فرمودند فاما از ان انبیا واولیا بوی نمی آید
بلکه خشبوی می آید دعاگو این تحقیق ویقین کرده است
چنانچه مرویست که پی افکنده رسول علیه السلام
تا چند فرسنگ بوی خوش آمدی پس روی مبارک بوی
فرو آوردند فرزند حزین دعا در آمدن مستراح
وحدیث ومسئله مستراح چنانکه تو تبرک رقم بنویسید
غریبست کم کسی داند **وایضا** عزیزی التماس
حلق کردن فرمودند چون کسی خواهد محلوق شود اجازت
از زن بستاند که بعضی زنان از روستان وجز آن
می باشند ایشانرا خوش نمی آید فاما اگر زن ندارد در ان
محل اجازت از والده بستاند از جهت آن شاید سبب
آنکه کسی دختری ندهد تبسم فرمودند **وایضا** فرمودند
دامنی مرعورت را در خاندان سهرورد چهار گز میدهند
چنانکه رسم عورتانست ودر خانواده چشت یک گز
میدهند ازین معنی که جامه طاقه است پس باید که هم در سر
باشد ودامنی در کتف وفرود می افتد وچون در سر
باندازند ان یک گز جامه را فرود روی آرند به بندند

وایضا

وایضا فرمودند که حق تعالی بعضی اولیا سخن میکند
خلق صوت می شود با وسخن میکند چون بموسی وپیغامبران
دیگر علیهم السلام **قوله تعالی وَكَلَّمَ اللّٰهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا ۝**
بر طریق هذا افعل وهذا لا تفعل این بکن وان مکن مناسب
این حکایت فرمودند که شیخ جمال الدین وعمر غوری
که در حرم شیخ آسوده اند هر دو یکی بوده اند چون تعلق
مولانا علیم الدین را در ملتان شیخ کرد وشیخ رکن الدین را
اینجا بطلبید پس عمر غوری از ملتان در اجه رفت که این
مخالفت شیخ رکن الدین کرده است شیخ اینجا نیست
من اینجا چه کنم **وایضا** عزیزی پرسید اگر یکی در صلاحیت
باشد وپیوند شیخی نکند چون باشد این معنی دست
دهد یا نه جواب فرمودند ندهد پس شیخ باید که خود را
در کتف حمایت او افکند وصحبت او بکند راه امن
وخوف در یابد مگر آنکه مجتهد کامل باشد چنانکه امام
اعظم رضی الله تعالی عنه کمال نعمت من الله در ایشان بود **ایضا**
عزیزی پرسید اگر یکی را شیخ کامل قبول کند او مقبول
باشد ومردود نباشد فرمودند مقبول باشد فاما در خوف
می باید بود واین بیت خواندند **مثنوی**
از هیبت آن دو راه خوف شد دل من تا خود بکدام ره بود
منزل من **ایضا** درین روز هفتم ماه رمضان بنده بخدمت

حاضر بود مولانا تاج الدین مفتی دام فتواه بر مخدوم گذرانید
گفت سید علاء الدین از فایکه فوائد مخدوم جمع آورده است
روی مبارک به بنده آوردند پرسیدند فرزندی چه مقدار
ملفوظ جمع کرده عرضه داشتم که یک جلد ضخیم خواهد شد فرمودند
بسیار شده است باید که باصحاب دول از مریدان و معتقدان
نه برسانی تقصیر نکنی تا آنکسانی که صحبت من نکرده اند ایشان را
همین کافی خواهد شد رحمت بسیار دیده ام خدای بر تو رحمت
کند براحت بدل خواهد شد که تو از دعا گو فواید و ارشاد
گرفتی و در سلوک راه امن و خوف دریافتی و سالک شدی
و ملازمت صحبت کردی راه امن را بو گزیدی راه
خوف را نزدیک دادی دست برآوردند و دعا بسیار
کردند شرمنده شدم و ان تنور قلبه بمعرفتک الهی
اجعل ولد المعنوی سید علاء الدین من المقربین لدیک
والواصلین الیک وان تختم امره بالایمان وان تجعله محبوبا
فی قلوب اهل الایمان فی الاهل وان تقضی حوائجه وان تحصل
مقصوده بفضلک وکرمک یا مولینا و سیدنا بعد از ان فرمودند
آنکسانی که بدین دعا گو بیعت کرده اند ایشان را و خلق
دیگر را واجب شد که بر تو بیایند و فتوح بیارند
و تنگ نکنند و فواید بر گیرند پس تو ایشان را ارشاد کنی
و بر بعضی خواهم گفت و بر بعضی هم در مجلس گفتم که بر تو بیایند

و فتوح بیارند گویا بر من آمده باشند بعده بر لفظ
مبارک راندند اگر کسی مزاحم شود از جهت من خرقه بپوشانی
و ترا وکیل کردم مبارک این واقعه یاران بزرگ میدانند
پس قدمبوس کردم و با خود اندیشیدم چه لایق آنم
و لیکن این نعمت بسبب جمع ملفوظ رسید والله من خود
نطلبیده ام ایشان خود بدین ترتیب فرمودند که مذکور است
سوگند از جهت آن کردم که گمان نبرند شاید طلبیده اند
مصراع چه کند بنده که گردن ننهد فرمان را :: وایضا
فرمودند دعاگو روز جمعه در خطبه دوم نماز بگزارد
از جهت آنکه تا مدح سلاطین در گوش نیفتد بعده
فرمودند این معنی در فتاوی کاملست اذا خطب
الخطیب خطبة ثانیة یجوز ان یذکر الله تعالی او یسبحه
او یصلی صلوة حتی لا یسمع ذکر الظلمة لانهم یوصفون
بخلاف اوصافهم زیرا که ایشان موصوف میشوند بخلاف
اوصاف ایشان که در ایشان نیست یعنی چون خطیب
خطبه دوم بخواند روا باشد ذکر گفتن یا تسبیح گفتن
یا نماز گزاردن آنکه تا شنوده نشود ذکر ظالمان
بعد از ان فرمودند هم در فتاوی کامل مذکور است
لو قال رجل السلاطین زماننا عادل کفر والاصح انه لا یکفر
لانه عدل فی عمره مرة واحدة ولو قال علی الا طلاق

کفر اتفاق یعنی اگر گوید مردی مر پادشاهان زمانه ما را عادل
کافر شود و اگر بدین معنی بگوید که در علم خود تمام یک عدل
کرده باشد اصح اینست که کافر نشود و اگر مطلقا بگوید
دعا دلست هیچ وقتی ظلم نکرده است کافر شود باتفاق
وایضا فرمودند که موی بند ابریشم وجعد وجعد
نماز مکروه است با این قبول نباشد ولی روا باشد
از جهت سقوط کردن او در نماز است فرشتگان
گناه می نویسند وایضا فرمودند اگر کسی مکلف تمام
شب بیدار باشد ترک سنت کرده باشد قوله
علیه السلام انا اصلی وانام یعنی هم نماز میگزارم وهم
می خسپم ایضا روز یکشنبه بتاریخ هشتم ماه رمضان
مبارک بنده بخدمت حاضر بود فرمودند که دعا گو پیش ازین
از ضعف بعضی نوافل نشسته میگزاردم این زمان ایستاده
میگزارم زیرا که این ایام فضیلت است بعد ازان فرمودند
که تضعیف عمل در سه چیز است یکی در مکان چون خانه کعبه
و مساجد و دوم در زمان چون رمضان و موسم دیگر
سیوم نسبت چون شریفان یعنی سادات درین هم تضعیف
عملست و فضیلت بسیار است قوله تعالی یضاعف لمن یشاء
ایضا خبر میت غایب رسید سورة ملک خواندند با اصحاب
برای آسانی سوال گور و ثواب بران میت بخشیدند

واین حدیث

واین حدیث فرمودند من مات غریبا فقد مات شهیدا
حدیث صحاح است یعنی هر که بمیرد در غریبی بدرستی
که مرده باشد شهید یعنی درجه شهید اورا دهند درین
میان قلندری رسید قدمبوس کرد و گفت مدت
پانزده سالست که در عالم جیربیوشی هستم این زمان توبه میکنم
و مرید میشوم و جرم فرود می آرم صوفی میشوم جامهای
صوفیان التماس دارم فرمودند مبارک باشد بس مرید کردند
و گفتند جرم فرود مآر تا آنکه جامها پیدا شود که بعضی
یاران رسول علیه السلام پوشیده اند بس روی مبارک
برین فقیر آوردند فرمودند فرزندم فایده تضعیف
عمل و حدیث غریب بنویسید بعده ملفوظ مبارک
راندند فرزندی من سبق بخوان قدمبوس کردم و آغاز
کردم سخن در صفت سلوک بود ابتداء سلوک بیداریست
ظاهرا و باطنا چون مرید از خواب بیدار شود طهارتی
پاک بجا آرد و دو رکعت نخست بگذارد چون صبح بدمد
دو رکعت سنت وقت بگذارد در رکعت اول بعد فاتحه
قل یا ایها الکافرون و در دوم بعد فاتحه اخلاص بخواند
که از پیغامبر علیه السلام همچنین مرویست بعد ازان استغفار
کند هفتاد بار بدین سوال بگوید استغفر الله الذی
لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه واساله التوبة

وصد بار تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر بگوید چنانکه دعا گو
میگوید اللهم انی اسالک رحمة من عندک تهدی
قلبی تا انجا که اللهم زدنی نورا واعطنی نورا واجعل لی نورا
در رقوة الثا ... چنین آورده است پیغامبر علیه السلام در خواندن
این مداومت کرده است بعد از ان فرض نماز صبح بگذارد
و دران کوشد که بحضور دل بگذارد چون سلام نماز دهد
بگوید اللهم انت السلام یا ذی الجلال والاکرام بعده ادعیه
که آمده است مشغول شود بدان مقدار که مداومت تواند کرد
ورد خود سازد وصد دم استغفار کند و توبه از سر گیرد
و عمر گذشته را آمرزش خواهد و سخن زیادتی نگوید مگر امر
معروف و نهی منکر و دعا صلاح مسلمانان و یا سخنی گوید
که دران نفع برادر مسلمان باشد و یا سخنی گوید از علم و تا
تواند هر حال که هست مستقبل قبله نشیند اگر زیارت
الصاحب دلی و یا صحبت پیری و یا مجالست
عالمی ربانی کند ان بهتر و فاضلتر از انکه بر سر مصلی
در مسجد بود و مشغول با وراد که اوراد ذکر یاد دهد
و صحبت از مذکورا اگر امثال این میسر نشود انگاه
نشستن بر سر مصلی در مسجد جماعة و یا بخلوت بذکر خدای تعالی
بهتر و غیران و چون آفتاب برآید در گزاردن دو رکعت
اشراق بعد از طلوع آفتاب فضیلت بسیار است و چون

اشراق

آفتاب بلند برآید نماز چاشت بگذارد چنانکه سنت است
این ترتیب جمله در حق این فقیر بود تا از سبق فارغ شدم
بتاریخ نهم ماه رمضان شب شنبه بنده بخدمت حاضر
بود عزیزی از یاران التماس دعاء فتح باب کرد پیش
ازین هم بارها التماس کردی فرمودند تا انگه انقطاع علایق
نشود فتح باب نشود ایضا فرمودند اولیای خدای تعالی
از هیچکس و از هیچ چیز نترسند مگر از خدای عز و جل قوله تعالی
تخشونه ولا یخشون احدا الا الله در صفت صحابه است
و اگر گویند ترجون رحمة و یخشون عذابه صفت کیست
جواب گویند در تغیر است این صفت مؤمنانست
ایضا فرمودند جاهل هرگز شیخ نشود و سوگند کردند
تا استوار دارند بعد ازان فرمودند شیخ الشیوخ شهاب الدین
مریدان خود را وصیت کرده است لا تکونوا من جهال الصوفیه
فانهم لصوص الدین وقطاع الطریق علی المسلمین یعنی مباشید
از صوفیان جاهل بدرستی که ایشان دزدان دین اند
و راه زنان مسلمانان وایضا فرمودند یکره الصلوة
اذا حرک الریح الرجل والا لا یکره یعنی مکروه است نماز چون
بجنباند او را باد یعنی چنان باد نگاه دارد که تشویش
غالب آید از جنبش باد مردم بجنبش در آیند و اگر باد اندکی
باد بجنبد مکروه نیست ایضا یکی عطسه کرد جواب

گفتند وعده دوستند الحمد لله علی کل حال گویند در عوارف است
عزیزی پرسید چون کل حال گوید شرهم داخل میشود جواب
فرمودند دو وجه سماع دارم یکی در حال شرا تمهلنی
وما اهلکنی یعنی بشر کردن مهلت داد مرا و هلاک
نکردانید و دوم آنکه علی کل حال من النعم والحمد بمقابلة
النعم یعنی حمد مقابله نعمت است پس هر دو طریق الحمد لله
علی کل حال روا باشد وایضا عزیزی پرسید
اگر یکی بغیر ایستاده و نشسته خواب رفت وضوی او شکند
یا نه جواب فرمودند اگر مقعد او بر زمین جفشیده است
وضوی او درست باشد و اگر نشکند صحیح روایة اینست
بعده فرمودند بر قول امام شافعی رحمة الله علیه وتر یک رکعت
هم است وقنوت نمیخوانند مگر در نصف آخر رمضان و در فجر
خود همه حال قنوت میخوانند و ما عمل بر مذهب خود میکنیم
پس روزی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزندی
این جمله مساریح و دو وجه از آن حمد عطسه و شکننده
وضو جمله بنویسید ایضا فرمودند سالک باید که عالی
همت باشد و از خدای تعالی جز او را نطلبید من سبب
این حکایت کردند که عورتی بود در سند ولیه بود
مکاشفه داشت او بارها بزیارت من آمدی و میگفتی
دعا کن که تماشای بهشت و عرش و کرسی و غیر آن می

نماید

نماید جه خواهم کرد از من دور کنند من شیفته
او هستم بزبان سندی گفتی چون او نقل کرد بر دعا گو جادر
ومصلی خود فرستاد از آن خاطر جادر خرقها کردم و یاران را
پوشانیدم و مصلا بر مادر فرزندان است این بیت
فرمودند مثنوی آن زن که به از هزار مرد ست توئی
وآن مرد که از زنی خجل ماند است منم بعد از آن فرمودند
این بیت بایزید بسطامی در حق رابعه گفت چون او را
پرسید او جواب گفت یکی از آن فرمودند این بود پرسید
رابعه مر بایزید را که اگر برسد چه کنی گفت بخورم و اگر نرسد
نخورم صبر کنم ~~پس بایزید رابعه را گفت تو چه کنی اگر برسد~~
~~بخورم و نخورانم~~ والا صبر کنم پس رابعه بایزید را گفت
این که تو میگفتی سگان بازار هم این صفت دارند اگر برسد
بخورند والا نشسته باشند وایضا سخنان در اخلاق
رسول علیه السلام فرمودند بر پشت برهنه بر حمار سوار
شدی و اگر از یاران کسی مانده شدی عقب خود سوار
کردی روزی پیش بیابانی آمد و جامه مبارک کشید چنانکه
اندام مبارک خراشیده شد پس یاران را گفت این را
از بیت المال چیزی بدهید فقیر است بعد از آن فرمودند
بیت المال روا نیست مگر کسی را که اهل آن باشد قوله تعالی
إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ

وبخورانم

عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ
وَفِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللّٰهِ
وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ فهؤلاء كلهم ثمانية اصناف
وقد سقطت المؤلفة قلوبهم لان الله تعالى اعز الاسلام
واغني عنهم فبقي سبعة الفقير فمن له ادني شيء والمسكين
من لا شيء له وقيل علي العكس وهو قول الشافعي رحمة الله اي
المكاتبون يعان في فك رقابهم والغارم من لزمه دين
وليس عنده شيء وفي سبيل الله هو الغازي منقطع الغزاة وابن
السبيل هو المسافر ان كان له مال في وطنه وهو في مكان
لا شيء له فيه فهؤلاء مستحقون لبيت المال والامام يدفع الي
كل واحد منهم يعني مستحقان بيت المال هشت نفر اند كه خداي تعالى
در قران ياد كرد و مؤلفه قلوب را اندهند پيش بعد اسلام
ميدارند واين پيران عرب اند پس خداي تعالى اسلام را
عزت داد وازيشان همه مستغني كرد پس ماند اينجا
هفت نفر يكي ازان فقير است وفقير كسي را گويند كه اورا
از نصاب اندك باشد و دوم مسكين ومسكين كسي را گويند
كه اورا چيزي در ملك نباشد وبعضي گفته اند فقير كسي را گويند
كه چيزي در ملك او نباشد و مسكين كسي را گويند
كه اورا از نصاب اندك باشد واين قول امام شافعي است
وليكن قول اول اصح است وفتوي هم بر انست و ديگر عامل

والعامل من يبعثه [illegible]
[illegible]

جون عالم وكاتب ومثل اين دفع كند امام بر اندازه
كار او ديگر مكاتب يا دي كرده شود از بيت المال تا
او از بندگي خلاصي يابد و ديگر وام دار اگر اورا چيزي
نباشد براي وام داران اورا بدهند تا او از خلاصي
از وام يابد وام دار اگر اورا چيزي نباشد براي
وام داران او بدهند تا او خلاصي از وام يابد ديگر
غازي در راه خداي تعالى يعني لشكري و ديگر مسافر
كه اورا در وطن مال باشد و اينجا فقير باشد اورا نيز
بدهند اين همه مستحقان بيت المال اند امام دفع كند
بسوي هر يكي از ايشان بعد ازان فرمودند اين طريق
خانقاه از بيت المال ميكنند وان طرف خواجگان تجار خانقاه
كرده اند بعد ازان فرمودند در فتاوي كاملست
يعطي لهؤلاء من بيت المال بقدر كفافهم واهاليهم وقضاء
ديونهم يعني بقدر كفاف ايشان واهل ايشان وقضاء
ديون ايشان بر بادشاه گفتم اين مسله پس گفتم مهجور
عورتان نيز دين است پس ازين بيت المال بدهند
بادشاه گفت براي خدا اين روايه اشكارا مكنيد
اين زمان همه سعي خواهند نمود و او مي خواهند گرفت
وتبسم فرمودند بعد ازان فرمودند اين زمان مستحقان
بيت المال لابدي هم نميگذارند پس روي مبارك

بدین فقیر آورده‌اند فرمودند فرزند من این مسایل بیت
الحلال که گفتم بنویسید کار خواهد بس نبشتم وایضا
فرمودند که موی بند ابریشم وجعد وجامه یکتار درو از حرام
باشد یا لقمه از حرام در شکم باشد درین صورة همه نماز مکروه است
قبول نیست باز بر روی او میزنند زیراچه سبب
قبول نیست شرط تقوی است وشرایط التقوی عظیمة
قوله تعالی انما یتقبل الله من المتقین ٥ ایضا
فرمودند سالک را باید که طلب حلال خوردن ونوشیدن
وپوشیدن وبوییدن وگفتن وشنیدن وگرفتن
ورفتن جمله بر حلال سازد که این همه فریضه است
قوله علیه السلام طلب الحلال فریضة یعنی طلب حلال
فریضه است بعده فریضة یعنی اول حلال طلب کند
که فریضه است لقوله علیه السلام کلوا من الطیبات بعده در
فرایض وواجبات وسنن ومستحبات ونوافل مشغول
شود که در کلام خطاب من الله است بر پیغامبران قوله تعالی
یا ایها الرسل کلوا من الطیبات واعملوا
صالحا یعنی ای پیغامبران شما اول طلب حلال کنید
بعد ازان فرمودند عمل صالح کنید تا ثمره دهد قوله تعالی
ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر والبغی
وقال علیه السلام من لم تنهه صلوته عن الفحشاء والمنکر لم یزدد

من الله الا بعدا یعنی هرکه باز ندارد نماز او از حرام
ومکروه نیفزاید از خدای تعالی مگر دوری پس روی
مبارک بدین فقیر آوردند فرمودند فرزند من این
فواید وجه حلال که گفتم بنویسید وایضا فرمودند عجب
رسمی در مذهب روافض است مهمانی بر ایشان
فرود آید زن بر شوهران حرام شود وبر مهمان حلال
مادام که در خانه ایشانست چون برود باز حلال
شود مناسب این حکایت فرمودند که روزی
از طرفها مهمان خانه شدم دیدم زن خانه نزدیک
من آمد نشست وگفت حرمت علی زوجی وحللت
لک مادمت فی البیت یعنی گفت من بر شوهر حرام شدم
وبر تو حلال مادام که درین خانه مهمان هستی دریافتم
که این رافضیه است پس ازینجا گریختم وبا من چند یاری
دیگر بودند مسجدی درآمدم ونیت اعتکاف کردیم
تا ازان علت خلاص یافتیم وگفتیم به ازین مقام کجا یابیم
بعد ازان فرمودند که ایشان منکر نه اند منفضل اند علی را
بر اصحاب دیگر الحمد لله در دیار ما نه اند که این رسم
باشد واگر نه اینجا جهال اند در فساد افتند هر یکی مهمان
شود برای فساد عورتان وتبسم فرمودند واکثر سنیان
گرد ایشان بر نمی آیند مگر هم از مذهب ایشان

بعد ازان فرمودند بلاء آنکه درس مدرسه و تمسک
بکتاب و احادیث آیات و احادیث را تاویل
میکنند بعد سماع ایضا رو بجا مبارک برین فیض آوردند
و فرمودند فرزند من سبق بخوان آغاز کردم ترتیب
درین بود چون سالک بعد از فراغ چاشت باید که بحاجت
برادر مسلمان از مصلی برخیزد چون عیادت مریض و تشییع
جنازه و یاری کردن پیر و ضعیف و یا امر معروف و نهی منکر
قوله تعالی امر اللعباد وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى
وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ بر تقوی و پیوستن
صله رحم یا بزیارت عالمی و یا مجلس تذکیر و یا سبق
گفتن اگر عالم باشد و یا تحصیل علم اگر متعلم باشد اگر ازین
همه هیچ نبود آنگاه بتلاوة قران و یا بنماز نفل و یا بذکر
مشغول گردد و یا نفس محاسبه کند که در شب
چه کردی و امروز چه کردی اگر نیکو کردی باشکر خدا گوید
والا استغفار کند و اگر این هم نباشد نفقه عیال
حاصل کند قوله تعالی فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَوٰةُ فَانْتَشِرُوا
فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ برخواندند
و اگر این هم نباشد الا فی النوم حقیقة داند پس در قیلوله
شود چون برین بود متابعت باشد بجمله کتب
منزل بجمله انبیاء و مرسل بعد ازان فرمودند درین آیة

جند قول

نتشروا

جند قول سماع دارم فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَوٰةُ فا
فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ یک قول آنکه
بیع و شری مکنید که پیش از نماز جمعه ممنوع بود وذروا
البیع قول دوم آنکه بعد اداء صلوة در مجلس
عالم ربانی و یا مذکری حاضر شوند قول سیوم آنکه زیارت
اولیا بروید قول چهارم آنکه صله رحم بپیوندید قول پنجم
آنکه عیادت مریض بکنید قول ششم آنکه بذکر مشغول
و ذلک قوله تعالی وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا
اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ قول هفتم اگر جنازه باشد تشییع
او بکنید قول هشتم آنکه اگر درمیان دو کس خصومت
باشد صلح دهید قول نهم آنکه اگر یکی را تارک فریضها
و واجبات و سنن بر بینید نهی منکر کنید قول دهم
اگر یکی را در معصیت ببینید نهی منکر کنید قول یازدهم
یاری پیر و ضعیف بکنید قول دوازدهم بفقیر و مسکین
تصدق کنید قول سیزدهم آنکه با یکدیگر مصافحه
کنید قول چهاردهم آنکه یاری همسایه کنید قول پانزدهم
آنکه نفقه عیال خود حاصل کنید که فریضها است قول شانزدهم
وجه حلال کنید قول هفدهم با خاندان خود نصیحت نیک
کنید قول هژدهم دعا خود و مسلمانان کنید قول نوزدهم
درحق والدین احسان کنید قول بیستم اگر دعوتی بخوانند

حاصل

بر ویند قول بیست یکم از حضرت باری تعالی آخرت
خواهید قول بیست دوم از خدای ذات او خواهید
لعلکم تفلحون شاید که شما رستگار گردید این
ترتیب جمله از آغاز سبق ما بنواخ در حق این فقیر بود
وایضا فرمودند خرقه دو نوع است خرقه تصوف
و خرقه تشبه خرقه تصوف خرقه تصوفی صحبت است
این خرقه ارادت گویند وکل من الاصحاب لبسوا خرقة
الصحبة وهی خرقة الارادة والارادت یعنی همه را اصحاب
خرقه صحبت پوشیده اند و آن خرقه ارادت است
و ارادت طلب خدا را گویند و اقل صحبت شیخ
اربعین است و اکثر را حدی نیست در خبر است
که در سلف گویند فلان شیخ راهستاد مرید و یا صد
و اینجا زمان هزارها پیوند میکنند و یکی صحبت
هم نمیکنند و نمیدانستند که مرید طالب حق را گویند
پس نادره بودی که از دنیا و کار او تارک شدی ولیکن
بوای توبه بسیاران می آمدند چنانکه دعاگو توبه میکنند
این همه تائبان اند که تعلق میکنند ولیکن مرید کسی است
که صحبت کند پس روی مبارک بدین فقیر آوردند
و فرمودند چنانکه فرزند من سید علاء الدین ملازم
صحبت دعاگو می باشد و شیخ زاده نجم الدین

ومولانا فرید الدین

و مولانا فرید الدین و عزیزان دیگر چند معدود چون
این فرمودند شکر حق بگذاردم الحمد لله که مدت ده ماه است
و دو اربعین یکی اربعین موسی و دوم اربعین ماه رمضان
صحبت پیر بزرگوار خود حاصل کردم و دوم خرقه تشبه
بتصوف و آن خرقه تبرک گویند که خرقه بپوشند و پیوند
کنند و صحبت مذکور نکنند پس روی مبارک بدین فقیر
آوردند و فرمودند فرزند من این ارادت و صحبت
و بیان دو خرقه ارادت و تبرک چنانکه بیان کردم
بنویسید پس نبشتم وایضا عورتی آمد چیزی
گفتن گرفت فرمودند در کتابست صوت العورة عورة
یعنی آواز عورت عورتست نباید شنید منع کردند تاریخ
دهم ماه رمضان روز چهارشنبه وقت چاشت
این فقیر بخدمت آن امیر کبیر حاضر بود عزیزی
مصلی فتوح آورد فرمودند نشانی کنید تا نماز گزاردم
پرسیدند در استان نشانی کنند یا جا جواب فرمودند
می باید که در پیش باشد از جهت آنکه جای سجده که سبحان
ربی الاعلی گفته است و دوم بران رسیده است زیر پای
سپرده نشود و نیز عورتی پرسید روا بر سر بکشند
یا بر کتف جواب فرمودند مود و طریق مسنون نیست
فاما دستار نباشد بر سر بکشند که تشبه بعورتان

نشود و ایضا سخن فرمودند خلال کردن در سحور
سنت است مؤکده و غیر آن مستحب است بعده فرمودند
خلال القصب مکروه زیرانچه سنت نیست هم درین
بیان عزیزی برسید بعد خوردن طعام اگر مضمضه نکنند
و نماز گذارند چون باشند فرمودند نماز مکروه باشد
زیرانچه لذت طعام در دهن است ایضا سخن در ولایت
افتاد فرمودند در قوة القلوب نبشته کل ذی صحة
ولایة یحضر لیلة الجمعة والعیدین فی المکة المبارکة والمدینة
المشرفة یعنی هرکرا درست محبوبیه او حاضر شوند شب
جمعه و عیدین در مکه مبارکه و مدینه مشرفه بعد ازان فرمودند
ولایة بفتح الواو هی المحبوبیة واینجا بفتح واو است محبوبیة
مراد است و بکسر الواو القطبیة وهی تصرف الاقلیم
والاقالیم مناسب این حکایت فرمودند که عورتی
محبوبه هر شب جمعه در مکه و مدینه مبارکه حاضر می شود
و بارها بوای نه نشانی ازانجا می آرد و نه یارانرا بخشش
میکنم بعد ازان فرمودند که بعضی محبوبان خدا را طعام
و آب بهشتی میرسد مناسب این حکایت
فرمودند در مکه مبارکه عزیزی در جبل ابوالقیس مجاور دائم
مشغول بودی روزی بزیارت او رفتم قرص بهشت
مرا بداد شیرین تر از نبات مصری بود و چیزی در آنجه

هم آوردم هم درین بیان عزیزی برسید چنانکه نعمت
طعام دنیا است طعام بهشت همچنان نیست جواب فرمودند هم همچنان
ولی لذیذ است قوله تعالی واتوا به متشابها یعنی طعام
بهشت متشابه طعام دنیا است ایضا سخن در زیارات
افتاد فرمودند ان فی الجنة یسقط جمیع العبادات
الا بذکر الله تعالی یعنی در بهشت عنبر سرشت جمله عبادات
ساقط شود مگر ذکر خدای عز و جل که ذکر خواهد گفت
لقوله تعالی وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ
زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا
وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ
فَادْخُلُوهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا الم خَالِدِينَ
وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ
وهذا ذکر الجنة مناسب این حکایت فرمودند
که مولانا شمس الدین یلا در قتلغخان مرید شیخ علاء الدولة
بود رحمهما الله تعالی و ازو نعمت برگرفته بود و مجاور
کعبه شده بود و در ذکر چنان مستغرق بودی که وقتی
اگر خواب کردی از سینه او آواز ذکر بیامدی
چون اوقات یافت دعاگو او را دیده بود بیخ جنازه او
حاضر شدم شیخ مکه عبدالله یافعی و مشایخ دیگر نیز
بودند از جنازه او آواز ذکر می آمد چنانکه حاضران

همه شنیدندی و هرچه ذکر شد ندیک شوری برآمد
بعد ازان فرمودند که دعاگو را اگفتند جو جاکه تو اختیار
کنی آنجا دفن کنند پس اورا در پایان جده خود ام المؤمنین
خدیجه دفن کردیم نزدیک قبر ابراهیم ادهم و غریبان
دیگر را در گورستان غریبان دفن کنند بعد ازان
فرمودند اثر ذکر خدای همچنین است پس روی مبارک
برین فقیر آوردند فرمودند فرزند این فوایدها که گفتم
و تاثیرات این جمله بنویسید پس نبشتم ایضا سخن در
مزاح افتاد عزیزی پرسید مزاح چونست جواب
فرمودند مزاح شرعی رواست لقوله علیه السلام
انی لامزح ولا اقول الا حقا یعنی من طیبت راست
میکنم مناسب این فرمودند که رسول علیه السلام
با صحابه مطایبه کرده است چنانکه روزی یاری از صحابه
پیاده همی بود او گفت یا رسول الله ارکبنی انا ماشی
قال ارکبک علی الفصلان یعنی سوار کن مرا که پیاده ام
رسول علیه السلام طیبت کرده الله ترا بر بچه ماده
شتر سوار کنم یعنی شتر نیشه بچه ماده شتر است
و روزی نیز نزدیک رسول زالان بودند مزاح کرد
گفت لا تدخل الجنة العجایز فی الجنة یعنی پیرزنان در
بهشت درنخواهد آمد این زالان گفتند یا رسول الله

ماجه کرده

ما چه کرده ایم که در بهشت در نیاییم گفت زالان همه
جوان خواهند شد بعد ازان در بهشت در خواهند آمد
روزی نیز بخدمت رسول علیه السلام عورتی آمد و گفت
با شوهر خود چنین ملاعبه میکنم او با من نیز چنین ملاعبه
میکند رسول فرمود روا باشد و این آیه خواندند نساؤکم
حرث لکم فاتوا حرثکم انی شئتم بعد ازان
فرمودند بزبان هندی چوراسی یعنی هشتاد چهار
طریق با زنان در می باید آمد بعد ازان فرمودند در
تفسیر این آیه دیده ام فاتوا حرثکم انی شئتم ای قایما
و راکعا و قاعدا و مضطجعا و متکئا عریانا و ملتحفا
او لاحقا امثال هشتاد چهار طریق است یعنی در آیند
با زنان خود ایستاده و طریق رکوع و نشسته
و غلطیده جامه پوشیده و برهنه بالا کشیده بطریق
لحاف خواه خود بالا شود پس تبسم بکردند بعد ازان
فرمودند در مزاح رسول علیه السلام چنان تبسم کردی
حتی یری داخل فمه یعنی درون دهن دیده می شد پس
روی مبارک برین فقیر آوردند و فرمودند فرزند ما بیان
مزاح و بیان آیه که گفتم بنویسید غریب است هر کسی نمیداند
ایضا سخن در نصیحت دادن افتاد مناسب این
حکایت فرمودند که مهتر عیسی علیه السلام یاری را وعظ

ونصیحت میکردند میگفت یا اخی اذا رایت رجلا تکلم معه
بمقدار عقله وفهمه وان کان طالب الشریعة فقل من
الشریعة وان کان طالب الطریقة فقل من الطریقة وان
کان طالب الحقیقة فقل من الحقیقة فان لم تقول لی قدرت
فی حقه ای برادر کسی را که لایق به بینی باندازه او سخن
بکنی اگر طالب شریعت باشد او را شریعت بگو دیگر
مگو اگر طالب طریقت باشی او را طریقت بگو و اگر حقیقت باشد
او را حقیقت بگو اگر نگوئی تقصیر کرده باشی در حق و اگر بر
اندازه عقلش چیزی نگوئی ظالم باشی زیرا که او طالب
چیزی دیگر تو او را چیز دیگر نمائی بعد از ان فرمودند
مناسب این امام شافعی گفت قال الامام الشافعی رحمة الله علیه
شعر من منح الجهال علما فقد اضاعه ومن منع المستوجبین
فقد ظلما الخل کالما یبدی ضمائره مع الصفاء ویخفیها
مع الکدر المنح هو العطا یعنی هر که عطا کند نادان را علم
طریقت مراد است پس بدرستی که ضایع کرده باشد
زیرا که فرمان برحقیقی باری تعالی است واذا قلتم فاعدلوا
بعد از ان فرمودند تکلموا الناس علی قدر عقولهم
یعنی سخن با مردمان بگوئید باندازه عقلهای ایشان
مثلا اگر یکی شریعت نیکو نداند تو او را طریقت
گوئی چگونه داند ایضا عزیزی دانشمند وسالک

زیارت فقیر

بزیارت مخدوم آمد فرمودند من زار فقیرا
یکتب فی دیوانه بکل خطوة سبعین الف حسنة
ویقول الملائکة یارب صل به کما وصل لولیک یعنی هر که
زیارت درویشی بیاید در هر گامی هفتاد هزار نیکی
در نامه اعمال او نبشته شود و فرشتگان گویند الهی
او را وصال خود روزی کن چنانکه او بولی تو وصال
کرد وصال در دنیا یکی ازین ثابتست پس روی مبارک
برین فقیر آوردند فرمودند فرزند من فایده نصیحت
حضرت عیسی با یار خود واشعار غزلی که امام شافعی
گفت و با این حدیث که گفتم جمله بنویسید غریبست
کار خواهد آمد تو او یاران ترا پس نبشتم بتاریخ دوازدهم
ماه رمضان شب جمعه فرمودند امام چون در نماز سجده
تلاوه نخواند اگر جماعت کثیر باشد بروایتی برکوع
بسنده کند و بروایتی در سجده نماز بسنده کند
و در واقع ان بود ایضا امام در ختم تراویح توقف
میکرد عزیزی گفت امام در رکوع رفت بعد فراغ دو
گانه او را فرمودند که نماز خود باز گردان بعد از ان
فرمودند اگر امام بسته شود و دیگری وقتی بگوید که
مقدار ما یجوز به الصلوة نخوانده باشد و اگر مقدار ما یجوز
به الصلوة خوانده باشد نگوید وان نزدیک امام اعظم

ما يتناول اسم القراءة لقوله تعالى فاقرؤا ما تيسر
من القرآن الا كه اسم قراءة باشد چيزي از قرآن
ميخوانند ونزديک ياران او ثلث ايات قصار مثل
سورة الاخلاص او آية طويلة مثل آية الكرسي
يعني سه آية کوتاه مثل اية اخلاص مي و يا يک آية دراز مثل
آية الکرسي بس روي مبارک برين فقير آورده فرمودند
فرزند مي اين مسئله سجده تلاوة وحصر امام که گفتم بنويسيد
بس نبشتم وايضا فرمودند شب يازدهم منتظر
بودم شايد شب قدر باشد قطرات باران مي باريد
وليکن بانگ سگ شنيدم نبيره مخدوم حامد برسيد
همدران وقت لطيف با تمام شب جواب فرمودند دران
شب اصلا سگ بانگ نميکند بعد ازان برسيد از
عورت هم کسي اين زمان شب قدر درمي يابد جواب
فرمودند جده تو شب قدر درمي يابد ايضا
عزيزي سبق مشارق بخدمت ميگذرانيد حديث
اين بود قوله عليه السلام من اثنيتم عليه خيرا وجبت
له الجنة ومن اثنيتم عليه شرا وجبت له النار وانتم
شهداء الله في الارض قال ثلث مرات هر کرا شما
نيک بگوييد بهشت براي او واجب شود وهر کرا
شما بد بگوييد دوزخ براي او واجب شود وشما

کواهان خداي ايد روي زمين هستيد اين خطابست
بس بايد که نيک زنند کالي کنند ميان برادران تا بس
او نيک گويند که سبب ثناي نيک و بد ايشان مردم بهشتي
شود و دوزخي بدنام زيستن بدتر از مرگ
کافر است مردن نيکنامي اين حيات اولياء است
بعد ازان فرمودند اين حديث قوله عليه السلام من
ابطأ به عمله لم يسرع به نسبه يعني هرکرا بس انداخت
اورا کار او نسب اورا هيچ نفع نکند واين آية خواندند
قوله تعالى فاذا نفخ في الصور فلا انساب بينهم
يومئذ ولا يتساءلون فمن ثقلت موازينه
فاولئك هم المفلحون ومن خفت موازينه
فاولئك الذين خسروا انفسهم في
جهنم خالدون تلفح وجوههم النار وهم فيها
كالحون يعني نفخ صور دميده شود نسبها در دمند نسبها
سود نکند آنروز هرکرا گران آيد وزن اعمال او
او از رستگاران است وهرکرا سبک آيد او از زيان کاران
بعد ازان فرمودند سيد انرا سادات نفع نخواهد
کرد تا آنکه عمل صالح نباشد واين اشعار عربي خواندند
شعر بجد لا بجد کل مجد وماجد بلا جد بمجد فکم
عبد يقوم مقام حر وکم حر يقوم مقام عبد المجد يکدي

نست

کل امر شایع والجد یفتح کل باب مغلق واذا المس
بار مسعود حتی عود فاثمر فی یدیه فصدق واذا المس
نار محروم مالی نار یشربه فعاض محقق وایضا

جد بکسر جیم است زیرا که بمعنی او جد است پدر پدر
باز جد دوم بکسر است اول بفتح است یعنی او پدر پدر
باز جد دوم بکسر است زیرا که بمعنی او کوشش است
ترجمه اشعار همچنین باشد بکوشش است نه بجد بزرگی
که هست که جد نفع نکند پی کوشش پی که بزرگ کنند
پس چند بنده بایستند مقام ازادی و چند ازاد بایستند
مقام بنده شو فرمودند شعر من ملک النفس فحر ماهو
والعبد من یملکه هواه یعنی هو که مالک نفس است او ازاد است
و هو که بنده نفس و هوا است او بنده بنده است
چنانکه قایل گوید رباعیه از حرص و هوا دو بنده دارم
پس بر سران هر دو پادشاهم تو بنده بندگان مایی از بنده
بندگان چه خواهم بعد ازان فرمودند که شریف را باید
که جد واجتهاد کند بنسبت بسنده نکند و نه ناز د
در کار دین که سیدم باید که متابعت جد خود بکنند
و ترجمه ان شش بیت اخیره اینست اگر سیدی
نیکبختی چون خشک دست گیرد بدست او میوه دار شود
ور یک بیچاره محرومی شقی که او را بخت نباشد بر سر

جد بفتح جیم است زیرا که بمعنی او کوشش است
و جد دوم بفتح

آب رسد

آب رسد و تشنه زار بمیرد بعد ازان فرمودند
دنیا بمثابه زمین است و حیات بمنزله آبست
و عمل مثل زراعت و این حدیث خواندند قوله علیه السلام
الدنیا مزرعة الاخرة بعد ازان فرمودند هر دم از تو که
میگذرد و بها ملک دو جهان دارد اگر در خیر صرف
کنی والا خرابی کونین دنیا و آخرتست بعده این خواندند نظم
بغفلت میگذاری روزگاری مگر در گور خواهی کرد کاری
کار کن کار بگذر از گفتار که اندرین راه کار دارد کار
پس روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزند
من این حدیث باب نسب و عمل و آیه که گفتم مناسب
آن و اشعار عربی هر هفت با اشعار پارسی دیگر بنویسید
بملفوظ غریبست کار خواهد آمد ترا و یاران ترا پس بنوشتم
ابیات گر همه عمر خود با تو بر آرم دمی حاصل عمر آن دم است
باقی ایام رفت هر انکه غایب از وی یکزمانست
در ان دم کافر است اما نهانست مبادا غایبی بیوسته
باشد دری اسلام بروی بسته باشد حضوری بخش
ای پروردگارم که ز غایب شدن طاقت ندارم
بعد ازان فرمودند هر عالمی ان اشعار شیخ امین الدین
کازرونی گفته است بعد ازان فرمودند هر عالمی را که
صحت توبه نباشد عمل او قبول نباشد اول توبه صحیح

باید کرد بعد ازان عمل باید کرد تا بدین صفت
درآیند قوله تعالی التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ ایضا
در اخلاق رسول الله علیه السلام سخن در خلق افتاد
فرمودند که رسول علیه السلام بامدادی قصار مفصل خواند
یاران پرسیدند یا رسول الله در بامداد طوال مفصل میخواندی
امروز چیست که قصار مفصل خواندی رسول علیه السلام
گریه کودکی شنیدم بتعجیل ادا کردم تا او را کنار گیرم
و از گریه باز دارم که مادر او در فتنه خواهد افتاد یعنی
وقت او غارت خواهد شد قوله علیه السلام من لم یرحم
صغیرنا ولم یوقر کبیرنا فلیس منا ای من تابعینا یعنی
مهربانی نکند کودکان او گرامی ندارد بزرگان او پس
نیست او از پس روان ما و ایضا فرمودند هر عمل که
از پیر ما بینند باید که بگیرند زیرا که کامل هرگز غیر شروع
نکنند و این عمل که در فعل باشد در دل دیگری اثر کند
لسان الحال افصح من لسان المقال یعنی زبان حال
بهتر است از زبان مقال پس آن آیه روی میز برین فقیر
آوردند فرمودند فرزند من این فایده عمل با آیة که تو
خواندم و این حدیث که گفتم جمله بنویسید پس نشستم
بتاریخ سیزدهم ماه رمضان روز جمعه بنده بخدمت
حاضر بود پادشاه جامها فرستاد خانجهان آورد قدم

بوس کرد گفت

بوس کرد گفت سلطان جامها بخدمت فرستاده است
فرمودند قبول باشد بعد ازان بر لفظ مبارک
راندند اگر مشروع است بپوشم والا نه بپوشم
برای مادر فرزندان نگاه دارم خانجهان سوگند
کرد که جامهای مشروع است یاران گفتند جامهای
مشروع است و اگر مشروع نباشد مردان را روا
نباشد عورة را حلال است قوله علیه السلام هذان
محرمان علی ذکور امتی وحل لاناثهم یعنی ابریشم و زر حرام
کردانیده شد بر مردان امت من و حلال است
بر زنان را غرض چندین احتیاط در کار دین دارند
همه مسلمانان را همچنین باید بود پس خانجهان وداع کرد
گفت من بنده جان و دل زیر قدم مخدوم هستم
اگرچه بعد دیری قدمبوس کرده میشود و این حدیث
خواندند قوله علیه السلام من احب قوما فهو منهم
یعنی هر که دوست دارد گروهی را او با ایشانست
پس در یعنی دعا گوهیتی پرسیدند چه جامه سلطان
فرستاده گفت سی و چهار جفت است حسن
خادم چیزی نبات تبرک آورد بدست مبارک
خود بدهن او کردند و این دعا کردند الهی ارزقه حلاوة
الایمان یعنی او را حلاوت ایمان روزی کن بعد ازان

فرمودند چون دیگر پراشیر بینی بخورانند همچنین دعا
کنند واگر خود بخورند گویند ارزقنی حلاوة الایمان
یعنی روزی کن مرا حلاوة ایمان که رسول علیه السلام
همچنین دعا کرده است غرض اینست هر جا که باشند او را
یاد کنند در خوردن و خفتن نیز چنانکه در اوراد است
مروی از رسول و از صحابه و تابعین خان جهان باز گفت
بعد از ان فرمودند جامه سلطان پوشیدم که اشتغال پادشاه
واجب است لقوله تعالی اَطِیْعُوا اللّٰهَ وَاَطِیْعُوا الرَّسُوْلَ
وَاُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ بتاریخ چهاردهم ماه رمضان در شب
شنبه بنده بخدمت حاضر بود بر لفظ مبارک فرمودند
که بر دعاگو فرمودند غره در روز دوشنبه بود در یکشنبه
خلاف گواهی دادند و جمله اطراف همین است و نیز شنیدم
در لشکر منصور نیز غره دوشنبه بود دعاگو مینجا است
صدر جهان میآید برو بگویم و بگفتم که ایضا فرمودند که
در هر ترویحه یعنی در هر چهار گانی دوگانه میگزارد از انک
بر مذهب امام مالک تراویح سی و شش رکعت است
در مکه و مدینه مبارکه دیدم حنفی مذهبان و شافعی
و حنبلی مذهبان نیز همچنین میکنند تا بر اتفاق
افتد همدرین میان مایده آوردند خرج کردند فرمودند
بعد خوردن چیزی که آتش رسیده باشد دهن بشویند

که سنت است و این حدیث بر خواندند که از صحاح است
قوله علیه السلام الوضوء مما مسته النار ای المضمضه
بعد از ان فرمودند ازین وضو مضمضه مراد است
بنا بر سنت که رسول علیه السلام مضمضه کردی نه آنکه
وضو اعاده کردی و اگر یکی مضمضه نکند نماز مکروه
باشد از جهت خلاف سنت فاما اگر چیزی بخورند
که آتش بران نرسیده باشد مضمضه حاجت نیست
و این معمول مخدوم بود پس روی مبارک برین فقیر
آوردند فرمودند فرزند من بگیرید این فایده تراویح
و حدیث مضمضه بنویسید غرض بست وقت
تهجد شب مذکور بنده بخدمت حاضر بود مایده سحور
آوردند و در ان پیاز بود بر لفظ مبارک راندند پیاز
نیک مفید است و این حدیث خواندند من اکل حفاء الارض
لم یضره ماءها الحفاء ای البصل هر که بخورد پیاز زمینی
زیان نرساند او را آب زمین غریبی برسید
اگر یکی را آب زمین گرفته باشد و او پیاز بخورد آن
گرفتگی آب از و برود فرمودند برود که حدیث
صحاح است پس روی مبارک برین فقیر آوردند
فرمودند فرزند من این حدیث فایده پیاز که گفتم
در ملفوظ بنویسید وایضا این فقیر را مشکل بود

بخدمت عرضه داشتم که محراب داخل مسجد است
یا خارج جواب فرمودند داخل مسجد است پس پرسیدم
که قدم درو داشتن نماز چرا مکروه باشد جواب
فرمودند از جهت خلاف سنت و دیگر آنکه آینده اگر بیاید
بداند فی نفسه ایستاده است نیز شروع کند فاما نوافل
مکروه نیست وایضا فرمودند بر مصیبت مرده نوحه
و فریاد کردن روا نیست مناسب این حکایت
فرمودند که چون رسول ابراهیم را که دید وفات
نزدیک آمد واو در کنار گرفت و بود دریافت دل اندوهگین
شد و آب از دیده می بارید و هیچ فریاد نمیکرد پس باید
که اتباع پیغامبر خود کنند و نه خلاف او بعد از آن فرمودند
دعاگو در مدینه مبارکه تربت ابراهیم را زیارت
کرده است مقدار گزی چیزی زیادت بپیمودم عزیزی
پرسید که ابراهیم از کدام حرم بود فرمودند از جاریه بود
ماریه نام رضی الله تعالی عنها بعد از آن فرمودند اینچنین
کنیزک نبود که از بازار بخرند پادشاهی دختر خود یک
کنیزکی رسول را فرستاده بود وایضا فرمود چون
رسول علیه السلام کاری دشوار آمدی الحمد لله علی کل
حال گفتی وایضا از اخلاق نبوی فرمودند که چون
در مجلس در آمدی سه بار تکرار کردی و بلند گفتی

تا در خاطر یاران

تا در خاطر یاران نشیند پس روی مبارک برین
آوردند فرمودند فرزند که این فایده که گفتیم بنویسید
وایضا شب یکشنبه پانزدهم ماه رمضان بنده
بخدمت حاضر بود عزیزی بروح میت خود طعام
آورده بود قبول کردند فرمودند چون بروح یکی
طعام کنند باید که دیگران بخورانند و چون بطفیل
ایشان بخورند بروح او برسد در شب مذکور
وقت تهجد بنده بخدمت حاضر بود بر لفظ مبارک راندند
که روافض درین آیه فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ
النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ بعضی از ایشان مذهب
نه زن حلال داشته اند و بعضی هژده زن حلال داشته اند
اختلافست در مذهب روافض میگویند مثنی دو زن
شد و ثلاث سه زن شد و رباع چهار زن شد مجموع
نه زن باشد و بعضی گفته اند هژده مثنی دوگان دوگان
چهارگان زن شد و ثلاث سه گان سه گان شش
زن شد و رباع چهارگان چهارگان مجموع هشت
زن شد مجموع هژده زن باشد بعد از آن فرمودند
این باطلست صحیح مذهب و جماعت است
و درین مذهب صحیح همین چهار زن مراد اند زیرا که
متعارف گشته مروی از رسول علیه السلام و صحابه

کرام رضوان الله علیهم **وایضا** فرمودند سنا بالقصر الضوء **قوله تعالی** یکاد سنا برقه ای ضوء برقه و بالمد هو العلو پس روی مبارک بر ین فقیر آوردند فرمودند فرزند من این فایده که گفتیم بنویسید عزیز بسیت کار خواهد آمد **بتاریخ شانزدهم ماه رمضان روز دوشنبه** بنده بخدمت حاضر بود سخن در اخلاق رسول علیه السلام افتاد فرمودند در حدیث است ان النبی اذا مشی علی الارض مشی مشیا تکفئا ای تعجیل **ترجمه** بدرستی که پیغامبر علیه السلام چون بر زمین رفتی بتعجیل رفتی نه طریق کاهلان چنانکه از کوه فرود آید و یا آنکه در زمین خلاش شتاب رود و اگر کسی را خواستی سلام کند بدو دیدی آنگاه سلام کردی و در زمین بسیار نگریستی و در آسمان اندک نظر کردی و در راه رفتن دستار و جبا ندیدی سر فرو افکنده رفتی و اگر جایی دیدی تمام اندام مبارک گردانیدی نه آنکه بگوشه چشم نگریستی و اگر جایی سوار شدی صحابه را پیش خود روان داشتی در عقب ملایکه رفتی برای آنکه نعود تو باز کردند **وایضا** عزیزی سر بند فتوح آورد قبول فرمودند بلفظ مبارک راندند در طره دستار گذاشتن سه طریق از رسول علیه السلام مرویست

درکتی

درکتی بست طرة العمامة یکون قدر شبر او الی وسط الظهر او الی موضع الجلوس فهذا الطریق مسنون لا غیر واختار اهل الصوفیة مقدار شبر لان فیه فضیلتین احدهما مسنون والثانی بتوسل الملایکة مقدار شبر یعنی طره دستار مقدار یک بلشت یا تا میانه پشت یا تا محل نشستن و این هر سه طریق سنت است نه غیر و اختیار مشایخ الصوفیه یک بلشت است زیرا که در دو فضیلت است یکی سنت و دوم فرشتگان طره دستار یک بلشت گذارند در پیش جیبا پس روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزند من این اخلاق رسول که گفتیم بتو و طره دستار بنویسید **وایضا** فرمودند فرزند من سبق بخوان آغاز کردم ترتیب در آن بود چون وقت نماز پیشین در آید سالک از خواب بیدار شود وضو کند و بعد شکر طهارت چهار رکعة صلوة زوال بگذارد و بعد از آن فرمودند سنت ظهر بگذارد بعد از آن فریضه ظهر بجماعت بگذارد چون از ورد نماز پیشین فارغ شود تلاوة کند و یا ذکر بگوید تا نماز دیگر و اگر دل فارغ ندارد در فراغت دل بکوشد که خطا بست در حق حضرت داود یا داود فرغ قلبک ای داود فارغ دار دل خود را

علیه السلام

تا ذکر را مهیا کرده که ذکر جامع اعمال قلوب است
فرایض در مسجد بگذارد و نوافل در خانه که سلامتی
دین و جمعیت دل اینست و هرچه سلامتی و جمعیت
نزدیکتر نگاه داشتن اولیتر مگر آنکه مرشد باشد
او را اظهار عمل واجبست تا دیگران به بینند و ازو اخذ
عمل کنند و چون نماز دیگر درآید چهار رکعت سنت
عصر بگذارد و فریضه بجماعت بگذارد و چون فارغ شود
بذکر مشغول شود که این کار دلست و آن کار جوارح و چون
آفتاب زرد شود بتلاوت ادعیه و تسبیح که آمده است
بعد عصر مشغول شود تا آفتاب فرو شود و این وقت
زنده داشتن در فضل همچو زنده داشتن ورد اولست
از بعد ارشدن صبح تا برآمدن آفتاب که اول النهار
الدنیا و اخرة العقبی و دوستر آنست که باستغفار باشد
که آفتاب فرو در رود و با نفس محاسبه کند که روز از تو
گذشت چه بدست آوردی که در خبر است قوله علیه السلام
لا بورک فی یوم لا فیه خیرا یعنی برکت نیست در روزی
که در آن خیر نباشد این ترتیب جمله از آغاز سبق تا بفراغ در
حق این فقیر بود ایضا فرمودند رمضان اسم صفات
خدائیست و بر وزن فعلان است بمعنی فاعل از رمض ای
احترق یعنی برنده گناهان بندگان و ماه رمضان را شهر

رمضان گویند

رمضان گویند تا فرق باشد میان اسم صفات
و دیگر اتباع کلام مجید شهر رمضان الذی انزل
فیه القرآن نگفت رمضان الذی و معنی ماه رمضان
سوزنده است ای محترق زیرا که درو گناه عاصیان
بسبب صوم میشود پس روی مبارک برین فقیر آوردند
و فرمودند فرزند ای معنی رمضان که گفتیم بنویسید
غریبست وایضا سخن در وصال حق افتاد بر لفظ
مبارک راندند هرگز وصال خدای تعالی نیابند تا مجاهده
نکشند لقوله تعالی وَالَّذِیْنَ جَاهَدُوْا فِیْنَا
لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا ای الذین جاهدوا لاجلنا
لنهدینهم سبل وصالنا یعنی کسانی که مجاهده کنند
از بهر ما هر آینه نمائیم ایشان را راه وصال خود بعد از آن
فرمودند المجاهدة وهو ترک الماکولات والمشروبات
والملبوسات والمنکوحات ای قلتها یعنی مجاهده
ترک بسیار خوردن و نوشیدن و خوب
پوشیدن و بسیار زنا کردن بعد از آن فرمودند
اگر اینچنین واصل وفات یابد تلذذ وصال آنجا
هم باشد بعد از آن فرمودند بعضی این واصلان را
تنها ایشان در گور نمیگذارند زیر عرش می برند
پس روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزندی

وصال حق

این معنی مجاهده و وصال که گفتم جمله بنویسید غریبست
بتاریخ دهفدهم ماه رمضان شب سه‌شنبه بنده بخدمت
حاضر بود سخن در ختم تراویح افتاد بر لفظ مبارک
راندند آن طرفها هر شبی نماز تراویح از قران یک
سیپاره و دانکی میخوانند شب بیست هفتم ختم
میکنند و این معمول مخدوم بود بعد ازان فرمودند رسول
علیه السلام سه شب تراویح گزارده است ازان من سه
شب متابعة رسول الله نیت میکنم و باقی خلفاء راشدین
گزارده اند ازان من متابعة للخلفاء الراشدین
نیت میکنم بعد ازان فرمودند این طریق نیتست
خاصه منست در هیچ کتابی این طریق نیست شما
یافته اید حاضران مجلس گفتند که در هیچ کتابی نیافته ایم
بعد ازان فرمودند مقصود از تراویح ختم است اگر یکی
در یک شب ختم قران کنند اگر تراویح ختم است شبها
دیگر نگذارد آثم نگردد زیرا که ختم مطلوبست بعد ازان
فرمودند نزدیک بعضی ختم در تراویح واجبست ولیکن
صحیح قول اینست که سنت است درین میان عزیزی
پرسید اگر یک ختم تراویح کرد سنت از گردن او
ساقط شد اگر ختم دیگر در تراویح آغاز کند باری
مستحب باشد و جماعتی دیگر بدو اقتدا میکنند

ازان

ازیشان ختم تراویح محسوب سنت است جواب فرمودند
محسوب باشد زیرا که سنت و مستحب قریب حکم اند و نفس
تراویح در وحاصلست و آن طرفها محدثان و مشایخ
میکنند و میفرمایند جماعتی که ختم نکرده باشند باما که دوم
بار ختم تراویح آغاز کرده باشد باو بگذارند و این معنی
شیخ جمال الدین احمد رحمة الله علیه میکرد و میفرمودند
دیگری را بس روی مبارک برین فقیر آوردند و فرمودند
فرزند من این فایده نیت تراویح که گفتم بنویسید
غریبست کم کسی میداند و ایضا فرمودند این دعا که در
اوراد است چون مستقیم آید کما اثبت رشده ارشدنا
و کما اثبت موسی سؤله فاعطنا سؤلنا و کما غفرت
لمحمد ذنبه فاغفر لنا ذنوبنا محمد که ختم انبیاست و از همه
افضلست او را چون بذنب ذکر کنند بر لفظ مبارک
راندند دعا گویان طرفها محدثان از مشایخ پرسیدم
که شیخ شهاب الدین چون رسول بذنب ذکر کنند
جواب یافتم این دعا مرویست او چه کنند ولیکن سر
این معنی بشنوید رسول را بذنب ازان یاد کرده اند
تا دلها مذنبان امت او بیارامد اگرچه ازین ذنب
شرعی مراد نیست ذنب حال مراد است حسنات
الابرار سیات المقربین یعنی نیکیها ابرار بدیها مقربانست

وان نیکی ابرار عمل با طمع اجراست و متوبان عمل بغیر طمع
اجر او را برای ذات او طاعت کنند واگر در خاطر ضمیر
ایشان طمع اجر بگذرد ذنب حال باشد ازان استغفار
باید کرد چنانکه رسول علیه السلام گفت ان صلوتی
و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین یعنی بدرستی
که نماز من و حج من و حیات من و ممات من جمله طاعتهای
من از بهر ذات خداوند پروردگار جهانیانست
نه طمع اجر پس روی مبارک بوی فقیر آوردند و فرمودند
فرزند من این فایده که گفتم بنویسید پس نبشتم بتاریخ
هفدهم ماه رمضان این فقیر بخدمت آن امیر حاضر بود و سید
صدر الدین راجا برادر مخدوم از لشکری بمخدوم آمد قدم
بوس کرد کنار گرفتند بوسیدند جواب گفت
سلطان مرحمت بسیار کرد که در تقریر بنیاید یک
دیه بنام من کرد و دو هزار تنکه پیش آورد و جامها پوشانید
پس وداع کرد و مکتوب فرستاد و گفت از جهت
من پایبوس بندگی مخدوم برسانید و معذرت کنید
که سخت مشتاق لقاء مبارک هستم مهم پیش آمده است
انشاء الله تعالی فتح شود بعد فتح بخدمت آمده شود هم در
روز مذکور فرمودند که طالب حق را بجد و اجتهاد کار
بجای رسد که برو مکاشفه میشود اگر ترک نظر بران کرد

مقصود

بمقصود رسید والا هم بدان بماند بمقصود نرسد وان
ذات حقیقت مثلاً اگر از ملتان قصد دهلی کرد و منزل
میگذشت بیشتر بیشتر تا اگر در اثناء آن در اجود هن
ماند پس بمقصود نرسید پس طالب حق را باید که انوار
مکاشفه برو منکشف شود ترک نظر ازان کند دفع
کند بیشتر شود بدان فریفته نشود که کار بیشتر است
تا آنکه نور تجلی برو متجلی گردد خدای را عز و جل بچشم
دل می بیند ذات پاک او را بیشتر در نماز بیند
واین آن نور است این آیه برخواندند قوله تعالی
فَلَمَّا تَجَلّٰى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَّخَرَّ مُوْسٰى
صَعِقًا دل ولی کمتر از کوه نیست بعد ازان فرمودند
از درویشی این بیت یاد دارم بیت طاقت دیدن
رخ تو تا کراست من مسکین شنیده حیرانم واین آن
نهایت است از خود فانی شوند و بدوست باقی هیچ
از خود یاد نیارند دریاد او باشند و همون را اقطاب
کنند مناسب این حکایت فرمودند که روزی امام ذو
ذوالنون در خانه کعبه آمد مردی سیه رنگی یعنی حبشی را
دید که از خود خبر ندارد از در آمدن من کی خبر باشد هیچ
بمن ندید همچنان مستغرق بود آهسته چیزی میگفت
گوشی نزدیک او داشتم شنیدم میگوید انت انت بعد

زماني بهوش آمد مرا ديد سلام كردم ازو برسيدم
كه اين خطاب كرا ميكردي او جواب دادا كه امام سر است
كه محبوبان دانند بر هركه نبايد كفت كه فضيحت شوند
يعني اكر عاشق مخلص ذكر مخلص ذكر معشوقه كند ضرورت
فضيحت شود رباعي يك شربت وصلش از طاعت
صد سال كز طاعت بندار نشد حاصل ديدار اظهار نمي
بايد كرد اين همه اسرار پوشيده بپوشند خبأو وصلش
واين كفتار مولانا ضياء الدين است رحمة الله عليه بعد ازان
فرمودند يعني در خانقاه شيخ كبير قدس الله سره
آغاز ذكر كلمه لا اله الا الله ميكويند چون از خود فاني مي شوند
الله الله ميكويند زيرا كه جمله خواطر را نفي كردند پس در اثبات
شدند بعد ازان فرمودند ان درويشان كجا مانده اند ولي
اين زمان اتباع ان درويشان نكاه مي دارند شايد بعضي
آنچنان هم باشند در خانه اند پس روي مبارك برين فقير
آوردند فرمودند فرزند من اين فوايد انوار تجلي اسرار
كه كفتم بنويسيد تو سالكي كار خواهد آمد ترا بتاريخ نوزدهم ماه
رمضان شب چهارشنبه بنده بخدمت حاضر بود وقت
تهجد مايده سحور آوردند مخدوم آغاز مايده دست
نمي شويند همچنان ميخورند علي الدوام و آخر طعام دست
شستن اول و آخر سنت است بعد ازان فرمودند درويشان

جواب فرمودند دراول [illegible]

دراول دست نميشويند از جهت آنكه مذهب
فقر است فقرا بر دچون ايشان را صدق افتقار است
اول دست شستن ترك داده اند حتي لا ينفي الفقر
وينفي اللمم بعد ازان عزيزي برسيد اكر دست يكي آلوده
باشد فرمودند بشويد والا نه حاجت نيست
بتاريخ نوزدهم ماه رمضان روز چهارشنبه بنده بخدمت
حاضر بود سخن در عطريات افتاد بر لفظ مبارك راندند
كه رسول عليه السلام عطريات سخت دوست داشتي
و در تن و جامه بماليدي و خود هم خوشبو بود بحدي
كه عرق رسول هم بدين حد بود يعني اكر در مدينه مباركه
بوي خوش آمدي ميكفتند مكر رسول عليه السلام در راه
ميكذرد و جاي كه مستراح كردي بوي خوش آمدي
اكر راه ميكذشت اكر نمي ديد نديد ميدانستند كه رسول عم
ميكذرد و نيز در خبر است كه رسول آخر شب عطر در اندام
و جامه ماليدي برين نيت كه بامدادان ميان ياران خواهم
رفت ايشان را بوي خوش رسانم هم از جهت آن روز
جمعه غسل كردن و جامه شستن و خوشبوي ماليدن
سنت است زيرا كه در اندام از عرق ريح كريهه مي آيد
تا جيران را مضرت نرسد بعد ازان فرمودند كه چون بدين
حد ضرر بود درمو من را روا نميدارد پس كي بدست

دراول

وزبان برنجانند قوله تعالی المسلم من سلم المسلمون
من یده ولسانه یعنی مسلمان کسی است که سلامت
مانند مسلمانان از دست وزبان او بعد ازان فرمودند
که اولیاء کامل را در عذرهٔ ایشان بوی خوش می آید واگر
کامل نباشد بوی بد هم نمی آید دعاگو این امتحان کرده است
مناسب این حکایت فرمودند که عورتیست
در اجه عالم است وبرادر فرزندان عوارف خواندن
می آمدی از وبوی عطر آمدی روزی مادر فرزندان
ازو پرسید تو عطر در اندام می مالی او گفت سالها باشد
که شوهرم نقل کرده است عطر برای که مالم معلوم شد
که ولیه است وهمین عورة شبهاء جمعه در خانه کعبه حاضر می شود
واینجا عورتیست با او خواهرخواندگی دارد بارها برای
دعاگو قرص مکه ونابات مصری می آرد سید شمس الدین
مسعود گفت من هم بارها ازان خورده ام بس روی مبارک
برین فقیر آوردند فرمودند فرزند من این فایده عطر
که گفتم بنویسید غریبست وایضا در ادراک شب قدر
افتاد عزیزی پرسید شب قدر در طاق باشد یا شب
جفت جواب فرمودند دعاگو هر سال شب طاق
دریافته است وهم همچنین مرویست بعد ازان فرمودند
آن عورت ولیه نیز در می یابد ودر بامداد خود می آید ویا

در ادراک شب قدر

کس میفرستند

کس میفرستند که شب قدر یافتم امشب بود صحیح
یا نه هم دران شب دعاگو هم دریافت جواب میگفتیم
که امشب شب قدر بود بعد ازان فرمودند سال گذشته
شب بیست سیوم دریافته ام وکس که سال گذشته
بادی شب قدر بود بعد ازان فرمودند او در بار معتکف
نیست در دهلی هم می باشد بنده پرسید کیست ان فرمودند
که دختر سید شرف الدین بعد ازان فرمودند محمد ظفاری
نیز دو سال باشد معزول شده است بر من هم نمی آید وایضا
زائری گفت نیت حج کرده ام بر ملکی نبشته بدهند
تا وجه توشه چیزی بدهند کاتبان را فرمودند بنویسید
بدهید بعد ازان فرمودند در کتاب فقه است من اراد
الحج ویاخذ من الملوک زادا ویاکل فی طریق الحج لا یتقبل
منه حج ولا عمرة یعنی هر که خواهد حج رود توشه از وجه ملوک
سازد وبخوردان را در راه حج خدای تعالی قبول نکند
حج وعمرهٔ او بعد ازان فرمودند بعضی مردمان این مسئله
نمیدانند توشه حج از وجه ملوک می سازند واصل در
اعمال وجه خالص باید تا قبولیت باشد وبر فقرا حج فریضه
نیست وقتی که فرض شود آن زمان برود قوله تعالی وَلِلّٰهِ
عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا
فریضه وقتی شود که زاد وراحلهٔ راه باشد ونفقهٔ

عیال بدهد مادام برود و باز کردد و در راه احمد باشد
بس روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزند این
مسئله حج که گفتم بنویسید غریبست کم کسی میداند وایضا
روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزند سبق
بخوان آغاز کردم ترتیب درین بود چون سالک فریضه
نماز شام بگذارد با کسی سخن نگوید تا شش رکعت
نماز نگذارد که سنت است در فقه آورده است و ندب
الست بعد المغرب لقوله علیه السلام من صلی المغرب ثم صلی
بعدها ست رکعة قبل ان یتکلم بسوء کتب له عبادة اثنی عشرة
سنة یعنی هر که بعد فریضه مغرب شش رکعت بگذارد پیش
از انکه سخن کند نبشته شود اورا عبادة دوازده سال بعد
از ان بیست رکعت صلوة الاوابین میان مغرب و عشا
بگذارد بپیوسته زیرا که این آیة در حق گذارندگان اوابین
نازل شده است قوله تعالی تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ
در حق کسانی درست است که بین المغرب والعشاء زنده دارند
این ترتیب جمله از آغاز سبق تا فراغ در حق این بود در
شب پنجشنبه نوزدهم ماه رمضان بنده بخدمت حاضر بود گفتند
مسعود درویش گوشت نمیخورد فرمودند در حدیث آمده است
قال علیه السلام سید ادام اهل الدنیا والجنة اللحم یعنی سر
مایه اهل دنیا و آخرت گوشت است عزیزی پرسید در بهشت

لحم خورند جواب فرمودند قوله تعالی وَلَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا
يَشْتَهُونَ بهترین لحمها همین گوشت است ایضا
سخن در توحید و شرک افتاد فرمودند اصطلاح
مشایخ است التوحید افراد عن غیره والشرک اشتراک
الغیر به یعنی توحید افراد حق از غیر اوست و شرک
شریک کردن غیر بدوست بس روی مبارک برین فقیر
آوردند فرمودند فرزند معنی این حدیث فایده گوشت
و معنی توحید و شرک که تقریر کردم غریبست بنویسید
وایضا در شب مذکور وقت تهجد بنده بخدمت
حاضر بود عزیزی پرسید این دانه طعام که می افتد
وقت خوردن این چه فایده است جواب فرمودند قضاء
مهر حور است بعد از ان فرمودند حرمت این دانه طعام
برای رضاء خدایست پس رضای خدای بجا آورده باشد
و این بمنزله آن باشد که شخصی کنیزک خود را بمردی
بزنی دهد پس آن مهران کنیزک مر مولی را باشد پس آن
حورا اماء الله اند و او ولی ایشانست این اجر ایشان
باو بدهد بعد از ان فرمودند مهر با جر آمده است
چنانکه نکاح دختر شعیب پیغامبر با موسی علیه السلام
و آن قصه در قرآنست قوله تعالی اِنِّيْ اُرِيْدُ اَنْ اُنْكِحَكَ
اِحْدَى ابْنَتَيَّ هٰتَيْنِ عَلٰى اَنْ تَاْجُرَنِيْ

ثَمَانِيَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ
وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ
مِنَ الصَّالِحِينَ قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا
الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَى
مَا نَقُولُ وَكِيلٌ یعنی حضرت شعیب گفت بحضرت
موسی بدرستی که من میخواهم که بزنی دهم ترا یکی ازین دو دختر
ولی بشرط آنکه خدمت کنی مرا بچرانیدن گوسفندان
هشت سال یا ده سال و نخواهم که مشقت نهم بر تو سرانجام
بیابی مرا ای موسی از صالحان و نیکمردان پس روی مبارک
بوین فقیر آوردند فرمودند فرزند من این فایده مهور تبنوسید
بتاریخ نوزدهم ماه رمضان روز پنجشنبه بنده بخدمت حاضر
بود سخن در لباس مصطفی علیه السلام افتاد فرمودند پیراهن
پوشیدن دوست داشتی ولیکن بی کره بند یعنی
جیب نبودی لقوله علیه السلام احب الاثواب الی القمیص
والحبرة یعنی دوستترین جامها سوی من پیراهن و بارانی است
واگر بارانی پوشیدی بار با بند باز بودی بعد ازان فرمودند
پیراهن با جیب پوشیدن بدعت است در هندوستان
می پوشند و آن طرفها کسی پیراهن با جیب نمی پوشند
بعد ازان فرمودند آستین مبارک مصطفی علیه السلام
بروایتی تا بند دست بودی بروایتی تا سر انگشتان

زیادت نبودی و جامها کوتاه پوشیدی لقوله تعالی
وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ ای فقصر مناسب این حکایت
کردند که روزی آستین امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی
عنه زیادت از انگشتان بود آن قدر بریدند و دور
کردند پس روی مبارک بوین فقیر آوردند فرمودند
فرزند من این فایده لباس مصطفی که تقریر کردم بنویسید
پس نبشتم وایضا روی مبارک بوین فقیر آوردند فرزند
من سبق بخوان آغاز کردم ترتیب درین بود چون
نماز خفتن در آید چهار رکعت سنت بگذارد پس
فریضه عشا بگذارد بجماعت پس دو رکعت
سنت در آورد اد شیخ کبیر طریق دیگر مرویست
فاما دعاگو آن طرفها طریق دیگر سماع دارد و بهمچنان
بیگذارم که در حدیث است من صلی بعد رکعتی سنة
العشاء اربع رکعات سنة و یقرا فی الرکعة الاولی
آیة الکرسی ثلث مرات وفی الثانیة سورة الاخلاص
ثلث مرات وفی الثالثة الفلق ثلث مرات وفی الرابعة
الناس ثلث مرات قضیت له حوائجه وقالت الصحابة
واظبنا هذه الصلوة قضیت حوائجنا کلها ترجمه هر که بگذارد
بعد دو رکعت سنت عشا چهار رکعت سنت بخواند در
رکعت اول آیة الکرسی سه بار و دوم اخلاص سه بار و سیوم

فلق سه بار و در چهارم الناس سه بار هر که این نماز بگذارد
قضا کرده مراورا حاجتها او واین را صلوة الحاجة هم گویند
چنانکه صحابه گفته اند این نماز مواظبت کردیم قضا شد
جمله حاجتهاء ما بعد ازان فرمودند نیت متابعا للنبي
کنند زیرا که رسول گزارده است واین معمول منست
و بعد عشا سورتها که آمده است بخواند سورة یس
و حم الدخان والم تنزیل و تبارک واگر در نماز بخواند
بهتر بعده فرمودند پائجه ازار مصطفی علیه السلام شتالنگ
بودی فرود شتالنگ نبودی یکی از افعال قوم لوط لعنهم الله
تعالی همین بود که پائجه ازار تا شتالنگ بودی می پوشیدند بد قوم
بوده است که فرود شتالنگ پوشیدن مکروه و بدعتست
لقوله علیه السلام من صلی و کان ازاره تحت الکعبین لا ینظر
الله الیه همدرین میان زایری در آمد و سر بر زمین نهاد
بلند فرمودند همچنین روا نیست دست باید گرفت
و مصافحه باید کرد بعد ازان فرمودند سر فرود کردن
هم مکروه هست در فقه مذکور است یکره الانحناء الا للسلطان ولغیره
یعنی مکروه است سر فرود کردن سلطان را و غیر او را نیز
مناسب این حکایت فرمودند استاد دعاگو قاضی اچه
مولانا بهاء الدین بود بر و میخواندم و تواضع میکردم روزی
بر من گفت که سلام کن سر بالا کرده نه فرود که مکروه است

پس روی مبارک

پس روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزند هم
این مسئله که گفتم بنویسید پس نبشتم بتاریخ مذکور بعد ادای
پیشین بنده بخدمت حاضر بود سخن در مکاشفه و مشاهده
بود فرمودند سالک را اول مشاهده ارضی می شود آنچه
بر روی زمین است می بیند بعد ازان آنچه در شکم زمین است
ان منکشف میشود چون کشف قبور و احوال اموات
و آنچه بزمین است چون زر و نقره و سیم و گنج در نگرد
و غیر آن بعد ازان مشاهده جن و میشود پریانرا می بیند
بعد ازان مشاهده آسمان میشود و آنچه بر آسمانها است
می بیند چون ملایک و بهشت و عرش و کرسی
و لوح و قلم و آنچه غیر اینست بعد ازان مکاشفه ارواح
میشود بعد ازان مشاهده روحانیان میشود و مردان
غیب چون ابدال و اوتاد و نقبا و نجبا و قطب
می بیند و غیر آن نیز بعد ازان مشاهده اولیا میشود
بعد ازان فرمودند مشاهده انبیا میشود و صحابه و تابعین
بعد ازان مشاهده پیغامبر خود محمد رسول الله میشود بعد
ازان مشاهده حق متجلی میشود و این مقام وصالست
از واصلان میگردد مناسب این حکایت فرمودند
که روزی شیخ عبد القادر جیلانی قدس الله روحه بالای منبر
فرود آمد خلق را تذکیر و وعظ میکرد در اثنای آن از منبر فرود

آمد و در زیر نردبان آخرین بنشست و پشت
طرف خلق کرد و روی بطرف منبر آورد با دب
تمام سر فرو دافگنده بنشست از وعظ ماند اهل مجلس
گفتند مگر شیخ دیوانه شد او را محرم می بود پرسید
که چه بود در اثناء تذکیر از منبر فرود آمدی و نردبان
آخرین نشستی و پشت بخلق دادی گفت محمد رسول الله را
دیدم بر منبر بنشست مرا کی مجال باشد که برابر حضرت
رسالت پناه بنشینم و پشت بدو بدهم اینست مشاهده
رسول علیه السلام بعد از ان مشاهده حق طالع میشود پس
روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزند فایده
مکاشفه که گفتم بتو رسید بس نشستم بتاریخ بیستم ماه رمضان
شب جمعه وقت تهجد این فقیر را طلبیدند و در پهلوی
راست خود مایل بنشاندند فرمودند فرزند مربع بنشین
چنانکه من نشسته ام خود هم مربع نشستند چنانکه من ذکر
خواهم گفت همچنان بگو سه بار کلمه گفتند اول و آخر
درود مصطفی فرستادند در لا نفی مد کردند و از چپ
براست بردند تا آنجا که دم تمام شد پس اثبات
بجا کردند فرمودند فرزند این تلقین ذکر ترا کردم
توجه برین هیئت بگو همچنان پهلوی نشسته گفتم پس فرمودند
این تلقین ذکر اسناد دارد تا بحضرت رسالت پناه علیه السلام

هرکرا تلقین کنم اسناد او صحیح باشد بعد از ان دعا کردند
اللهم ربنا اختم امورنا بهذه الکلمة الطیبة اول و آخر
درود پس روی منیر برین فقیر آوردند فرمودند فرزند من
این تلقین ذکر بنویس با اسناد اسامی مشایخ از ایشان
تلقین ذکر دعاگو را اجازت رسیده است تحریر کردم قال
شیخ الاسلام امین الله فی الانام قطب المحققین امین
الملة والدین محمد قدس الله تعالی روحه روینا عن علی
ابن طالب رضی الله تعالی عنه انه قال یا رسول الله دلنی
علی اقرب الطریق الی الله تعالی و افضلها عند الله و اسهلها
علی عباد الله فقال رسول الله علیه السلام یا علی بما وصلت
الی النبوة فقال علی وما ذلک یا رسول الله فقال بمداومته
فی الخلوات قال یا رسول الله اهکذا فضیلة الذکر و کل الناس
ذاکرون قال یا علی لا تقوم الساعة علی وجه الارض من یقول الله
ثم قال علی و کیفیتی اذکر یا رسول الله قال اسمع منی حتی
اقول ثلثا و انت تسمع ثم قال قلها ثلثا و انا اسمع ثم قال
رسول الله علیه السلام لا اله الا الله لا اله الا الله لا اله الا الله
فیسمع علی من رسول الله ثم قال کما سمع منه ثلثا فاجاز له
ان یلقین غیره فلقن الحسن البصری مجیز الذی سمع الامام
الحسن البصری من علی فقال مثل ما سمع منه ثم سمع الامام
الحبیب العجمی من الامام الحسن البصری فقال مثل ما سمع

منه ثم الامام داود الطائي من الامام الحبيب
فقال مثل ما سمع منه ثم يسمع معروف الكرخي من الامام الطائي
فقال مثل ما سمع الا ثم سمع الامام السري السقطي من الامام
المعروف الكرخي فقال مثل ما سمع منه ثم سمع الامام الجنيد
من الامام السري فقال مثل ما سمع منه ثم سمع الامام ممشاد
الدينوري من الامام الجنيد فقال ما سمع منه ثم سمع الامام
الشيخ ابو حفص عمر بن محمد بن عمر بن السهروردي من الامام
احمد فقال مثل ما سمع منه ثم سمع الامام الشيخ ضياء الدين
ابو النجيب عبد القاهر ابن الامام عبد الله السهروردي من الامام
ابي الحفص فقال مثل ما سمع منه ثم سمع الامام الشيخ قطب الدين
ابو رشيد احمد بن محمد الحنفي الابهري من الامام ابي النجيب
فقال مثل ما سمع منه ثم سمع الامام الشيخ ركن الدين ابو الغنائم
بن مفضل ابن ابي القاسم الحبيب السنجاني من الامام الابهري
فقال مثل ما سمع منه ثم سمع الامام الشيخ اصيل الدين ابو الحسن
بن محمد الشيرازي من الامام ابي الغنائم فقال مثل ما سمع منه
ثم سمع الامام الشيخ اوحد الدين عبد الله بن مسعود البلبلداني
الاصيل فقال مثل ما سمع منه سمع الامام الاصيل فقال مثل ما سمع
منه ثم سمع منه سمع الامام الاصيل فقال مثل ما سمع منه ثم سمع الامام
شيخ شيوخ الاسلام امين الملة والدين محمد ابن عمر عن الامام
اوحد الدين فقال مثل ما سمع منه ثم سمع الامام المسلمين قدوة

المحققين

المحققين امام الدين محمد بن اخيه الامام امين الدين محمد قدس الله
تعالى ارواحهم ورحمة الله عليهم اجمعين ثم سمع الامام الهمام
قطب الانام شيخي واستادي السيد الجيد الشريف
الشيخ الكامل والمكمل والواصل الموصل الي الله الغني
المغني ابو عبد الله جلال الدين حسين بن احمد بن محمد البخاري
الحسيني ضاعف الله جلال قدره ومد الله ظلال عمره امين
ثم سمع هذا الفقال المولف الحريق ببحر الذنوب
الغريق امواج جرائر العيوب المحتاج الي الصمد
المغني ابو عبد الله علاء الدين علي ابن سعد بن اشرف
بن علي القريشي الحسيني تاب الله عليه واعزه بالطاعة
من شيخه واستاده وسلالة الانبياء ونقبة الاولياء
المذكور المشهور فقال مثل ما سمع منه وكان ذلك في ليلة الجمعة
بوقت التهجد العشرين من شهر رمضان سنة احدي
وثمانين وسبعماية مخدوم علي تو بو كردند اين فقير پارسي
كرد تا هم را معلوم باشد شيخ امين الدين كازروني
رحمة الله عليه گفت كه روايت كرديم از امير المومنين علي
كرم الله تعالى وجهه گفت پرسيدم از رسول عليه السلام
كه مرا راهي نمائي نزديك سوي خداي تعالى رسيدن وفاضلتر
نزد خداي و آسان تر بر بندگان خداي تعالى پس رسول
گفت عليه السلام علي ترا راهي نمايم بدان كه بدرجه نبوت

رسیدم پس علی گفت چیست آن یا رسول الله فرمود مداومت
ذکر در خلوتها پس علی گفت اینچنین است فضیلت ذکر
وهمه مردمان ذکر میگویند پس رسول گفت علیه السلام خاموش
باش ای علی که قیامت قائم نشود بر روی زمین تا ذاکری
باشد که بگوید الله الله پس علی گفت چون ذکر بگویم یا رسول الله
گفت بشنو از من تا آنکه بگویم سه بار و تو بشنوی چون
فارغ شوم تو بگو سه بار و من بشنوم پس رسول گفت
سه بار لا اله الا الله بامد شنید علی از رسول و گفت پیش
رسول سه بار چنانکه شنیدی پس اجازت کرد که تلقین
کند دیگری را علی تلقین کرد امام حسن بصری را شنید
از علی پس گفت چنانکه ازو شنید پس شنید امام حبیب
عجمی از امام حسن بصری پس گفت چنانکه شنید ازو و امام طایی
از حبیب عجمی شنید و امام معروف کرخی از امام داود شنید
و امام سری سقطی شنید از امام معروف کرخی شنید
و امام ممشاد دینوری از امام جنید شنید و امام حفص
عمر واز امام احمد ممشاد شنید و امام ضیاء الدین ابو النجیب
از امام ابو حفص شنید و امام قطب الدین ابور شید
از امام نجیب شنید و امام ابو الغنایم از امام قطب الدین
شنید و امام اصیل از امام ابو الغنایم شنید و امام اوحد الدین
از امام اصیل شنید و امام امین الدین کازرونی از عم خود

امام اوحد الدین

ابو محمد شنید و امام همام قطب الانام شیخ و استاد
این فقیر مشهور شیخ جلال الحق والدین دامت برکاته از
امام الدین شنید و این فقیر حقیر از شیخ و استاد خود مذکور
شنید شب جمعه وقت تهجد بیستم ماه رمضان سال بر هفتصد
هشتاد و یک بود جمله مشایخ هفت اند این فقیر
هشتم واسطه با پیغامبر علیه السلام تلقین ذکر شنید
الحمد لله علی ذلک وایضا عزیزی پرسید چون این دعا
خوانند اللهم یا دائم الفضل علی البریة آمین گویند
جواب گفتند آمین گویند زیرا چه بمعنی امر است
ای ادم علینا فضلک وایضا فرمودند در مسبعات
عشر چون درین دعا رسند اللهم اغفر لی ولوالدی ولمن توالد
کسی را که برادران و خواهران اعیانی باشد او همچنین گوید ولمن
توالد زیرا چه مصدر تفاعل برای اشتراک است و هر کسی را
که هم اعیانی باشند و هم علاتی او ولمن ولد اخواند تا علاتی
خارج نشوند دعا که هم برادران اعیانی دارد و هم علاتی
پس ولد ایخوانم تا ایشان محروم نشوند پس این فقیر را
و یاران اعلی را فرمودند این طریق بگیرید غریبست
کم کسی داند وایضا فرمودند من قرأ هذا الدعا
بعد صلوة الفجر حفظ من الفتن اللهم انت الخالق
وانا المخلوق فمن یدعو المخلوق الا الخالق د وهو

الله الواحد الباقي فسبحانه توحد بالملك والعظمة
والكبرياء والجبروت والسلطان والعز والشرف
والحول والقوة يا ودود يا غفور يا معين
يا مستعان يا احد يا صمد يا فرد يا وتر يا حي
يا قيوم يا بديع السموات والارض يا ذي الجلال
والاكرام يا الله الا انت اللهم صلي علي محمد
وعلي ال محمد الف الف تحية وسلم علي
محمد عليه السلام بعدد انفاس الانام وقطرات الغمام يعني هر كه
بخواند اين دعاء بعد نماز بامداد محفوظ ماند از فتنهاء زمانه
ببركت اين دعاء پس اين فقير را فرمودند فرزند من
بگيريد و مدام بعد از نماز بامداد بخوانيد دعاگو مدام
ميخواند دعاگو مدام ميخواند و جمله اصحاب را فرموده ام و مولانا
سراج الدين را فرموده ام بلند بخواند **وايضا** فايده فرمودند
چون در سبعات عشر درين رسيد اللهم يا رب
افعل بي وبهم عاجلا واجلا في الدين والدنيا والاخرة
ما انت له اهل ولا تفعل بنا يا مولينا ما نحن له
اهل اين پارسي كه كرده تكرار معني همين است گفته شيخ
عارف صدر الحق والدين است **نظم** يا رب تو بفضل بد مكن كار مكن
با ما تو همان كن كه بدان معروفي عاشق شده ام درين جهان لا دوفي
در عشق تو ني صافيم ني صوفي اي الكه حقيقت بيكسان تو كسي

هر كسي بكي

والكبر

هر كسي بكس نماز دهاراتو بسي ان الله اهل التقوي
واهل المغفرة يعني من بد كرده ام تو اهل مغفرتي
پس بمغفرة خود ارزاني فرمايي پس روي مبارك
بوين فقير آوردند فرمودند فرزند من بگيريد هر بار انرا
فرموده ام گرفته اند وگاه گاهي مخدوم دامت
اين منظومه را بعد دعاء مذكور سه بار بلند تكرار ميكنند
اول و آخر درود ميگويند وگاه گاهي بعوض بكا ميشوند
و مي نالند **وايضا** فرمودند در خبر است ان يوما جاء
اعرابي الي رسول الله عليه السلام فقال يا رسول الله نحن
سكان البادية وبعد منا المصر لا نقدر علي ان نصلي الجمعة
ونحن محرومون من فضيلة الجمعة فقال عليه السلام يا اعرابي
صل يوم الجمعة بعد الاشراق عشرة ركعة علي هذا الترتيب
صل ركعتين تقرا في الاولي بعد الفاتحة الفلق وفي الثانية
الناس فاذا فرغت اقرا اية الكرسي سبع مرات وفي رواية
عشر مرات فبعدها ثمان ركعة مداخري بسلامين في كل
ركعة بعد الفاتحة اذا جاء نصر الله وقل هو الله احد خمسا
وعشرين مرة وبعد الفراغ سبعين مرة سبحان رب العرش
الكريم ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم وسبعين
مرة استغفر الله وسبعين مرة الصلوة علي النبي عليه السلام فلانكا
صلي في كل مسجد من الاقاليم وكم من حجة مقبولة ثبت

في ديوانه فكانما يعمل علي اربعة كتب منزلة التورية والزبور
والانجيل والفرقان پس اين روايت بين فقير آورده‌اند
فرموده‌اند فرزند من بگيريد دعاگو هر جمعه مدام ميكرده‌ام
وايضا فرموده‌اند در خبر است من صلي الجمعة ثم قعد
وقرا الفاتحة سبعا وقل هو الله احد سبعا والمعوذتين
سبعا سبعا وقرا بعد الفاتحة ذلك هذا الدعاء اللهم يا غني
يا حميد يا صمد يا معيد يا رحيم يا ودود اكفني
بحلالك عن حرامك وبطاعتك عن معصيتك وبفضلك
عمن سواك فقال من داوم علي هذا اغناه الله تعالي عن خلقه
ويرزقه من حيث لا يحتسب پس روي مبارک برين
فقير آورده فرمودند فرزند من بعد فراغ دوگانه جمعه مدام
برين عمل كنيد دعاگو مدام ميخواند چنانكه مي بينيد اثر
تمامست وايضا فرمودند چند حديث در واقعه
دعاگو از رسول عليه السلام بي واسطه شنيده است
وآن اينست قصه مولانا شمس الدين مجاور كعبه براي
غرض شيخ خود غله خريدي و داشتي خلق او را محتكر خواندي
واحتكار نزديك فقها ممنوعست ومحتكر ملعونست
رسول عليه السلام را در واقعه ديدم گفت لا المحتكر ملعون
لو انه يعني چنين نيست ما خلق ميگويد محتكر ملعونست
اگر ضرر رسانداو بنيت غرض پير خود غله جمع ميكند

لکل امرما

لکل امرء ما نوي ونيز در مكه مبارکه بوده‌ام در
واقعه ديدم رسول را عليه السلام وجماعتي خلق
اچه گويا با رسول تيغ وتير وسپر محاربه ميكنند
پس رسول عليه السلام روي مبارک بجانب دعاگو كرد
گفت ولدي انظر كيف يفعلون معي اي فرزند من ببين
چگونه محاربه ميكنند اين خلق اچه با من واين آن بود كه بعضي
خلق اچه بدعتها اشكارا ميكردند پس دعاگو از مكه اين
حديث واقعه با قصه فرستاد و ازان بدعت
منع كردم ان بدعتها را ترك گرفتند الحمد لله ونيز رسول را
در واقعه ديدم بر دعاگو متوجه شد وگفت عظ قد طلعت
الشمس من مغربها يعني اي فرزند من وعظ كن بدرستي
كه قريب است كه برآيد آفتاب از مغرب قد براي
توبه است ونيز فرمودند در انكه دعاگو در مدينه
مباركه رسول عليه السلام بود در روضه مقدسه نبوي
ميرفتم طرف پايان سلام ميكردم وهمانجا مشغول شدم
زايران در پيش دعاگو بتكلف مي ميكردند شنيدند از روضه
آواز شنيدم ولدي لا تقم بين يدي زواري يعني اي
فرزند من ايستاده مشو بنماز پيش زايران من ازانجا
پس دور شديم تحقيق كردم كه اين از حضرت رسالت است
واين در بيداري روز بود دلش شريفان مدينه شنيدند

این منتشر شد استوار داشتند که دعاگو سیادت
بشهادت رسول علیه السلام پس آن امیر کبیر روی بر
برین فقیر آوردند فرمودند فرزند من این احادیث
بنویسید خدمت کردم نبشتم **وایضا** فرمودند بنیت
صحت مریض صد و یازده بار بگویید یا سلام بصحت
بدل شود در شرح نود و نه نام نیز آورده است درود
گویند و توسل کنند الهی توسلت بهذا الاسم ان تعافینی
و تعافی جمیع مرضی المسلمین والمسلمات **وایضا** سخن
در فتوری افتاد فرمودند چون در سالک زلی ادنی
افتد محجوب شود اسفل سافلین گردد مناسب
این **حکایت** کردند که سید محمد ظفاری تعلق بدعاگو
دارد اهل مکاشفه بود وقتی داشت در آن بار که من
در شهر آمدم او از حج بر من آمد گفت وام بسیار دارم
بر پادشاه او را نواختم که حاجی است چند حج کرده است
و سالک است و اهل مکاشفه پادشاه او را بسیار چیز
داد شنیدم در تجارت رفت تا کار بجایی رسید
که وقع نظره علی بعض الامارد محجوب شد در نظر حال
برین جمله است بیچاره کسی که او این فعل بکند تا چه حد
بعد و دوری من الله افتد نزدیک است سخن درین است
واین زمان هم بر من نمی آید توبه کند و درین شب یعنی

بیستم

بیستم همه یاران را دعا کردم هر چند که خواستم نام محمد
ظفاری گیرم اصلا در زبان نیامد **وایضا** سخن در
طلب افتاد فرمودند طالبان سه نوع اند یکی طالبان
دنیا اند ایشان لاشیء اند یعنی چیزی نه اند عزیزی
گفت لاشیء میفرمایند فرمودند لانه شیء است و طالب
دنیا شیء نیست و دوم طالبان آخرة اند ایشان
طالبان حق اند زیرا که رویة حق تعالی از بهشت است
ولیکن ایشان در طلب خم اند طالب محض او نه اند و سیوم
طالبان محض ذات او یند ایشان معالی الهمم اند و واصلانند
بعد از آن فرمودند قال المشایخ الصوفیة الناس علی ثلثة
فرق رجل ونصف رجل ولاشیء فالرجل الواصل ونصف
الرجل الطالب ولاشیء طالب الدنیا لان الشیء اذا خلا
عن المقصود جاز نفیه کما قال الشاعر **شعر**
لاشیء عندی کل من طلب الدنیا والقاعدون وابطال نفوسهم
للطالبین تشابه حالهم والواصلون الی الحبیب رجال
پس روی مبارک برین فقیر آوردند و گفتند فرزند من
بنویسید این که گفتم یعنی مشایخ گفته اند که مردمان
سه نوع اند یکی مرد تمام است و درست است و دوم نیم مرد است
و سیوم چیزی نیست پس مرد کیست که واصل است
و نیم مرد طالب است هنوز در طلب است مقام وصال

نشده است وسیوم جزی نیست وجود او از عدم است
دلیل آنکه جون جزی خالی از مقصود باشد روا باشد
نفی کردن او و معنی رباعی عزلی همین است و دنیا در اصل
دنیا بود از جهت موزون نظم یا حذف کردند و ابطال
جمع بطل است ای شجاع یعنی شیر مرد و هم درین معنی
شب بیستم مسعود درویش از آغاز نماز تراویح
تا بفراغ در رکوع ماند و هیچ نگذارد و از طعام جون گندم
و برنج نمیخورد و میوه جزی میخورد و هم بدان بسنده کردی
در حق او فرمودند لاتکن من جهال الصوفیة فانهم لصوص الدین
وقطاع الطریق علی المسلمین بتاریخ بیست یکم ماه رمضان
روز دوشنبه وقت جاشت بنده بخدمت حاضر بود روی
مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزند من سبق بخوان
آغاز کردم ترتیب درین بود سالک تهجد تا آنکه
سورتها که در شب مرویست بخواند در قوة القلوب
یاد کرد جون سورة یس و حم دخان والم تنزیل و تبارک
الذی واگر سورة آن ندارد و یاد نباشد دویست
بار سورة اخلاص بخواند که هزار آیة است و در حدیث
صحاح است تا پنج کار نکنند در شب تهجد لاتناموا
حتی تختموا القرآن ولاتناموا حتی تغزوا فی سبیل الله ولا
تناموا حتی تحجوا ولاتناموا حتی ترضوا رسول الله ولا

تناموا حتی ترضوا ربه عز وجل فتعجب الصحابة وقالوا
یا رسول الله کیف یفعل هذا فی لیلة واحدة فقال علیه السلام
من قرأ خمسا وعشرین مرة سورة الاخلاص فکانما ختم القرآن
ومن قال سبحان الله والحمد لله الی آخره عشر مرات فکانما
جاهد فی سبیل الله ومن قال لا اله الا الله الحلیم الکریم
مایة مرة فکانما حج واعتمر ومن صلی علی النبی مایة مرة فکانما
ارضی رسوله ومن قال لا اله الا الله فکانما ارضی ربه عز وجل
ثم ینام یعنی نقلست از رسول علیه السلام در صحاح که تا
پنج کار نکنند در شب تهجد اول ختم قرآن دوم غزا
سیوم حج چهارم خشنودی رسول پنجم خشنودی خدای
عز وجل یاران بتعجب ماندند گفتند یا رسول الله این پنج کار
در یک شب چگونه توان کرد گفت میتوان کرد هر که
بیست پنج بار سورة اخلاص بخواند چنان باشد
که ختم قرآن کرده باشد و هر که ده بار سبحان الله والحمد لله
تا آخر بگوید چنان باشد که غزا کرده باشد و هر که صد بار
درود بگوید چنان باشد که رسول خدا را خشنود کرده باشد
و هر که در شب لا اله الا الله بسیار گوید چنانستی که خدا را
خشنود کرده باشد از مخدوم پرسیده آمد که بسیار
چه قدر گوید فرمودند اقل هفتاد بار و بیست
واین معمول مخدوم بیست و دو سیصد شصت بار

بعد در کل اعضا واکثر این را حد نیست با طهارة
وذا اکر بخسپند تا خواب غلبه نکند چون سالک این جا آرد
بود از غافلان بنویسند واز حاضران شمارند این جمله
ترتیب در حق این فقیر بود از آغاز سبق تا بفراغ وایضا
هم در روز مذکور سخن در لباس افتاد فرمودند جامه
مبارک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه السلام سبز
بودی باریک نه پوشیدی لقوله علیه السلام نمزق
توبه رق دینه وچون جامه نو پوشیدی روز جمعه
پوشیدی برای تعظیم تا بنظر خلق افتد نماید ودل دوستان
مسرور گردد ودل دشمنان محزون گردد پس
دل دوستان شاد باد ان شاء الله ودل دشمنان ترقیده به بعده فرمودند
درخبر است که شبی از شبها مصطفی علیه السلام
جامه سرخ پوشیده بود در لوی میگوید روی مبارک
دیدم روشن تر از ماه شب چهاردهم بود و بود و
حله سرخ بود عزیزی گفت فقها جامه لعل مکروه داشته اند
جواب فرمودند در فتاوی کاملست یکره لبس الثوب
الاحمر والاصفر یعنی مکروه است جامه لعل وزرد پوشیدن
هم درین میان مناسب این حکایت فرمودند که شیخ
جمال الدین جامه سبز پوشیدی یک تنکه بازار فرستادی
چادری می آوردند جوسه جامه دستار وپیراهن وازار

هم ازان

هم ازان چادر کردی از و پرسیدند جامه سبز
چرا می پوشی جواب گفت رسول علیه السلام جامه
پوشیده است من کیستم که جامه سبز نپوشم زهی دعا بعد
ازان فرمودند که روزی ام المؤمنین عایشه رضی الله تعالی
عنها بعد وفات رسول بر صحابه او گلیم وازار رسول
بیرون آورد وگفت که ای یاران پیغامبر درین پوشیده
قبض روح رسول شد بلفظ مبارک راندند که دعاگو
در مدینه مبارکه زیارت آن گلیم وازار کردم وبوسه
دادم وبوسه و چشم نهادم این دلیل میکنند بر سبز
پوشیدن رسول علیه السلام وآن گلیم وازار بر سادات
شریفان وبیشتری ایشان مذهب روافض
دارند بد دین اند واگر نام امیر المؤمنین ابوبکر وعمر وعثمان
بشنوند لعنت کنند ودشوار بنده ارند درین میان
عزیزی گفت بندگی مخدوم بقوت علم ایشان را الزام
دهند فرمودند ایشان را الزام داده ام در مدرسه
ایشان در مدینه مبارکه روزی حاضر شدم دیدم
تمسک بقرآن واحادیث میکنند استشهاد اتا ویل غیر
سماع میکنند از خود پس من بزبان معذرت پیش
آمدم وعلی گفتم انا اخ لکم اسالکم مسالة اسمعوا منی
گفتند قل پرسیدند ای مذهبک گفتم ابو حنیفة الی

علیه السلام

است

اجداد في بخارا اي برايشان بدين آية پيش آمدم وگفتم
انتم تقولون بجواز مسح الرجل لقوله تعالى فامسحوا برؤسكم
وأرجلكم عطفا على برؤسكم بالجر وتركتم النصب
وهذين القرائتين المشهورتين المرويتين اعني النصب
والجر فترك القراءة المشهورة كترك الآية ففي هذين
القرائتين حالتان حالة الاولى غسل الرجل وهو العطف
على قوله وجوهكم وايديكم بالنصب وفي حالة
الثانية في التخفيف وهو العطف على فامسحوا برؤسكم
بالجر فلما ذا تركتم قراءة النصب فانها مشهورة ومروية
فايش جوابكم يعني مخدوم ميگويد روزي در مدرسه اي قفصان
در آمدم ونشستم ديدم آيات را تاويل غير مسموع مي
كنند برايشان بزبان معذرت گفتم بعربي من برادر شمايم
يعني شما هم سيد ايد بر من غضب نكنيد بر شما مسئله
خواهم گفت بشنويد از من گفتند بگو پرسيدند مذهب
تو كدام است گفتم مذهب ابو حنيفة باجملة آبا واجداد
در بخارا پس برايشان بدين آية مذكور پيش آمدم
وگفتم شما ميگوييد روا باشد مسح بر پاي كشيدن
وشستن پاي را فريضه نميدانيد ودر ارجلكم دو قراءة است
هر دو مشهور ومروي هم بجر خوانده اند وهم بنصب
پس چرا ترک قراءة نصب کرديد که ترک قراءة مشهور

همچو ترك آية الخ

همچو ترک آية است پس درين دو قراءة دو حالتست
اگر بنصب خوانند وارجلكم عطف بر فاغسلوا وجوهكم
باشد آن منصوب است پس شستن پاي فريضه است
واگر بجر خوانند عطف بر فامسحوا برؤسكم باشد واين بر پوشيدن
موزه است كه مسح بر موزه روا است پس چرا ترک
كرديد قراءة نصب را كه آن مشهور مرويست
پس چه چيزست جواب شما مرا ازين سوال را پس ساكت
ماندند وخاموش شدند هيچ جواب نماند ايشانرا وفهم
نيامده بسته شدند الزام دادم پس دعاگو ازانجا در حجره
خود نزديك كعبه بود آنجا آمدم مدينه چون اهل سنة
وجماعت از مشايخ علما وفقها برايشان گفتم اين مذكور را
گفتند تو توانستي گفت برايشان ما نتوانيم گفت
گفتم پيش ازان معذرت كرده بودم تا غضب
نشوند بعد ازان روز مبارک برين فقير آوردند وبودند
فرزندم بشنويد پس نبشتم بتاريخ بيست دوم
ماه مبارک رمضان روز مذکور دوشنبه بنده بخدمت
حاضر بود سخن در اوصاف شيخ ركن الدين وشيخ
نصر الدين بود قدس الله تعالى روحهما فرمودند دعاگو
در مدينه مبارک در روضه مقدسه نبوي در طرف سينه
سلام كردم رسول الله را ديدم شيخ مدينه عبد الله مطري رحمة الله عليه

دست دعاگو گرفته طرف پایان رسول آورد وگفت
زینجا سلام رسول علیه السلام بگو که این تمام شیخ رکن الدین
وشیخ نصیر الدین است از انجا سلام گفته اند طرف پایان
پس بعد ازینجا در مکه مبارکه نیز خانه کعبه نزدیک مصلا
شیخ نصیر الدین محمود است شیخ عبد الله یافعی
دعاگو را گفت بعد ازین ازینجا مشغول شوی وجای دیگر
دعاگو در عقب هر دو مصلا مشغول شدم قدم مبارک
بر قدم مصلا ایشان نه نهادم مرا چه مجال باشد
چون چنین کردم شیخ عبد الله یافعی ومشایخ دیگر مرا
دعاگو کردند که ادب نگاه داشتم بعد ازین در عقب
هر دو مصلا مشغول می شدم شیخ رکن الدین را
وفات بود وشیخ نصیر الدین در حیات بود شبی
شیخ نصیر الدین را دیدم آمد ملاقات کردم مرا منع
کرد در حیات من بکسی مگوی وهمچنان شبها جمعه
ودوشنبه حاضر می شد بلفظ مبارک راندند که در
کتاب نسبت کل من صحبة ولایة یکون لیلة الجمعة ولیلة
الاثنین فی المکة المبارکة والمدینة المشرفة یعنی هر کرا صحبة
محبوبیة باشد او باشد شب جمعه وشب دوشنبه
در مکه ومدینه در زمانی میروند وباز می آیند پس روی
مبارک بدین فقیر آوردند وفرمودند فرزند من این

نقل صحبت

نقل صحبت ولایت بنویسید غنیمت است آن طرفها
سماع دارم وچون دعاگو از مکه در اچه آمد وشیخ نصیر الدین
از شهر در تهته رفته طلب سلطان محمد تغلق بود در
خانقاه بر مخدوم والد فرود آمد وگفت مدد باشید
که در حق من تغلق است در تهته میبرند مخدوم والد برای
شیخ محمود شدند چنانکه هم در اثناء راه بازگشته
سلطان محمد نقل کرد در خانقاه مخدوم والد فرود
آمد ضیافت او کردیم مهمان داشتیم شیخ بر دعاگو گفت
که این واقعه یعنی شب جمعه ودوشنبه حاضر شدن
خانه کعبه در حیات من مگوئید بعد ممات بگوئید
چنین اخفاء بیدا داشتند ونیز فرمودند که روزی
مخدوم بزرگ جد خود را دامت برکاته در واقعه
دیدم که توسل بشیخ کبیر وشیخ فرید کن وتعویذ
همچنین بنویس الهی بحرمت الشیخ الکبیر دامت
برکاته ان تفعل کذا وکذا اگر سندی باشد وتعلق
برو دارد مراد شیخ بهاء الدین باشد واگر هندی باشد
تعلق بشیخ فرید الدین دارد ومراد همون باشد پیش
ازین دعاگو را تعویذ اینست که مرویست از رسول علیه السلام
می نبشتم چون بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض
ولا فی السماء وهو السمیع العلیم ومانند این کنون

می نویسیم بحق الشیخ الکبیر بفرمان مخدوم جد خود بعد
ازان فرمودند این کلمه که بحق گویند بطریق کرم نه بطریق
واجب و منع است بحق گفتن در عوام که جهال بدانند
که بر خدای‌تعالی چنین واجب است و در خواص منع نیست
زیرا که ایشان میدانند بطریق کرم نه بطریق واجب
و بیت قصیده فرمودند **بیت** وما ان فعل اصلح ذو
افتراض علی الهادی المقدس ذی افتعال ان زائد است
وما نفی ای لیس فعل اصلح واجب علی الباری تعالی
لان الالوهیة تنافی الوجوب بر خدای تعالی واجب نیست
چیزی مگر بکرم طریق زیرا که خدای تعالی منافی وجوب است
و این آیه برخواندند **قوله تعالی وما من دابة فی
الارض الا علی الله رزقها** ای کرما لا وجوبا پس
روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزند این
فایده بنویسید پس نبشتم **وایضا** فرمودند که چون
شیخ نصیرالدین وفات یافت درماه رمضان دعاگو
معتکف اربعین بودم دران روز شیخ مدینه عبدالله
مطری‌ها قدس الله روحه میگذشت بر من آمد در مسجد
حجره سلام کرد شناختم شیخ عبدالله مطری است
اکرام کردم وجواب سلام بدادم شیخ گفت بزبان عربی یا پارسی
نمیدانست ما نعی الشیخ قطب الهند الیوم وانا اجیئ فی

نموکرامی وقد اختلف الناس فی الایمان قال بعضهم الایمان
هو الاقرار باللسان والمعرفة بالقلب والعمل بالجوارح
وهذا قول المبتدعین وقال بعضهم الایمان هو المعرفة بالقلب
بغیر اقرار اللسان فهو الجهمیة والمجسمیة والصواب فی ذلک
ان الاقرار باللسان من غیر معرفة القلب نفاق وعلی العکس
کفر ومعرفة القلب مع الاقرار باللسان ایمان کمثل الفرس
الابلق فان الفرس اذا کان ابیض یسمی اشهب واذا کان
اسود یسمی ادهم واذا کان فیه سواد وبیاض یسمی
ابلق وههنا کذلک ایضا کذلک علی بینا وتمام الایمان
ان یعرف الله تعالی وحده لا شریک له بلا کیفیة کما قال الله تعالی
لموسی ابن عمران فی مناجاته ان یا موسی اعلم انی اله واحد
ولا تعلم کیفیتی واعلم انی رازق ولا تعلم من این ارزق
ترجمه چنین باشد بدان بدرستی که ایمان بود دو نوع است
بر دل و زبان زیرا که هر که شناسد خدای را که او یکیست
بدل و اقرار نکند بزبان او کافر است و هر که اقرار کند
بزبان و نشناسد بدل او منافق باشد و هر که بگوید که ایمان
بر دل است جز اقرار بزبان و کرامی طایفه اند بدمذهبان
در عرب این طایفه و قول ایشان باطل است عقلا و نقلا و بدرستی
اختلاف کرده اند مردمان در ایمان بعضی گفته اند ایمان
اقرار بزبان و شناختن بدل و کار کردن بجوارح و این قول

اهل بدعتست هیچ یکی از صحابه وتابعین نگفته از خود
گفته باشند چون سبق این فقیر اینجا رسید عرضه داشت
که این قول امام شافعی است او چون بد مذهب باشد او مذهب
سنت وجماعة دارد جواب فرمودند این تصنیف در زمانه
امام اعظم است وآن روز امام شافعی کجا بود تولد هم نشده
بود او شاگرد را شاگرد باشد امام شافعی بر امام محمد
حسن شیبانی خواند وامام محمد بر امام یوسف قاضی خواند
وامام یوسف بر امام اعظم خواند وبعضی گویند ایمان شناختن
بدلست از جز اقرار بزبان واین قول جهمیه ومجسمه باشد
هر دو طایفه اند بد مذهبان در عرب ومجسمیه را ازان گویند
که ایشان خدای تعالی را نسبت بجسم کردند التجسم نسبت
بجسم کردن واین طایفه وقول ایشان باطلست عقلا ونقلا
این جمله بر غلط بود صواب آنست که اقرار بزبان از جز شناخت
دل نفاق است وبر عکس کفر است یعنی شناختن بدل از جز اقرار
بزبان کفر است وشناختن دل با اقرار بزبان ایمانست
وایمان همچو اسب ابلق است پس بدرستی که اسب چون باشد
سپید خنگ گویند وچون باشد سیاه غرخ گویند وچون
باشد در اسب سیاهی وسپیدی ابلق گویند پس اینجا نیز
همچنین است بر انچه بیان کردیم تا هر دو نباشد ابلق نگویند
همچنین تا اقرار زبان وشناخت دل نباشد ایمان نباشد

وتمام

وتمام ایمان که بشناسی خدای تعالی را بدرستی که او یکی است
نیست همتا مر او را بیچون وبیچگونه است ومعنی لغت
ایمان گرویدن چنانک گفت خدای تعالی مر موسی ابن
عمران را در مناجات یعنی در از گفتن با او که ای موسی
بدان بدرستی که من خدایم وندانی کیفیت مرا که چون
چونم وبدان بدرستی که من روزی دهنده ام وندانی
که از کجا روزی میدهم این ترتیب جمله از آغاز سبق
تا بفراغ در حق این فقیر بود وایضا جزئیت غایب
رسیده فرمودند من صلی رکعتین بنیة المیت الغائب
یقرا فی الرکعة الاولی بعد الفاتحة سورة الفیل ثلث
مرات وفی الثانیة سورة الاخلاص ثلث مرات فاذا
فرغ من الصلوة یدعو بهذا الدعا ویصلی علی النبی علیه السلام
اولا واخرا اللهم صلیت هذه الصلوة وجعلت ثوابها لفلان
یا رب اغفره وارحمه وتجاوزه عما فعله فانک انت العلی العظیم
یعنی هر که بگذارد دو رکعت نیت میت غایب بخواند
رکعت اول بعد از فاتحه الم ترکیف سه بار دوم اخلاص سه بار
وچون فارغ شود دعا مذکور بخواند اول وآخر درود گوید
این فقیر را فرمودند فرزند من بگیرید وایضا عزیزی آمد بخدمت
وزبان عرب کرد گفت یا مخدوم اریدان اسافر فی الهند
الی الکوتی فاعطنی الزاد واثوابک یعنی یا مخدوم میخواهم

در هند سوی الکنوتی بودم توشه مرا بدزدان و جامها خود نیز بته غزنوی نا باث طبق فتوح آورده بود عزلی را گفتند خذ یا سیدی بستان بستید و جامها را توقع کردن کرفت خادمان گفتند سوگند کنید که جامها ی عاریتی مردمان پوشانیده اند از جهت تبرک چون او جامه خود میبرد دیگری جامها برای تبرک میآرد که ملبوس کنید بدهید و پیشتری جامها عاریتی می باشد پس چون بدهم اگر از ان من باشد بدهم آن عزلی نمی شنید خادمان بر و تعنت کردند او آغاز کرد یا مخدوم خدامک یکادون یضربون یعنی خادمان تو میخواهند بزنند مرا فرمودند یا سیدی لو یضربونک فانت تضربنی او تقتلنی فابیح لک دمی یعنی اگر ترا بزنند پس تو مرا بزن یا بکش مرا خون خود بر تو مباح کردم و گردن مبارک فراز کردند چون عزلی این خلق از مخدوم دید آمد پای مبارک افتاد و معذرت کرد پس کلاه خود او را پوشانیدند و کنار گرفتند وداع کردند برین طریق استودعک الله نفسک و دینک و خواتیم عملک زودک الله تعالی التقوی وصانک عن الداء و بلوغک الی مقصدک سالما غانما ظافرا بالمراد و هر کرا وداع کردی همین دعا میکردند و چهار قل با فاتحه میخواندند و فرمودند مرویست لقوله علیه السلام

علیکم بالقلاقل

علیکم بالقلاقل ای الزموا **و ایضا** فرمودند شیطان لعنة الله از اعلی بادنی برد اگر سالک باشد مناسب این **حکایت** فرمودند در ملتان خانقاه شیخ کبیر مرید شیخ قطب عالم رکن الحق والدین در حجره خانقاه مشغول بود او شخصی را در خواب دید میگوید در حجره رو چون آواز خواب بیدار شد بخدمت شیخ رکن الدین آمد پیش از انکه این خواب گوید شیخ آغاز کرد ای این خواب ترا شیطان نموده است میخواهد ترا از مشغولی تلف کند و بر توجه فریضه نیست مردی غیر هستی مرو زینهار اینجا فرمودند پیر مرشد اینچنین باید که چه وقت دریافت **هم حکایت** عزیزی پرسید که شیطان امور خیر یعنی کار نیکو هم راه نماید جواب فرمودند برین سعنی او دشمن است دیدن نتواند از اعلی بادنی برد خواهد که مشغولی با حق کلی دارد تا او را از ان تلف کند و مر غیر را اگر دلی هم ندارد او را بصریح بفسق کند نعوذ بالله من الشیطان الرجیم **قوله تعالی ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا** بدرستی که شیطان دشمنی است مر شما را پس بگیرید او را شما نیز دشمن **ایضا فرمودند** اگر تائبی صحیح توبه باشد اگر او خاک بر دست گیرد زر گردد و این بیت بر زبان مبارک راندند **بیت** گر ذره ز خلق تو بر گردد

خاک اندر کف تو زر گردد مناسب این **حکایت**
فرمودند امام فضیل عیاض رحمة الله علیه و پیش ازان
قطاع طریق بود در راه زنی کردی ولیکن هر کالای
که دزدیدی نام خصمان آن کالا نبشتی الغرض روزی
قافله دران راه میگذشت چون دران محل رسیدند
از فضیل عیاض خوف کردند نباید راه بزنند و او درین
کار سخت معروف بود و مشهور عزیزی حافظ دران
قافله بود او گفت اهل قافله را این آیه بلند خواهم خواند
شما بگذارید شاید در دل او این آیه اثر کند **قوله تعالی**
یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من
رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور
الرحیم ٥ چون آواز این آیه در گوش فضیل رسید
دلش نرم شد سلسلهٔ ازلی در جنبش آمد و باعث و واسطه
منبعث شد گریان پیش ان حافظ بزرگوار آمد و گفت
او همچو منی در گذارند حافظ گفت جای آشتی است
مادام که حیات است چنانکه خدای تعالی گفت انما التوبة
علی الله للذین یعملون السوء بجهالة ثم
یتوبون من قریب فاولئک یتوب الله علیهم
و کان الله علیما حکیما ٥ معنی آیه این باشد یعنی
توبه دهد خدای تعالی مر کسانی را که بکنند بدی بنادانکی

بس باز کردد

بس باز کردند از نزدیک ایشانند که توبه میدهند
خدای تعالی بر ایشان و هست خدای تعالی دانا و استوار
کار پس فضیل عیاض بدست ان حافظ توبه کرد او تلقین
توبه کرد فضیل ان کالاها مردمان که دزدیده بود نام نبشته
بود میرفت بر هر یکی از ایشان و خشنود میکرد همه را
میرسانید چنانکه چند دینار جهودی ماند و جهود نبود بران
جهود رفت خشنودی خواست او خشنود نمیشد
الحاح میکرد ان جهود بر فضیل گفت من در توریت
خوانده ام و دیده ام مذکور است اگر تائبی از امت
محمد دست بر خاک زند زر گردد چون فضیل ازان جهود این
بشنید بر فور خاک بر دست گرفت زر شد بدست آن جهود
داد گفت بستان و از من خشنود شو پس ان جهود
با خاندان خود ایمان آورد و کلمه محمدی عرضه کرد پیش
ازان دین موسی علیه السلام داشت این بیت فرمودند
مثنوی گر رخ تو ز مژه تر گردد خاک اندر کف تو زر گردد
پس روی مبارک بدین فقیر آوردند فرمودند فرزند من
بنویسید **ایضا** شب دوشنبه سیزدهم ماه جمادالاخر
این فقیر بخدمت حاضر بود درین شب این فقیر را سبحه
تسبیح ارزانی فرمودند فرزند من بستان استعمال
کرده ام هم درین میان سید شمس الدین مسعود کنیزکی

بخرید بخدمت آمد عرضه داشت کرد چه کنم فرمودند
استبرء بگذار یک حیض کرد او مکرد بس باو مطایبه کرد فرمودند
توا حیله بیاموزم تا استبرا ساقط شود برو آن کنیزک را
مکاتبه بکن بر مال که مانر بس بدیگری نکاح کن بده و بگو
قبل الدخول طلاق گوید بس تو از آن کنیزک مال طلب
کن چون کنیزک از اداء مال عاجز آید بنده شود برو مجامعت
کن و تبسم کردند نمیدانند این حیله بس روی مبارک برین
فقیر آوردند فرمودند فرزند من این مسئله بگیر بدو بنویسید
غریبست وایضا فرمودند شرایط المشیخة ثلثة وان لم
تکن لا تصح المشیخة احدها ان یکون الشیخ عالما بالعلوم
الثلاثة بعلم الشریعة والطریقة والحقیقة والثانی یقبله
بعض علماء زمانه ویتعلقونه ویعتقدونه ویریدونه والثالث
ان لا یکون له من المطالب من الدنیا والاخرة وما سوی الله تعالی
یعنی شرط شیخی سه چیز است اگر ازین سه یکی نباشد
شیخی درست نباشد یکی از آن که باشد شیخ عالم بعلوم
ثلثه سه علم شریعت وطریقت وحقیقت و دوم آنکه
قبول کند او را بعضی دانشمندان زمانه و بپیوندند بدو
ومعتقد باشند و مرید او شوند و سیوم آنکه نباشد
مر او را از طلبها جز خدای تعالی را نخواهد و این بیت
فرمودند بیت مرا همتی بس بلند روزی کن

که همین که از تو ترا میخواهم یاران بزرگ گفتند این
هر سه چیز بذات عالی الصفات مخدومی موجود است
بعد از آن فرمودند لا تکن من جهال الصوفیة فانهم
لصوص الدین وقطاع الطریق علی المسلمین یعنی مباش
از نادان صوفیان که ایشان دزدان دین اند ورهزنان
مسلمانند این فقیر را فرمودند فرزند من این شرایط
شیخی که تو تحریر کرده بنویسید غریبست فرمودند زمانه
بد شده است کوه بیابان باید گرفت خصوص درین
زمان بعد از آن فرمودند شیخ زاده کازرونی
محمد متقی بیابانی درین شهر آمده بهر در او جه آمد دعا گو او را
نیافت شنید که اینجا ام قصد کرد بمن آمد اینجا بر من
نمیتواند ماند از جهت انبوهی خلق واد از خلق گریزانست
در حظیره صدر الدین که بابنچینا گویند می باشد از آنجا
بیابان نزدیکست بیان میکرد او محدث است
علم سلوک هم دارد خدای تعالی او را آن قوت دهد
میان خلق تواند بود که کمال اینست این مرتبه مقام انست
مثل این حکایت فرمودند آن طرفها که کوه گرفته اند
هم اهل علم محدثان اند پرسیدم چرا در شهر نباشد
تا خلق را از شما نفع باشد جواب فرمودند سگی داریم
گزنده حبس میکنیم تا کسی را نگزد و آن سگ نفس است

ن ورهزبان

گمان بد نه برادر خود برود و غیبت کند سخن کند و مثل
این حکاها بس خلق را رنجی رسد از جهت این گروه اختیار
کردیم تا از ین اوصاف ذمیمه پاک نشود در شهر نرویم
چون صفات حمیده گزیند بعده برویم بعد از ان فرمودند
این گناه کبیره است و روا نیست نهی است در قرآن قوله تعالی
یا ایها الذین امنوا لا یسخر قوم من قوم عسی
ان یکونوا خیرا منهم و لا نساء من نساء عسی
ان یکن خیرا منهن و لا تلمزوا انفسکم
و لا تنابزوا بالالقاب بئس الاسم الفسوق
بعد الایمان و من لم یتب فاولئک هم الظالمون ۵
ترجمه ای انکسانی که ایمان اورده اند که سخره مکنند
نهی غایب است گروهی از شما مر گروهی مومنانرا
شاید که باشند مر کسانی که سخره میکنند بهتر از ایشان
و زنان مومنه مر زنان مومنه را سخره نکنند شاید
که مر کسانی را که سخره میکنند بهتر از ایشان باشند
بد نامیست فسق بعد ایمان آوردن و در باب
گمان بد نیز روا نیست نهی است در قرآن قوله تعالی یا ایها
الذین امنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض
الظن اثم و لا تجسسوا ترجمه ای انکسانی که ایمان اورده اند
بپرهیزید از بیشتری گمان که بعضی بزه کاریست در ین

باب حدیث

باب حدیث صحاح است قوله علیه السلام ظنوا
بالمؤمنین خیرا ترجمه بمومنان گمان نیک برآید گمان
بد مبرید و غیبت نیز روا نیست و گناه کبیره و نهی است
در قرآن قوله تعالی و لا یغتب بعضکم بعضا ایحب
احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه
و اتقوا الله ان الله تواب رحیم ۵ ترجمه غیبت
نکند بعضی شمارا ای مومنان ایا دوست دارید یکی
از شما بخورد گوشت برادر خود را مرده پس دشوار
دارید آنرا بترسید از خدای تعالی گوشت برادر
خود را مرده خوردن گفت از انکه هر انکه حاضر نیست
گو مرده است و هر که غیبت میکند گوشت برادر مرده
خود میخورد در بزه که آدمی خور را بود غیبت کننده را
همان مقدار بزه باشد غیبت بکسر غین بد گویی را
گویند و بفتح غین نیک گویی را گویند فرق است
استعمال عرب بعده فرمودند حدیث صحاح است
قوله علیه السلام الغیبة اشد من الزنا پس فرمودند
دعاگو ان طرفها حدیثی از صحاح سماع دارم درست
ترین که هرگز هندوستان نشنیده بود و الله اعلم
قال علیه السلام الغیبة اشد من ثلثین زنیة فی الاسلام
ترجمه رسول فرمود غیبت سخت تر است از سی

زنا در اسلام ای عقوبة الغیبة اشد من عقوبة ثلثین
زنیة فی الاسلام یعنی سخت تر است عقوبهٔ غیبت از
عقوبهٔ سی زنا در اسلام پس روی مبارک بدین فقیر
آوردند فرمودند فرزند من این حدیث صحاح است
غیبت که تقریر کردم بنویسید و اشکارا کنید بگویید
در خبر است روزی پیغامبر صلی الله علیه وسلم در حجرهٔ عایشه
هر دو نشسته بودند عورتی چادر دراز پوشیده بگذشت
عایشه گفت یا رسول الله به بین که این عورة چادر دراز
پوشیده است رسول گفت علیه السلام ای عایشه
گوشت او خوردی گفت نخورده ام گفت خوی خود برون
انداز انداخت دید پاره گوشت با خون از دهن
عایشه برون آمد گفت ای عایشه برون آمد گفت
ای عایشه همچنین گوشت یکدیگر بغیبت میخورند دلها
که تاریک میشود سبب اینست و این آیة خواندند وَلَا یَغْتَبْ
بَعْضُكُمْ بَعْضًا اَیُحِبُّ اَحَدُكُمْ اَنْ یَاْكُلَ لَحْمَ
اَخِیْهِ مَیْتًا فَكَرِهْتُمُوْهُ وَاتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ تَوَّابٌ
رَحِیْمٌ و آن که ما را ظاهر نمیشود شومت ماست و اگر نه
در معنی هم بغیبت گوشت برادر مرده میخورد و ایضا
فرمودند مبتدی را باید که مدح نکنند تا او برباد
نشود اما چون منتهی شد کاملست اگر کسی او را مدح

کند زیان ندارد زیرا که نفس نماند بلکه مدح دشوار
نماید چنانکه مشایخ صوفیه گفته اند ینبغی ان یوصف
عندک المدح والقدح وکانا فی قلبک سواء و ایضا
حسن خادم را گفتند بواپی دعاگو میز بیارید هوا
سرد است میز را آوردند بر سید ابریشمی روا باشد
حسن خادم گفت یک انگشت هم ابریشم نیست
بلکه یک تار هم و این نظم متفق خواندند نظم وان ترک
الاعلام فی العمایم اصابعا اربعة لم یحرم بر لفظ مبارک راندند
که خلاصه است ان کان الابریشم فی ثوب مقدار اربعة
اصابع یجوز وان کان طویلا لان الاعتبار للعرض لا للطول
یعنی اگر باشد ابریشم در جامه مقدار چهار انگشت
روا باشد اگرچه دراز باشد زیرا که اعتبار مر عرض راست
نه مر طول را پس روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند
فرزند من این فواید و این مسئله که تقریر کردم بملفوظ
بنویسید کار خواهد آمد حجت تمامست تاریخ غره
ماه شعبان در روز سه شنبه مخدوم دام برکاته
تهنیت شیخ الاسلام آمدند و این فقیر در رکاب سعادت
بود سلام کردند یکدیگر کنار گرفتند پس بنشستند فرمودند
دعاگو را در راه خواب افتاده بود در خواب دیدم وضو
ساختم که بندگی شیخ الاسلام را بی وضو چون بینم شیخ الاسلام

گفت شما زنده دلانید گفت ان عینی تنامان
ولا ینام قلبی شما فرزند شیخ هستید بس سخن دربا
افتاد بوسید وجود مبارک مخدوم را زحمت
بود این زمان تخفیف است فرمودند شکر است
ولیکن هنوز چیزی اثر است شیخ الاسلام گفت
ملک علی طبیب فرستاده بود فرمودند طبیب چکند
بس از شیخ الاسلام کردند اگر فرمان شما باشد خانقاهی
که در شهر نیست شیخ کبیر بنا کرده اند اربعین اعتکاف
رمضان آنجا معتکف شوم و آرزو دارم که هر روز دست
بسته خدمت کنم والله از آن خانقاه نماز یکجا بگزارم
شیخ الاسلام گفت در آنجا مسجد جمعه معتکف میشوید
اینجا هم مسجد جامع اعتکاف کنید حیدر بن میان
عزیزی درویش آمد و سلام کرد و دست بجانب
مخدوم برداشت بندگی مخدوم دست مبارک
بشیخ الاسلام اشارت کردند اول دست ایشان
بگیر الغرض آن درویش اول دست شیخ الاسلام
مصافحه کرد دست مبارک بزور گرفت ازار رسید
شیخ الاسلام مزاج گرم کرد بعد ان علی درویش گفت
که آسان پیرانرا مصافحه باید کرد بندگی مخدوم فرمودند
چیزی مگوئید این باعتقاد درست گرفته است نه بقصد

بس برخاستند

بس برخاستند و وداع کردند **بتاریخ پنجم ماه شعبان**
روز چهارشنبه این فقیر بخدمت آن امیر کبیر حاضر
بود شب پنجشنبه فرمودند چراغ در پیش نیست
بیارند تا نماز مکروه نباشد و جهد بسیار کردند
خادمان را درین باب همچنان کردند چون نماز فریضه
عشا گزاردند برای سنت خاستند فرمودند که سنت است
مقتدی و مقتدا را که مقام فریضه وقت سنت عدول
کنند و اگر سجده دار یا قدم وار عدول کنند روا باشد
مکروه نباشد والا مکروه است ولیکن مقتدی را اولی گفته اند که
از مقام فریضه تجاوز کنند و مقتدی را سنت واین بیت
متفق خوانده اند **بیت** یکره للامام لا للماموم نفل مکان
فریضة المختوم وافضل النقل لاجل النقل للمقتدی والمقتدی
بالنقل ای بالنقل عن النبی صلی الله علیه السلام قال ایعجز
احدکم اذا صلی ان یتقدم او یتاخر بعد از آن فرمودند
ارسال جامه نیز نماز مکروه است فرض و نفل و اگر بر کتف
اندازد طریق روا مکروه نباشد بلکه سنت باشد
که در فقه است ولا یتوسل المصلی ثوبه هم در شب مذکور
دو تن پیوند کردند یکی متعلم دوم حافظ مرحافظ را فرمودند
که علم فقه بخوان که فریضه است و واجب است که حامل قرآن
قرآن عالم باشد تا احکام شریع بدو منشرح شود والا جه داند

بتاریخ هفتم شب جمعه وقت تهجد این فقیر آن امیر کبیر
حاضر بود دستور طعام بر سر پیش آوردند این فقیر را و یاران
دیگر جهد میکردند که بخورید برادران صایم می باشید
هم درا ثنا وآن فرمودند مومن را باید که متابعت رسول
علیه السلام و پیغامبران دیگر کنند صلوات الله علیهم السلام و گاهی
افطار کنند در حدیث صحاح است قوله علیه السلام من صام
الدهر فلا صام والا فطر یعنی هر که صایم الدهر باشد پس
نه روزه داشته و نه افطار کرده باشد زیان کند
الطاعت نماید چنانکه خدای تعالی خطاب کرد پیغامبران
خود را یا ایها الرسل کلوا من الطیبات واعملوا صالحا انی
بما تعملون علیم یعنی ای پیغامبران بخورید از پاکیها
و عمل صالح کنند بدرستی من میدانم بدانچه میکنید دانا ام و کفار
مر پیغامبران را گفتند قوله تعالی وقالوا ما لهذا الرسول یاکل
الطعام ویمشی فی الاسواق یعنی چیست مرآن پیغامبر را
که بخورد طعام و میرود در بازارها چون صحابه پیغامبر
علیه السلام در آمدند منغض در آمدند پرسید که یاران من
چرا منغض مینمایند عرضه داشتند یا رسول الله کفار را
از منها میگویند یعنی آیه مذکور دل پیغامبر علیه السلام نیز
منغض شد حق تعالی برای تسلی دل پیغامبر این آیه فرستاد
وما ارسلنا قبلک من المرسلین الا انهم لیاکلون

الطعام ویمشون فی الاسواق یعنی فرستادیم پیش از تو
یا محمد از پیغامبران مگر بدرستی که ایشان میخوردند طعام
ومیرفتند در بازارها پس دل مصطفی علیه السلام ساکن شد
پس روی مبارک بدین فقیر آوردند فرمودند فرزندم
این فایده بنویسید وایضا سخن درین افتاد که تقوی
شرطست برای علم لدنی که معانی من الله در دلهای اولیای
خدای تعالی وارد میشود چنانکه وضو شرطست
برای نماز لقوله تعالی واتقوا الله ویعلمکم الله یعنی تقوی
ورزید تا تعلیم کند شما را خدای تعالی از علم نزدیک خود فرمودند
التقوی علی ثلثة انواع احدها تقوی العام وهو ان یتقوا
عن الکفر والمعاصی والبدایع والثانی تقوی الخاص وهو
ان یتقوا عن ما لا یعنیه ای ما لا ینفعه ولا یضره من المباحات
والثالث تقوی اخص الخاص وهو ان یتقوا عما سوی الله
وهذا التقوی یتبعه یجد الاولیاء والمعانی من الله یعنی تقوی
پرهیزکاری بر سه نوعست یکی آنکه تقوی عام آنست
که از کفر و معصیتها و بدعتها پرهیز یعنی از چیزی که سود
کند او را و نه زیان رساند از مباحات زایله وسیوم
اخص خاص آنست که از انچه جز خدای خدائیست پرهیزد
واین تقوی آنست که سبب این پیدا بند اولیای خدای تعالی
معانی از خدا که در دل اولیای وارد میشود پس روی

ودوم تقوی خاص آنست
که از مالا یعنی پرهیز د تمام

مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزندمن این هم
وجه تقویتی کر تقریر کردم بکیرید و بملفوظ بنویسید مناسب
این **حکایت** فرمودند در آنکه دعاگو در مکه مبارکه مجاور
بودم بزرگی بود محدث هفت سال بودم هر روز
تذکیر کردی برین جمله هفت سال بودم تفسیر فاتحه هم تمام
نکفته بود همچنان کذشته بودم تا چند سال دیگر خواهد
کفت واین آن علم است من لدنی کویند من الله تعالی است
که در هیچ تفسیر نباشد وهم مناسب این **حکایت**
دیگر فرمودند که بزرگی بود محدث دراجه چندگاه مقیم
شده بود او هفت جلد تالیف الهام تفسیر کرده بود دیگر هم
میکرد روزی دعاگو **حکایت** شیخ صدرالدین کرد که
روزی آن بزرگوار بر والد خود شیخ بهاء الحق والدین
آمد وکفت که بابا مرا در فاتحه هر بار معانی من الله دیگر دیگر
میشود اگر فرمان باشد بنویسم شیخ منع کرد منویس زیرا که
بعضی فهم نکنند انکار آرند وآن معانی من الله باشد
منکر شوند پس در ضلالت افتند چون آن بزرگوار این
حکایت از دعاگو شنید از آن تصنیف ترک داد وآن
هر هفت جلد مرا بخشید و مسافر شد وآن جلدش مادر
فرزند انست دعاگو مصابیح ازو شنید و قاری بسر
شیخ جمال الدین بود **وایضا** فرمودند کسانی سیر

دارند چون از بالا فرود آیند بر حال مردمان مطلع
شوند که هر یکی در چه مشغول شده اند می باید که برین
فرود آمدگان فرود ماندگان دنیا لعنت نکنند بلکه ترحم کنند
که بیچارگان گرفتاران دنیا غوطه زده اند و برعون
نیامده ازین در جهان خبر نه کاشکی که ایشان همچو ما میشوند
اگر ترک دنیا گیرند واگر نگیرند موت ترک کنانند **قوله تعالی**
كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ
كَرِيمٍ وَنَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ كَذَٰلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا
قَوْمًا آخَرِينَ فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ
ترجمه چند که اشتند و مردند از باغها و چشمها و کشت
زارها و مقامهای نیک زیبا و نعمتها بودند در آن میوه
خورندگان هم همچنین میراث دادیم آنرا دیگران را از ایشان
گشتیم بدیگران دهیم تا قیامت پس نگریست بر ایشان
آسمان ای اهل آسمان و زمین و نه بودند نگریسته
شدگان ان شمسکم هذه هی شمس قارون و فرعون
وهامان ونمرود طلعت علی قصورهم ثم طلعت علی قبورهم
بدرستی که این آفتاب شمان که می بینید که بر کشکها و منظرها
قارون و فرعون وهامان ونمرود طالع شده همین آفتابست
که بر گورها ایشان بر می آید و همین آفتابست که بر محلها
انبیا مرسل بر آمده پس بر گورها ایشان بر می آید و هم بر

يعني قايل رباعي عربي ميكويد عربيه رايت الدهر
مختلفا يدور فلا يدوم الحزن ولا السرور وشيدت
الملوك بها قصورا فما بقي الملوك ولا القصور ترجمه
اين باشد بديدم دهر زمانه را كوناكون كننده وكردان
نه اندوه دوام باشد ونه شادي بر دوام بود كاهي
غم وكاهي شادي ومحكم كردند پادشاهان بدان قصرها
وكشكها كنج كرده پس نماندند پادشاهان ونه قصرها
ايشان ماند پس روي مبارك برين فقرا آوردند وفرمودند
فرزندم اين فوائد كه كفتم بنويسيد وسبق بخوانيد آغاز
كردم ترتيب درين بود در تفسير آيه بود قوله تعالى
يمحوا الله ما يشاء ويثبت يعني يمحو الله المعاصي
عند التوبة ويثبت التوبة وقد اجتمع المفسرون عليه
فان قيل القول بالتبديل يؤدي الى تجويز التبديل على الله تعالى
والله متعالى عن ذلك قلنا المكتوب في اللوح المحفوظ صفة
العبد شقاوة وسعادة وليس صفة الله والعبد يجوز عليه
التغير والتبديل من حال الى حال فكذا على صفته واما قضاء
الله تعالى قدره ولا تغير فيه والقضاء صفة الله الرب والرب
هو القاضي والمكتوب في اللوح المحفوظ مقضي وصفة الرب
جلت قدرته غير محدث والمقضي محدث وتغير المقضي
لا يكون تغير القضاء فالناس على اربع فرق منهم قضي عليهم

بالسعادة انتهاء مثل ابي بكر وعمر وسحرة فرعون
رضوان الله عليهم وفريق منهم قضي عليهم بالشقاوة ابتداء
وانتهاء مثل فرعون وهامان ونمرود وفريق منهم قضي
عليهم بالسعادة ابتداء وانتهاء بالشقاوة مثل ابليس
وبلعم لعنهم الله بسبق قضاءه فالتغير للمقضي عليه القضاء
ترجمه اين باشد يمحو الله ما يشاء ويثبت يعني محو كند
خداي معصيتها را چون بنده توبه كند واستوار دارد توبه را
وبدرستي كه جمع شوند مفسرين برين يعني اجماع است برين
قول اختلاف قول ديكر نيست در مذهب سنت
وجماعت اكر شخصي سوال كند كه اين قول تبديل
مي رساند سوي روا داشتن تبديل بر خداي وخداي تعالى
منزه است ازين جواب كوييم كه آنچه نوشته شده است
در لوح محفوظ صفت بنده است بدبختي ونيك بختي
ونيست آن صفت خداي تعالى وبنده را روا باشد بروي تغير
وتبديل از حالي بحالي پس همچنين روا باشد تغير بر صفت
بنده فاما حكم خداي وتقديرات او را نيست تغير
دران وحكم صفت خداوند است وخداوند حكم كننده
ونباشد در لوح محفوظ حكم كرده شده محدث است
وحكم وقضا غير محدث است وحكم كرده شده نباشد
تغير حكم پس مردمان بر چهار فرقه اند بعضي ازين مردمان

حکم کرده شده برایشان به نیکبختی ابتداء و انتها مثل علی
و هر دو فرزندان او حسن و حسین رضوان الله علیهم و بعضی
ازین مردمان حکم کرده شد برایشان که پیش از ایمان
آوردن کافر بوده اند و بت پرست خدای تعالی ایمان
داد مثل ابی بکر و عمر و ساحران فرعون رضوان علیهم اجمعین
بعضی ازین مردمان حکم کرده شد برایشان بدبختی ابتداء
و انتها مثل فرعون و هامان و نمرود و بعضی ازین مردمان
حکم کرده شد برایشان به نیکبختی ابتداء و به بدبختی انتها مثل
ابلیس و بلعم هر دو پیش از معصیت مؤمن بوده اند پس جاریست
حکم او و تغیر هر حکم بنده را کرده شده راست نه هر حکم را این جمله کلام
اهل سنت راست برین اعتقاد باید کرد همه حق است
و ضد این باطل است پس فرمودند فرزند سبق بگیرید
این ترتیب جمله از آغاز سبق تا به فراغ در حق این فقیر
بود **وایضا** سبق مصابیح میگفتند حدیث این بود
قال علیه السلام اذا اراد الله خیرا یفقهه فی الدین
ترجمه رسول گفت علیه السلام چون بخواهد خدای
تعالی به بنده نیکی را فقیه کرداند او را در دین فایده
فرمودند فقه بضم العین فی الماضی علی علم الطبیعی و بکسر
العین علم الکسبی و فقیه کسی را گویند که در وجود او
معنی موجود باشد و الا نه فقیه نباشد العلم و الدلیل
علیه و العمل به یعنی فقیه کیست که علم داند و دلیل کند

بران کار کردن بدان این فقیر را فرمودند فرزند
بیان فقیه که تقریر کردم بنویسید غریبست **وایضا**
سخن در علو همت افتاد فرمودند سالک را باید
که عالی همت باشد جز خدای تعالی نخواهد مناسب
این **حکایت** فرمودند که عورتیست در اجه نو بارت
دعاگو می آید یک روز آمد گفت مخدوم نظر من بعرش
و کرسی و بهشت و دوزخ و جز آن منکاشفات
می افتد دعا کنید چه خواهم کرد که حجابست بزبان
سندی گفت نه شیفته جمال لایزال قوام این تماشا
چه بینمائی و گفت نماز فردوس برای چه گذارم
مطلوب فردوس نیست دعاگو گفت بران عورت
که نماز فردوس بدین نیت بگذار که وعده لقا به بهشت است
زهی عالی همت **وایضا فرمودند** طالب را باید که خلوة
اختیار کند تا تفرقه او جمع گردد پس اینکه حاصل شود
مخالطه باشد و این اشعار غزلی بر لفظ مبارک راندند قایل
گفت **عربیه** کانت بقلبی اهواء متفرقة فاستجمعت اذ
رأتک العین اهوائی فصار یحسدنی من کنت احسده
و صرت مولی الوری اذ صرت مولائی ترکت الناس
دینهم و دنیاهم شغلا بحبک یا دینی و دنیائی
العین عین القلب اهوائی فاعل استجمعت **ترجمه آن باشد**

بود دل مرا هوا و پراکنده پس جمع ان هوا یکی شد
چون دید ترا چشم دل من اینجا حسد بمعنی رشک است
پس رشک میکنند مرا کسی که من رشک او میکردم و گشتم
خداوند همه چون تو شدی خداوند من اینجا صار بمعنی کانست
والا از صیرورة باری تعالی منزه است بگذاشتم مردمانرا
با دین و دنیا ایشان مشغول شدم بدوستی تو اینست
دین و دنیا مرا فقیر را فرمودند فرزند من این اشعار غزلی
که خواندم بنویسید بعد از ان فرمودند النبوة کانت فی
وجود النبی علیه السلام کما قال کنت نبیا وآدم بین الروح والجسد
وفی روایة بین الماء والطین فظهر نبوة بی بالخلوة والعزلة
کما هو وی فی جبل حراء وکذلک الولایة لا یظهر الا بالخلوة
فینبغی للسالک ان یختار الخلوة ولا یعجب فلو کان بظاهره
مع الخلق لکان بباطنه مع الحق وهذا هو الکمال کما ورد فی
حدیث الصحاح المؤمن الذی یخالط الناس ویحمل اذاهم خیر
من الذی لا یخالط الناس ولا یتحمل علی اذاهم این فقیر را فرمودند
فرزند من این که تحریر کردم با احادیث صحاح بنویسید
پارسی کردم که هر کس فهم کند که نبوت پوشیده بود در
وجود پیغامبر چنانکه گفت من بودم پیغامبر و آدم میان
جان و تن بود و بروایتی میان آب و گل بود پس ظاهر
شد نبوت پیغامبر بخلوت و عزلت چنانکه می نشست در کوه

هراو وحین حکم

حراء و حین حکم است ولایت ظاهر نشود مگر بخلوة پس
باید که بهمه حال خلوت اختیار کنند و عجب نکنند که من خلوتی ام
واگر ظاهر با خلق باشد باطن با حق باشد این کمالست
کم کسی را اینچنین باشد زیرا که در حدیث است مومن انست
که با مردمان آمیزد و تحمل کند برنجانیدن ایشان بهتر است
از کسی که نیامیزد و رنج ایشان هم تحمل نکند و اینجا حذف
صفت است ای المومن الکامل ایضا فرمودند که رسول
گفت که مثل من بمردی ماند که بر سر چراغ بایستد
و پروانه را از سوختن نگاهدارد چندیرا نگاهدارد
ایشان بسیار و ادیگی دویده می افتند من همچنان ام
در آتش دوزخ می افتید بافعال قبیح و من بوعظ و نصیحة
شما را نگاه میدارم پس چندگاه دارم دویده می افتند
و نیز گفت من بمردی برهنه می مانم بیاید دویده و ایشانرا
خبر کنند که صباح لشکر خواهد آمد و شما را خواهد تاخت
و غنیمت خواهد ساخت پس بعضی از و بشنوند و گریزند
که به بینند و کوه گیرند و بعضی حمل بر ستیزه کنند که مجنون
و کاذب است گفته او نشنوند صباح لشکر بیاید و همه را
بتازد و غنیمت گیرد پس ایشان گویند یالیتنی اتخذت
مع الرسول سبیلا ٥ آرزو بودند کاشکی که گرفتمی با رسول
راه را و رسول علیه السلام درین دنیا میان امت همچنین

بود هر كه گفته او شنيد نجات يافت و رستگار شد
و هر كه نشنيد هلاك شد و بعاقبت عقوبة مبتلا گردد
چنانكه خداى تعالى خبر داد قوله تعالى قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ
قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَى
فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا
يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ ترجمه
بگو يا محمد اى مردمان بيامد شمارا راستى و درستى از خداوند
شما پس هر كه راه يابد مر نفس خود را و هر كه راه نيابد
و گمراه بى راه گردد پس اولى راه شود بران نفس
و نيستم من بر شما كاردار قوله تعالى أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ
فِي النَّارِ پس تو يا محمد چند برون آرى از آتش كه مى افتند
پس روى مبارك برين فقير آوردند فرمودند فرزند من
بنويسيد اين فايده كه گفتم وايضا پرسيدند صبح ديگرست
عزيزى گفت صبح صادق و صبح كاذب چه عبارتست
جواب فرمودند سماع دارم الصبح الصادق اى الصادق
مخبره والصبح الكاذب اى الكاذب مخبره يعنى صبح صادق
چه باشد صادق است خبر كننده او و صبح كاذب
يعنى كاذب است خبر كننده او اين فقير را فرمودند فرزند
من بگيريد و بنويسيد غنيمت وايضا عزيزى عرضه
داشت فرستاد در احوال اين ابو فلان قريشى فرمودند

قريشى بيا دشنامست قريش نام ماهى بدريا غليظ
ترين ماهيان اهل عرب كه كسى را دشنام كنند قريشى
گويند و قريش طايفه است نيز در عرب كه رسول عليه السلام
از نسل ايشانست وقتى كه كسى را بطايفه قريش نسبت
كنند يا را حذف كنند قرشى گويند چنانكه مدنى بحذف
يا چون بمدينه رسول را نسبت كنند و چون ازين مدينه
شهر را گويند چنانكه شهرى را گويند مدينى گويند باثبات
يا قريشى بيا خطا است و قرشى بغير يا صوابست اين
فقير را فرمودند فرزند من اين وجه كه تقرير كردم بگيريد
و بنويسيد وايضا عزيزى پرسيد كه چهار ترك
طاقيه عبارت از چيست جواب فرمودند كه شش
ترك وحشت نيز آمده است و اين آيه خواندند قوله تعالى
زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ
وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ
الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ ترجمه زينت مردمان دوستى
شهواتست و دوستى پسران است و دوستى بدرهاى
تو بر نهادن از زر و نقره و اسبان در پايگان داغ كرده
شده و دوستى چهارپايان از گاو و ميش و شتر گويند
و گوسفند و مثل اين و دوستى زراعت اين همه متاع

دوستی حیات دنیاست این همه را ترک باید داد آنگاه
طاقیه پوشیدن مسلم آید و نیز عبارت ازین چهار ترک
طاقیه ترک چهار چیز است الاول ترک الدنیا مع اهلها
والثانی طهارة القلب من حب الدنیا والثالث ترک
الدنیا ذکر کل شیء الا ذکر الله والرابع ترک النظر الی غیر الله
کما ورد فی الخبر حکایة عن الله تعالی من ترک بصره من غیری
اکرمته بنظری ترجمه اول ترک دنیا با اهل دنیا و دوم
پاک کردن دل از دوستی دنیا و آنچه در وست و سیوم
ترک ذکر هر چیز مگر ذکر خدای تعالی و چهارم ترک نظر کردن
سوی هر چیز که غیر خدای است این همه را ترک باید داد آنگاه
چهار ترکی پوشیدن مسلم آید چنانکه وارد است حدیث
صحاح حکایة از خدای تعالی هر که ترک کند بینائی خود را از
غیر من مکرم و مشرف گردانم او را بنظر جمال و جلال خود
پس روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزند
من این فوائد ترک که تقریر کردم بنویسید قوله تعالی
ایضا بیان این آیة فرمودند قوله تعالی من کان
فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی واضل
سبیلا فی هذه ای فی الدنیا فرمودند اعمی اول با مالت
کسر میم خوانند و دوم بفتح میم غیر امالت والله سماع
دارم آن ظرفها یعنی هر که درین دنیا اند که دل او از

طلب حق

ترجمه

طلب حق وایضا بیان آیه فرمودند ومن یعش
عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو
له قرین ای ومن یعرض عن ذکر الرحمن الاعراض
نقیض له ای نسلط شیطانا من الشیاطین فهو قرینه
هر که روی گرداند از ذکر خدای تعالی مسلط گردانم مر او را
دیوی از دیوان پس او یار گردد و بدو پیوسته
باشد هر کرا کار برعکس آن بود یعنی هر کرا ذکر اقبال
کند پس یار و قرین او خدای گردد کما ورد فی الخبر
من الصحاح حکایة عن الله تعالی انا جلیس من ذکرنی
و از ذکر مراد طلب مذکور است روی ابو هریرة عن
النبی علیه السلام حکایة عن الله تعالی انا عند عبدی
بی وانا مع عبدی اذا ذکرنی نقل من البخاری پس روی
مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزندم فائده
هر دو آیة که تقریر کرده بنویسید غریبست وایضا
عزیزی پرسید خلوت و یا اربعین غیر مسجد روا باشد
جواب فرمودند اربعین یوما خلوت است روا باشد
غیر مسجد نیز فاما اعتکاف غیر مسجد روا نیست لقوله تعالی
وانتم عاکفون فی المساجد وقال علیه السلام لا
اعتکاف الا فی المسجد وایضا فرمودند قطب کسی را
گویند که او را تصرف اقلیمی ورکنی باشد چنانکه ولایت

شیخ کبیر قدس الله روحه از اودهی بود قصبه ایست
از انجا تا سند و از ان بر کیج مکران تا هر یک ولایت
شیخ فریدالدین قدس الله روحه از اودهی بوده تا
اقصی هندوستان **وایضا** سخن درین افتاد که معنی
زیارت رسیدن گل برسیدن واین اشعار رباعی
بر لفظ مبارک روانند اشعار سالتها حین زارت
رفع برقعها القانی وابلغ سمعی السمع فرحت
شفقا غشا سنا قمرا وساقطت لؤلؤا من خاتم عطر
حین زارت ای حضرت سوال از روی لغت دو معنی
دارد برسیدن و خواستن واینجا خواستن مراد است
وشفق برقع سرخ را گویند ترجمه آن باشد خواستم
از معشوقه هرگاه که حاضر شد دور کردن برقع لعل از روی
و دوم رسانیدن در گوش من پاکیزه خبر هندوی فرمودند
کهالی بس دور کرد شفق را یعنی برقعه لعل را که پوشیده
بود روشنائی ماه و بارید مروارید خاتم ولب را
میگویند از لبها خود چون زبان بگفتار آورد اینجا
فرمودند دعاگو این رباعی در مکه مبارکه خوانده مشایخ
وفقها و محدثان بر دعاگو گفتند انقوال هنا حکایة
الطرب یعنی میگوئی حکایت طرب با این فقیر را فرمودند
فرزند من این رباعی بنویسید از جهت لغت

نیز چندان

نیز چندان فایده است فرمودند زحزحت دور کردن را
گویند لقوله تعالی فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ
یعنی هر که دور کرده شد از دوزخ و در آورده شد
به بهشت پس به درستی که رست بعد از ان فرمودند در عرب
شفق سرخی را گویند چون امام اعظم از ینها شنید
چنانکه این رباعی از قول که شفق بیاض سپیدی را می
گفت رجوع کرد رجع علی قولها وهو الاصح وعلیه الفتوی
یعنی ازین قول که شفق سپیدی میگفت رجوع کرد بر قول
امام ابو یوسف و امام محمد که آن اصح قول است و برین فتوی است
و بر قول ایشان و امام شافعی شفق سرخی است
وقالا وهو روایة عن ابیحنیفة وهو قول الشافعی رحمهم الله
تعالی الشفق هو الحمرة نقل من الکافی لقوله علیه السلام
الشفق هو الحمرة پس باتفاق شفق چیست جواب
گفت شفق سرخیست و آن طرفها حمین که بمجرد سرخی
غایب شدن عشا میگزارند که رسول علیه السلام گزارده اند
و سپیدی را گفته اند غیبوبة نیست نقل من الکافی تاخیر
العشاء الی الثلث سنة مستحب والی نصف اللیل مباح
والی نصف الاخیرة مکروه لقوله علیه السلام لولا اشفق
علی امتی لاخرت العشاء الی ثلث اللیل ترجمه نقلست
از کافی تاخیر کردن عشا سیوم حصه شب مستحب است

و درین وقت گزاردن ثواب است که رسول علیه السلام
گزارده و اولی هم است و هم در تحدود نیامد یعنی پیش
از سیوم حصه شب نماز عشا بگزارد فی الحال چون
شفق غایب شد والا ثواب نباشد و تاخیر کردن
تا نصف اخیر یعنی نصفهٔ ثانی بی عذر مکروه است
هیچ ثواب نیست بلکه قبول نکنند و عقوبت باشد
فاما اگر بعذری تاخیر شد روا باشد زیرا که حدیث
صحاح است رسول گفت علیه السلام اگر نه مشقت امتم و رنج
دارم بر امت خود هر اینه تاخیر کنم عشا را تا ثلث لیل
یعنی سیوم حصه شب یعنی تاخیر نمیکنم بلکه تعجیل میکنم بمجردی
که شفق سرخی شد وقال الشافعی رحمة الله علیه یستحب
التعجیل فی کل صلوة لقوله علیه السلام عجلوا بالصلوة قبل
الفوت وعجلوا بالتوبة قبل الموت امام شافعی گفت تعجیل
مستحب است در هر نماز زیرا که حدیث صحاح است
رسول گفت علیه السلام تعجیل کنید نماز پیش از فوت
و تعجیل کنید بتوبه پیش از موت پس روی مبارک بدین فقیر
آوردند فرمودند فرزند درین مسایل و احادیث
که تقریر کردم بنویسید جهت تمامست مناسب اینجا
حکایة فرمودند قال الامام ابو یزید البسطامی
قدس الله تعالی روحه لولا اختلاف علمائنا لبقیت

نماز س

عن العمل

نماز پیشین

عن العمل یعنی اگر اختلاف علما ما نباشد هر اینه بمانم از کار
یعنی اگر اختلاف عذری افتاد بر روایتی عمل کند بگذارد دوباره
از کار نماند مثلا اگر شخصی را خواب افتاد و یا مغمی علیه شد
ظهر تمام نیافت در مثلیه بیدار شد و یا از بیهوشی بهوش
آمد در حال ادا کند از کار نماند زیرا که بر روایتی درست است
بعد از ان فرمودند سه روایة از امام اعظم است هر سه اصح
که وقت ظهر مثلیه شد برون آید و یک روایة وقت
ظهر تا مثلیه است پس دو روایة راجح است از یک روایة
و از هر سه روایة اصح اینست روی الحسن عن ابی حنیفة
رضی الله تعالی عنهما انه اذا صار ظل کل شیء مثله خرج وقت
الظهر ولا یدخل وقت العصر حتی یصیر ظل کل شیء مثلیه
فعلی هذه الروایة یکون بینهما وقت مهمل وروی اسد بن
عمر رضی الله عنه عن ابی حنیفة اذا صار کل شیء مثله خرج وقت
الظهر ولم یدخل وقت العصر حتی صار وقال ابو الحسن هذه
الروایة اصح وروی ابو یوسف عن ابی حنیفة رضی الله تعالی
عنهما انه اذا صار الظل اقل من قامتین خرج وقت الظهر
ولا یدخل وقت العصر حتی یصیر کل شیء مثلیه قال ابو الحسن
هذه الروایة اصح فعلی هاتین الروایتین یکون بین الوقتین
وقت مهمل لا من الظهر ولا من العصر وهو الوقت الذی یسمیه
الناس بین صلوتین نقل من المحیط وقال ابو حنیفة و ابو یوسف

و محمد وهو قول الشافعی رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
وقت الظهر الی بلوغ الظل مثله پس روی مبارک برین فقیر
آوردند و فرمودند فرزند من این روایات اصح بگیرید و محفوظ
بنویسید و برین کار کنید و اشکارا کنید و دران کوشید
باتفاق مذاهب افتد تا از هر مذهبی که در توانید اقتدا
کردن در نمانید مخدوم عزلی تقریر کردند این فقیر این روایات را
ترجمه کرد تا عامه خلق فهم کنند روایة کرد حسن بن زیاد
از ابو حنیفه رضی الله عنهما چون بگردد سایه هر چیزی مثل
این چیز بیرون آید وقت ظهر و در نیاید وقت عصر تا آنکه
بگردد سایه هر چیزی دو چندان پس بدین روایة باشد
میان یکچند تا دو چند وقتی مهمل است نه از عصر و نه از ظهر
و روایة کرد امام اسد بن عمر از امام بدرستی که چون بگردد
سایه هر چیزی یکچند بیرون آید وقت ظهر و در نیاید وقت
عصر تا آنکه بگردد سایه هر چیزی دو چند ابوالحسن بن زیاد
گفت این روایة اصح است پس برین روایتها باشد میان
دو وقت وقت مهمل نه از ظهر و نه از عصر و آن وقتی است
که گویند آنرا مردمان میان دو نماز جهر بن و روایة کرد امام ابو
یوسف قاضی از امام اعظم رضی الله تعالی عنهما بدرستی که چون
بگردد اندک از دو قامت بیرون آید وقت ظهر و در
نیاید وقت عصر تا آنکه بگردد سایه هر چیزی دو چند

امام ابوالحسن

امام ابوالحسن بن زیاد گفت این روایة اصح است
پس روی برین روایتها باشد میان دو وقت وقتی
مهمل نه از ظهر و نه از عصر و آن وقتیست که گویند آنرا مردمان
میان دو نماز و همین جمله اختیار امام ابو یوسف قاضی
و امام محمد حسن شیبانی و امام ادریس شافعی مطلبی است
رضی الله تعالی عنهم این روایة منقولست از مصفی و محیط
هر دو کتاب معتبر پس برین طریق روایات اصح باجماع
و اتفاق وقت ظهر در یکچند است و در دو چند روا نباشد
و در علم اصول اصلیست میان اصح و صحیح فرق
کرده اند اما اصول صحیح درست را گویند و اصح درست
تر را گویند و اصح راجح من الصحیح بمنزلة اعلی و صحیح
بمنزلة ادنی فالادنی متروک بالاعلی وایضا دیوانه را
آوردند در گوش چپ او این نام بلند گفتند شیخ
عبدالقادر جیلانی و فرمودند اگر شخصی را دیوانگی
باشد و یا گرفتار جن بود باید که در گوش چپ او این
نام بلند گویند چنانکه دعاگو میگوید شیخ عبدالقادر جیلانی
و در پارسی گیلانی گویند وایضا سخن درین افتاد
که بعضی اولیای خدای تعالی را دیده اند در لحظه مجلس
واحد بر آسمان ها میرفتند و می آمدند بمصلحتی و چشمها
ایشان پر آب بودی دعاگو می پرسید چشم پر آب

جیست جواب میگفتند بر خلق خدای و شفقت
کرده ایم که در دنیا و کار او مبتلا شده اند کاشکی
که ایشان ترک کنند همچو ما شوند لقوله علیه السلام ترک
الدنیا راس کل عبادة وحب الدنیا راس کل خطیئة
ایضا ترک دنیا سر همه عبادتست و دوستی
دنیا سر همه خطاست فرمودند تشبه معنوی شرطست
نه صورتی چنانکه حدیث صحاح است قوله علیه السلام
من تشبه بقوم فهو منهم ترجمه هر که تشبه بگروهی کند پس
او از آن گروه باشد فرمودند دعاگو آن طرفها از محدثان
سماع دارد ازین تشبه تشبه معنوی مراد است
نه صورتی مثلا اگر یکی ظاهر لباس مسلمانی کند و باطن عکس
این بود او منافق گی و مسلمان باشد تا ظاهر و باطن یکسان
نبود این فقیر را فرمودند فرزند من این معنی بگیرید و این
احادیث بنویسید وایضا فرمودند مومن واجب است
که نخست علم طلب کند بعد از آن بعمل مشغول شود در راه
پرخطره است زیرا که اگر عالم نباشد عمل از چه کند و نداند
غلط کند مناسب این حکایت فرمودند در آنکه
دعاگو از مکه مبارکه در راه می آید گفتند یکی بیرون در غاری
مشغول شده است بدو رفتم او برمن گفت سید بر من
جبرئیل می آید و میگوید تو موقوف شدی نماز از تو برگرفتند

حاجت

حاجت نیست و طعام بهشت می آرد دعاگو بدو گفت
ای نادان او شیطانست و این طعام که می آرد عذره است
از پیغامبر علیه السلام که مقرب ترین پیغامبرانست ازو نماز
برنگرفتند از چون تو جاهل برگرفتند وصیتش کردم
وقتی که او بر تو بیاید کلمه تمجید بگو لا حول ولا قوة الا بالله العلی
العظیم قبول کرد چون او آمد وصیت من نگاه داشت
لا حول گفت شیطان از پیش ناپدید شد و آن طعام عذره
گشت جمله جامها او پلید شد روز دیگر بدو رفتم
واقعه گفت بدبخت دعاگو توبه کرد تلقین توبه کردم و از
غار بیرون آوردم گفتم در شهر بباش و علم بیاموز و مجلس
علم چون تذکیر و درس برو نماز که فوت کردی قضا بکن
چند ماه نگذارده بود همه قضا کرد و زن کرد بکسب
حیاکت مشغول شد عثمان نام داشت بیچاره هندوستانی
بود اکنون او مرده است الحمد لله باری با توبه رفت
یاران بزرگ گفتند برکت مخدوم بود که سبب
وقت او شد ندا و نیکبخت بود بعد از آن فرمودند
از پیغامبران صلوات الله وسلامه تکالیف برنگردند که هر
چند مقرب شود شوق طاعت زیادت شود چنانکه
رسول فرمود علیه السلام ارحنا یا بلال بالاقامة ای بلال
راحت برسان ما را با قامت نماز این فقیر را فرمودند

فرزند من بگیرید بعد از آن فرمودند فرزند من سبق
بخوانید آغاز کرد و ترتیب درین بود ایضا بنا کرده
شد اسلام بر شصت و دو خصلت شک نیارند در ایمان
و مخالفت سنت و جماعت نکنند و نماز گزارند پس هر
نیکو و بد و کافر نگویند اهل قبله را بگناه کبیره و بگزارند
بر هر جنازه مسلم خورد و بزرگ و بیرون نیارند بر
مسلمانان تیغ را و بگذارند نماز جمعه و هر دو عید پس هر امیر
و مسح کنند بر موزه در حضر و سفر چون سبق این فقیر اینجا
رسید عزیزی پرسید قال مالک رحمه الله تعالی لا یجوز المسح
للمقیم یعنی بر قول مالک روا نیست مسح بر موزه مقیم را
و او بر مذهب سنت و جماعت است جواب فرمودند
دعاگوی ان طرف سماع دارد فی روایة عنه یجوز المسح
للمقیم یعنی بر روایتی از امام مالک را و مسح موزه مر مقیم را نیز
و اقرار کنند بدرستی که ایمان عطاء خدای تعالی است و افعال
بندگان آفریده شده است و قرآن کلام خدا است آفریده شده
نیست و عذاب گور و سوال منکر و نکیر حق است و بهشت
و دوزخ آفریده شده یعنی نپذیرند هرگز و همیشه باشند
و خدای تعالی حساب کند مر او اصحاب عشره ده یاراند
از اهل بهشت و ایشان ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه
و زبیر و سعد و سعید و عبد الرحمن بن عوف و ابو عبیده

ابن الجراح

ابن الجراح و منکر نشوند از یاران رسول علیه السلام
و فاضلترین مردم بعد پیغامبر علیه السلام ابوبکر است
پس عمر و پس عثمان پس علی رضی الله تعالی عنهم و زبان را از عیب
و طعنه صحابه نگاه دارند و ایشان را جز بنیکویی یاد نکنند
و اقرار کنند بدرستی که خدای را خشنودی و خشم است
فاما نگویند بهشت خشنودی اوست و دوزخ خشم
اوست و اقرار کنند بدیدار که حق است و منزلت انبیاء
پیش از منزلت اولیاست و برابر نیست عقل انبیاء
و عقل کفار و خدای نیکبخت کند بدبخت را بفضل
خود و بدبخت کند نیکبخت را بعدل خود خدای تعالی دانا است
پیش از آفریدن جهان که هر یکی چه خواهد کرد پیش از آن
بیدانست و خدای تعالی دانا است و توانا است و مر او را است
دانش و توانایی و عذاب کند اهل گناه را باندازه
گناهان ایشان بکند خدای آنچه خواهد و استوار کند
آنچه خواهد و قرآن آنست که نبشته شده است
در مصحفها و آنچه خوانده میشود و ایمان حقیقت است
نه مجاز و هر که را خصم باشد بدهند حسنات و نیکیهاء
او بوی تا خشنود شود و توانایی و توفیق با فعل
برابر است نه پیش نه پس و ایمان بزبان و دل است
و انکار تشبیه و مکان مر خدای را واجب و کسب

وقت حاجت فریضه است ونزدیک بعضی فقها سنت است
وانکار بدعتست ودیدن رزق از کسب کفر است وعمل
غیر ایمانست وایمان فرمان برداری نیست ونیست هر طاعت
ایمان چنانکه کفر ومعصیت وبیزاری نیست ونیست هر معصیت
کفر وایمان پیغامبران وفرشتگان صلوات الله وسلامه برابر است
واقرار کنند بعوث وپراکنده شدن وقیامت وبدرستی
که وتر سه رکعت است بیک سلام وحدث امام حدث مقتدی است
وامام ضمان قوم است وایمان بیفزاید ونه کم شود واقرار کنند
که ابلیس لعنة الله پیش از بیزاری مؤمن بود نزدیک
خدای تعالی ونزدیک فرشتگان ودر لوح محفوظ واقرار کنند
که ابوبکر وعمر رضی الله تعالی عنهما پیش از ایمان آوردن کافر
بوده اند نزدیک خدای تعالی ونزدیک فرشتگان ودر لوح
محفوظ وحال دیگران هم برین قیاس است واز عاقبت
بترسند تا چه شود واز مکر خدای تعالی ایمن نشوند وفرمان
برداشته نشود از دوست بدوستی چون نماز وروزه
وحج وزکوة وغسل جنابت وهر فرائض که هست
ونومید شدن از رحمت خدای کفر است که نهی است در کلام مجید
قُلْ یَا عِبَادِیَ الَّذِینَ اَسْرَفُوا عَلَی اَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا
مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعًا اِنَّهُ
هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ ۵ یعنی بگو یا محمد ای بندگان من آنکسانی

که اسراف

که اسراف کردند بر نفسهای خود نومید مشوید از رحمت
خدای تعالی بدرستی که بیامرزد همه را او آمرزنده بخشنده است
این جمله شمرده شصت ودو خصلت بنای اسلام ترجمه
کرده آمد الحمد لله علی ذلک والضحا که تهجد بر رسول علیه السلام
فریضه بود بحکم این آیة قوله تعالی وَمِنَ اللَّیْلِ فَتَهَجَّدْ بِهٖ نَا
فِلَةً لَکَ ای نافلة لامتک یعنی از شب پس تهجد
بگذار یا محمد بر امت تو سنت است فرمودند هم از سبب
ای بلال رضی الله عنه در نصف آخر از شب بانگ نماز گفتی
که اذان درین ونوافل نیامده است چون تهجد بر رسول علیه السلام
فرض بود بلال نصف آخر شب بانگ نماز گفتی وچون
صبح بدمیدی برای نماز بامداد بانگ نماز گفتی ولا یجوز
الاذان للصلوة قبل دخول وقتها والاذان سنة للصلوة
الخمس وقیل واجب وترکه مکروه لمخالفة السنة یعنی
روا نباشد بانگ نماز برای نماز پیش از در آمدن وقت
آن وبانگ نماز سنت است مر پنج نماز را وبعضی واجب
گفته اند وترک بانگ نماز مکروه است از بهر مخالفت سنت
که سنت اینست اول بانگ نماز بگویند بعده نماز بگذارند
این فقیر را فرمودند فرزند من تکبیر بدید والضحا فرمودند
قال المشایخ الصوفیة رجل ونصف رجل ولا شیء
فالرجل الواصل ونصف الرجل الطالب ولا شیء طالب

دیگر

الدنیا کما قال الشاعر الغزلی شعر لا شیٔ عندی کل فی طلب
الدنیا والقاهرون نفوسهم ابطال للطالبین تشابه برجالهم
والواصلون الی الحبیب رجال لان الشی اذا خلا عن المقصود
جاز نفیه این فقیر را فرمودند فرزند در این قول مشایخ
صوفیه ونظم عزلی بنویسید فرزند بست این غریب ترجمه
کرد تا فهم کنند عامهٔ خلق مرد تمام هست ونیم مرد است
ونیست چیزی پس آن مرد تمام واصل است ونیم مرد طالب است
ونیست چیزی طالب دنیا زیرا که چیزی چون خالی باشد
از مقصود روا باشد نفی او واین بیت عزلی بر لفظ
مبارک راندند شعر من ملک النفس فحر ما هو والعبد
فی مملکة هواه یعنی هر که مالک نفس است آزاد است وبنده
کیست که مالک او هوا او است یعنی بنده بنده این فقیر را فرمودند
فرزند در این بیت عزلی بنویسید وایضا سخن درین باب
افتاد که دعاگو آن طرفها از مشایخ سماع دارد که شیخ
شیوخ قدس الله تعالی روحه درین طرف دو خلیفه فرستاد
شیخ کبیر بهاء الحق والدین در سند وشیخ حمید الدین ناگوری
در هند قدس الله ارواحهم وایضا سخن در سفر افتاد فرمودند
دعاگو در سفر بکوهی رسید دو روز بالا رفتم ودو روز فرود
آمدم یکشب مقام کردم در اثنا وان کوه آواز بانگ نماز
شنیدم واقامت بیشتر شدم دیدم حجره با غارها است

درویشان

درویشان خلوت کرده اند نزدیک خلوتی شدم
سلام کردم واو دانشمند ومحدث بود گفتم تو محدثی
چرا عزلت گزیده در ابادانی برو تا خلق از تو نفع گیرند
او جوابی خوش گفت نیکی دارم که زنده حبس کرده ام
تا کسی را نگزد یعنی نفس وقتی که بد خوئی رها کنند
نیکوئی گردد و بدون خواهم آمد ابادانی خواهم رفت
نگفت که خلق بد اند از جهت ایشان خلوت کرده ام
خود را نکوهیده وحسن ظن خلق کرد قوله علیه السلام
ظنوا بالمؤمنین خیرا قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا
کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم عن ابی سعید
الخدری رضی الله تعالی عنه قال رجل ای الناس افضل
یا رسول الله قال مؤمن یجاهد بنفسه وماله فی سبیل الله قال
ثم من قال ثم رجل معتزل فی شعب من الشعاب یعبد ربه وفی
روایة یتقی الله ویدع الناس من شره اخرجه البخاری
ومسلم وایضا درین میان عزیزی شعلم از هندوستان
بخدمت آمد قدمبوس کرد عرضه داشت که بنده را
بدر وبنده شیخی پیوند کنانیده بود واو مرید شیخ نظام الدین
بود و مرید میگرفت چون او نقل کرد هر کسی از خلق شنیدم
که او اجازة نداشت شبهه شد بر مخدوم جهانیان
آمدم از جهت پیوند وبدر من بنده نیز التماس طاقیه کرده است

تا شبهه بود در لفظ مبارک راندند دعا گو از شیخ نظام الدین
اجازت دارد و بیم ایشان بدهم بعد ازان فرمودند اگر صغیر
ولی او جای او بیعت کنند چون بالغ شود او را درستت
اگر شخصی بیوند کنند و اگر مراهق باشد نشاید قرب و بهالغیث
وایضا سبق مصابیح بود حدیث این بود قوله علیه السلام
الایمان یرجع الی المدینة ترجمه ایمان باز گردد چون آخر الزمان
شود همه جا کفر بگیرد در مدینه هرگز کفر نبود هیچ کافری
بی قدرت نیاید چون دجال وغیر آن آحمه وقت آنجا اهل
ایمان باشند الی یوم القیمة تا روز رستخیز این فقیر را فرمودند
فرزند من بگیرید این معنی غریبست بتاریخ شب جمعه
هفتم ماه شعبان این فقیر بخدمت آن امیر کبیر حاضر بود در لفظ
مبارک راندند در حدیث صحاح است قوله علیه السلام
من قرأ سورة الدخان فی لیلة الجمعة غفر له ومن قرأ سورة
الواقعة کفت مهماته ترجمه هر که بخواند سورة دخان در شب
جمعه آمرزنده شود و این سورة معمول مخدوم ست
هر شب جمعه با یاران حلقه میکویند باواز بلند میخوانند
و هر که شب جمعه سورة واقعه بخواند کفایت مهمات شود
این فقیر را فرمودند فرزند من بگیرید و بنویسید بعد ازان
فرمودند در صحاح است قوله علیه السلام من صلی لیلة
الجمعة لحفظ الایمان ویقرأ فی کل رکعة بعد الفاتحة آیة الکرسی

واقعه

وسورة اذا زلزل

مرة وسورة اذا زلزلت الارض ثلث مرة حفظ الله ایمانه وفی
الصحاح قوله علیه السلام من صلی یوم الجمعة اربعا سواء
کان اول یوم او آخره مقیما کان او مسافرا ویقرأ فی کل
رکعة بعد الفاتحة سورة الاخلاص احدی عشر مرة حفظ الله
ایمانه ترجمه رسول گفت علیه السلام هر که بگزارد شب جمعه
دو رکعت نماز حفظ ایمان بخواند در هر رکعتی بعد فاتحه
آیة الکرسی یکبار و اذا زلزلت الارض سه بار نگاهدارد
خدای تعالی ایمان او را و هر که بگزارد در روز جمعه چهار رکعت
برابر است اول روز یا آخر روز مقیم بود یا مسافر و بخواند
در هر رکعتی بعد الفاتحه اخلاص یازده بار نگاهدارد
خدای تعالی ایمان او را بعد گزاردن چهار رکعت صد بار
لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم پس روی مبارک
برین فقیر آوردند فرمودند فرزند من بگیرید و این نماز بگزارید
کر دعاگو میکند و این احادیث بنویسید و مخدوم دامت
برکاته این نماز این دعا میخواند اول و آخر درود میگویند
اللهم یا ولی الاسلام واهله مسکنا بالاسلام حتی نلقاک
و هر صلوة حفظ ایمان که دران دعا نیست همین دعا مذکور
بخواند بتاریخ هشتم ماه شعبان روز جمعه وقت چاشت
این فقیر بخدمت آن امیر کبیر حاضر بود دلان فقیر را
طلبیدند و فرمودند فرزند من بیا و دستار مبارک

استعمال خود از دست خود فرود آوردند همچنان بسته
بوسر این فقیر داشتند وای دعا کردند الهی تو جهت
بتاج السعادة والتوفیق بانواع العبادة یعنی خدایا بپوشان
اورا تاج سعادت وتوفیق بانواع العبادة سعادة دارین
حاصل آید هم درین میان مایده آوردند فرمودند که صایم
باشد نخورد فضیلت بسیار است در حدیث صحاح است
قوله علیه السلام الصایم اذا اکل عنده استغفرت له الملایکة
ما داموا یاکلون ترجمه روزه دار چون خورده شود نزدیک
او طعام آمرزش خواهند مر اورا فرشتگان مادام که بخورند
زیرا که دل او میکشد برای خوردن و او نگاه میدارد
و نیز نمک طلبیدند فرمودند در صحاح است قوله علیه السلام
یا علی ابدا بالملح واختم بالملح فان الملح دواء من سبعین
داء ترجمه پیغامبر فرمود ای علی آغاز کن بنمک و ختم نیز بکن
بنمک پس بدرستی که نمک درمانست از هفتاد درد این
این فقیر را فرمودند فرزند من این احادیث که خواندم بنویسید
ایضا این فقیر را مسئله مشکل بود از مخدوم پرسیدم
حل شد و این مسئله اینست در گردون نماز نفل روا باشد
جواب فرمودند روا باشد و نیز پرسیدم فریضه هم روا
باشد اگر ممکن قیام و رکوع باشد جواب فرمودند اگر
عذر بود روا باشد از سبب خوف یا مثله فرمودند فرزند

من بگیرید ایضا فرمودند الرویة بعین القلب حق فی الدنیا
وفی عین الراس فی الآخرة لقوله تعالی قل هل یستوی
الاعمی والبصیر ایضا قایلان میگفتند مولانا بدر الدین
سفتی بخدمت حاضر بود پرسید چونست اشارت
بگوش کردند که دستار پوشیده‌ام نمی‌شنوم بعد از ان
فرمودند سالک را باید که متابعت سید عالم رود کار او
بیشتر شود و قرین و محبوبیت شود و اهل بدعت را
قربت پیدا نند مثل حدید و پس پوشیدن و ریش تراشیدن
چنانکه قلندران را این قربت نیست بلکه بعد و ضلالت است
لقوله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم
الله فاتبعونی بالاقوال والافعال والاحوال بگو یا محمد
اگر شما دعوی محبت خدای میکنید پس روی مبارک
کنید مرا بگفتار و رفتار پس دوست دارد شما را خدای
و هر که برعکس این بود حال او برعکس بود یعنی هر که مخالفت
میکند دشمن دارد او را خدای تعالی قوله علیه السلام الشریعة
اقوالی والطریقة افعالی والحقیقة احوالی ترجمه
پیغامبر گفت علیه السلام شریعت گفتار منست
وطریقت کردار منست و حقیقت رفتار منست
این فقیر را فرمودند فرزند من بگیرید ایضا فرمودند
اگر یکی کیمیا میکند و آن مستقیم میماند روا باشد و وجه

حلال بود بعضی آن طرفها میکنند و مستقیم می باشد
واللہ دعا کو ہم میداند آهسته فرمودند چنانکه ما چند
بار شنیدیم کہ سید شمس الدین مسعود مزاحم شد
کرده دادم ولیکن منع شدم وایضا مریضی را آوردند
وهر گاه کہ مریضی بخدمت می آوردند بدست داشت
می سودند واین دعا میخواندند اول وآخر درود میگفتند
اذهب الباس رب الناس واشف انت الشافی
لاشفاء الا شفاءک ولا یغادر سقما ودر صحیح بخاری
وصحیح مسلم حدیث عایشه رضی اللہ تعالی عنها مذکور است
روی عن عایشة رضی اللہ تعالی عنها کان رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم
یدعو بهذا الدعاء اذا اشتکی انسان مسحه بیمینه ثم اذا قال
اذهب الباس رب الناس واشف انت الشافی لاشفاء الا
شفاءک ولا یغادر سقما روی مبارک برین فقیر آوردند
فرزند من بگیرید وایضا سخن در اتباع شیخ لقوله علیه السلام
الشیخ فی قومه کالنبی فی امته یعنی شیخ در مریدان خود همچو
پیغامبر است در امت خود پس امت را اتباع نبی واجب است
واجبست همچنین مرید را اتباع شیخ مناسب این
حکایت فرمودند در آنکه شیخ کبیر بهاء الحق والدین
شیخ الشیوخ بپیوست قدس سرهما شیخ پرسید
بعد بیعت بکدام مذهب عمل میکنی جواب داد بهر مذهب

کہ مخدوم است پس شیخ گفت آبا و اجداد تو کدام مذهب
داشتند وبکدام مذهب تاکد اسنة اند جواب
داد بمذهب امام اعظم ابو حنیفه کوفی قدس اللہ روحه
پس شیخ الشیوخ گفت فرزندم بهاء الحق هم بران مذهب
عمل کن و شیخ مذهب امام شافعی داشت وجایی کہ موافق
مذهب خود دیدی موافقت مذهب ما کن نه آنجا کہ مخالف
بود و عدم جواز چنانکه این دعا در نماز تسبیح رب
اغفر لی وارحمنی واهدنی واجبرنی وعافنی واعف
عنی بعد واجبرنی وارزقنی بمذهب شافعی میخوانند
تو بخوانی کہ در مذهب ابو حنیفه ممنوع است در کتب
فقه حنفی مذکور است ویقرأ بعد التشهد بما یشبه الفاظ القرآن
ولا یقرأ بما یشبه کلام الناس مثل اللهم زوجنی فلانة وارزقنی
پس شیخ کبیر قبول کرد هم ازین بگیرید باورا د شیخ الشیوخ
وارزقنی افتاده است وباورا د شیخ کبیر نیفتاده است
بر لفظ مبارک راندند در کافی مسطور است یجوز فی
العبادات ان یعمل فی مذهب غیره ولا یجوز فی
المعاملات الا فی مذهبه وفی العبادات یجوز حتی
یکون العمل اجماعا وهو اولی کما ذکر صاحب المتفق
وکل ما وجوبه مختلف ففعله اولی ولا یخلف کی یخرج المرء
بلا ارتیاب عن عهدة التکلیف والایجاب یعنی هر چیز

کردر عبادات وجوب او مختلف فيه است بجا آوردن
اواولي است وترک نبايد داد تا بيرون آيند مردم بيشک
باجماع از عهده تكليف وايجاب ودرين باب حديث
صحاح است وايضا شب جمعه در فريضه مغرب دو
ركعت اول سورة الكافرون ودر دوم سورة اخلاص
بخوانند ودر فريضه عشا شب جمعه دو ركعت اول سورة
الجمعة بايد خواند ودر ركعت دوم سورة المنافقون بايد خواند
ودر فريضه فجر جمعه سورة الم سجده ركعت اول ودر
ركعت دوم سورة الدهر ويا سبح اسم مرويست رسول
صلي الله عليه السلام خوانده است بس مسنون ومستحب
مكروه نباشد مكروه وقتي باشد كه بدانند جز اين قراة روا نيست
واگر روا دانند بغير اين قراة روا باشد لي مكروه در متن
قدوري وهدايه مذكور است وليس في شيء من الصلوة
قراءة سورة بعينها لا يجوز غيرها ويكره ان يتخذ سورة
بعينها الصلوة لا يقرا غيرها فيها بحيث ان يعلم المصلي لا يجوز
بغير المتعين والا لا يكره بس روي مبارک برين فقير آوردند فرمودند
فرزند من بگيريد وايضا سخن در معرفت واهل
معرفت افتاد بر لفظ مبارک راندند سمعت عن
بعض المشايخ الصوفية دامت بركاتهم ان قلوب
اهل المعرفت خزاين الله تعالي في ارضه يضع فيها ودايع سره

والطاف حكمة وحقايق محبة وامانة معرفة الذي
لا يطلع عليه احد دون الله وليس شيء في خزاين الله تعالي
اعلي ولا اعظم ولا اعز من المعرفة اخرجها الله تعالي من خزاين
الفضل والامتنان وغلب نورها علي جميع الانوار
لا يغلبها ظلمات الذنوب والاوزار ولا يلحقها ظلام
الآفات ولا يدركها كثافة الشهوات ولا يحجبها غبار
الجحد ولا الغفلات لانها نور من نور النور نور ربها
قلوب اهل النور لا يشبه نورها ساير الانوار فقال بعضهم
علي الحق قال الامام الجعفر الصادق رضي الله تعالي لا يعرف الله
حق معرفته من التفت منه الي غيره وقال بعض العارفين
حقيقة المعرفة روية الحق وفقدان روية ما سواه حتي صار
جميع مملكته عنده في جنب روية الحق اصغر من خردلة
في جميع مملكته فهذا ما لا يحتمله قلوب اهل الغفلة وعامة الناس
وقال ابو عبد الله ابن خفيف قدس الله روحه من نظر الي الله
تعالي بعين الحقيقة من المعرفة لا يلتفت الي الدنيا ولا الي
العقبي لان الدنيا والعقبي بالمولي والمولي احب
علي العارف من غيره وقيل حقيقة المعرفة هي اطلاع الحق
علي اسرار كما ان الشمس اذا طلعت اشرقت الارض
بانوارها كذلك اذا طلع الحق علي اسرار اشرقت القلوب
بانواره وقال بعضهم حقيقة المعرفت نور من نور النور

حقيقة المعرفة
هي اطلاع القلب

اهل النور

نوره قلوب العارفين وهو اشارة الي قوله تعالى افمن شرح
الله صدره للاسلام فهو على نور من ربه بس
آن امير كبير روي بيش اين فقير آوردند فرمودند فرزندم بكريد
بس نشستم بتاريخ بيستم ماه شعبان عمت بيائد روز بنجشنبه
نيت اعتكاف اربعين كردند روز جمعه بيست يكم ماه مذكور
بر لفظ مذكور راندند كه دعاكو نيت اعتكاف اربعين كرد
بعد ازان اين فقير را برسيدند تو هم اربعين را معتكف خواهي
شد بنده كفت نيت كرده ام قبول كردند كفتند مبارك
باشد بعد ازان فرمودند فرزندم تو امروز در مسجد درآئي
واعتكاف بكني كه بروايت ابو يوسف رحمة الله عليه اكثر نهار براي
دخول اعتكاف رواست چون در مسجد درآمدند آفتاب
كشته بود بر لفظ مبارك راندند كه قول امام محمد حسن
شيباني رحمة الله عليه اعتكاف كرديم ونزديك او يكساعت
هم رواست اعتكاف بعد ازان فرمودند يادداري كه نيت
اربعين نميكنند تكليف نيست ايشان در عشرا خير
معتكف شوند كه ان سنت مؤكده است وقيل واجب
بعضي علما واجب كفته اند وايضا فرمودند الصلوة
في جامع مصره بخمس مأية درجة وفي مسجد الحي خمس وعشرين
درجة وفي مواضع آخر بعشر درجات يعني نماز در مسجد
جامع شهر بانصد درجة دارد و در محل ديكر ده درجة دارد

وايضا

وايضا فرمودند هر روز نيت اعتكاف بتجديد
ميكنم زيرا كه آن طرفها از مشائخ ديدم وشنيدم اكر مهمي
بيش آيد بيرون آمدن روا باشد وباك نباشد
بعده فرمودند در فتاوي مسئله است المعتكف
اذا خرج الطهارة ثم عاد المريض او صلي الجنازة او غير ذلك
لا يفسد اعتكافه وان خرج بغير نية الطهارة ثم عاد مريضا
او صلي الجنازة او غير ذلك يفسد اعتكافه وذلك
حيلة وهذا كله علي قول ابيحنيفة رضي الله عنه وعليه
الفتوي وعندهما لو خرج نصف النهار لا يفسد يعني معتكف
چون بيرون آيد بنيت وضو بس برود بر سيدن
بيمار يا بكذارد نماز جنازه يا جز اين تباه شود اعتكاف
او واين حيله است بر قول امام اعظم واكر معتكف
بيرون آيد بغير نيت طهارة اعتكاف او فاسد شود
بر قول امام اعظم ونزديك امام ابويوسف وامام محمد
رحمهم الله عليهم واكر بيرون آيد معتكف نيم روز تباه نشود
اعتكاف او وفتوي بر قول صاحب مذهب است
بعد ازان فرمودند مسئله است در فتاوي المعتكف لا ينام
حتي يغلب النوم يعني معتكف نخسبد تا آنكه غلبه
كند او را خواب وايضا در آخر شب جمعه
بيست دوم ماه مذكور بنده بخدمت حاضر بود فرمودند

که رسول علیه السلام بدان علم مخصوص بود یکی شرایع
یعنی حدود و قصاص و دوم علم آنکه بعضی صحابه را گفتند
بر اندازه حوصله نه همه را کسانی که لایق آن بوده اند کما قال
علی رضی الله تعالی عنه علمنی رسول الله صلی الله علیه السلام
سبعین بابا من العلم ما علمها الغیری یعنی امیر المومنین علی
گفت بیاموخت مرا رسول خدا هفتاد نوع از علم که نیاموخت
آنرا جز مرا سیوم علم مخصوص بر رسول بود از آن کسی را
نگفت مبهم داشت و مبهم گفت لقوله علیه السلام لو تعلمون
ما اعلم لضحکتم قلیلا ولبکیتم کثیرا یعنی رسول علیه السلام
فرمود اگر بدانید آنچه میدانم هر آینه بخندید اندک و هر آینه
بگریید بسیار عزیزی پرسید ازین ضحک قلیل چه مراد است
فرمودند و طریق دو سماع دارم یکی آنکه ضحک قلیل
تبسم مراد است اهل عرب را رسم است ضحک قلیل را یعنی
تبسم گویند تبسم هم نکنید و همه وقت گریان باشید
دوم آنکه ازین ضحک قلیل نفی مراد است ای ما ضحکتم
قوله علیه السلام والله یا لیتنی کنت شجرة تعضد یعنی
رسول سوگند کرد بخدای کاشکی که بودی درختی
پاره پاره میکردند این هم از آن علمست که مخصوص بر او بود
و اینجا بکا کردند بخدای که سخن بیرون نمی آمد و از حاضران
مجلس غلغله خاست تا دیدیم در گریه و درین فکر بودند

وقتی خوش بود

وقتی خوش بود فرمودند جایی که افضل انبیا اینچنین
بگویند ما بیچارگان کجاییم بعد از آن فرمودند این
حدیث مذکور را مگویید این حدیث را بر خلق
گویید تا ایشان را خوفی در دل متمکن گردد بعد از آن
اهوال قیامت این ابیات عربی بر لفظ مبارک راندند
و چند کرت تکرار کردند اشعار عظیم هوله والناس فیه
حیاری مثل مبثوث الفراش به یتغیر الالوان خوفا و تصطک
الفرائص ارتعاش هنالک کل ما تکلم قدمت تبدو ا
فعیبک ظاهرا والسرائر فاش یعنی عظیم است هول قیامت
که مردمان درو حیران باشند مانند پروانه سر
گردان و ذلک قوله تعالی یوم یکون الناس
کالفراش المبثوث آن روز باشند مردمان
همچو پروانه سرگردان و هول قیامت بدل گردد
گونها از جهت ترس و استخوان سینه خراشیده
و اینجا یعنی روز قیامت هر چه کردی ظاهر گردد عیب
تو و نهانی آشکارا گردد بعد از آن فرمودند حیاری
جمع حیری چنانکه صحاری جمع صحرای و فراش پروانه
سرگردان را گویند و تصطک استخوان را گویند و فرائض
جمع فریضه ای الصدر یعنی سینه و ارتعاش خراشیدن
و کل فاعل تبدو است مقدم بر فعل هم مذکور کرده و مونثه

برابر است در رو والسر مبتدا است وفاش خبر مبتدا است
چنانکه ظاهر خبر مبتدا فیعیبک فاش خبر مبتدا است چنانکه
در اصل برفع بود زیرا که مبتدا و خبر او مرفوع باشند
از جهت موافقت نظم کسر کردند زیرا که ابیات مذکور
هم مکروه است بس روی مبارک برین فقیر آوردند و فرمودند
فرزند من این هر دو حدیث و اشعار عربی که گفتم بنویسید
بعد ازان موافق این نظم حکایت مخدوم بزرگ والد
خود فرمودند دامت برکاته که خدمت ایشان هیچ
وقتی از خوف درواشی نخفتند در زمستان و تابستان
چیزی بالا کشیدی و هم بدان بسنده کردی و هر روز دو
ختم قران کردی یکی در روز و دوم در شب خارج مشغولیها
دیگر هیچ بخت بزرگ بود کسی وایضا فرمودند این فتوحات
که بر دعا گو می آید هم قبول میکنم و رد نمیکنم از جهت
آنکه مرا مشایخ آن طرفها گفته اند چون شیخ نکه عبد الله یافعی
رحمة الله علیه و شیخ مدینه عبد الله مطری و مشایخ دیگر
رحمهم الله که فتوحات قبول کنی و دیگرانرا برسانی
وظیفه کنی خود هم بخوری تا بخوری هم درین بیان مناسب
حکایت جمال الدین رحمة الله علیه فرمودی اند او فتوحات
قبول کردی و رد نکردی واگر فتوح از وجه شبه بودی
زمانی سر فرو دافکندی آواز فرح الله شنیدی ملکنالک

ملک کردانیدم مر ترا بعد ازان سیدی العبد و ما بیده ملک
لمولاه یعنی بنده و آنچه بدست بنده است ملک مولی است
سلمه است و نیز آن طرفها از مشایخ شنیده ام این مرتبه
که او داشت مشایخ آن زمانه را نبود بعده فرمودند
که روزی شیخ جمال الدین و ابراهیم غوری یکجا نشسته
بودند عزیزی دو طبق حلوا آورد یکی برای شیخ
جمال الدین و دوم برای ابراهیم غوری او مکاشف بود بدو
گفت این از وجه ربا آورده رد کرد و شیخ جمال الدین
آن طبق دوم را نیز بستید و زمانی سر فرو دافکند
و ابراهیم غوری را طلبید گفت فرمان شد ملکنالک اکنون
بیا و بخور هر دو نوش خوردند وایضا فرمودند ذکر مصلح مزکی
راست بعد ازان فرمودند ذکر بکسر الذال علم یقع
علی القلب واللسان وبضم الذال خاصة القلب فحسب
یعنی ذکر بکسر ذال علم است متناول است زبان و دل را و بضم
ذال خاصه دلست و این حدیث فرمودند قوله علیه السلام
افضل الذکر لا اله الا الله بعد ازان ذکر محبان باید گفت
تا آنکه غیر خدا را هم در مد نفی کند تا در اثبات خالص
در دل نشیند بعد ازان فرمودند فرقال لا اله الا الله الف
مرة علی الدوام زکی باطنه هر که بگذارد هزار بار مدام گوید
درون او پاک گردد و ذکر محبوبان بسرعت است

زیرا که در دل او غیر خدای منتفی شده فی قلب ما بقی فی قلبه
لا اله الا الله پس روی مبارک برین فقیر آوردند و فرمودند
فرزند من فایده ذکر که گفتم بنویسید پس نبشتم همدرین
میان عزیزی بیامد که تو ابی که مرید شما است سلام و قدمبوس
رسانیده است جواب سلام گفتند علیه السلام بعد از ان
حکایت او کردند که او یکی از ابدال شده است و او بواسطه دعاگو
خرقه شیخ کبیر قدس الله تعالی روحه پوشیده است
و بیعت کرده و او مرا چندین سال خدمت کرده است
و او باذن من بحج رفته مجاور کعبه شد از برکت مجاورت
کعبه از ابدال گشته است یاران بزرگ گفتند از برکت
خدمت مخدوم قطب عالم او را مراقبه شده است
بعد از ان فرمودند او عالم طیر هم دارد روزی می آید نزدیک
خانقاه در اجه بگذشت فرود آمد و سلام کرد پرسیدم
کجا میروی گفت فرود ست بمصطفی میروم درین بتخانها
مشغول خواهم شد بفراغ تا هیچ کسی مزاحم نشود ایضا
فرمودند که شیخی را ولایت میدهند که عالم بود بلکه
عالم باشد بعلوم ثلثه شریعت و طریقت و حقیقت
بعد از ان فرمودند ولایة بفتح الواو المحبوبیة و بکسر
الواو و هو تصرف الاقلیم قلیم همدرین میان فرمودند عورتی است
محبوبه بزیارت دعاگو از سوستان در اجه می آید

او عالم طیر دارد

او عالم طیر دارد و تصرف رکنی چنانکه شیخ رکن الدین
متصرف سنده بود و شیخ نصیر الدین متصرف هند بود سبق
مشارق می شد حدیث درین بود وایضا قوله علیه السلام
من ابتاع شیئا فلا یبیعه حتی یستوفیه یعنی هر که بخرد چیزی را
پس نفروشد آنرا تا او فا آن نخواهد بعد از ان فرمودند
استیفا را دو معنی مسامح دارم یکی آنکه اگر کسی چیزی بخرد
تصرف او روا نباشد تا پیمانه نکنند و یا وزن چیزی اگر تعلق
بکیل دارد آنرا کیل کنند و چیزی که بوزن دارد آنرا وزن
کنند و اگر زیادت آید بایع را بدهد و اگر کم آید حق خود از و
بستاند و معنی دوم آنکه تصرف او روا نباشد تا از بایع قبض
نکند بعد از ان فرمودند درین مسئله حیله است مشتری را
باید که بر بایع شرط کند بدین سیم کالاء خود بدست
من فروختی او بگوید که فروختم روا باشد اگر نقصان
افتد و زیادت جانبین زیرا که در معین لیکی وزن
نیست و لا زیادت مرخ نده را روا نباشد و نقصان
مرفروشنده را پس روی مبارک برین فقیر آوردند
فرمودند فرزند من هر دو حدیث و این مسئله حیله که گفتم
بنویسید وایضا فرمودند که جامع الفتاوی مذکور است
یکره التحدث بحدیث الدنیا لقوله علیه السلام التحدث
فی المسجد بحدیث الدنیا یاکل العمل کما تاکل النار الحشیش

یعنی مکروهست در مسجد سخن کردن دنیا زیرا که رسول علیه السلام
فرمود در مسجد سخن گفتن دنیا میخورد کردار را همچنان که بخورد
آتش کاه را وایضا فرمودند در جامع الفتاوی مسطوراست
یکره الاکل فی المسجد الا المعتکف یعنی مکروه است خوردن
در مسجد مگر معتکف را پس روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند
فرزند من این مسایل و حدیث که گفتم بنویسید غریبست
پس نبشتم وایضا فرمودند مؤذن بشهادت رسول علیه السلام
رسد ناخن انگشت در چشم مالند بعد ازان فرمودند سر آن
معنی آنست در آنکه باری تعالی بر مهتر آدم علیه السلام صفت
رسول علیه السلام و اتباعان او عرضه کرد حضرت آدم علیه السلام
فرمود یارب از نسل که باشد فرمان شد از نسل تو باشد
پس حضرت آدم گفت آرزو دارم که او را ببینم فرمان شد
در ناخن انگشت خود بنگر چون نگریست حلیه مبارک صلی الله علیه السلام
دران پیدا شد بوسید و بر چشم مالید پس روی مبارک
برین فقیر آوردند فرمودند فرزند من این فایده که گفتم بنویسید
پس نبشتم وایضا فرمودند شرایط الذکر اربعة احدها
التصدیق وان لم یکن یکون منافقا والثانی التعظیم وان لم
یکن یکون مبتدعا والثالث الحلاوة وان لم یکن یکون مرائیا
والرابع الحرمة وان لم یکن یکون فاسقا یعنی شرطهای ذکر
چهار چیز است یکی تصدیق اگر تصدیق نباشد منافق باشد.

و دوم تعظیم

و دوم تعظیم اگر تعظیم نباشد اهل بدعة باشد و سیوم حلاوة
اگر حلاوة نباشد مرائی یعنی نمودار باشد چهارم حرمت
اگر حرمت نباشد فاسق باشد بعد ازان فرمودند که این
چهار چیز در رسول علیه السلام بود زیرا که کامل حال بود چون
او را خطاب کرد قوله تعالی فاعلم ای فاعرف لم یقل علمت
ای عرفت از آنکه معرفت را حدی و نهایتی نیست
چون خدای تعالی خطاب با ابراهیم کرد قال اسلم قال اسلمت
لرب العالمین زیرا که اسلام را حدی و نهایتی نیست وایضا
فرمودند اول الذکر باللسان ثم توافقها مع القلب
ثم سکت اللسان ویقول بالقلب ویوافقه اعضاءه کله یعنی
اول ذکر بزبان است بعد ازان زبان را با دل موافق
کنند یعنی با دل و زبان گوید بعده زبان ماند بدل ذکر گوید
چنانکه همه اعضا با او در ذکر شوند وایضا فرمودند المرید
الطالب یعنی مرید در اصطلاح را گویند پس روی مبارک
برین فقیر آوردند و فرمودند فرزند من فایده ذکر که گفتم
بنویسید مشایخ مرید طالب را گویند و طالب راه حق را
الی رفیق جنازه و رفیق شیخ را گویند که راه رفته باشد
و امن و خوف راه نیکو دریافته باشد و راه امان گزیده باشد
خوف گذاشته چنانکه رهبر گفته و این معنی در حدیث است
الرفیق ثم الطریق کما فی النسخ الورع ای الزم الورع فرمودند

این حدیث بر طریق مثل است و معنی مثل فرمودند المثل ما
یشبه به الشیء و مثل آنست که تشبیه کنند چیزی را به او و بعد ازان
فرمودند که هم بمعنی این حدیث فرمودند قوله علیه السلام الشیخ
فی قومه کالنبی فی امته یعنی شیخ در قوم خود چنانست
که نبی در امت بعد ازان ازینجا شیخ معنوی مراد است
زیرا که تشبیه به نبی کرد تا اگر یکی را بمال و دنیا کسی
گویند لغوی باشد بعد ازان فرمودند این حدیث علماء امتی
کانبیاء بنی اسرائیل بسبب الزهد و التعبد و الرشد و الارشاد
یعنی عالمان امت من همچو پیغامبران بنی اسرائیل است
از جهت ترک دنیا و عبادت کردن و راه حق یافتن
و راه حق نمودن علماء مرشد مراد اند بمجرد علم زیرا که
تشبیه بپیغامبران کرد مصراع علمی که ره بحق ننماید جهالت است
لان الانبیاء علیهم السلام کانوا عابدین و الزاهدین و الراشدین
و المرشدین و الآمرون بالمعروف و الناهون عن المنکر پس روی
مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزند من این فایده
شیخیت و ارادت و احادیث مناسب این که گفتم جمله بنویسید
وایضا فرمودند سلطان محمد دعاگوی را شیخ الاسلام کرد
و چهل خانقاه در تصرف من کرداند شیخ قطب عالم رکن
الحق و الدین مرا گفت بگذار درج برو مرا از خلاف بیرون
آورد ترک کردم و الا نه میدانید چند تکبر حاصل بودی آن طرف

مشایخ را دریافتم

مشایخ را دریافتم بس بزرگ و هم مرا اجازت کردند
بجهت وکالت این زمان یکی نمانده اند همه خرامیدند و این
شعر فرمودند شعر ذهب الذین یعاش فی اکنافهم و بقیت
فی خلف کجلد الاجرب یاران که رخت بمنزل بردند یاران
چو گران بود ازان پس ماندم بعد ازان فرمودند شیخ
مکه عبدالله یافعی رحمة الله علیه دعاگوی را گفت چون باز گردی
بخدمت کی برو که یکی از خلفاء شیخ رکن الدین مانده است
اورا دریاب همچنان کردم آن بزرگوار را دریافتم نام
او شیخ قوام الدین مرا خرقه پوشانید و اجازت پوشانیدم
هم کرد پس ازان در کازرون آمدم شیخ امین الدین
برای من تمام سجاده و مقراض و عصا امانة داشته
بود آن یافتم وایضا عزیزی مدح مخدوم نظم کرده بود میخواند
فرمودند قال الشیخ الصوفیة ینبغی ان یکون عندک و یوصف
المدح و الذم سوا یعنی باید که نزدیک تو صفت مدح و قدح
کنند برابر دانی پس روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند
فرزند من این فایده که گفتم بنویسید وایضا عزیزی شرح
نوشته نام میگذشت بر لفظ مبارک راندند هر اسمی را
از اول او حرف ندا درآرند چنانکه یا سلام و یا غفور
بعد ازان فرمودند روزی مولف این شرح شیخ جلال الدین
تبریزی را در خواب دیدم هم در مقام او سنار کالو

فرو دست سلام کفتم جواب سلام فرمود داد وفرمود سید
در اول هر اسمی بحرف ندا بخوان وپیش ازان بیرحرف
ندا میخوانده‌ام پس روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند
فرزند من این فایده شرح نوده نام باری تعالی بنویسید
ایضا حکایت شیخ عبدالقادر جیلانی رحمة الله
علیه افتاد بر زبان مبارک راندند که یکی را عقوبة قبر میکردند
او شیخ را دیده بود کفتم چون آن بزرگ وار کفت طوبی
لمن رانی ورای من رانی اور ای من رایه اور ای من را یه
یعنی خوشی وخنکی باد کسی را که بدید مرا یا بدید مر کسی را که بدید
او را مرا یا بدید مر کسی را که بدید او را تا پنج کس را که بدید
ومن او را دیده‌ام کسی که دیده است او را بعد ازان فرمودند
با خود کفتم او باذن حق کفته است شنیدم او قصد زیارت
نداشت در کوچه میکذشت شیخ را دید از پیش بعد ازان
کفتند دعا کردم الهی خلصه من العقوبة لانه رای من قال باذنک
طوبی لمن رانی یعنی خدایا خلاصی ده این مرد را از عقوبت
زیرا که دید کسی را که باذن تو کفت خوشی مر کسی را که بدید
مرا عقوبة ازو برکرفتند بعد ازان فرمودند دیدن را این اثر است
البتة خلاصی یافت تا اکر صحبت کند چه اثرها باشد واقل
صحبت اربعین است چهل روز پس روی مبارک برین فقیر
آوردند فرمودند فرزند من چنانکه شما ملازم صحبت

دعاکو میباشد و اربعین با ما معتکف شدند بعد ازان فرمودند
واعظ شیخ عبدالقادر در بغداد آسوده است وایضا
فرمودند واعظ عامل باید اکر عامل نباشد سخن او
نکیرد وقبول نباشد هم درین بیان مناسب حکایت
فرمودند که بزرکی بود او را پرسیدند از ثواب چاشت
او هیچ نکفت درون رفت کذارده آمد کفت ثواب
چاشت در حدیث است قوله علیه السلام من صلی اثنتی
عشرة رکعة فی کل یوم بنی الله له فی کل یوم قصرا من الذهب
فی الجنة یعنی هر که بکذارد دوازده رکعت در هر روز
بنا کند خدای تعالی مر او را هر روزی کوشکی زر در بهشت
بعد ازان فرمودند تا عمر چه قدر خواهد بود هر روزی قصر
تا چند قصر خواهد بود بعد ازان فرمودند پرسند کفت
آن بزرکوار را وقتی که پرسیدم ثواب چاشت نکفتی
این زمان سبب چیست که کفتی او کفت نکذارده بودم
یاد داری تا نکذارده‌ام نکویم واعظان اینچنین باشند تا نکنند نکویند
ایضا بعد ازان فرمودند که نعلین پوشیدن سنت است
من در مدینه مبارک نعلین مبارک رسول علیه السلام دیدم بر
چشم نهادم و ازار مبارک هم ایضا عزیزی از یاران
حجامت کرده بود این حدیث فرمودند قوله علیه السلام
ان امثل ما تداویتم به الحجامة هو القسط البحری یعنی تداوی

حي هست کتهه توعي است که در آب ميباشد و کتهه خشکي
براي تداوي خاريدن انداخ و درد کوش وغيران اين ازان
علم اطب است کر دعوي ان بالا مذکور است پس روي مبارک
برين فقير آوردند فرمودند فرزند من اين فايده واين حديث
کر گفتم بنويسيد غريبست پس نبشتم وايضا عزيزي از آب
جاه پرسيد کنيزکان مي آرند شک درخاطر مي آيد جواب فرمودند
شک در شبهه است ويقين ظاهر هست واليقين لا يزول بالشک
يقين را زوال بشک نيست وايضا عزيزي پرسيد
انکشتري زر پوشيدن مرد را چون است جواب فرمودند
لا يجوز الا ان يکون الفضة غالبا والذهب مغلوبا وکذلک
الابريسم يعني روا نباشد مکر انکه باشد نقره غالب از زر وهمچنين
حکم ابريشم است پس روي مبارک برين فقير آوردند و فرمودند
فرزند من اين هر دو مسله که گفتم بنويسيد پس نبشتم ايضا
عزيزي چند مسله نبشته بخدمت ميخواند مسله اول
اکر يکي شش روزه شوال سه در ايام بيض وسه در غير ان
نيدارد محسوب باشد جواب فرمودند محسوب باشد وليکن
بهتر آن باشد که بعد عيد متصل بدارد عزيزي پرسيد
اتصال منع است جواب فرمودند علما حنفيه نميدانند من آن
از فقها مسموع دارم که فرق عيد است و اتصال مکروه است
با روزه عيد وان طرف ما هم مشايخ و فقها بعد عيد متصل

مي دارند و دعا کو هم از انکاه باز همچنان ميکنم ني ناغه
و ايام بيض علما حنفيه دارد مسله دوم انکه اکر يکي کلمه
کو کويد و آنرا نداند وکلمه طيبه وشهاده نکويد مسلمان
باشد جواب فرمودند مسلمان نباشد تا انکه از ان کفته خود توبه
نکند زيرا انچه او کفته خود ميداند مسله سيوم انکه
اکر صايمي محتلم شود وغرغره کند جواب فرمودند نکند
پس روي مبارک برين فقير آوردند فرمودند فرزند من جواب
اين مسايل که گفتم بنويسيد وايضا فرمودند قال الله تعالى
للجنة لمن خلقت قالت لاهل لا اله الا الله يعني باري تعالى ندا
کرد مر بهشت را براي که افريده شده گفت مر اهل لا اله الا الله را
روي مبارک برين فقير آوردند گفتند انشاء الله تعالى وشما
بهشت را هم در دنيا به ببينند شما را بشارة هيچ هم ياران
گفتند طفيل مخدوم خواهم ديد بعد از ان فرمودند ديدن
بهشت در دنيا دو نوعست يکي انکه ولي کردد به بهشت
رسد بکرامت ودوم انکه در حديث است قوله عليه السلام
من صلى رکعتين يوم الجمعة بين الظهر والعصر يقرا في الرکعة
الاولى آية الکرسي سبع مرة وقل اعوذ برب الفلق خمسا
وعشرين مرة او خمس عشر مرة وفي رواية وفي الثانية قل هو الله
احد مرة والناس خمسا وعشرين مرة وفي رواية خمس عشر مرة
واذا فرغ من الصلوة يقول لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم

خمسين مرة لا يخرج من الدنيا حتى يرى مكانه في الجنة ويرى ربه
في المنام وينوي صلوة حفظ الايمان يعني اگر بگذارد دو رکعت
روز جمعه میان دو نماز بخواند در رکعت اول بعد فاتحه آیة الکرسی
یکبار و فلق بیست پنج بار و در هر آیتی پانزده بار و در دوم اخلاص
یکبار و الناس بیست پنج بار بعد فراغ لا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم پنجاه بار بگوید و اینجا العلی مروی نیست بیرون نیاید
از دنیا تا آنکه نه بیند جای خود در بهشت و نه بیند خداوند خود را
در خواب هم درین مناسب حکایت فرمودند که آنکه در مکه
مبارک بود دو شاه زاده روافض بود زنی عاشق شد درین
بود اگر حلال باشد در مذهب خود صالح بود در روزی پیش شیخ
مدینه عبد الله مطهری رحمة الله علیه آمد و احوال خود باز نمود شیخ
دعا کرد برین سوال الهی اره الجنة یعنی خدایا بنما او را بهشت
دعا شیخ مدینه مستجاب شد بهشت را بدید بیهوش شد
بیفتاد بعد از زمانی بهوش آمد پرسیدم چه دیدی گفت
بهشت دیدم با حور و قصور قوله تعالی ولکم ما تشتهیه
الانفس و تلذ الاعین یعنی در آن بهشت چیزیست اشتهای
نفس و لذت چشمها آن بادشاه زاده پیش شیخ توبه کرد مذهب
روافض ترک داد سنی شد بعد از آن فرمودند چون پدر آن
بادشاه زاده نقل کرد همه گفتند بادشاهی ترا می آید ترک کرد
و زن نه در بر کرد درویش شد بادشاهی برادر خود را داد

دیدن بهشت ترک عشق زینه و بادشاهی کرد کسی
که جمال حق را بدید او کی بدنیا و آخرة نظر کند بعد از آن
فرمودند که اهل لا اله الا الله را نه با شد وحشت وقت
موت و نه در گور و نه در قیامت و نور لا اله الا الله چنان
طالع شود که همه انوار را بپوشد یعنی نور آفتاب و ماهتاب
و ستارگان و ذلک قوله تعالی اذا الشمس کورت
و اذا النجوم انکدرت زیرا که نور لا اله الا الله حقیقی
و نور غیر لا اله الا الله مجازی اذا طلع الحقیقة اندرس
المجاز چون حقیقت طالع شود مجازی نا پیدا گردد بعد
از آن فرمودند قال الله تعالی لجهنم لمن خلقت قال لجحود کلمة
لا اله الا الله یعنی خطاب کرد خدای تعالی مر دوزخ را برای
که آفریده شده گفت منکران کلمه را عزیزی پرسید میان جحد
و انکار فرق چیست گفتند الانکار عام و الجحد هو الانکار
مع الیقین و ذلک قوله تعالی وجحدوا بها واستیقنتها
انفسهم ظلما وعلوا یعنی انکار عام است و جحد وا
انکار است با وجود یقین بعد از آن فرمودند اهل لا اله الا الله
از گاه مهتر آدم تا قیامت همه داخلند عزیزی پرسید
سکرات موت باشد جواب فرمودند باشد لقوله تعالی وجاءت
سکرة الموت بالحق ذلک ما کنت منه تحید
سکرات موت حق است ولیکن خدای تعالی آسان کند بعد از آن

فرمودند ازین اهل هم داخلند فاما سماع دارم ازین
اهلیت مراد موافق شریعت است پس روی مبارک
برین فقیر آوردند فرمودند فرزند این فایده لا اله الا الله
بنویسید و فرق جحد و انکار که تقریر کرده غریبست ایضا
فرمودند روز وصال شیخ کبیر قدس الله روحه روز شنبه
و وصال شیخ فرید الدین نیز روز شنبه است بعد ازان
فرمودند شیخ کبیر روز شنبه خوش بودی نبسکان ایشان
گفتند که امروز سبق نیست ازان خوش است نبیره
از نبسکان ایشان ولی الله بود او گفت خوشی شیخ اینست
که در لوح محفوظ دیده است که روز شنبه وصال او خواهد بود
او ازان خوش است لقوله علیه السلام الموت جسر یوصل
الحبیب الی الحبیب بعد ازان فرمودند روز شنبه زیارت
مخدومان رفتم آواز قبر شیخ رکن الدین شنیدم یا سید
عظم یوم الثلثا لانه وصال جدی و توسل بعد ازان فرمودند
پیش ازان روز شنبه سبق نمیگفتم ازانگاه باز میگویم
و توسل میکنم بر طریق توسلت بهذا الیوم یوم وصال الشیخ
ان تجعلنی من المقربین لدیک والواصلین الیک بعد ازان
فرمودند شیخ هر که بتو پیوند میکند او در امانست واین
آیه خواندند قوله تعالی وابتغوا الیه الوسیلة ای توسلوا
الیه باولیایه یعنی توسل کنید بسوی خدای بدوستان

خدای

خدای پس روی مبارک برین فقیر آوردند فرزند این
فایده که گفتم جمله بنویس بنشتم بعد ازان فرمودند قرص خانقاه
شیخ کبیر در مکه و مدینه مبارکه تبرک میبرند من دیده ام بیمارانرا
میدهند صحت می یابند مشایخ ان طرف چنین اعتقاد
دارند هم درین بیان حکایت شیخ رکن الدین فرمودند
که روزی سندهی از خانقاه ایشان در هیچ رفت
و آنجا غلا گرانست او را اضطرار سخت شد گفت
من در خانقاه شیخ کبیر چهار قرص می یافتم و اینجا یکی
هم نمی یابم بزرگی بود او را گفت که شیخ شب جمعه
اینجا می آید بی ناغه مقام شیخ نمود جایی که مشغول شدی
شب جمعه آنجا رفت شیخ بر عادهٔ قدیم بجایی خود مشغول
شد بود این سندی شیخ را شناخت سلام کرد جواب سلام
بداد شیخ بزبان ملتان گفت چرا ترا حیران می بینم واقعه
حال خود بزبان ملتان گفت شیخ او را فرمود وظیفه تو چهار
قرص هم اینجا خواهد رسید هر روز هم بدان وقت
که آنجا میرسید بستانی هر روز چهار قرص خانقاه و دو کاسه
آشام مییافت و میخورد و می بود بعد ازان فرمودند که شیخ
رکن الدین مرا در واقعه گفت غذاء سالک باید بود که قلیل
الکمیة و کثیرة الکیفیة ان باشد از جهت وزن اندک
باشد و اگر کسی کیفیت آن پرسد بسیار باشد که چند میوه را

در روغن ویا در شیر بجوشاندان بخورد متقوّی باشد
در وضو و طاعة بعد ازان فرمودند روزی برای
خود چنین غذا کرده م شیخ را بغایت خوش آمد باز کسی
برای من نکرد دوست تنگ می باید تنها چون خورم و اشارت
بخادمان کردند اینچنین نمیکنند برای ما بعد ازان فرمودند
روزی خاندان شیخ رکن الدین فرید طبیب ملتانی را
طلبیدند و برو گفتند شیخ طعام نمیخورد و شیخ نیم روز
همان غذا خوردی که گفتم دران روز نیز کاسه کرده آوردند
بس خورده برای فرید طبیب بداد و نخورد گفت هر روز
طعام نخواهم خورد اینچنین غذا کسی بخورد باند کی سیر شود
و در طاعة قوة باشد و در وضو نیز بس روی مبارک
بدین فقیر آوردند فرمودند فرزند هر این که گفتم بنویسید
فایده که تو سالکی کار آید بعد ازان فرمودند که شیخ کامل
در حالت حیات ترتیب میکند که در حیاتش میکرد چنانکه دعاگو را
شیخ رکن الدین ترتیب کرد یکی ازان ترتیب اینست
که سلطان محمد مرا شیخ الاسلام کرد و چهل خانقاه در تصرف
من کردانید شیخ مرا در خواب نمود و گفت چه بود غرق خواهی
شد با هادان امام شیخ گفت سید زود روان شو
چه ساختکی میکنی شیخ ترا اشارت کرده است اجازة از مخدوم
والده ام هست بر کانه خواستم روان شدم بودم هیچ

وچه نبود چندان فتوحات خدای تعالی رسانید عزیزی
در چه روان شده بود خاندان او باز گردانیدند باز گفت
آن توشه مرا داد پیاده بودم اسب داد ولیکن آن
اسب مولانا نظام الدین کرده را دادم او مدقوق بود در
شهر باز گشت و دعاگو پیاده رفت پیش نجح رسیدم
بانواع نعمت مشرف و ترتیب دیگر آنکه دو کرات
مرا در خواب خرقه پوشانید و عین آن خرقه بر سر خود
یافتم یکی آنکه روزی که من از مکه در عدن آمدم بزیارت
فقیه بصال قطب عدن او را دریافتم مریض بود سخر چیز
سر چند روز وفات یافت شب سیوم شیخ را در
خواب دیدم مرا خرقه پوشانید و گفت این خرقه با داد
وقت زیارت بسر خود فقیه بصال را بپوشانی
و سجاده او را بدهی چون بیدار شدم عین آن خرقه یافتم
و روز سیوم بزیارت او حاضر شدم جمله ایه زیارت
حاضر بوده اند میخواستند بسر مهتر را سجاده بدهند
بزرگی بود او بود من باواز بلند گفت یا سید
البس الخرقة التی البسها لک الشیخ قطب العالم رکن الحق
والدین و اجازها لهذا الصغیر یعنی سید خرقه که پوشانید
ترا شیخ رکن الدین در خواب و اجازة بپوشانیدت
که در بر سر خود فقیه بصال را بپوشان من با خود گفتم

این جواب با هیچکس نگفته ام این را که گفت مگر اهل مکاشفه
پس من برخاستم نزدیک آن کودک شدم آن خرقه او را بپوشانیدم
دیدم آن برادران هم بزرگ آمدند دست بستند پیش
او ایستادند و سجاده او را دادند و گفتند ما این را خادمی
خواهیم کرد عزیزی پرسید او مرید شما باشد فرمودند من شیخ
نام وکیل هستم بواسطه من مرید شیخ رکن الدین شد بعد
از آن فرمودند این زمان شنیدم بزرگ شده است و آن روز بالغ
نشده بود در مقام ولایت رسیده است و برای من مکتوبات
می نویسد بعد از آن فرمودند خرقه دوم من قصد کردم در خانقاه
چند روز مقیم شدم در خواب شیخ را دیدم مرا خرقه پوشانیدند
چون بیدار شدم عین آن خرقه بر سر خود یافتم داشته ام
بر ما در فرزندان و اجازه پوشانیدن کردند اینچنین کم
کسی را بود عزیزی پرسید آن خرقه از جیب فرمودند
بزمان ملائکه آوردند بعد از آن شیخ گفت تو قطب
عالم شدی بشرط تواضع و مسکنت عزیزی پرسید قطب
اقلیم یا اقالیم فرمودند اقالیم عزیزی که شیخ قطب الدین
مؤلف رساله مکیه او نیز قطب بود فرمودند از آن اقلیم
یمن تا اقلیم از اینجا هستم نظر است **ایضا** جوانی در آمد
التماس طاقیه شیخ نجم الدین کبری کرد و گفت من طاقیه ایشان
ایشان پوشیده ام فرمودند ما کسی را تکذیب چه کنیم مارید

بپوشانم

بپوشانم بپوشانیدند یاران یقین کردند این کرامت
مخدوم است **وایضا** فرمودند نبوند شیخی کنند که علماء
زمانه مرید و معتقد او باشند بما تشبه دوستانی
مزور نشوند که در راه خطرها بسیار است چندین کسان
هلاک شده اند بلکه دین هم بباد داده اند از آن درشت
کاری است **وایضا** این حدیث لا اله الا الله ثوابه بعدد
کل کافر و کافرة یعنی ثواب کلمه لا اله الا الله بشمار کافران
این کلمه است از جهت آنکه رد کرده اند بعد از آن شیخ
رکن الدین مرا گفت قطب عالم شدی ترا بی که بواسطه
دعا گو خرقه شیخ کبیر پوشیده است از مکه بتهنیت آمد و گفت
آن قطر مهاهم مشایخ را این خبر شده است و هم در تهنیت
خواهند آمد چون من مرید شما ام پیش از آن آمدم بعد از آن
شیخ مدینه عبد الله مطهری و مشایخ دیگر هم بتهنیت آمدند
و بارها آمدندی این زمان همه غایب اند بعد از آن گفتند
چون من بدین خطاب قطبی مخاطب شدم در خاطر کردم
جائی نروم بعضی عزیزان مزاحم شدند در شهر بیا
و حصول اعراض ما کن میخواستم بنشسته بجانب بادشاه
فرستم در واقعه شیخ عبد الله مطهری را و مشایخ دیگر را
دیدم گفتند برو غرضها ایشان حاصل کن که شیخ
قطب عالم ترا بتواضع و مسکنت صفت کرده روان شدم

بعد ازان فرمودند تا هر کسی بداند که عاقبت آمد
وشد دارد هنوز تا انکسا ربا شد یاران گفتند اعتقاد
عام وخاص درحق شما خاص است ازانکه چندین هزار
توبه وتعلق میکنند وایضا وقت تهجد خالی بود خادم
یاد حاضر بودم فرمودند شیخ سید مسعود مزاحم شد
که زد بکن بده همچنان کردم ولیکن منع شد بعد این بیت
فرمودند بیت کر هنوز مژه تر کرد دل خاک اندر کف
تو زر کردد بعد ازان فرمودند بعضی اصحاب من ان شاء الله
اینچنین شود امید دارم ما همه قدمبوس کردیم پس روی
مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزندم این که گفتم جمله
بنویسید پس نبشتم ایضا توکل مؤذن با کنا زکفت
فرمودند اجابة الفعل اولی من اجابة القول یعنی اجابه فعلی
بهتر است از قولی یعنی در مسجد هستم اگر سخن گنم روا باشد
بعد ازان فرمودند در فتاوی است یکره الکلام اذا طلع الصبح
الی کلام الدنیا یعنی مکروهست سخن دنیا کردن چون صبح
بدمد بعد ازان فرمودند اگر سبق بگویند وفایده دینی ویا
حکایت اخروی باشد روا باشد پس روی مبارک
برین فقیر آوردند فرمودند فرزندم این مسایل وحدیث
که گفتم بنویسید وایضا فرمودند که شیخ ضیاء الدین عم
شیخ شهاب الدین روزی اورا بخدمت شیخ عبد القادر

بردکو

بردو کوفت این برادرزاده من در علم کلام ومناظره
غلو کرده است شیخ دست بر سینهٔ ایشان مالید
علم کلام ومناظره محو شد مگر مقداری که فریضه است
مسایل اعتقاد بار دوم دست مالید همه علوم سلوک نهاده
خرقه تبرک پوشانید وگفت شیخ شیوخ خواهد شد
پس مشغول بعد ازان عم او یک مسئله از علم مناظره پرسید
جواب نگفت همه فراموش شد وایضا عزیزی
پرسید اوابین چه معنی دارد فرمودند الاوب الرجوع
الی الله عما سوی الله والانابة مثله والتوبة عام یعنی اوب
بازگشتن سوی خدای تعالی از انچه جز خداست ومعنی
انابة همین است ومعنی توبه عام است یعنی تناول
معنی مذکور را ومعنی دیگر الرجوع من المعصیة الی الطاعة ومن
الدنیا الی العقبی ومن الشر الی الخیر ومن الشرک
الی التوحید ومن النفاق الی الاخلاص ومن الکفر الی
الایمان ومن الظلم الی الصلاح ومن الحرام الی الحلال پس
روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزندم این فایده
که گفتم بنویسید پس نبشتم وایضا عزیزی پرسید
در گلیم نماز گزاردن چونست جواب فرمودند یجوز
عندنا وعند الشافعی وعند احمد بن حنبل خلافا
للمالک فانه یقول اذا کان الکساء ثخینا یکره الصلوة

اوابین

است

علیه و اذا کان رفیقا بحیث یصل شدة الارض
فی جبهته لا یکره عنده ترجمه یعنی روا باشد نزدیک
مذهب نماز بر گلیم بغیر کراهیت اگرچه سخت باشد
خلافا امام مالک را و میگوید اگر سخت باشد مکروه هست
نماز زیرا که سختی زمین بر پیشانی او نمیرسد و
آنچنان گلیم در دمشق است اینجاها نیست و اگر باریک
باشد اینچنین که سختی زمین بر پیشانی برسد باتفاق
نماز مکروه نیست بعد ازان فرمودند گلیم دیارها سختی
زمین بر پیشانی میرسد نماز مکروه نباشد باتفاق
و آنچنان گلیم سخت در دمشق است پس جای دیگر نیست
پس روی مبارک بر این فقیر آوردند فرمودند فرزند
این مسئله گلیم و فایده دین که گفتم بنویسید غریب است
وایضا حکایت فرمودند که روزی رسول علیه السلام
در سفر غزا بود و ابو موسی اشعری رضی الله تعالی عنه پیاده
میرفت مانده شد آغاز کرد یا رسول الله ارکبنی فقال رسول الله
لا ارکبک والله ثم قال والله ارکبک فارکبه یعنی ابو موسی
گفت یا رسول الله علیه السلام گفت والله ترا سوار نکنم او
پس سوار کرد بعد ازان فرمودند این چون باشد رسول سوگند
کرد که سوار نکنم باز سوگند کرد که سوار میکنم بر لفظ مبارک
راندند که سوگند اول در حالت دیگر بود که قافله تعجیل میرفت

ماندند زمانی رسول گفت [illegible]

ترا سوار کس [illegible] مانده ندم [illegible] بس

از جهت خوفی

از جهت خوفی اگر سوار خواهم کرد شتران گران
خواهند شد باری ازینجا سبکتر بگذریم آخر چون خوف
رفت ایمن شد آهستگی آمد پس رسول علیه السلام
سوگند کرد که سوار کنم اول در حالت دیگر بود و سوگند دوم
در حال دیگر و اینچنین رواست پس روی مبارک
برین فقیر آوردند فرمودند فرزند این فایده سوگند
که گفتم بنویسید پس نبشتم وایضا عزیزی سبق
مصابیح بخدمت میگذشت حدیث درین بود قوله
من علامات الساعة ان یکون الولایة لرعاء الشاء ویتطاولون
فی البنیان یعنی یکی از نشانی قیامت آنست که نا اهل ان
فرمان فرمای شوند پس بنیادها دراز بنا کنند بعد ازان
فرمودند که غلامان باشند و امیران این دیار همین
حالست چون در ولایت اقطاع میروند خانهای
مردمان بغصب میستانند و خود ساکن میشوند سر
چندروزی دیگری می آید دران جایگاه هیچ شنید
و این معنی واقعست نظم بچندروزی دگر بارگاه بوم شود
نگارخانه دولت که بارجاه نهست این منظر نو بلند افراشته
گیر صد نقش در و زدرنگ نگاشته گیر در وی ساز خورمی
داشته گیر روزی دو سه بنشسته و بگذاشته گیر
طلب منصب فانی نکند صاحب عقل بیت

عاقل آنست که اندیشه کند پایان را واین آیه خواندند ولقد
جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مرة وترکتم
ما خولناکم وراء ظهورکم وما نری
معکم شفعاءکم الذین زعمتم انهم
فیکم شرکاء لقد تقطع بینکم وضل
عنکم ما کنتم تزعمون ای لقد تقطع وصلکم
بعد ازان فرمودند لفظ بین مرفوعست فاعل تقطع
زاین بین که معنی وسط است ان منصوب است بعد
ازان فرمودند بین معنی اضداد است هم در فراق استعمال
کردند وهم در وصال واینجا درین آیه بوصل استعمالست
یعنی بریده شد وصل شما که بیان شریکان یعنی معبودان
شما بود واین بیت عربی بخواندند عربیه لولا البین
لم یکن الهوی ولولا الهوی ما سر البین یعنی بین اول فراقست
یعنی اگر فراق نباشد هوا نباشد ومعنی دوم وصالست
یعنی اگر مرا فراق بنمودی شما ذکر دیدی بوصال پس روی مبارک
برین فقیر آوردند فرمودند فرزند هم این فایده با بیان این
آیه وشعر عربی بنویسید که غریبست بنوشتم وایضا عزیزی
سبق قصیده لامیه بخدمت میخواند نظم درین بود
یراه المؤمنون بغیر کیف وادراک وضرب من مثال
مخدوم دامت برکاته این آیه خواندند قوله تعالی لا تدرکه

الابصار

الابصار وهو یدرک الابصار بعد ازان فرمودند
الادراک رویة الشی مع الجوانب والجهات الست
والله تعالی متعال عن ذلک والمخلوقات کلها فی الجوانب
والجهات فتحققت الادراک معنی اصطلاح ادراک
آنست که دیدن چیزها بجانبها وجهتها وخدا تعالی ازین
منزه است وهمه مخلوقات در جانبها وجهتها اند پس درست
آمد ان پس روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند
فرزند هم فایده ادراک بنویسید غریبست ان طرفها
سماع دارم چونکه در هندوستان نشنیده بودم وایضا
فرمودند که روزی رسول علیه السلام در حجره حرمی
بود حرم دیگر از حجره خود طعام فرستاد کاسه پر کرده
ان حرم را غیرت آمد که رسول علیه السلام در حجره
او بود آن کاسه را شکست وگفت در حجره من طعام
او میخوری پس رسول ان کاسه را بگرفت وجمع کرد
وطعام را دران انداخت یاران را طلبید وبا ایشان
بخورد وگفت مادر شما غیرت آمد که دیگر آرایند
در حجره ان حرم فرستاد وان کاسه شکسته همون را
بداد بعد ازان فرمودند جائی که حرم پیغامبر چنین باشند
که بهترین عورات اند تا عورات دیگر را چه رشک
ایضا فرمودند ولذکر الله اکبر ابن عباس گفت

دو معنی دارد یکی آنکه اضافة سوی فاعل پس معنی
این باشد یاد کردن خدای شمارا بهتر است از یاد کردن
شما او را و دوم اضافت بسوی مشغول معنی آن باشد
یاد کردن شما خدا را بهتر است از جمله طاعت که چون ذکر است
ای اکبر من کل طاعتکم پس روی مبارک بر این فقیر آوردند
فرمودند لا یصل احد الی الله الا بذکره یعنی نرسد
بخدای مگر بیاد کردن او بر لفظ مبارک راندند بجای ذکر
خلوت حجره باید و وجه حلال باید شبهات نباشد
اینجا میسر آید در اجه می آیند ایشانرا حجرها بدهیم و مشغول
بذکر میکنیم روی مبارک برین فقیر آوردند که برادران
باید که یکدو وقت و یا سه وقت در شبان روزی بذکر
مشغول شوید هم نافع است و ما هم قبول کردیم در حجرها
خود بذکر مشغول شویم بعد از ان حکایت فرمودند حاکیا
عن الله تعالی انا مع عبدی اذا ذکرنی و تحرکت شفتاه یعنی
من با بنده ام چون یاد کند مرا و بجنبند دو لبهای او بعد از ان
فرمودند ان طرفها مشایخ مریدانرا باوراد مشغول نمی
کنند ابتدا بذکر میفرمایند چون تصفیه یافت پس ذکر
باوراد مشغول میکنند من هم چنین کنم بادیها اوراد نگاه داشتم
میفرمایم تا بیکار نباشند بعد از ان فرمودند که رسول را
خطابست واذکر ربک فی نفسک تضرعا

وخیفة ودون الجهر من القول بالغدو
والآصال بر لفظ مبارک راندند تضرعا ای جهرا الان
التفرع من القراءة وهو الاظهار و خیفه ای سرا کست
یعنی سر و جهر و در دون الجهر واو عطف است بران
یعنی درجاح و ما بس روی مبارک برین فقیر آوردند
و فرمودند فرزند من این حدیث و بیان این آیه جمله
که گفتم بنویسید بعد از ان فرمودند عزیزی تلقین ذکر التماس
کرد فرمودند مربع بنشین و هر دو دست بر ران باید نهاد
و یا آنکه دست به بندد چنانکه در نماز بعد از ان که دعا گو را
تلقین ذکر بر طریق سند اول شده است یعنی دستها
بر ران باید نهاد از چپ مد را آغاز باید کرد و در استا
نفی تمام کنند پس اثبات هم در چپ کنند زیرا که دل
طرف چپ است پس از دل نفی کنند و در دل اثبات
کنند و همچنین از رسول علیه السلام مرویست یاران را
تلقین ذکر کرده است و ذکر خفی در دل گوید زبان را به بندد
و لیکن بحرکت مذکور بعد از ان فرمودند هم آن قعود
فرمودند که قعود دو نوعست یکی قعود تشهد که آن
از ارکانست دوم بدل از قیام که نشسته بگزارد بعد
از ان فرمودند قعودی که قائم مقام قیامست در مذهب
ما یعنی حنفی مربع نشینند تا فرق باشد میان قعود نماز قعودی

که قایم مقام قیامست همدرین میان عزیزی پرسید
مربع نشیند جواب فرمودند اخذنا قول مالک رحمة الله علیه
بعد ازان فرمودند مربع نشستن تشبه بملوک میشود
ازان جهت ترک دادیم و هم تفحص کردیم که مخدومان
ما مربع نمی نشستند و این روایة معمول هم نیست که کسی
مربع نشیند پس روی مبارک بدین فقیر آوردند فرمودند
فرزند من فایده ذکر و قعود و اختلاف آن بنویسید
غریبست کم کسی میداند پس نبشتم بعد ازان معنی این آیة
فرمودند قوله تعالی إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ
الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ بر لفظ مبارک راندند یصعد فعل لازم است
پس معنی چنین باشد بسوی عز و جل بر می آیند سخنان پاک
و یرفع فعل متعدی است پس معنی چنین باشد که داد نیک را
بر می آرند یعنی فرشتگان پس ذکر بی واسطه است و عمل
با واسطه است و ذکر واصلست و موصلست چنانکه خود
می پیوندد صاحب را نیز می پیوندانند عزیزی سوال کرد
الکلم جمع است والطیب واحد است پس واحد صفت
جمع چون مستقیم آید بر لفظ مبارک راندند که طیب فیعل است
از اجوف یا اول اصلی و دوم زایده اجتماع یائین شد این
کراهت است ادغام کردند چنانکه سید و میت همین
تعلیل است بعد ازان فرمودند فیعل مشترکست میان

مذکر و مونث و میان واحد و جمع و اینجا طیب بمعنی
جمع است پس مستقیم آمد صفت جمع پس روی مبارک
بدین فقیر آوردند و فرمودند فرزند من بیان این آیة مذکور
بنویسید پس نبشتم **وایضا** فرمودند شب جمعه
عزیزی از ابدال عالم طیار در پیش در ورسیده بود درون
نیامد از جهت خانقاه پادشاه کسی فرستاد او گفت
سلام و زمین بوسید و گفت طعام ملوک هر لحظه بخورید
این وظیفه که فوت میشود هم ازانست و آن فوت مسبعات
عشر بود بعد ازان فرمودند تهجد هم فوت شد هیچ
وقتی نشده است و آنروز طعام خانجهان خورده بودم
و ان طرفها، خانقاه تجار بر می آرند وجه حلال ان تجار
خروج میکنند و فرود خانقاه حجره وقف میکنند در هندوستان
این رسم اصلا نیست بعد ازان فرمودند آن طرفها کسی
نمانده است از مشایخ کبار عزیزان مجاوران بود دعاگو مرید
می نویسند التماس خرقه ازینجا میفرستم و هم بواسطه
دعاگو مرید مخدومان شده اند هم درین حکایت
بوده اند عزیزی رسید بکا بسیار کرد بعد از زمانی فراهم
آمد پرسیدند از کجا می آیی و چه نام داری او گفت
از مجاورت کعبه می آیم چند سال مجاور بودم باشتیاق
مخدوم جهانیان آمده ام و نام من فخر الدین ترمذی است

وتولد در ترمذ برسیدند آن طرفها کسی از مشایخ مانده است
او گفت همچو مخدوم قطب عالم کسی نیست مشغولان
هستند بسیار بعد از آن بیعت کرد مرید شد و سعید
نور اخرقه طلبید که ایشان الناس بیعت کرده اند فرمودند
بدعم سر مبارک طبوس کردند و برا دادند بعد از آن گفت
خانقاهی که بنام مخدوم نصب کرده اند آن طرفها بوان
بادشاه بنویسند بنشستند دادند چند گاهی هم اینجا بخدمت
بود پس وداع کردند ایضا فرمودند که منصور انا الحق
گفت آن طرفها از مشایخ دو طریق سماع دارم یکی آنکه
حاکیا عن الله تعالی همدرین میان حکایت فرمودند که مجنون را
برسیدند اسمک قال لیلی حاکیا عن الله المحبوبة یعنی نام تو
چیست او گفت نام من لیلی از غایت غلبه محبوبه که خود نابیدا
شده وکذلک المنصور و دوم آنکه او بر منبر وعظ میکردند
ندا شنید من یفدی لنا روحه فقال انا الحق ای الثابت
بفداء روحی یعنی که فدا کند از بهر ما جان تا ذبیح خود منصور
از منبر گفت من استوار که بفدا جان خود بعد از آن این آیه
خواندند قوله تعالی لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون
ای لن تنالوا البر حتی تبذلوا ارواحکم بالمجاهدة یعنی هرگز
نیابید خدایرا عز وجل تا بنازید جانها خود را بتیغ مجاهده
نظم جان عوذ بود همیشه در مجلس ما خون ریز بود همیشه

قصه منصور

مجلس ما

در کشور ما

در کشور ما داری سر ما و گرنه دور از بر ما ما دوست
کشیم و تو نداری سر ما پس روی مبارک برین فقیر آوردند
فرمودند فرزند من این هر دو وجه منصور و بیان این آیه
بنویسید غربست وایضا فرمودند حکمت چیست
پس افکنده مگس شهد شیرین باشد زیرا که فرمان بردار
کرد از تاثیر فرمان برداری شهد گشت و شفاء
مردمان شد و این آیه خواندند واوحی ربک الی النحل
ان اتخذی من الجبال بیوتا و من الشجر و مما
یعرشون ثم کلی من کل الثمرات فاسلکی
سبل ربک ذللا یخرج من بطونها شراب
مختلف الوانه فیه شفاء للناس ان فی ذلک
لآیة لقوم یتفکرون ه از این مگس انگبین است
از هر درخت شیرین و تلخ بخورد از تاثیر فرمان
برداری چنین شهد پاکیزه از شکم او بیرون می آید و از نی
فرمانی آدمی پس افکنده او چنین پلیدی بیرون می آید از تاثیر
بیفرمانی و این آیه خواندند قوله تعالی ولا تقربا هذه الشجرة
فتکونا من الظالمین ه پس روی مبارک برین فقیر
آوردند فرمودند فرزند من این فایده که گفتم بنویسید
پس نبشتم وایضا فرمودند چون اعادی یعنی دشمنان
غلبه کنند کلاه باژگونه پوشند همان زمان مقهور شوند

جون دفع کردند کلاه راست کنند و بپوشند مجربست
دراجه شده بود دعاگو همچنین کرد مشهور شدند فرمودند
که روزی از صحابه پیغامبر را سلام کرد و رسول علیه السلام
وضو می ساخت جواب سلام نگفت جون وضو کرد جواب
سلام نداد و بر دیوار تیمم کرد جواب داد آن یار پرسید
یا رسول الله جرا جواب سلام درنگ کردی رسول گفت
که السلام یکی از اسماء صفات باری تعالی است عز و جل بی وضو
جون بر زبان گویم بعد از آن فرمودند سالک را نیز شرطست
که در ذکر با طهارت باشد و در تن پاک باشد و در جامه
پاک باشد و در جایی پاک باشد اثر آن ذکر در وی پیدا شود
و اینچنین ذکر موصل است بحق الله تعالی وایضا فرمودند
اگر یکی عطسه کند و حمد نشنود همچنین گوید یرحمک الله ان حمدته
بس روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزند
این فایده که گفتم بنویسید جمله غریبست بس نبشتم وایضا
سخن در ملک یمن افتاد بلاد عرب فرمودند در مساجد آنجا
حجرها مردان علاحده و حجرها زنان علاحده برای اعتکاف
و در نماز زنان علاحده و در نمای مردان علاحده مشغول میباشند
اینجا نیست و در بلاد فارس هم نیست بعد از آن فرمودند آن
طرفها خواجگان تجار خانقاهها بر می آرند و فرود خانقاهها
حجرها در بازار وقف میکنند و کنیزکان سریه از بازار

بیخ نداگر ساز

٦١

بیخ ند اگر سازی میرسد جون زن دار دهبه میکنند
یعنی می بخشند و ملک کردانند زیرا که برای دخول شرط ملکست
مادام که باشد جون میروند بخشیده بخصم می سپارند واگر سازی
زن ندارد نکاح میکنند مادام که باشد جون میرود رها کنند
و بخصم بسپارد این طرفها نیست جون سازوان را حاجت
شود کی رود بعد از آن فرمودند بنام دعاگو خانقاه خواجگان
تجار خانقاهها بر می آرند و فرود بناها کرده اند سازوان
می آسایند وایضا عزیزی برای افطار جیزی آورده حدیث
فرمودند از صحاح است لقوله علیه السلام من افطر صایما
فله اجر مثله یعنی هر که افطار کناند روزه دار را بس مر او را
ثوابست مثل آن بعد از آن فرمودند اگر جه باب باشد
زیرا که افطار را حاصل است بس روی مبارک برین فقیر آوردند
که فرزند این فایده که گفتم بنویسید بس نبشتم وایضا
مخدوم جهانیان این فقیر را گفتند که جند روز است
که سبق نمیخوانی بنده بخدمت کرد و سبق رساله آغاز کرد
ترتیب درین بود اول مرتبه شریعت است مرید را باید
که بر شرایط صحت شریعت مواظبت نماید و محافظت
آن بکوشد جون درین باب باندازه وسع طاقت کوشش
نماید و حق بتمامی بگزارد همت عالی دارد برکت که دارد
شریعت و ثمره علو همت در طریقت او را روی نماید

که آن راه دلست و چون حقوق طریقت بگذارد و دران
بهیچ روی تقصیر نیارد و با این همه همت عالی دارد که مرید را
همت بهیچ جایی نرسد و چون از عهده طریقت بیرون
حق تعالی از درون او داند که همت عالی دارد و بهیچ چیز جز
حق آرام ندارد پردها از پیش دیده او بر دارد و معنی
حقیقت که مقصود سالکان چیست جواب فرمودند دیدار
بیچون و بیچگونه خود برو نماید بعین القلب و چون مرید صادق
این معنی روی دارد از همه رویها بگرداند متوجه بحق شود و در
طلب آن جد و اجتهاد بر میان جان بندد و دوام آن را طالب
باشد اگر دنیا و آخرت در پیش دیده دل او دارند دران
ننگرد و هرچه دانند هم غیرت دارد نقش او از پیش خود بر دارد
و کارها صعب برو آسان شود و هیچ چیز صعب تر از بی
تعلقی و بی چیزی و تنهایی دل نیست این جمله او را مطلوب
شود و اگر کسی بینی که او را این مطلوب نشده است بدان که او را
این معنی روی ننموده است و نظر او بر طریق نگشاده است
و جام جمعیت برو نداده اند زیرا که آرام دلهم در پریشانی
و وجود اسباب کار دانی است و آرام دل درون جمعیت
و ترک اسباب و ناتوانی است اگر مرید صادق باشد
و در صدق صادق باشد یعنی زیرک که درویشی و بی اسبابی
و بی چیزی اختیار کند و دران مفتخر و مباهی باشد

که فخر و مباهات

که فخر و مباهات در همه چیزها حرامست مگر در فقر که پیغامبر
صلی الله علیه السلام بهیچ وجه فخر نکردند مگر بفقر لقوله علیه السلام
الفقر فخری هر مرتبه که عالی تر و هر درجه که متعالی تر دران
فخر نکرد و بران مباهات ننمود و چون بفقر رسید دران
مباهات کرد و بران فخر نمود و این مرتبه را بزاری و ابتهال
از حضرت ذو الجلال درخواست کرد اللهم احینی مسکینا
و امتنی مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین نخست راه
سلوک توبه نصوح است چنانکه حق تعالی فرمود توبوا الی الله
جمیعا ایه المؤمنون لعلکم تفلحون ۵ این روایة
در حق صحابه رضوان الله تعالی علیهم نازل شده است و ایشان
تائب بوده اند از کفر اعراض کرده بودند و بایمان اقبال نموده
و پشت بگناه کرده و روی بطاعت آورده پرسیدم
چون ایشان بدین صفت بوده اند توبوا الی الله چه معنی
دارد جواب فرمودند که توبه بر همه فریضه است در هر ساعت
و هر نفس اما بر کافران فریضه است که از کفر توبه کنند
و بر فاسقان فریضه است که بر طاعت گرایند و بر مؤمنان
فریضه است که محسن شوند و بر محسنان فریضه است
که احسن شوند و بر واقفان فریضه است که نایستند و بروند
و بر مقیمان فریضه است که از حضیض باوج بر آیند پرسیدم
حضیض چیست فرمودند ضد اوج یعنی فرود ماندن آن و بر

ابرار فریضه است که موقوف شوند و بر طالبان فریضه است
که او صل نشوند بران راه رو که در مقامی مقیم شود ان گناه
بود از ان توبه باید کرد و بیشتر باید شد سر این معنی است
تُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ
تُفْلِحُونَ ۵ توبه بر اندازه گناه است از گناه شریعت
و از گناه طریقت تا رسته کار شوند مقصود آنکه در هر مرتبه
که هستی از ان مرتبه دیگر بر تر هست از ان مرتبه بر آمدن درین
مرتبه در آمدن فریضه است و اگر نه از سلوک باز ماند لقوله
علیه السلام سیروا سبق المفردون یعنی راه سلوک بروید پیش
دستی کردند تنها کنند کان یعنی غیر حق از دل خود بعد از ان
فرمودند اگر سالکی در سیر سلوک توقف کند و نکند ردان ذنب
حال او باشد هم درین مناسب حکایت فرمودند که شیخ
عبد الرحمن بغدادی را مریدی بود چهار سال چیزی نخورد
خبر بشیخ رسید از واقعه حال آن مرید شیخ گفت بیچاره از
ترقی ماند و در مقام ملائکه منزل کرد برسیدم او بصفت
ملائکه شده است ازین مرتبه دیگر هم هست بالاتر که از ان ترقی
شود جواب یافتم فرمودند مرتبه نبوت این هم ترقی است تا آنکه
وصال شود بعد از ان فرمودند شیخ عبد الرحمن گفت که در
لوح محفوظ بنام او رزق چهار سال نبشته اند پس آن مرید را
طلبید لقمه در دهن او کرد او بخورد در زمان او را ترقی شد

قوله تعالی یأکل الطعام و یمشی فی الاسواق
صفت پیغامبران هم طعام میخوردند و پیاده در بازارها می
رفتند و سودا می آوردند المشی پیاده رفتن قوله علیه السلام
من حمل سلعة من السوق فقد برئ من النفاق هر که بر دارد
کالا از بازار بدر دستی که او بیزار است از بد رگی کردن
این جمله ترتیب از آغاز سبق تا بفراغ در حق این فقیر بود
و ایضاً نبیره مخدوم حامد مصنف بخدمت میگذشت
بر لفظ مبارک راندند هر هفت قراءت سماع دارم آن
طرفها از استادان استاد تا بحضرت رسالت پناه تمام الله
هر که از من بشنود استاد او صحیح است و ایضاً فرمودند
امام مجاهد از ابو هریره رضی الله عنه روایة میکند که او گفت
من سنگ بشکم می بستم از جهت جوع بسبب قوة و دو دست
بر زمین نهاده میخواستم از نماز روزی بر سر راه نشستم
امیر المؤمنین ابو بکر گذشت آیتی در بیان اشباع و جائع خواندم
گرسنه بودم او اطعام فی یوم ذی مسغبة یتیما ذا مقربة
او مسکینا ذا متربة مرا سیر نکرد بعد او عمر گذشت هم آیة خواندم
مرا سیر نکرد همچنین بیشتری صحابه گذشتند هیچ یکی مرا
سیر نکرد تا آنکه رسول صلی الله علیه وسلم میگذشت نظر بر من کرد
آنچه خاطر من بود دریافت و تبسم کرد شناخت که من گرسنه ام
مرا گفت یا ابا هریره در خانه من بیا برابر خود مرا درون برد

یک قدح شیر در پیش آورد و مرا فرمود اصحاب
صفه را طلب کن مرا دشوار نمود درین یکقدح من هم سیر
نشوم میخواستم نروم بعد ازان رسول علیه السلام
گفت ای ابو هریره اطیعوا الله واطیعوا الرسول
برو طلب کن بیا و طلبیده آوردم مرا گفت این قدح بدست
یکی ازیشان بده چون قدح بدست او دادم سیر شد
و قدح همچنان باقی چنانچه همه اصحاب صفه سیر شدند
و قدح شیر برقرار است رسول علیه السلام از دست قدح بستد
و آخر همه خود نخورد و این حدیث بگفت ساقی القوم آخرهم
یشرب یعنی ساقی قوم باید که آخر همه بخورد پس درین حکایت
مذکور دو چیز است یکی آنکه فضل فقر مقدم داشت
زیرا که اصحاب صفه افقر بوده اند و ابو هریره رضی الله عنه
فقیر بود دوم معجزه که تمام اصحاب صفه از یک قدح
سیر شدند و خود هم خورد و سیر شد پس آن امیر روی
منبر برین فقیر آورد و ندا فرمودند فرزند من این فایده که
گفتم بشنو بسید وایضا سخن در خوف حق تعالی افتاده
بود فرمودند یحیی ابن معاذ رازی رحمة الله علیه
روزی گریه میکرد و میخروشید و میگفت که ما برای خود
شعلهٔ آتش برمی افروزیم اگر ما گناه نکنیم موجب
عقوبت دوزخ چرا شویم و زار میگریست اهل مجلس

هم درگریه

هم درگریه بیهوش بوده اند و سیزده جنازه بیرون
آوردند آن روز از مجلس او بعد ازان فرمودند
جنازة بفتح الجیم هو المیت وبکسر الجیم هو السریر
وایضا زمستان هوا سرد بود انگشتان
آتش نهاده بودند فرمودند اگر آتش مشتعل باشد
نماز گزاردن نزدیک او مکروه باشد زیرا که تشبه
با آتش پرستان میشود و اگر آتش مشتعل نباشد
انگشتان باشند مکروه نباشد زیرا که انگشتان را
کسی نمی پرستد مگر آتش افروخته ایضا
عزیزی پرسید منع سماع از سبب چیست از رسول
صلی الله علیه السلام مرویست دو بیت رباعی شنیده است
شعر لقد لسعت حیة الهوی کبدی فلا طبیب لها ولا راقی
الا الحبیب الذی شغفت به فانه رقیتی و تریاقی بر لفظ مبارک
راندند بروایة صحیح نیست غیر صحیح است بطریق
احتمال ولا احتمال ترک واجب و دست بر دست نزده اند
و تغنی نکرده اند با آواز با واز خوش طریق شعر خواندند
بعد ازان فرمودند دست بر دست زدن منع است زیرا که
تشبه بسرود گویان میشود دیگر بر یکطریق پشت
دست راست بر کف دست چپ بزنند چون کسی را
بطلبند زیرا که تشبه نیست و این معمول مخدوم بوده است

پس روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزند
این فایده که گفتم در ملفوظ بنویسید پس نبشتم روز یکشنبه
وقت چاشت غره ماه مبارک رمضان بنده بخدمت
حاضر بود عزیزی از شهر آمد قدمبوس کرد و گفت
ماه رمضان طالع شده نیت نفل فسخ کردند نیت صوم
نفل کرده بعد از ان معلوم شد که ماه رمضان طالع شد (رمضان کردند)
نیت او درست و صوم او درست خلافا للشافعی زیرا که
نزدیک او نیت شب معتبر است و اگر یکی در سلخ شعبان
روزه نداشته بود پس معلوم شد که ماه رمضان طالع شد
چیزی دیگر نخورد امساک کند موافقت روزه داران
و اگر بخورد روا باشد بعد از ان در کیفیت هلال فرمودند
که در فتاوی است ان کان الهلال یغیب قبل الشفق فلاول
لیلة وان کان یغیب بعد الشفق فلیلة الماضیة یعنی هلال پیش
از شفق غایب شود پس دوم شبینه است بعد از ان فرمودند
در ماهی که شبهه ایام باشد البتة در ان ماه خطر عظیم بود زیرا که
اوقات افاضل در شبهه افتد خلق از ثواب محروم مانند
و اگر شبهه نباشد بخوبی برود بعد از ان فرمودند در ماه
رمضان یک ختم قران در تراویح سنت است و قیل واجب
ولیکن مستحب آنست در کتاب همچنین یافتم که هر شبی یک
سیپاره و دانگی بخوانند شب بیست هفتم ختم شود

(در حاشیه: [illegible] کردند و گفتند صوم نیست اگر یکی [illegible] سلخ شعبان نیت صوم نفل کرد)

(در حاشیه: هلال نقصان)

صحابه همچنین

صحابه همچنین کرده اند پس آن امیر روی بر این فقیر
آوردند فرزند این مسایل همه که گفتم غریب است بنویسید
بعد فرمودند حافظی بیارند تا ختم کند همچنان مولانا
محمد حافظ مهانی التماس کرد بنده ختم کند اگر فرمان باشد
فرمودند مبارک باشد شب دوشنبه دوم ماه رمضان
این فقیر را طلبیدند و پهلوی خود جایگاه دادند و اکرام بسیار
کردند و فرمودند اجازه کردم شب وقت افطار و سحور
در مایده نزدیک من بنشینی چنانکه این زمان قدمبوس کردم
و قبول کردم مصراع چگونه بنده که گردن نه نهد فرمان را
این فقیر را در طعام چند میکردند و یاران دیگر را نیز
و میفرمودند در حدیث است من اکل فوق شبع فهو حرام
الا السحور لقوة الصوم وللمضیف لاجل الضیف یعنی هر که بر سر
سیری خورد آن حرام باشد یعنی مکروه و مگر سحور برای قوت
صوم و مر مهمانی کنندۀ را از بهر دل مهمان بعد از ان حدیث
خواندند تعجیل الافطار و تاخیر السحور سنة بعده فرمودند
وجه حلال باید هم از بهر دعا که طعام ملوک نمیخوردم مادام
که نمیگویند و ام کرده ایم که وجوهات ایشان در شبهه
بعد خروج طعام فقاع آوردند و میخوردند و میفرمودند
که روافض خذلهم الله تعالی فقاع را حرام میگویند تشبیه
خمر که متغیر است من آن طرف پنهان میخوردم و نباید که ایشان

نه بینند از جهت آنکه مرا آروغ می آرد بعد ازان
فرمودند هرچه باشد از ر استا گیرند زیرا که ان الله یحب
التیامن خدای دوست دارد را استا را هم درین مناسب
حکایت فرمودند روزی در مجلس حضرت رسول
اعرابی را استا نشسته بود و ابو بکر صدیق رضی الله تعالی
عنه چپا نشسته بود قدح از آب بود حضرت ابو بکر را ندادند
از آنکه در چپا بود بعد ازان فرمودند نیز روایتی
شنیده ام آن ظرفها که از ینا را استا مراد هست ساقی
نه مستحق فرمودند لا تشربن بعد اکلک عاجلا بس
روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزند من این
فواید و مسایل که گفتم بنویسید عزیز بست کار خواهد آمد
ترا و یاران را بتاریخ دوم ماه رمضان روز دوشنبه
وقت چاشت بنده بخدمت حاضر بود قاضی علاء الدین
صدر جهان سوال کرد در شب ختم تراویح بعد چند آیتی
امام بنده اخلاص خواند تا جواز صلوة متفق علیه افتد
زیرا که نزدیک امام مالک قراءة سورة فرض است
با فاتحه بر لفظ مبارک راندند نزدیک امام مالک سورة
در فرض شرط هست نه در نفل بعد ازان فرمودند آن طرفها
دیده ام مالکیان ختم تراویح میکنند و هیچ در آخر سورة
نمیخوانند و صحابه رضوان الله تعالی عنهم همچنین کرده اند بعد

ازان فرمودند

فرمودند که نفی از چپا القا کنند با شدت زیرا که
دل در طرف چپ است تا این شدت ذکر میان شدت
قلب را صیقل کند بعد ازان این آیه برخواندند قوله تعالی
وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمٰنِ نُقَيِّضْ
لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
یعنی هر که روی گردانند از ذکر خدای مسلط کردانیم
مر اورا دیوی از دیوان بس آن دیو قرین او باشد
در دنیا و آخرت بعد ازان فرمودند هر که مداومت
ذکر کند حال او بر عکس باشد یعنی قرین او خدای گردد
و او از مقربان حق شود لقوله علیه السلام حکایت
عن الله تعالی انا جلیس من ذکرنی بعد فاتحه ازان فرمودند
لفظ شیطان بر وزن فیعلان و اشتقاق او دو وجه فرمودند
اگر مشتق از شطن باشد بنون اصلی و یا زایده معناه
و هو البعد من الله عز و جل یعنی از خدای دور شده
و اگر مشتق از شیط باشد بیاء اصلی و نون زایده
معناه و هو الهلاک یعنی هلاک شده بس آن امیر روی
مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزند من این فواید
ذکر دو وجه اشتقاق شیطان بنویسید وایضا
فرمودند که طالب را الی شیخ مرشد چاره نیست
که ارشاد کند و او سبب شود برای طلب حق او باید

مطلب

که بیکی مرید شود واگر بر مشایخ دیگر نیز مرید شود مقصد
طریقت باشد که هیچ نوعی مصلح نشود واگر خرقهٔ تبرک
ارادت نیست ایضا عزیزی زایر رسید
ودست مبارک بوسید بر لفظ مبارک راندند که در فتاوی است
تقبیل الیدین ان کان للطمع یکره وان کان لتعظیم
الاسلام یجوز ولا یکره یعنی بوسیدن دست اگر باشد
برای طمع مکروه هست واگر باشد برای تعظیم اسلام
روا باشد ومکروه نباشد پس روی مبارک برین فقیر
آوردند وفرمودند فرزند من این مسایل که گفتم بشنوید
وسبق بخوانید وایضا این فقیر سبق بخدمت
میگذشت سخن درین بود مشایخ صوفیه رضوان الله
علیهم در راه خداوند عز وجل ذکره برای سالکان راه علی
سبیل الاجمال چهار منزل اول ناسوت است دوم منزل
عالم ملکوت است منزل سیوم جبروت است منزل چهارم
لاهوت است فرمودند ناسوت عالم حیوانات است
وفعل این منزل از حواس خمسه است چنانکه خوردن
واشامیدن وبوی کردن ودیدن وشنیدن
وبسودن وآنچه بدین ماند چون سالک بریاضت
ومجاهدت ازین عالم بگذرد واین صفات را بگذارد
بعالم ملکوت برسد وعالم ملکوت فرشتگانست

فعل این منزل

فعل این منزل تسبیح وتهلیل وقیام ورکوع وسجود
وقعود است چون ازین منزل بگذرد وترک النظر الیهما
بعالم جبروت رسد واین عالم روحست تا صفات
حمیده چون شوق وذوق ومحبت وطلب ووجد
وسکر وصحو واثبات ومحو چون ازین صفات مجرد
شود در عالم لاهوت رسد واین عالمیست بی نشان
چو سالک اینجا رسد از خود برهد وچون از خود برهد
در خود برسد وان لامکان گویند آنجا نه گفت
وگوییست ونه جست وجویی قوله تعالی وان الی
ربک المنتهی چنانکه قایل گوید رباعی
در دیده دیده دیده بنهادند وآنرا زره دیده غزا بیدا دند
تا کو بسر حد کمال افتادند از دیده ودیدنی کنون
آزادند واین نظم عربی بر لفظ مبارک راندند که معنی
این فارسی در بیتست کانت لقلبی اهواء متفرقة
فاستجمعت اذ رأتک العین اهوائی فصار
یحسدنی من کنت احسده وصرت مولی الوری
من صرت مولائی فترکت للناس دینهم ودنیاهم
شغلا بحبک یا دینی ودنیائی بیت
جز دل ودین وهوش جمله ز من گم شدند
روح مجرد بماند دامن دلبر گرفت

بس روی مبارک بوی فقیر آوردند و فرمودند
فرزند من این اشعار عربی و پارسی بنویسید و عبارهٔ
دیگر فرمودند از راه شفقت و اشارت بوی کردند
عبارت ازین منقطع است و اشارت با تمام با این بهم
گفتیم بدل ما خاص و عام برسد ناسوت صفت
نفس است و ذمیمه است چون صفات نحو شود از عالم
ناسوت برآید بملکوت بپیوندد و ملکوت صفات
عاقله است جمله حمیده چون سالک بتوفیق الهی
این نیز بگذرد بعالم جبروت بپیوندد و این صفات
خاص روحست و قربست بذات مقدس الهی
و اشتغال بصفات حجاب ذات آید و گفتم مجموع
ادمی نیز سه جز است نفس و دل و روح نفس
جای شیطانست دل مجمع فرشتگان و روح محل
نظر رحمن است و هر یک را این صفتیست در خور
او پس صفت نفس میل برین جهان است
و صفت دل میل بهشت جاودانست و صفت
روح طلب رحمانست و اسرار نهان هر که متابعت
نفس کند تا در نار جحیم افتد و هر که متابعت
دل کند در دار نعیم افتد و هر که متابعت روح
کند در جوار رحمن قدیم افتد رباعی

گوره درتن

گر در ره تن روی مهیا نار است
در دل و در ره دل روی بهشت دیدار است
ور در ره جان روی ای جان بدهی
قصه چکنم که حاصلت دیدار است

این جمله ترتیب در حق بنده بود زیرا که سبق بنده
بود چنین که مها بی فرمودند بعد ازان موافق معنی
مذکور حکایت فرمودند که روزی در خانه
درویشی فرود آمده بودم و او عالم ملکوت
داشت و عالم ملکوت سماوی را گویند که بر آسمان
روند دیدم از من غایب شد بعد زمانی بیامد
معلوم کردم که عالم ملکوت دارد و زن او گفت
همین زمان غایب شد و آمدی کجا بودی راست
بگو که من مهر ترا بخشیدم (بخشیم) ان درویش گفت در
آسمان رفته بودم ان زن مهر خود بوی بخشید بعد
ازان فرمودند ملک تصرف روی زمین را گویند
و ملکوت تصرف آسمانیست این ترتیب جمله از
آغاز سبق تا بفراغ در حق این فقیر بود فرمودند
فرزند من این ترتیب که ترا گفتم بنویسید
ایضا سخن در اخلاق مصطفی علیه السلام
اتفاد بر لفظ مبارک راندند که روزی اعرابی

یعني بیا بالی در آمد در مسجد رسول علیه السلام
بول کرد نمیدانست رسول با صحابه نشسته
بودند صحابه خواستند تا او را بگذارند رسول منع
کرد چیزی مگوئید که او را زیان خواهد رسید
یعني در اثناء بول خاستن زیانست چون او فارغ
شد رسول او را نزدیک خود طلبید و فرمود
این بیت الله است جای نماز و تلاوة قرانست
و ذکر رحمن است بزبان شیرین گفت
اینجا بول و غایط نباید کرد پس از آن آب
آوردند و آن جایگه را پاک کردند بعد از آن
گفت ای یاران نه باندک پاک شد
چرا دل نادانی خسته کنید چنان گوئید که او را
دشوار ننماید و نیز روزی اعرابی بخدمت
رسول آمد و چیزی توقع کرد رسول علیه السلام
برد پوشیده بود یعني جامه ستبر پس اعرابی آن جامه را
بکشید سوی خود چنانکه سینه مبارک مصطفی
خراشیده شد بزبان شیرین گفتند نه بستدی
چه میخواهی گفت مرا مالی از بیت المال ده پس
اشارت بصحابه کرد بعد از آن فرمودند خلقی
دست و پای مرا محکم نه تاب نمي توانم

آورد ضعیف شده ام همبرین معنی که از رسول سوال کرد چیزی
بداد او را بعد تحمل کرده است و نیز روزی اعرابی
آمد بر رسول سوال کرد چیزی بداد او را بعد از آن
رسول گفت برو در حق تو احسان کردم او گفت
هیچ احسان نکردی صحابه برین شدند که او را بکشند
زیرا نجر کرد پس رسول علیه السلام منع کرد چیزی مگوئید
پس او را در خانه مبارک خود برد احسان بیشتر
کرد پس گفت در حق تو احسان کردم او گفت احسان
کردی پس رسول بزبان شیرین گفت بدین که تو نیکی
کردی پس صحابه من از تو رنجیده اند پیش ایشان هم بگو
چنانکه پیش من گفتی او همچنان کرد پس رسول روی
مبارک بر صحابه آورد و گفت مثل من همچو مردی ماند که ناقه
شتر ها از و گریخته باشد پس خلقی بگرفتن دنبال کنند
او دست بر ایشان نه دهد چون خصم بیاید بگوید شما
باز مانید پس کاهی و یا چاره او بنماید آن ماده شتر خصم
خود را شناسد پس برود بر طریق بهتر او را دست
دهد چنانکه من این بیابانی را دست می آرم وایضا
فرمودند در تراویح سر شب متابعا لرسول الله نیت کنند
و این طریق معمول مخدوم بود نیت بلند میکنند
وایضا فرمودند آب یا شربت یا فقاع دسه دم

باید خورد اگر ساقی ایستاده باشد چون بنده باشد
روا باشد و اگر حر باشد نشستن فرمایند پس سه دم
بخورند واین معمول مخدوم است واین فقیر را فرمودند
فرزند من این اخلاق مصطفی علیه السلام و نیت تراویح
وسلا آب خوردن که گفتم جمله بنویسید وایضا این فقیر
سبق بخدمت میگذشت ترتیب درین بود شریعت است
وطریقت است وحقیقت است ومجموع آدمی سه چیز است
نفس ودل وروح ودنیا جای نفس است وعقبی
محل دل ومولی مقصود جان وامروز این هر سه ساکن
در دنیا واسباب او اند وهر سه را امر کرده اند ازین
موضع برآیند واین مقام تجاوز کنند نفس را امر کردند
قوله تعالی مغفرة من ربکم دل را امر کردند والله
یدعوا الی دار السلام روح را ندا کردند یا ایتها
النفس المطمئنة ارجعی الی ربک وهر سه را راه
نهادند نفس را شریعت ودل را طریقت
وروح را حقیقت نفس را از راه شریعت از راه
عالم ملک بجهان ملکوت شود وصفات دل گیرد از راه طریقت
از عالم ملکوت سکان جبروت بپیوندد وصفت روح
گیرد وروح بست نیز دانی است بر ذروه یعنی تصفیه
سبحانی برآید که این محض حقیقت است تا بصفات

قدسیه

قدسیه مستحق گردد لقوله علیه السلام تخلقوا باخلاق الله
کار بجایی رسد که نفس دل شود ودل روح گردد
تا هر سه یک حکم گیرد این معنی را توحید مطلق خوانند چون
سبق این فقیر اینجا رسید که العشق والعاشق والمعشوق
واحد یعنی عشق وعاشق ومعشوق یکیست گستاخی
کردم پرسیدم جواب فرمودند این سخن کسی داند
که او را عشق مجازی افتاده باشد واشارت برین فقیر
کردند وتبسم کردند گفتند وقتی ترا عشق مجازی
افتاده است قدمبوس کردم لرزه بر من افتاد
هم خود کرم کردند فرمودند که روزی دعا گویم درین
محل یعنی العشق والعاشق والمعشوق واحد پیش شیخ
مدینه عبد الله مطهری قدس سره میخواندم پرسیدم
چنانکه تو را پرسیدی پس شیخ گفت اگر وقتی عاشق
شده فهم خواهی کرد پس من بر شیخ گفتم که کنیزک زاده
والد بود بغایت مرغوب مرا با او خیالی افتاد پس از خدای
ترسیدم که مملوکه والد است مرا چه دست ترک کردم
واین مذکور را توحید مطلق خوانند کما قال الشیخ
الصوفیه رضی الله تعالی عنهم التوحید افرادهم باجماع الامم
یعنی مرد تا یک همت ویک نظر نگردد ابواب جمعیت
بر و گشاده نشود واسباب عدت او را آماده نشود

سر این معنی آنست که هر جا که هستی رویی دل بود آر
و در هر حال که هستی رای جان حضرت او دار قوله تعالی
وهو معکم اینما کنتم و نحن اقرب الیه من
حبل الورید یعنی با باشیم هر کجا که باشید از نه غایب
نباید و من نه تو دیگر توم از رگ جان بنه چون دانستی
یک لحظه از و غافل و غایب مباش چون شوی
که او حاضر است و برانک دل بدست تو نیست
و طریقت که راه اوست معلوم کس نه دو روح و روح را
کس نشناسد قل الروح من امر ربی الا ما شاء الله
حقیقت کار اوست در عبارت نیاید و در اشارت
نگنجد بماند اینجا شریعت هر که خواهد در طریقت برو
بگشایند و حق حقیقت برو نمایند که حق شریعت
بگذارد و حرمت امر و نهی نگاهدارد چون این دانستی
بگو که جه ماند این ترتیب جمله در حق این فقیر بود از آغاز
سبق تا بفراغ شدن بتاریخ شب سه شنبه سیوم
ماه رمضان یاران بزرگ بخدمت حاضر بودند چون سید
صدر الدین محمد و سید شرف الدین و سید شمس الدین
مسعود و سید داستین و سید رکن الدین راجا و سید
رفیع الدین و سید معین الدین و مولانا مختار و مولانا تاج الدین
محمد و مولانا نجم الدین شیخ زاده و مولانا حسام الدین بهکری

ومولانا تاج الد

و مولانا تاج الدین مانکپوری و مولانا مسعود مهونی
و مولانا محمد مهونی و مولانا نظام الدین ابراهیم و خواجه
بدر الدین بهزاد درویش و مسعود درویش و خواجه
خسرو دولی خواجه مظفر سامانی و یاران دیگر چون
ملک زاده نیر الدین و مولانا رکن الدین دیپالپوری و مولانا
علاء الدین عرف سلیمان و خواجه مسعود باخرزی و مولانا
خواجگی و مولانا سالار حسن سرستی و شمس الدین الغرض
هم بخدمت حاضر بودند و نیز ان حافظان از شیراز
آمدند پابوس کردند پنج آیه از قرآن خواندند و چند
اشعار عربی نیز خواندند حلق ایشان چون نایی بود یاران را
وقت و بکا بسیار بود و مولانا تاج الدین محمد نعره زد و بیفتاد
دست و پای بزد و کف در دهن می آمد یاران بگرفتند
مخدوم در مراقبه بوده اند پرسیدند چیست ای یاران عرضی
کردند در حق او دعا کردند برین منوال الهی قوه فی سبیلک
یعنی بار خدایا قوة ده او را در راه خود بس او بهوش
آمد و حافظان مذکور را تحسین کردند و فرمودند در کتب
فتاوی است برین عبارت یقدمون درست خوانی ولا یقدمون
خوشخوانان یعنی امامت درست خواند فرمایند نه خوشخوان را که
درست نخواند یعنی درست و خوش خواند شربت سبوی
بیاوردند یکان قدح میدادند این فقیر را حاجت

طهارت شد بیرون شدم بعد ازان مائده آوردند
سرفراز کردند همه یاران را یاد کردند این فقیر را نیز یاد کردند
عادت قدیم گفتند نزدیک من بیا و پیشتر خادمان را گفتند
اینجا فقیر است بیرون رفته باشد پس خرج کردند این فقیر رسید
فرمودند آمد یا نه گفتند آمد پس گفتند خادمان را یک صحنک
ادعلا حلوا بیارید آوردند گفتند تنها چون خورد یاران
همه خورده اند فرمودند که همچنان تو نخورده ام با شما بخورد
پس این فقیر نزدیک خود طلبیدند و با این فقیر بخوردند چنانکه
ثالثی نبود و گفتند فرزند من کجا بودی ترا یاد کردم عرضه
داشتم سبب طهارة بیرون بودم چون از طعام فارغ شدیم
قدمبوس کردم در حجره خود آمدم بعد ازان یاران
بزرگ مذکور رحمه آمدند تهنیت یعنی مبارک باد کردند
و دست این فقیر بوسیدند و گفتند امشب نعمت بردی
که با مخدوم یک صحنک طعام خوردی چنانکه ثالثی در میان
نبود همچنین هیچ وقتی با مخدوم کس نخورده است چنانکه تو
خوردی یک صحنک و بعضی آرزو پس خورده دارند ان هم نمی
یابند و بوقت سحور در شب مذکور بنده نزدیک
مخدوم بود یاران را رسیدند نوبة زدند بعضی یاران
گفتند زدند بعد ازان بر لفظ مبارک راندند در مکه
مبارکه و کازرون و شهر دیگر هم پنج وقت نوبت

بزنند

بزنند نیکوست تا اوقات معلوم شود در غیم یعنی ابر
عزیزی بار رسید از طاس هیچ نفرمودند بعد ازان فرمودند
بیت ضرب المزامیر کذا استماعها وزر سوی طبل الحرب
فی الوغا ضرب الطبل ایضا وزر الا فی الوغا والقافلة
یعنی زدن مزمار و شنیدن ان گناه است و زدن طبل
نیز گناه است مگر در حرب و قافله که بمنزله عبادت است
بعد ازان فرمودند ضرب النار لا یجوز خلافا للشافعی
رحمه الله نای زدن روا نیست بعد فرمودند ضرب
الدف لا یجوز و قال بعض اصحابنا و مالک رحمهم الله تعالی
یجوز ضرب الدف عند النکاح لقوله علیه السلام اعلنوا
النکاح ولو بالدف یعنی زدن دف روا نیست مطلق
بر صحیح قول و بعضی گفته اند و امام مالک نیز روا باشد
زدن دف نزدیک نکاح زیرا که رسول گفت اشکارا کنید
نکاح را اگرچه بدف باشد بعد ازان فرمودند از ینجا دف
عرف مراد است برانچه دران شهرت باشد و لیکن قضاة
وائمه و فرمان برداری دنیا نمی شاید زیرا که ایشان
صدور اند در حق ایشان دف زدن و غیر آن منع است
پس روی مبارک بدین فقیر آوردند فرمودند فرزند این
مسایل که گفتم بنویسید در ملفوظ غریب است پس نشستم
وایضا سبق عوارف میشد سخون درینا بود انابة

جیست الرجوع منه الیه لا یطالب منه غیره یعنی بازکشتن
از و بسوی او یعنی از و جیزی نخواهد مگر او را همان از خدای
ذات او طلب کند دیکر طلب نکند وایضا فرمودند
که جون ولی بمرتبه قطب شود فرشتکان مطیع او می شوند
هم دریخا بیان حکایت فرمودند که روزی در حوالی
ملتان مغلان رسیدند شیخ زمانی سر فرو دافکند
وکفت دفع شدند مغلان از ان برلب آب رسیدند
هزیمت افتاد عزیزی محرم بود پرسیدند شیخ
کفت باری تعالی لشکر فرشتکان را فرستاد جندانکه بیامدند
همه را منهزم کردند جنانکه در مصاف بدر که رسول علیه السلام
با سیصد صحابه بحرب پیش آمدند پنج هزار فرشتکان مدد
شدند همه را منهزم کردند نصرت مر اسلام را شد قوله تعالی
وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللّٰهَ
لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ
أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلٰثَةِ آلَافٍ
مِنَ الْمَلٰئِكَةِ مُنْزَلِينَ ۝ بَلٰى إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا
وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هٰذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ
بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلٰئِكَةِ مُسَوِّمِينَ ۝ بعد از ان
فرمودند جون ولی الله قطب کردد سر قدر یعنی خدای عز و جل
تقدیرات خود بر و نماید و متصرف ان شوند جنانکه قصه

حضرت خضر با مهتر موسی علیه السلام در تنزیل مذکور است
مناسب این حکایت فرمودند که روزی در ملتان
در جوار شیخ عارف صدر الحق والدین رحمة الله علیه
فرزند بیوه زنی نقل کرد و آن زال زار میکریست
جنانکه کریه او در سمع مبارک شیخ رسید پرسید این کریه
جیست واقعه حال او عرضه داشتند پس شیخ
نعلین در پای کرد از خانقاه او آمد و نزدیک آن جوان
شد وکفت یا حی یا قیوم قم باذن الله آن جوان مرده زنده
شد برخاست نشست وکفت من مرده بودم
و سکرات موت جشیده بودم جون زنده شدم
در آن جوان بپای شیخ افتاد و او را نیز افکند
شیخ کفت بهوش شده بودی خاموش باش جیزی مکوی
بعد از ان بر لفظ مبارک راندند اینست سر قدر و تقوف
آن پس آن جوان پیر شد اکنون مرده است جون میان
یاران بودی برای ایشان کفتی من مرده بودم و سکرات
موت جشیده بولایت شیخ زنده شدم پس آن
آمر روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزند این
فواید که کفتم مفهوم شد و سبق نخواندید پس این فقیر سبق
بخدمت میکذرانید روز دوشنبه بود دوم ماه رمضان
بوقت جاشت روی مبارک برین فقیر آوردند ترتیب

زمودند جوالی برا انا ایی مسعود انگه مطلب این معنی
محمود کشتی بدین عبارت کردند تا راه الله را سه
حالت هست یکی سلوک و دوم وقوف و سیوم رجوع
سلوک عبارت رفتن مقامات است بمقصود رسند و وقوف
عبارت از توقف است در مقامی و این از سه حال خالی نیست
یا ترقی شود از ان بگذرد و یا انکه هم بدان مقام ماند پیشتر
نشود تا انکه جان دهد و یا انکه خذلان زیان کاری در کار کم
شود رجوع کند از ان هم باز گردد و رجوع عبارت
از باز گشتن است و سبب باز گشت چند چیز است
و در سلک سالک نعوذ بالله حرام یا مکروه یا مالا یعنی مشغول شود
و یا انکه تعلق پیش آید که آن راه را بی تعلقی است هر تعلقی
که باشد چون سالک باید که صبر باشد و اگر نباشد باری
صحیح تا ئب باشد ختم مقابر و درس مدارس
و امامت مساجد و کسب مکاسب و تعلیم صبیان
و عمل دیوان و انچه بدین ماند و یا انکه در سالک فتوری
و کسلی یعنی بیکاری افتد این نیز سبب رجوع است
و یا انکه اختلاط با ابناء دنیا کند پس هر سه حال را هیچ
نفعی و مضرتی نیست بی حیثیت و ارادت حق سبحانه
و تعالی ا بنده برای محافظت فرمان حق و اعبد ربک
حتی یاتیک الیقین در کار می باید بود و از برای

مطلب سلوک و وقوف و رجوع

امر رسول

74

امر رسول سیر و اسبق المفردون سبکبار
می باید شد تا عنایة حق در آید بنده را باید چون
سالک متولی بخلق شود و متوجه شود او را انجام جمعیت
و چشمه جمع غرق کنند و این بیت فرمودند **شعر**
کانت اهواء مفرقة فاستجمعت اذ راتک العین
اهوائی و هو کرا حق جل و علا بخود و بکار خود مشغول
کرد او توانا ست که عنایة بر کار او سابق و حقیقت
در بارهٔ او لاحق این معلوم شد در کار می باید بود و در
انتظار می باید افزود **بیت** زنهار و لا جو آمدی
باز مرو دشوار بود که رفته باز آرند بعد از ان
برین فقیر تربیت فرمودند که فرزند من اگر میخواهی
که حق تعالی نظر عنایت بیند بعد سنت نخستین
جمعه صد و یکبار یا بصر بکوید هم میکویم بلند تا مذاکره باشد
من عرضه داشتم که اینجا بنده را نظر در شرح نوده نام
افتاده بود صد یکبار بعد سنت ملازم میکرفتم
بی ناغه بر لفظ مبارک راندند هم از انست که ملازم
صحبت من می باشی و سالک شدی و سالک شدی
و ملفوظ جمع می آری و در سلوک راه از خوف
دریافتی و دریا روز مزاحمت بسیار از الی
فرمودند و تسبیح از استعمال خود عطا کردند و دعا کردند

ونظر باطن باین فقیر افکندند این جمله ترتیب از آغاز
سبق در حق این فقیر بود تا بفراغ وایضا فرمودند
دوام الذکر اثر المحبة لقوله علیه السلام من احب شیا اکثر ذکره
لاسیما افضل الاذکار وهو قول لا اله الا الله یعنی ذکر گفتن
نشان دوستیست زیراکه رسول علیه السلام گفت هر که دوست
دارد چیزی را پس او را بسیار ذکر کند خاصه بهترین
ذکرها لا اله الا الله است بعد ازان بر لفظ مبارک راندند که
دعاگو اسناد دارد تلقین ذکر تا بحضرت رسالت وبیان
وشیخ الشیوخ بیک واسطه تلقین ذکر است از خلیفه
او شیخ شرف الدین محمود شاه تستری قدس الله روحهما
بعد ازان حکایت فرمودند که روزی عهد دولت
حضرت رسالت پناه تشویش اعدا بود یاران را طلبیدند
وگفت ربعوا وارفعوا ایدیکم وقولوا لا اله الا الله
یعنی رسول یاران را طلبید وگفت مربع بنشینید پای
راست را بگسترانید پای چپ بران بنهید ودستها
از آستین بکشید وبر ران بنهید واز جانب نفی آغاز
بکنید وبر اثبات برید تا مد تا انجام کردم یاری کنند
باز اثبات بجا کنید یاران همچنان کردند پس تشویش
اعدا منع شد ویاران روایت کردند که رسول ما را تلقین
همچنین کرده است وخود هم گفتی وایضا عزیزی پرسید

که چه حکمت

که چه حکمتست روی ودستها وقت دعا جانب
آسمان بر آرند جواب فرمودند این معنی در حدیث آمده است
قوله علیه السلام السماء قبلة الدعاء والکعبة قبلة الصلوة
یعنی آسمان قبله دعا است چنانکه کعبه قبله نماز است وایضا
فرمودند برای کفایت مهمات چهل یکبار سورة انعام
بخوانند آن همه بکفایه رسد بعد ازان فرمودند درا جه
چهل ویک بار این سورة نبشته اند وجلد کرده اند چون
مهم پیش می‌آید چهل ویک کس را بطلبیم ویا ده کس را
چهارگان بار بخوانند آن مهم بکفایه میرسد پس روی
مبارک بدین فقیر آوردند فرمودند فرزند من این فایده
ذکر وحدیث قبله ودعا وفایده سورة انعام بنویسید
وایضا شب پنجشنبه پنجم ماه رمضان بنده بخدمت
حاضر بود وقت سحور در کنند ودر وی‌ها مایده چیزی
اندک بود عزیزی حوصه انبار آورد قدری قدری
با یاران ازان تناول کردند بعد ازان فرمودند در آنکه
من در مکه مبارکه بودم در ماه رمضان شبی سحور چیزی
نبود چنانکه امشب جز آب خوردم ونیت صوم کردم بعد
زمانی در حجره که می‌بودم کسی کوفت در باز کردم دیدم
شیخ مکه عبدالله یافعی رحمة الله علیه طعام سحور وچند
دینار فتوح بدست من داد قبول کردم وشکر حق بجا آوردم

وایضا در روز پنجشنبه بتاریخ پنجم ماه رمضان بنده
بخدمت حاضر بود فرمودند که در شب دوگانهٔ استحباب
میخواستم نشسته شروع آواز شنیدم که تحب
باشی و دوگانه نشسته بگذاری بر خاستم شروع
کردم بعد ازان فرمودند نیز میخواستم برای نفع یاران
دوگانه بگذاریم و دعا کنم ندا شنیدم که دعا یاران
بکنی و دوگانه نشسته بگذاری بر خاستم شروع کردم
وایضا در روز مذکور بعد ازان نماز پیشین
بنده بخدمت حاضر بود فرمودند و یارانرا نزدیک
خود طلبیدند پس نزدیک شدیم فرمودند صلوة ظهر را
میخواستم نشسته شروع کنم دیدم صوفی درآمد
و سلام کرد و گفت ترا گفته ام که ده رکعت بگذار تو
پنج رکعت میگذاری که ده رکعت نشسته از روی ثواب
پنج باشد لقوله علیه السلام صلوة القاعد نصف علی
صلوة القایم یعنی نشسته گزاردن نیمی ثوابست
ازانکه ایستاده شروع کردم بعد ازان فرمودند ضعیف
شده ایم اگرچه نشسته میخواستم شروع کنم متحفظ
بود دریافتم این وعظ کرد و وعده کرده است
که بایاران تو ملاقات خواهم کرد پس باید که مدام بگذارید
در اول گوشه ایستاده بگذارید وایضا

فرمودند که عبد الله ابن سلام رضی الله تعالی عنه میگوید
که من صفت رسول علیه السلام پیش در انجیل
خوانده بودم چون دیدم ایمان بدو آوردم و چند صفت
دیگر یافتم یکی آن بود یسبق حلمه جهله یعنی سابق است
حلم او بر جهل او بعد ازان فرمودند در که مبارکه
میماع دارم للجهل معنیان احدهما السفاهة والثانی
الاختصام یعنی جهل را دو معنی است یکی نادانگی و دوم
خصومت اگر جهل ضد علم افتد سفاهت
مراد باشد و اگر ضد حلم افتد خصومت مراد باشد
و اینجا همان خصومت مراد باشد زیرا که ضد او حلم است
زیرا که بجز رسول علیه السلام که خصومت بودی بعده
فرمودند اینجا هم اگر خصومت میکنند میگویند جهل
بگذار یعنی خصومت بگذار و تبسم فرمودند پس آن
امیر روی منیر بریں فقیر آوردند فرمودند فرزند من این
فایده و هر دو وجه معنی جهل بنویسید غنیمت که کسی داند
وایضا سخن در خوف و رجا بود مناسب آن حکایة
فرمودند که روزی مریدی از مریدان بویزید رحمة الله
علیه بزیارت او آمد بایزید چنان فربه شده است
که تمام خانه در گرفته پس بار دیگر در آمد طریق آب
گشته و گداخته یعنی لاغر شده پس آن مرید از خادم

پرسید که این چه حالتست شیخ را خادم گفت این زمان
که او را رجا شود یعنی امیدواری حالت اول که دیدی
همچنان شود و چون خوف کند حالت دوم که دیدی که چنان
گردد **وایضا** شب جمعه ششم ماه رمضان در هر ترویحه
یعنی در هر چهار رکعت دو رکعت میگذارند عزیزی
پرسید این نماز چیست فرمودند بعد عشا هشت
رکعت میگذارم و دو رکعت حفظ ایمان شب جمعه
بعد ازان فرمودند نماز تسبیح نگذارد و بروود در مکه
مبارکه هم متقدم میدارند نماز تسبیح بر وتر و در
خانقاه شیخ کبیر هم وتر متقدم دارند بعد ازان فرمودند
بعد وتر در ماه رمضان دو رکعت مرویست بگذارند
ثواب بسیار است در هر رکعت فاتحه اخلاص سه بار
و این معمول مخدومست پس روی مبارک بوین فقیر
آوردند فرمودند فرزند چه این فایده که گفتم بنویسید
کار آید و درین شب مذکور یاران که بخدمت
معتکف بوده اند امیدوار کردند که درین شب
قدر هم با ما باشید و اصحابی که با ما معتکف اند ایشان را
مخصوص دعا خواهم کرد و خرقه چهار شب قدر خواهم
پوشانید چنانکه هر سالی می پوشانیدیم و جمله مسلمانان را
نیز دعا خواهم کرد بعد ازان فرمودند شب قدر دعاگو را

از مراث

از میراث رسیده است با جمله اجداد تا امیر المومنین
علی را تا حضرت رسالت پناه **علیه السلام** و والد
دعاگو خورد بود برادران دیگر ازو بزرگ بودند این
نعمت بدو رسید ازو مرا رسید تا از من که را رسد
بزرگ را یا خورد را بعد ازان فرمودند شبی از شبهای
ماه رمضان خواب کردم و آن شب قدر بود و مرا آگهی
ازان خبر نبود والد دامت برکاته بیامد و مرا بیدار
کرد برخیز شب قدر است چون بیدار شدم شب
قدر طالع شده است با خود اندیشیدم اگر وضو خواهم کرد
شاید آن وقت مخصوص بگذرد تیمم کردم و بدعا مشغول
شدم بعد ازان فرمودند شب قدر دو علامت
دارد یکی آنکه دران شب از اول شب تا آخر سگ
بانگ نکند دوم قطرات باران باشد و هوا سرد
باشد و نه گرم خنک باشد و علامت دیگر آنکه اگر کسی را
آن چشم باشد جمله موجودات سجده میکنند مناسب
این **حکایت** فرمودند در ماه رمضان مسجد معتکف
بوده ام دیدم دیوارها مسجد در سجده شده و سقف
همچنان بر قرار بود و هم در شب مذکور شب جمعه
بنده بخدمت حاضر بود عزیزی از مریدان مخدوم جمشید
نام حدیثی بنشته بدست عزیزی فرستاده بود بخدمت

عرضه میکردند واین نبشته بود که این بنده اربعین ماه
رجب معتکف بود کاهی یک سیر طعام وکاهی نیم سیر
طعام وکاهی دانک سیر وکاهی طی میکرد هیچ فتح باب
نشد جواب فرمودند هرکه اربعین ویا طاعتی برای فتح
باب کند لا یفلح ولا یفتح الباب رستکار نشود هرکه
فتح باب نباشد زیرا که از برای خاص خدای نکرد پس
باید که هر طاعتی که بکند از جهت تزکیه نفس وصفات
قلب ان خاص برای خدای است تزکیه نفس وتصفیه
قلب ان خاص عز وجل تا نفس از اوصاف ذمیمه پاک
نگردد هوکه خالص برای خدای نگردد وایضا روز
شنبه هفتم ماه رمضان وقت اشراق بنده بخدمت
حاضر بود چند نفر دانشمند از شهر وشرف
قدمبوس حاصل کردند وپرسیدند از ختم تراویح اگر
مردی ختم تراویح با قومی که واز کردن او وآن قوم سنت
ساقط شد واگر ختم دیگر آغاز کنند وقومی دیگر بدو اقتدا
اقتدا کنند ختم قرآن تراویح از کردن ایشان ساقط شود
یا نه آن امام را ختم ثانی مستحب است جواب فرمودند ساقط
شود وآن سنت است وقراءة المقتدی قراءة مقتدی
پس ساقط شود وهمین جمله روایت وسماعست
بعد ازان فرمودند در مکه ومدینه مبارکه همچنین میکنند

وبعضی ازان

وبعضی ازان دانشمندان سالک بوده اند که ما را
سماعست اگر یکی کم از چهل سال در سلوک طریقت
مشغول شود فتح باب شود والا نشود جواب
فرمودند اکثر اینست که درون چهل سال فتح باب
شود ولا اکثر حکم الکل اما بعضی نادر هم باشد بالاتر از
چهل سال وایضا هوا وسرد بود فرمودند در فتاوی نسفیست
یجوز التیمم وفی البرد علی قول ابیحنیفة رضی الله تعالی عنه
وعلیه الفتوی یعنی روا باشد تیمم در سرما بر قول امام
اعظم وفتوی برین قولست پس روی مبارک برین
سر فرو آوردند وفرمودند فرزند فرزند این فاید ختم تراویح
وفاید فتح باب وازان تیمم برکه جمله بنویسید غنیمت
کار خواهد آمد تا او یاران را بس نبشتم وایضا
در روز مذکور شب هفتم ماه رمضان بخدمت
حاضر بودم این فقیر را در سبق جهد بسیار کردند وگفتند
فرزند هر سبق بخوان که روز شنبه است نباید فوت
شود این حدیث فرمودند که از صحاح است فوت
السبت فوت الست یعنی فوت شنبه فوت شش
روز است بعد ازان فرمودند ان طرفها معنی این
حدیث عجب شنیده ام که هرکز در هندوستان
نشنیده بودم یعنی هرکه روز شنبه فوت کند شش

روز نخواهد شد پنج روز خواهد شد وروز جمعه
سبق نیست نه آنکه هر شش کلي برود معني این حدیث
اینست بعد ازان روي مبارک برین فقیر آوردند
فرمودند فرزند معني این حدیث که گفتم بنویسید
غریبست وسبق بخوانید پس این فقیر سبق آغاز کرد ترتیب
درین بود بعد تحقیق ایمان وتصحیح توبه مرید را باید که دائم
الوضو باشد وپنج وقت نماز بجماعت بگذارد ونگاه
دارد تا هیچ نماز فوت نشود لقوله تعالی حافظوا علی
الصلوات والصلوة الوسطی بلکه چون نماز بگزارد منتظر
بنماز دیگر باشد که المنتظر للصلوة في الصلوة یعني منتظر
نماز در عین نماز است وچون نماز بگزارد بنماز دیگر باشد
وورد یکه اندازه خود بر خود بسته است مشغول
گردد وآن تلاوة قرآنست ونماز نفلست که گفته اند
اگر میخواهي که حق تعالی با تو سخن گوید قرآن بخوان واگر خواهي
که تو با خداي تعالی عز وجل سخن گویي نماز بگذار واخلاص
دران نگاه دار نماز براي دیگران مگزار وقرآن براي
دیگران مخوان طهارة باطن با طهارت ظاهر یاد کن اینها همه
که گفتم هیچ سود ندارد تا نخست اورا صاف دمیمه نگذارد
چون غل وغش وغضب وحسد وحقد وحقد بغض وکینه
وحرص وکبر ورغبت ومنزلت وجاه وقبول خلق

ونشانا ایشان

ونشانا ایشان وعجب وریا وهوا وجفا وشرک خفي
وبغض که جمله بیست چیز است که او صاف بمنزله طهارت
مر نماز را وهمچنان که نماز بي طهارة ظاهر روا نبود
سلوک که نماز باطن است بي طهارة باطن روا نباشد
این ترتیب جمله از آغاز سبق تا بفراغ درحق این
بود وایضا ذکر اموات افتاد وفرمودند که در حدیث
صحاح است قال علیه السلام من قال لا اله الا الله مایة
الف مرة وجعل الثواب للمیت غفر الله له وان کان
موجبا للعقوبة یعني هر که لا اله الا الله صد هزار بار یعني یک
لک بار بگوید ثواب آن بمیت بخشد میت مغفور
گردد اگرچه موجب عقوبة باشد عزیزي پرسید
مجلس واحد شرط است جواب فرمودند مجلس واحد
شرط نیست بعد ازان فرمودند در مکه مبارکه دیده ام
صد تسبیح هزار کان بار مهره در صندوق کرده اند صد کس را
میدهند درحال تمام مي شود وثواب بمیت مي بخشد
پس روي مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزند
مر این حدیث بملفوظ بنویسید غریبست پس نبشتم
بعد ازان فرمودند بنیت برادرم محمد حاجي که گفتم اورا
امرزیدند وفرمودند کسي ازان او حاضر است عزیزي گفت
برادر زاده او حاضر است اورا طلبیدند وگفتند

بشارت شما را بدیدم او را امرزیدند قدمبوس کردم
هم درین میان عزیزی پرسید که حال مردان چون است
فرمودند هر چند که خواستم بعینه آن بگویم نتوانستم
ولیکن انشاء الله تعالی خواهم گفت خانزاده سلطان
محمد بخدمت حاضر بود پرسید سلطان محمد را آمرزش
خواستند دانشمندی بخدمت حاضر بود او گفت
پدر خود خان جهان را هم بگو بلفظ مبارک راندند من کیستم
که دعا کنم ولیکن زیارت خان رفته بودم امرزش خواستم
عاقبت او بخیر شد برای زیارت سلطان نرفته ام انشاء الله
آمرزش او نیز خواهم خواست وایضا فرمودند

مطلب

که اولیای خدای بعضی رابعین قلب روایة کرده است
مشایخ از واصلان در نماز فرض و نفل ذات خدا را بچشم
دل می بینند عزیزی پرسید عین ذات می بینند جواب
فرمودند بقسم والله عین ذات می بینند بعد ازان فرمودند
این مرتبه که حاصل شود تا این شرط حاصل شود که مشایخ
صوفیه گفته اند الطهارة فصل والصلوة وصل فمن لم ینفصل
في الوضوء عن الكونين لم يصل في الصلوة الى صاحب
الكونين تا در وضو از دنیا و آخرت جدا نشوند هرگز در نماز
بخدا نرسند مناسب این حکایت فرمودند که روزی
شیخ قطب العالم رکن الحق والدین قدس الله روحه

در مبدا حال وضو می ساخت چون فارغ شد الحمد لله
گفت خادم رفت بر جدما دین شیخ گفت که امروز
بعد وضو شیخ رکن الدین الحمد لله گفت ادعیه که آمده است
نخواند او بر شیخ آمد واقعه حال پرسید شیخ جواب
گفت که امروز در وضو از دنیا و آخرت در خاطر
بگذشت دانستم که امروز وصال میسر باشد ازان جهت
الحمد لله گفتم پس روی مبارک بدین فقیر آوردند فرمودند
فرزند من این فایده که گفتم بشنیدی عجب است فرمودند
صفت سالک ناطق و ساکت و غایب و حاضر و موجود
و مفقود در حال واحد بشخص واحد این صفت
چون درست باشد فرمودند ناطق بحق و ساکت
بغیر حق غایب از خلق و حاضر با حق و موجود بوجود
خالق و معدوم از خود بیت غایب از خود بدوست باقی
این طرفه که نیستند و هستند مناسب این حکایت
فرمودند که روزی در خانقاه مخدوم والد دامت
برکاته مسافر سیاح مهمان شد و در اجه سه خانقاه است
یکی ازان والد و دوم ازان شیخ جمال الدین و سیوم
خانقاه گازرونیان پس آن سیاح بر والد گفت سید
جید در اجه شما شخصی دیدم جمال الدین نام چندین سیاحی
کردم ندیدم چون او ظاهر با خلق بشاشت نمودن و باطن

با حق بودن بعد از آن بر لفظ مبارک راندند در مکه
مبارکه از مشایخ کبار شنیده ام که در عصر شیخ جمال الدین
همچو او دیگر نبود بمرتبه وایضا عزیزی پرسید شیخ
که را گویند جواب فرمودند الشیخ هو العالم بالعلوم الثلثة
علم الشریعة وعلم الطریقة وعلم الحقیقة الذی یتعلق و یعتقده
بعض علماء زمانه والشیخ هو الذی یحیی و یمیت ترجمه
یعنی شیخ کسی را گویند که او را این سه چیز باشد یکی آنکه
بعلم عالم باشد علم شریعت وعلم طریقت وعلم حقیقت
دوم آنکه بعض علماء زمانه تعلق بدو کنند و معتقد او باشند
سیوم آنکه بزیاند و بمیراند مناسب این حکایت
فرمودند که روزی در ملتان جوار خانقاه شیخ کبیر
در عهد شیخ عارف صدر الحق والدین قدس الله روحه
فرزند بیوه زنی نقل کرد آن زن زار میگریست شیخ
نزدیک آن جوان آمد دست او بگرفت بنشاند زنده شد
آن جوان گفت من مرده بودم و سکرات موت چشیده
سر این معنی الشیخ یحیی و یمیت عزیزی پرسید که رسول علیه السلام
احیا و اماتت کرده است جواب فرمودند معدود چنانکه قصه
عبد الله انصاری رضی الله تعالی عنه در آنکه رسول علیه السلام
از مکه مبارکه هجرت کرد بمدینه آمد امیر المؤمنین ابوبکر صدیق
رضی الله تعالی عنه برابر بود هر کسی مهمان خانه برای رسول آراسته

همه معتقد

همه معتقد بوده اند از توانگران این عبد الله انصاری
فقیر بود بر فقیره خود گفت ما هم چیزی کنیم گوسفندی
بود ذبح کردند مهمان خانه راست نمودند و پیش در علف
برای شتر بداشت شاید شاید در خانه این درویش
نزول کنند شتر مبارک راهم بدر خانه او فرود آوردند
و خود درون رفتند عبد الله انصاری جان یافت
که اول قدم مبارکه مصطفی علیه السلام در خانه من درویش
آمد طعام ذبیحه موجود بود همان پیش آورد رسول علیه السلام
خواست دست در طعام کند فرمان خدای تعالی جبرئیل
آورد دست در طعام نکنی تا فرزندان عبد الله انصاری
با تو نخورند طلب کرد عبد الله از فقیره پرسید
کجا شدند فرزندان که رسول را فرمان شد که طعام نخورد
تا ایشان حاضر نشوند و واقعی حال ایشان این بود چون
ذبح آن گوسفند دیده بودند برادر بزرگ خورد را
تنها دانکی ذبح کرد چون او بمرد این بزرگ خود را از بالا
فرود انداخت گردن از تن جدا شد این نیز بمرد
چون فقیره عبد الله این بدید ایشان را بجامه پوشید
که امروز روز شادیست اگر خواهیم گریست غم پیدا شود
و با خود گفت شادی بغم بدل خواهد شد چون عبد الله
طلب کرد آن فقیره او را نزدیک فرزندان برد جامه

قصه
عاشق عارف
زندکو

از بالا دور کرد چون بدید کفت چون بر رسول کویم
روز شادیست غم بیدا خواهد شد نکفت و کفت
جائی برای بازی رفته باشند رسول خواهد خواست
کر دست بطعام برد باز فرمان آمد نخور تا الک ایشان
حاضر نشوند باز دست از طعام بداشت کفت فرمان نیست
چون خورم ایشان هرجا که هستند طلب کن بیار چون
عبد الله جنان بدید واقعه حال باز نمود رسول علیه السلام
نزدیک آن فرزندان آمد و دست مبارک بر حلق
ایشان فرود آورد و دست بکرفتند بنشاندند هر دو زنده
شدند و طعام با رسول خوردند غم بشادی بدل شد
اینست احیا اما نشت رسول بعد از ان فرمودند که رسول علیه السلام
رعایة مهتر عیسی نکاه داشتی با وجود قوة که عیسی علیه السلام
مرده را زنده میکردند یکی معجزه از معجزات این بود ویحیي
الموتی باذن الله وهمچنین رعایة مهتر سلیمان علیه السلام نکاه
داشتی جون یاران برسیدند که جن و شیاطین در تحت فرمان
او بوده اند رسول کفت برادرم سلیمان کفت رب هب لی
ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی عزیزی برسید این حد باشد
فرمودند حد نباشد حد آن باشد که مثل باشد
فرمودند بس روی مبارک برین فقیر آوردند و فرمودند
فرزند من این فوائد که کفتم بنویسید غنیمت بس نوشتم

وایضا فرمودند روزی امیر المؤمنین حسین بن علی
رضی الله تعالی عنهما بارانی مبارک بدرویشی
داده بود عزیزی از وخرید بخدمت آورد امیر المؤمنین
حسین فرمود هرچه برای رضای خدای کشیدیم باز چه
بوشیم ایضا عزیزی برسید معنی فرح چیست
جواب فرمودند الفرح القبر وایضا این غزل خواندند
شعر ان الطریق الی الحبیب لعامر خاب الجبان وفازت
الابطال یعنی بدرستی راه سوی دوست همانیه آباد انست
ماندند کاهلان و برستند شیر مردان که راه آبادان
کرفتند فرمودند این بیت دعاکو در شجرها مینویساند
وایضا فرمودند ان فقیرا جاء یوما الی رسول الله فقال
یا رسول الله انی احبک فقال رسول الله صلی الله وسلم
یا فقیر استعد للموت یعنی روزی درویشی بخدمت
رسول آمد علیه السلام کفت یا رسول الله من ترا دوست
میدارم رسول علیه السلام کفت برو مرک را ساخته
شو وایضا روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند
فرزند من سبق بخوانید آغاز کردم ترتیب درین
بود ینبغی للمؤمن ان یعلم ان التوفیق مع الفعل مستویان
لا من حصه قبله ولا من بعده فمن قال قبل الفعل فهو جبری
ومن قال بعده بعده فهو قدری واعلم ان العبد قد اعطی

قوة العمل فكلف ذلك حتى يلزم عليه ولم يعط قوة التوفيق
لانه صفة الذي عز وجل فالقدري يقول الخير والشر
مني وليس من الله تعالى فيه صنع والجبري يقول الخير
والشر من الله تعالى وليس فيه فعل فالقدري اضاف
الربوبية الى نفسه والجبري اضاف العبودية الى الله واعلم
ان من كان غرضه وقصده وعزمه ومراده الطاعة وطلب
رضاء الله تعالى يجد التوفيق ومن كان قصده وعزمه
ومراده المعصية وما فيه غضب الله تعالى لا يجده وذلك
قوله تعالى والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا وان الله
لمع المحسنين ترجمه این باشد مومن را باید که بداند توفیق
با عمل برابر است نه بیش ونه پس ومعنی توفیق سازوار
گردانیدن لغة وفي الاصطلاح جعل فعل العبد موافقا
لرضاء الرب یعنی گردانیدن فعل بنده موافق رضای
خداوند تعالی وهرکه بگوید که توفیق پیش از فعل بنده
اورا جبری گویند وان طایفه اند درغب بدمذهبان
وهرکه بگوید که توفیق بعد از فعل بنده است او قدری
باشد واین طایفه هم بد مذهب اند پس قدری
اضافه بسوی نفس خود کنند وگویند خیر وشر
از ما است ونیست از خدای تعالی دران کاری یعنی
از خدای نیست ونیافریده است وجبری گویند خیر

وشر از خدایست ونیست مارا دران کاری یعنی
منکرند بنده را فاعل مختار ندانند واین طایفه
جبری اضافه عبودیت بسوی خدای تعالی کنند وقول
این هر دو طایفه باطلست عقلا ونقلا بدان که طایفه
اهل سنت وجماعت گویند هرکرا باشد غرض او
ومقصود او ومراد او طاعت وفرمان برداری
حق وطلب رضاء خدای تعالی اورا می باید توفیق را
از خدای تعالی وهرکرا باشد مقصود او ومراد او وغرض
او معصیت او ونافرمانی وآنچه در وی خشم خدا است
نیابد توفیق را چنانکه خدای تعالی گفت آنکسانی
که مجاهده کنند از بهر ما هر آینه نمائیم ایشانرا راه خود
وبدرستی که خدای تعالی با نیکوکار انست این ترتیب
جمله از آغاز سبق تا بفراغ درحق این فقیر بود وایضا
فرمودند چون سالکی را چیزی اظهار کرامت شود
بر کسانی که برو تعلق وبیعت کرده باشند اگر بگوید
روا باشد وبر غیری نگوید واگر از جهت مصلحتی
گوید همچنین گوید درویشی را اینچنین اظهار شده است
نام خود نستانند بر سر حمل نکنند که در کتاب علم کلام عقیده
نسفی مذکور است لو یقول الشیخ الذی تعلقه وتابعه
من کرامة شیا یجوز وایضا سخن درین افتاد

که آن طرفها و مکه مبارک عورات معدتنسته اند خوف
غریبی میرسد اگر مذهب مالک دارد نکاح متعه میکنند
نکاح متعه بر قول او جایز است و اگر غریب حنفی مذهب
باشد نکاح عقد میکنند و شرط هم میکنند چون شوهر رفتنی
کابین بخشیده مادام که باشد نفقه و آنچه بایست
او برساند هیچ فساد نمیشود فاما درین هندوستان
هم فساد است در مذهب نیامده است وایضا
فرموده اند هر مومنی که قصد گناه کند و از خوف خدای تعالی
باز گردد و نکند نه از جهت حیا خلق فردا قیامت
آن بندهٔ نیکبخت را با مهتر یوسف علیه السلام صدیق
بر انگیزند و با او در بهشت در آرند که مهتر یوسف
صدیق علیه السلام قصد زلیخا کرد و آن گناه بود پس
از خدای تعالی خوف کرد و خود را کشید و باز گشت و فراهم
آورد و ذلک قوله تعالی ولقد همت به وهم بها یعنی زلیخا
قصد یوسف کرد و یوسف قصد زلیخا کرد چون عنایة الله تعالی
در آمد یوسف از آن قصد باز گشت و ذلک قوله تعالی
وما ابرئ نفسی ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی
ان ربی غفور رحیم یعنی مهتر یوسف گفت بیزار نه ام
از نفس خود که آن فرمایند به بدی است مگر آنکه مهربانی
کرد خدای تعالی خداوند از آن قصد هم قصد کردم باز گشتم

القصه طویلا

القصه طویله قصه دراز است تا کار زلیخا از عشق
یوسف بجدی رسید وایضا قد شغفها حبا
گفت اگر یوسف گفته من نشنود و مراد من حاصل کند
خود نیکو و الا گویم زندان کنند پس یوسف علیه السلام
زندان اختیار کرد گناه بر نیامد چنانکه خدای تعالی
از گفتار یوسف خبر میدهد قوله تعالی وان لم یفعل ما آمره
لیسجنن ولیکونا من الصاغرین قال رب السجن احب
الی مما یدعوننی الیه والا تصرف عنی کیدهن اصب
الیهن واکن من الجاهلین ۵ ترجمه آیة این باشد
زلیخا گفت اگر نکند یوسف آنچه من میفرمایم او را هر آینه
زندانی کرده شود یوسف گفت یا رب زندان خانه
دوستتر است سوی من از آنچه میخوانند مرا سوی آن و اگر
نگردانی از من مکر ایشان مایل شوم بر ایشان و باشم
از جاهلان و نادانان فرموده اند آن طرفها از بعضی
درویشان شنیدم آخر شب این رباعی میگویند رباعیه
الهی کم رکبت علی الخطایا فهب لی توبة قبل المنایا ندمت
ندمت ندامة ارجو الیها سیغفر ذلتی رب البرایا فرموده اند
در منایا الف لام جنس است مبطل معنی جمعیت مراد
از و واحد است منیه وان مرکست همچنین یکی نه مرکها
سین وسوف برای تجدید امر استقبالست فاما سین

برای تعجیل است وسوف برای تاخیر یعنی نظم رباعی این
باشد نظم الهی چند مرتکب شدم بر خطاها بس بخش مرا توبه
پیش از مرگ پشیمان شدم پشیمان شدنی امید میدارم
سرانجام بیامرز دلنوش مرا خداوند برا یا بس روی
مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزند من این فایده
نظم رباعی عزلی دو وجه نحو کر تقریر کرده بنویس وایضا
فرمودند بعد وتر دو رکعت نشسته گذارند ونیت
تشفیعا للوتر کنند این دو رکعت بجای چهارم رکعت
شود زیرا چه نماز نشسته نیم است از روی ثواب
بر نماز ایستاده که حدیث صحاح است قوله علیه السلام
صلوة القاعد نصف علی صلوة القائم فرمودند این دو رکعت
بعد وتر کسی بگذارد که تهجد کند بعد از ان وتر گذارد
پس وتر اولی نفل گردد چهار رکعت شود کسی که تهجد
نگذارد این دو رکعت بعد وتر نگذارد این فقیر را فرمودند
فرزند من بگیرید که دعا گو میکنند ایضا فرمودند رسول علیه السلام
گفت من صلی اربعا صلوة الاحزاب بعد اداء الظهر
فهو اعدا لانبیا اعداء الدین الشیطان وجنوده هر که بگذارد
چهار رکعت نماز احزاب بعد از نماز پیشین مقهور شوند
دشمنان او خاصه دشمن دین شیطان ولشکر او همچنین
این فقیر را فرمودند فرزند من بگیرید وایضا

فرمودند چون کسی از نفقه ومحتاجی عاجز شود او صد
بار لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم هر روز لازم گیرد
محتاج کسی نگردد مناسب آن حکایت فرمودند
درویشی درا چه عیال دار شد از سبب نفقه درماند
او بر شیخ جمال الدین اجه رحمت الله علیه آمد و احوال
خود باز نمود که من عیالدار شده ام چیزی کسب نمی
توانم کرد از جهت نفقه درمانده ام شیخ اورا گفت
هر روزی ناغه صد بار لاحول ولا قوة الا بالله العلی
العظیم وظیفه کن رزق تو فراخ خواهد شد ویک
لشکری نیز همچنین بود او را بندگی شیخ همین فرمودند
غنی شد فرمودند حدیث صحاح است قوله علیه السلام
لَاحَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ کَنْزٌ مِنْ کُنُوْزِ اللّٰهِ تَعَالٰی
فِی الْاَرْضِ ترجمه لاحول ولا قوة الا بالله گنجی است از گنجهای
خدای تعالی در زمین این فقیر را فرمودند فرزند من شما هم
بگیرید دعا گو هم وظیفه کرده است وایضا فرمودند
برای کفایت مهمات من قال یا بدیع العجائب
اثنی عشر الف مرة وان لم یستطع فالف ومائتین مرة دفعة
مهماته ترجمه هر که بگوید دوازده هزار یا بدیع العجائب
واگر نتواند هزار دویست بار بگوید هر مهمی که باشد
بر آید مجرب است وایضا فرمودند طالب حق را عقبات

امین
ودعا

پیش می آید تا او از آن طلب باز گردد و بدنیا مشغول
شود و ترقی نشود پس طالب را باید که التجا بحق کند
تا او را از آن عقبات گذارند قوله تعالی ان لا ملجا من الله الا
الیه وایضا فرمودند در کازرون خانقاه شیخ
امین الدین چند عهد و سماع بودند یاران دیگر رسیدند
ایشان گفتند در ما نظر کنید گفتند شما هنوز در حجاب
ظلمانی مانده آید چون ایشان را مکاشفه شد ایشان می
دانستند قبول کردند آری ما در حجاب مانده ایم چون
دعاگو در کازرون رسید شیخ امام الدین برادر شیخ
امین الدین رحمهما الله گفت چون حلیه دعاگو دید سجاده
گفت سجاده و جبه و عصا و مقراض سید جلال الدین را
بدهند او اینجا خواهد رسید امانة داشته بودند بدعاگو
دادند پس گفتم بر من نظر کنید ایشان گفتند ما
بر شما نظر نتوانیم کرد سوگند کردند والله اعلم دعاگو از
شیخ رکن الدین و شیخ نیر الدین دامت برکاتهما
شنیدم کسی نمی داند قدر ایشان خلق دهلی و آن
طرفها در مکه مبارکه خانه کعبه مصلاء شیخ رکن الدین
متصل مصلاء خدمت رسول علیه السلام و مصلاء شیخ
نیر الدین مقداری که چهار کس بایستند بستر است
دعاگو از شیخ مکه عبد الله یافعی پرسید که مصلاء شیخ

نیر الدین

نیر الدین بستر چرا ست جواب داد مرتبه شیخ
رکن الدین قریب است و دعاگو بستر از هر دو مصلاء
نماز میگزارد هم این ادب شیخ مکه از من پسندید و دعا
کرد و در مدینه مبارکه نیز مقام ایشانست طرف پایان
پیغامبر علیه السلام و هر کسی از زایران طرف سینه سلام
میکنند وایضا فرمودند چون عطسه و آروغ کنند
الحمد لله علی کل حال گویند مرویست در عوارف است
وایضا شخصی نای زدن گرفت فرمودند منع کنند
روا نیست لا یجوز عندنا خلافا للشافعی چون سرود
گویان میرسیدند نیز منع میکردند و گاهی بر سر آن نمی
شدند تا آنکه سرود میگفتند روی مبارکه در ما آوردند
پرسیدند ذکر میگویند عرضه داشتم ذکر نمیگویند سرود
میگویند اینچنین مستوفق بوده اند سرود شنیدن
روا نیست چنانکه گفتن روا نیست که القاری والسامع
سواء زیرا که شنونده را نهی منکر واجب آید پس منع
بکنند منع کنند چون بشنود وایضا فرمودند قراءة الفاتحة
بعد اداء المکتوبات بدعة و قراءة القرآن جهرا
عند القبور بدعة یعنی خواندن فاتحه بعد اداء فریضها
بدعت است و خواندن با آواز بلند بر سر گور هم بدعت است
واین که در شرح اوراد میگوید روا است خطا است

غلط کرده است آن ظرفها سماع دارح پس روی مبارک
بوین فقیر آوردند فرمودند فرزند جزاین مسایل که گفتیم
بنویس غریب است وایضا سخن در عقص افتاد
بر لفظ مبارک راندند صورة العقص ستة احدها المجعل
والثاني ان يشد شعره الي قفاه والي وسط الراس او الي
جبهة او الي اذنه اليمني او الي اذنه اليسري كل ذلك
مكروه اتفاقا في الصلوة وغيرها لمخالفة السنة الحلق
والفرق فكل ما سوي الحلق والفرق عقص والعقص مكروه
پارسی کردم صورت عقص شش است ومعني عقص
بستن موی یکی جعد یا انکه موی پس قفا بندد یا انکه
میانه سر و یا بر پیشانی و یا در گوش راست و یا در گوش
چپ واین همه عقص است در هر چهار مذهب مکروه
از جهت مخالفت سنت زیرانچه سنت حلق است
یا فرق است وهر چه جز حلق وفرق است این عقص است
وعقص مکروه است حدیث صحاح است قوله علیه السلام
دع شعرک لیسجد معک یعنی بگذار خود را از بستن تا سجده
کند با تو واین اتفاق است که مکروه است در نماز وغیر
آن چنانکه در فقه شفق نظم آورده است در حلق وفرق
آن شعر وخیر الرجال بين الحلق من غير تقزيع وبين الفرق
یعنی مخیر ند مردمان میان حلق از جز میانه سر تراشیدن

ایضا یعنی تمام

ایضا یعنی تمام حلق کنند نه انکه میانه سر یا چیزی
از سر و یا فرق کنند ولیکن درین زمانه بهتر آنست که حلق
کنند زیرانچه هندوستان همه وقت با فرق نمی توانند
بود وآن ظرفها کسی که محلوق نیست او با فرق می باشد
پس روی مبارک بدین فقیر آوردند فرمودند فرزند
این بیان عقص که تو تو کردم بنویسید غریبست
تا دیگرانرا فایده حاصل آید وشمارا جزا باشد جزاک الله
خیرا هم درین کلام عقص عزیزی پرسید که جعدها سادات
جون است جواب فرمودند مکروه نیست زیرانکه فرق است
وباو سجده میکنند طریق دارند همه وقت با فرق
باشند در نماز وغیر آن واین جعدها علم ایشانست
فرمودند در عرب طایفه اند شریفان که ایشان را روافض
گویند این طایفه اقتدا بنماج نکنند و روا ندارند واقتدا
بصالح کنند و روا دارند وبعضی آن طایفه روافض
که ایشان را امامیه گویند جز اقتدا شریف نماز روا
ندارند وایشان علاحده جماعت خود کنند
جون سنیان گذارند وبروند ویا انکه پیش از ان
گذارند مناسب این حکایت فرمودند درانکه
دعاگو آن ظرفها در مدینه مبارکه بود امام مسجد
حاضر نبود شیخ مدینه عبدالله مطهری دعاگو را امامت

فرمود کفت یا سید تقدم حتی یصلی به الشرفاء معک
ویقتدوا بک یعنی امامت بکن تا این شریفان اقتدا
بتو کنند والا نخواهند کرد چون دعا کو تکبیر تحریمه کرد
هم شریفان اقتدا بمن کردند یک صف دراز شد چون
سلام نماز دادم بدیدم همه شریفان اقتدا بمن کرده بودند
شیخ مدینه کفت لو لم تتقدم لا یصلون ویذهبون ویصلون
موضعا آخر وبعد ما صلینا یعنی اکر تو امامت نمیکردی نمیکذاردند
ومیرفتند جای دیکر میکذاردند یا انکه بعد انکه کذارده باشیم
ایشان میدانند تو شریف هستی جز بدنبال شریف
نماز روا ندارند عجب طایفه اند و ایضا روزی میر
بزین فقیر آوردند فرمودند فرزند من سبق بخوانید
آغاز کردم ترتیب درین بود ینبغی ان یعلم ان الذی
کتب فی المصاحف هو القران بالحقیقة ومن قال بان
المکتوب فی المصاحف لیس بقران فقد انکر التنزیل لقوله تعالی
تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ
لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا والم ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ
فِيهِ وَاِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا
وطه مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ وَنَزَلَ
بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ فمن زعم ان المصاحف لیس بقران فقد
انکر التنزیل ومن انکر التنزیل فقد کفر بهذه الآیة

ایضا

لان اسم

لان اسم الکتاب یقع علیها قد دل علیه ان الله تعالی امر لعباده
بقراءة القران فاقرؤا ما تیسر من القران فلو لم یکن قرانا
فای شیء یقرا الاتری ان الله تعالی امر عبادة باستماع
القران والانصات عند قراءته قال اذا قرئ القران فاستمعوا
له وانصتوا واذا لم یکن قرانا فای شیء یسمع وکذلک
من الله علی نبینا علیه الصلوة والسلام فقال ولقد اتیناک سبعا
من المثانی والقران العظیم فلو لم یکن فاتحة الکتاب
قرانا فبای شیء من علی نبیه ودل علیه ان الله تعالی نهی
عن مس المصحف من غیر طهارة قوله تعالی إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ
فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ
الْعَالَمِينَ ترجمه آن باشد باید که بدانند انکه نبشته
شده است در مصحفها آن قرآن بحقیقت است نه مجاز
وفرمودند مصاحف جمع مصحف بفتح میم چنانچه مکارم
جمع مکرم چون سبق این فقیر اینجا رسید عزیزی پرسید
قران بحقیقت چه باشد جواب فرمودند هو القران
بالحقیقة لغة اعنی من حیث اللغة یعنی آن قرآن است
بحقیقت از روی لغت واین دلیل بر آن که قایم بذات الله است
چنانکه کفتار شاعر که خوانند عین کفتار او هست
وهر که کوید که نبشته در مصحفها نیست قران بدرستی
کافر شود تنزیل را خدای تعالی بسیار جا کتاب

خود بتو آن یاد کرد یا محمد ما بر تو فرود آوردیم قرآن را و هر که
گمان برد که آنچه در مصحفها می نویسند قرآن نیست
پس او منکر شود از تنزیل و هر که از تنزیل منکر شود
او کافر گردد بدین آیتها مذکور همه زیرا که نام کتاب
واقع است در آن و دلیل دیگر بر آن نام کتاب بر آنچه در
مصحفها است که خدای تعالی فرمود بندگان خود را بخوانند
قرآن فاقرؤا ما تیسر من القرآن بخوانید آنچه میسر شود
از قرآن پس اگر در مصحف قرآن نبودی پس کدام چیز خوانده
شود و چه خوانند و نه بینی که خدای تعالی فرمود چون قرآن
خوانند بشنوند و خاموش باشید و اذا قرئ القرآن
فاستمعوا له وانصتوا پس اگر در مصحف قرآن نباشد
پس چه بشنوند و از چه خاموش باشند و همچنین
خدای تعالی منت کرد بر پیغامبر خود و گفت ولقد آتیناک
سبعا من المثانی والقرآن العظیم پس اگر در مصحف قرآن
نباشد پس بکدام چیز منت نهاد بر پیغامبر و دلیل دیگر
برین که خدای تعالی نهی کرد از گرفتن مصحف بی وضو
پس اگر در مصحف قرآن نباشد پس چرا نهی کرد از گرفتن
مصحف این ترتیب جمله از آغاز سبق تا بفراغ در حق
این فقیر بود **وایضا** سخن در اموات افتاد فرمودند
حدیث صحاح است من قال لا اله الا الله مائة الف مرة

وجعل الثواب

وجعل الثواب للمیت غفر الله لذلک المیت وان کان
موجبا للعقوبة یعنی هر که بگوید صد هزار بار لا اله الا الله
نیت مرده خدای عز وجل آن میت را بیامرزد اگر چه
موجب عقوبة باشد این فقیر پرسیده در مجلس واحد
بگوید جواب فرمودند مجلس واحد شرط نیست
کرمی باید گفت نیز پرسیدم محمد رسول الله هم گویند
جواب فرمودند در حدیث همین لا اله الا الله است
فرمودند مر صاحبان میت را واجب است
که اجر بگیرند صد هزار این کلمه بگوید وان ظهار همت
هر که میرد بنیت او بگویند مناسب این **حکایت**
فرمودند در عهد دولت رسول علیه السلام یکی از صحابه
بود او وفات یافت رسول علیه السلام بر جنازه او
حاضر شد و نماز برو گذارد و در قبر او را فرود آوردند
عقوبة نازل شد فرشتگان عقوبة فرود آمدند
رسول علیه السلام بیرون آمد و چون زن او را پرسید
که آن یار من چه معامله با تو داشت گفت نیک بود رسول علیه
فرمود البته یاد کن گفت روزی آن عورت را قذف
گفته بود رسول علیه السلام گفت از و عفو کن تا عقوبة
از و باز گردد او گفت عفو کردم رسول علیه السلام
گفت همین زمان از و عقوبة باز گشت من می بینم

علیه السلام

اینجا مخدوم چشم پر آب کردند و گفتند جایی که
پیغامبر علیه السلام خود در سر باشد بسبب یک قذف
عقوبة نازل شد حال دیگران که عورتان خود را بزنند
و افترا و بهتان نهند خود معلوم است تا چه حد عقوبة
باشد پیغامبر علیه السلام بر سر آن صحابی از برکت
پیغامبر علیه السلام خلاصی یافت از عقوبة و الا که دانستی
و درین باب اینست قوله تعالی إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ
الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ
أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۵
یعنی بدرستی آنکسانی که بهتان نهند و بزنند و قذف
گویند زنان نیک را که غافلند هیچ سر و پای خود نشنیده اند
حسن ندانند آن بدگویان اینچنین عورات را لعنت
کرده شده اند در دنیا و آخرت و مر ایشان راست
عقوبة بزرگ روز قیامت گواهی دهد بر ایشان
زبانهای ایشان و دستهای ایشان و پایهای ایشان
بر آنچه کردند پس بگویند اعضا را خود را ای زبان و دست
و پای چرا بر من گواهی دهید و با من در عذاب
شریک خواهید بود ایشان جواب گویند انطقنا الله
الذی انطق کل ناطق یعنی ما چه کنیم در سخن آورد

ما را خدا تعالی

ما را خدا تعالی که سخن آورد سخن جمله گویند کانرا بعد
ازان فرمودند دعاگو نیز برادر دینی محمد حاجی صد هزار
بار گفتم لا اله الا الله مرا یاد نیست از آنچه برابر آمده است
و تعلق و بیعت بمن دارد و او را در شیخ کبیر نگاه
بیدار دو بر دعاگو گفت که من دیدم گور محمد حاجی
روشن و فراخ کردند نبیره مخدوم سید حامد بو سعید
کیست فرمودند دعاگو را منع کرده است بر کسی نام
من نگوید هم اینجا است بعد ازان فرمودند اگر کسی
اینجا ازان محمد حاجی حاضر است تا این بشارت
او را گویم یکی از حاضران گفت که برادرزاده او اینجا است
او و پایی مبارک افتادند و دیگ طلبیدند و گفتند
از چشم تو درگذرانیدند و گور او را فراخ و روشن
کردند این بشارت میدهم وایضا فرمودند روزی
پسر مردان دولت بر دعاگو آمد و گفت بر پدر تغیری
پادشاه شنیده ام دعا کنید تا مرحمت شود دعا کردم
عزیز نیست او تعلق بر دعاگو دارد بمن گفت اینک
من همین زمان دیدم او صحنک خاص از پادشاه
یافته است بر وی هیچ تغیری نیست مرحمت است
این بشارت بوی زندان مردان گفتم و در حال تاریخ
وقت و ساعت نبشت واقعه همچنان بود

او دراجه و مردان در دهلي اين فيز خود گفت جاي
كه مريدانرا اينچنين صفت باشد معلومست صفت
پير چگونه باشد نظر مبارك ايشان ازينجا عالي بود كه الاد
يتوك بالاعلي **وايضا** سبق مصابيح بود حديث
اين بود قال عليه السلام من علامات الساعة ان تلد الامة
ربتها ترجمه من براي تبعيض است يعني بعضي نشان قيامت
آنست كه بزايد مادر خوند كار خود را فرمودند در حديث
آن طرفها از محدثان دو وجه سماع دارم يكي آنكه امة الله
مراد است و در ربتها تا مبالغت است تانيث نيست
يعني بزايد كنيزك خداي خوند كار خود را يعني آن پسر
اورا كار فرمايد طريق خوند كاران و حقوق مادري نداند
وجه دوم آنكه آخر الزمان مردان از كنيزكان فرزندان
آرند و آن مادر فرزند را بفروشند چون اين پسر
بزرگ شود مادر خود بخرد پس خوند كار باشد مناسب
اين **حكايت** فرمودند دعاگو اين تجارب كرده است
در موضعي يكي ام ولد را فروخت پس چند گاهي آن
فرزند شناخت كه اين مادر تست پس آن فرزند پاي
مادر خود افتاد پس ظاهر اخوند كار باشد بعد از آن
فرمودند لا يجوز بيع الام الولد عندنا وعند الشافعي
في رواية وفي رواية رجع عن هذا القول وفي رواية

هذا افتراء عليه يعني بيع ام ولد روا نيست نزديك
مذهب ما فاما در مذهب شافعي رحمة الله سه وجه
رواية است بروايتي رواست و بروايتي ازين
رجوع كرد و بروايتي افترا بر شافعي كرده اند بعد
فرمودند دعاگو را آن طرفها در غرب سماعست
از مشايخ و محدثان و محققان و فقها و علماء
استادان كه ارشاد دانند كه دو چيز بر دو صاحبان
مذهب افترا كرده اند بيع ام الولد افتراء علماء
الشافعي و دخول الغلام المملوك افتراء علي المالك
رحمهم الله تعالي وهذا اتفاقا يعني فروختن ام ولد افترا
بر شافعي و بر مالك كه او دخول بر غلام مملوك روا داشته است
اين افترا است بر امام مالك فاما بر شافعي بروايتي
رجوع و بروايتي افترا و بر مالك اتفاقيست
آن طرفها از مالكيان سماع دارم كه افترا كرده اند
لقوله عليه السلام قوله تعالي ومن الناس من يعجبك قوله في
الحيوة الدنيا ويشهد الله علي ما في قلبه وهو الد الخصام
واذا تولي سعي في الارض ليفسد فيها ويهلك الحرث
والنسل والله لا يحب الفساد واذا قيل له اتق الله
اخذته العزة بالاثم فحسبه جهنم ولبئس المهاد يعني
بعضي از مردان در حيوة دنيا چون والي كردند سعي

کند در زمین تا فساد کنند دران و هلاک کنند
حرث یعنی جای زراعت را که ازان نسل شود
یعنی ترک زنان کنند و بمردان گزینند و خدای تعالی
دوست ندارد فساد را و حرث زنان را گویند
که از ایشان زراعت میشود و توالد و تناسل میشود
قوله تعالی نساؤکم حرث لکم و اگر گفته شود مرا و را که بترس
از خدای بگیرد او را عزت در بزه کاری و فخر خود پندارد
بس بسنده است او را دوزخ و هر آینه بد جایگاه است
دوزخ و نزول آیة همدرین است که کافری بود و این
فعل داشت و هیچ یکی از صحابه و تابعین رضوان الله
تعالی علیهم اجمعین این فعل هرگز نکرده اند بس از کجا روا باشد
قوله تعالی إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ
أَخَوَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ه خدای تعالی گفت
مؤمنان همه برادرانند بس معامله نیک کنید میان برادران
خود و بترسید خدای را شاید بشما بخشیده شود بس چون
مؤمنان همه برادرانند بس بر برادر دخول چون کنند
هر که اهل ایمانست او برادر است غلام و مولی زاده
و غیر آن و هر که این بکند فردا از روی ایشان شرمنده
شود و هر دو در عقوبة مانند که در حدیث صحاح است
من نظر الی غلام بشهوة فکانما قتل سبعین نبیا و من قتل

نبیا واحد

نبیا واحدا فقد کفر وعنه علیه السلام لو اغتسل اللوطی
بماء البحار لم یات یوم القیمة الا جنبا یعنی هر که بنگرد با مرد
نظر شهوة بس چنانستی که کشته باشد هفتاد پیغامبر را
و هر که یک پیغامبر را بکشد او کافر گردد عیاذا بالله منها
یعنی حدیث اینست عقوبتی که کشنده هفتاد تن
پیغامبر را باشد همان مقدار عقوبة مرنظر کننده بشهوة
مردرا کنند در نظر این وعید است تا در فعل هم برین
قیاس کنند و دیگر پیغامبر فرمود علیه السلام اگر غسل
کند لوطی با به دریا تا نیاید روز قیامت مگر پلید
و پلید در دوزخ باشد و همچنین ایات و اخبار و احادیث
بسیار است در وعید لوطی بس روی مبارک برین
فقیر آوردند فرمودند فرزند در حدیث مصابیح و بیان
دو و جام ولد و بیانی که بر قول مالک غلام مملوک
و آیة و احادیث درین وعید که تقریر کرده جمله بسوی سید
غیبست تا خلق را فایده و تنبیه حاصل آید ایدنا الله
والمؤمنین عن رقدة الغافلین ایضا روز شنبه
وقت چاشت مولانا شرف الدین محتسب
بیامد و شرف پایبوس حاصل کرد و عرضه داشت
که این بنده را حدیثی مشکلست بکرم بیان فرمایند
فرمودند بگویند گفت قال رسول الله علیه السلام قاطع

الشجر و ذابح البقر و بائع البشر ملعون بر لفظ مبارک
راندند در صحت کتاب صحیح نیست شاید در اجزا
باشد و موضوع هم نیست بعد از ان معنی فرمودند
بائع البشر اذا باع الحر و باع ام الولد او فرق بین الوالدة
و ولدها ثم باع و قاطع الشجر اذا قطع شجر غیره لا ملک له
فیه و ذابح البقر اذا ذبح فی اللیل او ذبح جنبا فرمودند در
فتاوی است در صحیح بخاری منقولست روی ابو هریرة
رضی الله تعالی عنه عن رسول علیه السلام حکایة عن الله تعالی
ثلثة انا خصمهم یوم القیمة رجل اعطی بی ثم غدر و رجل
باع حرا فاکل ثمنه و رجل استاجر اجیرا و لم یعط اجره الذبح
فی اللیل مکروه **ترجمه** فروشنده بشر اگر بفروشد
حر را یا بفروشد و جدائی میان کنیزک مادر و فرزند کند
و دوم بُرنده درخت اگر ببرد درخت غیر ملک
خود را و سیوم ذبح کننده گاو اگر ذبح کند در شب
یا جنب باشد این هر سه ملعون باشند که مسئله است
ذبح کردن شب مکروه است پس روی مبارک بدین
فقیر آوردند فرمودند فرزند فائده بیان حدیث
که تقریر کردم بنویسید غنیمت **بتاریخ دهم جمادی الآخر**
روز جمعه این فقیر بخدمت آن امیر جهان که حاضر بود شب
پنجشنبه فرمودند که مردی جا در دعاگو دزدید نمی یابند

سید شمس الدین مسعود عراقی گفت دعا بد کنید
هر باری چیزی دزدی میکنند فرمودند هرگز دعا بد نکنیم
بلکه تحمل کردم بحل کردم اگر بیاید بگویم بخشیدم ترا و بارها
چیزها از ان دعاگو دزدیده اند مشکا و مسجد و مثل این
هیچ وقتی دعا بد نکرده ام مناسب این **حکایت**
فرمودند درویشی بود دزدی در خانه آمد چیزی کالای
آن درویش می برد این درویش عقب شده میدوید
و میگفت یا ایها الرجل قد وهبت لک هذا قل قبلت
یعنی ای مرد بدرستی که بخشیدم مر ترا این کالا بگو قبول
کردم آن دزد دانست مرا گرفتنی می آید او پای برکرده
از پیش نا پیدا شد پس وقتی آن درویش باز گشت
از و پرسیدند چرا چندین دویدی جواب گفت
میخواهم هم اینجا بخشم که فردا قیامت سبب این در کشاکش
باشم فارغ میکردم هم در دنیا بعضی بندگان خدای تعالی
همچنین اند هم درین بیان مائده خادم آورد فرمودند اگر
طعام اندک باشد این دعا کنند اللهم بارک لنا فیما رزقتنا
و قنا عذاب النار اول و آخر درود گویند این فقیر را
فرمودند بگیرید فرزند **وایضا** مخدوم را زحمت
بود مسئله فرمودند لو کان المریض لا یستطیع القیام للتیمم
بلحافه یجوز لان الرجل یسئله اگر مریض باشد و آله تیمم از و

قتنا

دور باشد واو خاستن نمیتواند در جابه خواب
دست زند تیمم کند روا باشد زیرا که ریک رسیده باشد
بس روی مبارک برین فقیر آوردند وفرمودند فرزند
سبق بخوانید آغاز کرده ترتیب درین بود فان قیل
القران هو الذی سمع جبرئیل والذی اتی جبرئیل الی محمد علیه السلام
قلنا والله تعالی قال بلا حرف وصوت وهجاء واسمع الله تعالی
جبرئیل بحرف وصوت وهجاء وقراء جبرئیل علی محمد وقراء محمد
علی الصحابة فسمعوا ما سمعوا منه اجتمعوا علیه وجمعه منهم عبدالله بن
مسعود وعثمان ابن عفان وعلی ابن ابی طالب رضی الله تعالی عنهم
علی ان یکتبوا فی المصاحف ولیس بین الذی اسمع الله تعالی وبین
ما سمع جبرئیل الی محمد وبین ما سمعوا من النبی وبین ما کتبوا فی المصاحف
فرق والقران کلی واحد فان قال هل الله قال قل نعم فان قال
بینی قال قد جا اینی فان قال این قال قل بل این فان قال
کیف قال قل بلا کیف فان قال لم قال قل بدالم فان قال بصوت
قال او بغیر صوت قال بلا صوت ومن قال غیر هذا فهو مبتدع
فاجتنبوه ترجمه اگر گویند قرآنست که شنید جبرئیل با انکه
بیغامبر علیه السلام خواند بیاران یا انکه در مصحف که نبشته اند
یا انکه میخوانی آنرا تو جواب گفتیم خدای تعالی گفت
قرآنرا بی حرف وصوت وهجا وشنوانید جبرئیل را بحرف
وصوت وهجا اینجا فرمودند خدای تعالی خلق صوت

کرد این صورت بر جبرئیل خواند واکنون ازان صوت
قرآن را شنید وبخواند جبرئیل بر محمد وبخواند محمد بر صحابه
وصحابه از محمد شنیدند بعد ازان جمع کردند آیه آیه سوره
سوره قصه قصه بکجا انجا چنانکه منزل شد از صحابه
تن جمع کردند مصحف نبشتند یکی عبدالله ابن مسعود دوم
عثمان ابن عفان سیوم علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنهم
ونیست فرق میان آنکه شنوانید خدای تعالی جبرئیل ع
سوی بیغامبر ومیان انکه شنید صحابه از بیغامبر ومیان
انکه نبشته اند در مصحفها قرآن همه یکیست اگر گویند
قرآنرا خدای تعالی گفت جواب بگو آری اگر گویند کی گفت
بگوئی کی گفت اگر گویند کجا گفت بگوئی کجا گفت اگر گویند
چون گفت بگو بیچون گفت اگر گویند چرا گفت بگوئی چرا
گفت اگر گویند بصوت گفت یا بغیر صوت جواب
بگوئی صوت گفت هر که جز این گوید او اهل بدعت
وبد مذهب باشد پس یک وکنید وبرحذر باشید ازین بکریزید
این ترتیب جمله از آغاز سبق تا بفراغ درحق این فقیر
بود بتاریخ یازدهم جمادالاخر روز شنبه این فقیر بخدمت
آن امیر کبیر حاضر بود چند عزیزی برای تعلق وتوبه آمده بودند
جعد داشتند فرمودند با یک جعد نماز مکروه است
فرض ونفل باز کنید باز کردند تلقین توبه کردند واین

متفق خواندند شعر وخير الرجال بين الحلق من غير توزيع وبين
الفرق قيد بالرجل حتي تخرج النساء قيد بمردان كرد تا زنان
خارج شوند وتوزيع ميانه سر باشد ويا جزئي از سر
معني نظم اين باشد مخير اند مردان ميان حلق وفرق
يا حلق كنند يا فرق ودرين باب فرمودند حديث
صحاح است قوله عليه السلام دع شعرك حتي يسجد معك
ترجمه بكذار موئها خود را درپيش تا سجده كنند با تو پس روئي
مبارك برين فقير آوردند فرمودند اين نظم متفق
وحديث كه خواندم بنويسيد تا ديكرانرا فائده حاصل آيد
وايضا نماز جاشت ميكذاردند فرمودند وقت
ضحي از اشراق تا زوالست جون آفتاب كشت وقت
جاشت خاست واكر يكي متصل اشراق جاشت
بكذارد روا باشد كه آن طرفها بعضي اشراق وجاشت
متصل ميكذارند فاما ربع روز مستحب است اين فقير را فرمودند
فرزندمن بكيريد وايضا فرمودند آن طرفها مشايخ
مريدان را خلوت نميفرمايند تا آنكه عالم نباشد جهار
مدرسه است دركازرون ومكه ومدينه مباركه هم مدرسه
حنفي ومذهب شافعي ومذهب مالك ومذهب حنبل
آينده اكر مي آيد ميپرسند كدام مذهب دارد ودر مدرسه
ان مذهب ميفرستند تا علم بخواند جون علم خواند حجره ميدهند

و خلوت ميفرمايند واكر آيينه عالم است درحال حجره خلوت
ميفرمايند قال المشايخ الصوفية لا تكن من جهال الصوفية
فانهم لصوص الدين وقطاع الطريق علي المسلمين يعني مباش
از نادانان صوفيان كه ايشان دزدان دين اند وراه زنان
مسلمانان وايضا بعد نماز پيشين روز مذكور يازدهم
ماه جمادالآخر اين فقير خدمت آن امير كبير حاضر بود سيد
شمس الدين مسعود عراق جيزي شكايه وظيفه ميكرد كه امروز
نرسيده است حسن خادم را طلبيدند فرمودند وظيفه
سيد بدهند كفت جيزي فتوح برسد بدهم سيد را
كفتند وام بكن از بقال ما دام كه فتوح برسد او كفت
من از مسلمان وام نميكنم از كافر مكروه باشد بر لفظ مبارك
راندند يجوز اخذ القرض من مسلم وكافر عند الحاجه
روا باشد وام ستدن از مسلم وكافر وقت حاجت
وايضا مخدوم را زحمت بود حسن خادم را كفتند
آب زمزم بيار تا صحت كلي شود آوردند فرمودند
آب زمزم خورند همجنان برخاستند وخوردند بعده
فرمودند حديث صحاح است قوله عليه السلام ماء زمزم
لما شرب له شفاء آب زمزم بهر نيتي كه وحاجتي كه بخورند
بر آيد وايضا پاره جند مسله بر كاغذ نبشته
وان عرضه داشت يكي آنكه نماز تسبيح جه نيت كنند

جواب فرمودند نماز تسبیح شب جمعه نیت سنت کنند
متابعا لرسول الله چنانکه دعاگو میکنند و رسول علیه السلام
با صحابهٔ کرام شب جمعه نماز تسبیح بجماعت گزاردی
و غیر آن نیت نفل کنند. تکمیل اللطایف نیز پرسیدند
اول شب بگذارد یا آخر جواب فرمودند اول شب زیرا که پیغامبر
علیه السلام بعد عشاء متصل گزاردی چنانکه دعاگو می‌کنند
و نیز پرسید فضیلتی که در شب جمعه است غیر آن هم باشد
جواب فرمودند در شب جمعه فضیلت بسیار است
و نیز پرسید این تسبیحات که هزار بار و صد بار هر روز از ان
هفته مرویست مخدوم بگویند آغاز از کدام کنند و ختم
بکدام روز کنند جواب فرمودند دو روایت است
یکی آنکه از روز شنبه آغاز کنند و ختم روز جمعه کنند
دوم آنکه در جمعه آغاز کنند و روز پنجشنبه ختم کنند
ولیکن اول صحیح است و معمول دعاگو این فقیر را فرمودند
فرزند من این فوایدی که گفتم بگیرید و تسبیحات که دعاگو
میگوید بگویید تسبیح پنج وقت باید خواند ثواب بسیار است
نیتی که در دل دارد حاجت او روا شود بعد صلوة
الفجر هفتاد بار سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم بحق اغثنی یا غیاث
المستغیثین بعد صلوة الظهر هفتاد بار صلوات بعد

صلوة جنازه تن منها و لا تحتاج والا ذهب بک
یعنی شیخ مدینه گفت نماند قطب هند امروز یعنی
شیخ نصیر الدین و من می آیم از مدینه از بهر نماز جنازه او
و تو معتکف هستی بیرون آمدن روا نیست و اگر نه می بردم
ترا پس تو در مسجد به بنداران و نماز جنازه بگزار هژدهم
ماه رمضان وقت اشراق یاد انرا طلبیدم و در مسجد
بنشانیدیم تا کسی نه بیند در مذهب ابو حنیفه روا
نیست در مذهب امام شافعی رواست پس نماز
شروع کردم و تاریخ و وقت و ساعت نبشتم
واقعه همچنان بود و صلوة نماز جنازه میت غایب
آمده است زیرا که رسول علیه السلام با صحابه صلوة جنازه
نجاشی ملک حبش گزارده است و درین باب
حدیث صحاح است ان اخالکم قدمات فقوموا و صلوا
علیه و در مذهب ما نیست صاحب مذهب
میگوید که برایشان حجاب کشاده بوده اند جنازه را
معاینه حاضر دیدند گذاردند کسی را که این واقعه
باشد در مذهب ما نیز روا باشد پس روی مبارک
بروی فقیر آوردند فرمودند فرزند من این طریق
بنویسید غریبست ایضا هم درین میان عزیزی
پرسید شیخ مکه عبد الله یافعی بر جنازه شیخ نصیر الدین

حاضر بود جواب فرمودند نبود او معتکف اربعین بود
جنانکه دعاگو واگر نه حاضر می شد عزیزی پرسید
شیخ عبدالله مطری معتکف میشود از جهت متابعت
رسول صلی الله علیه السلام اربعین معتکف نمیشد هم درین میان
عزیزی پرسید مشایخ جشت عشر اخیر معتکف
نمی شوند حکمت جیست جواب فرمودند در اعتکاف
عشر اخیر سه روایتست قیل واجب وقیل
مستحب والصحیح انه سنة مؤکدة در خبر است که وقتی
رسول علیه السلام در سفر غزا بود عشر اخیر اعتکاف
فوت شد جون بازگشت در ایام قضا کرده ده روزه معتکف
شد بعد ازان فرمودند شاید مشایخ جشت بروایت
مستحب عمل میکنند ویا آنکه ایشان تزکیه نفس کرده اند
واعتکاف برای تزکیه نفس است گمان نیک بریم لقوله علیه السلام
ظنوا بالمؤمنین خیرا بس روی مبارک برین فقیر آوردند
فرمودند فرزند من این سه روایه واین حدیث
بنویس بس نبشتم وایضا روی مبارک برین فقیر آوردند
وفرمودند فرزند من سبق بخوان آغاز کردم ترتیب
درین بود در اثنای سبق زایران رسیدند خادم انرا فرمودند
زایرانرا بدار بیت تا فرزند من از سبق فارغ شود همجنان
داشتند وفرمودند در فتاوی کاملست ینبغی للمعلم

ان یقعد الابواب علی الباب او یغلق الباب حتی الفراغ
یعنی باید مرمعلم را که بنشانند دربانان بردر یا دربندانند
تا فراغ ترتیب درین بود جون سالک در شب
بیدار شود بیش از صبح نماز تهجد بگذارد تازه در کار
شود درنگ نکنند شاید صبح بدهد که مرخواجه عالم را امر
صریح است فتهجد به نافلة لک آن وقت استغفار است
وقراءة کلام الله قوله تعالی وَقُرْآنَ الْفَجْرِ اِنَّ قُرْآنَ
الْفَجْرِ کَانَ مَشْهُوْدًا وروی انه صلی التهجد قبل الصبح
ونگاه داشتن این وقت فاضلترین اوقاتست
وان از سحر تا برآمدن صبح است مگر نماز میانه شب
که آن وقت فاضلترین اوقاتست بشب که در خبر است
قال داود علیه السلام فی مناجاته الهی انی احب
ان اعبد لک فای وقت هو افضل فاوحی الله تعالی الیه
یا داود لا تقم اول اللیل والآخره فانه من قام
اوله نام آخره ومن قام اخره لا یقم اوله وقم وسط اللیل
حتی تخلو لی واخلو بک وارفع الی حوائجک یعنی مهتر
داود مناجات کرد یارب بدرستی که دوست
دارم که ترا بپرستم وعبادت وبندگی تو کنم بس کدام
وقت بهتر است بس وحی کرد خدای تعالی سوی او ای
داود مخیز اول شب ونه آخر بدرستی که هو که برخیزد

آخر شب بخیزد اول شب ولیکن ای داود دنیا بیارز شب
برخیزان وقتی است خالی تو با من خلوت ماشی
ورنه با تو بخلوت باشم و حاجات تو برآرم واگر مالک
در آخر شب بنماز مشغول بهتر که در نماز معنی استغفار
وتلاوت قران موجود است این ترتیب جمله از آغاز
سبق تا بلوغ در حق این فقیر بود وایضا هم در روز
مذکور سید صدر الدین محمد بهکری را حالتی دیگر بود که یه
میکر د نزدیک او آمدند واین دعا کردند اللهم قوه فی سبیلک
بعد ازان فرمودند بعد هر فریضه سه بار بخواند او را قوة شود
وایضا یکی بنیت اسلام آمد تلقین اسلام کردند بزبان
عرب گفتند در عرب همچنین تلقین اسلام میکنند ما امرنی الله
تعالی قبلته وما نهانی عنه فنهیته یعنی آنچه بفرمود خدای تعالی
قبول کردم واز هرچه باز داشت ما را باز ماندم بس آن
مولی اسلام را جامها دادند بوسید ندسر شسته ا
او گفت آری شسته ام اگر جنب اسلام آرد غسل
واجب شود واگر نه مستحب باشد در کتابست
ووجبه لمن اسلم جنبا والا ندب وقال مالک واحمد بن
حنبل رحمهما الله تعالی ان لم یکن جنبا وجب ترجمه نزدیک
امام مالک واحمد حنبل اگرچه جنب نباشد غسل واجب
شود باز پرسیدا گفتند بروا ز قران چیزهی تعلیم کن تا بر قول

امام اعظم

امام اعظم رضی الله تعالی عنه درست وجواز صلوة باشد
قوله تعالی فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ تا آنکه دیگر
بیاموزد ایضا در شب بیست سیوم ماه رمضان
شب شنبه بنده بخدمت حاضر بود بر لفظ مبارک
راندند سال گذشته امشب شب قدر دریافته
بودم سید شرف الدین هم وآن عورت که در اجه مبارک
او هم فاما چون امشب نیست شبها طاق بیست
پنجم ویا بیست هفتم ویا بیست نهم خواهد بود ایضا
فرمودند در مکه مبارکه ومدینه وکازرون بعضی معتکف
اربعین میشوند هم اهل علم محدثان روز عید بطعام
افطار میکنند ودر تمام اربعین با آبی ویا انک خرما ویا
میوه دیگر بسنده میکنند وبعضی طی میکنند هم درین میان
فقاع آوردند فرمودند فقاع خوردن مخالفت روافض است
شاب باشد ایشان فقاع را حرام میدارند تشبیه
خمر میکنند بعد ازان فرمودند روافض تمسک بقرآن
واحادیث میکنند روزی در درس ایشان در آمدم
وبر ایشان گفتم انا اخ لکم لا تغضبوا علی اقولکم دلیلا
سمعوا منی الکم تمسکون بهذه الآیة وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ
وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ بالکسر وترکتم الفتح وجوزتم
المسح علی الرجل وهذین القراءتین کالمعارضة بین

[illegible]

الآیتین فلا یجوز فی حالة قراءة النصب غسل الرجل وفی
قراءة الجر فی حالة لبس الخف المسح ولا یجب المسح علی الخف
الا قدر ثلثة اصابع من اصابع الید وعلی روایة الحسن
بن زیاد رحمة الله علیه لم یمسح مقدار الربع لا یجوز کمسح الراس
فقلت لهم لما ترکتم الغسل فسکتوا وما اجابوا یعنی چون در مکه
و مدینه بودم پس روافض در آمدند گفتم ای برادران شمایان از
جهت سیادت غضب نکنید بودنه تا بگویم من شما را دلیلی
بشنوید از من گفتند بگو گفتم شما این آیه فامسحوا برؤسکم
وارجلکم بکسره میخوانید و فتح نمیخوانید و هر دو قراءت
مشهور است و معارضه میان دو قراءة است همچو معارضه است
میان دو آیه و آن روا نیست و مسح بر پایها میکشید
و نمی شوئید پس چون وارجلکم بنصب خوانند در شستن
پایها باشد زیرا که عطف بر وجوهکم باشد همچو معطوف علیه است
و چون بکسر خوانند مسح موزه مراد باشد و آن رواست
پس گفتم جواب شما چیست حقی بعضی گفتند الی الکعبین
بیگوید و در مسح تا کعبین فرض نیست مگر سه انگشت
پس گفتم جواب فتح بگوئید چرا ترک قراءة کردید ساکت
ماندند جواب ندادند پس روی مبارک بر این فقیر آوردند
فرمودند فرزند من این مباحثه که تو تقریر کردی بنویسید
در ملفوظ بعد از آن بر لفظ مبارک راندند که ایشان

یعنی روافض

یعنی روافض در وضو پایها نمی شویند مسح میکشند
الحمد لله مذهب سنت جماعت را نصرت است
واگرنه دشوار شود بعد از ان فرمودند شهر بود در روافض است
سنی نادر باشد مگر الکه غریب بود یکی لحسه دوم قطیف
سیوم بحرین لحسه نزدیک مکه و مدینه است و قطیف
دراز بود در بار و بحرین میانه دریا و والی ان هر شهر
بادشاه هرمز رعیت اوست و او سنی است و منقطع
نیز از سنیان میفرستد عزیزی پرسید او سنی است
رعیت او روافض ایشان را چون سلامت میگذارد
جواب فرمودند مفضله اند علی را بر صحابه دیگر منکر نه اند
اهل بدعت اند واگر بکشد چند را بکشد حد نیست
شهر بر است و ایشان تایب شدنی نه اند بعد از ان
فرمودند بادشاه مکه و مدینه نیز روافضی است و بس ایشان
در مصر خلیفه است او سنی است پرسید از ایشان
ولایت چرا نمیگیرد سنی را ولایت دهد جواب
فرمودند از جهت آن دور نمیکنند که شریفان اند
از جهت روی پیغامبر علیه السلام و مفضله اند علی را بر
ابوبکر و عمر و عثمان و اصحاب دیگر رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
و منکر نه اند واگر منکر شوند کافر شوند موجب قتل
کردند اگرچه شریفان اند بعده فرمودند ان طرفها در عرب

ملک یمن سیدسني نادره باشد ویا آنگ غریب باشد
از ولایت خراسان وهندوستان رفته باشد وبیشتر
شریفان روافض اند وسادات خراسان وهندوستان
وولایت دیگر همه سنیا نند واین روافض ازان گویند
رفض ای ترک کہ یکي از فرزندان زین العابدین بود ایشان
اورا امام کردند وگفتند ترک ابوبکر وعمر وعثمان کن وعلي جد
خود را مقتدا کن ومذهب سنت بگذار او گفت من هرگز
ایشانرا دشمن ندارم ایشان صحابه کرام مصطفی هستند
ومذهب سنت را نگذارم فرقه‌ای گروه ترک
او کردند وبهوای نفس مذهب بد اکردند وگفتند
مسایل انشاء کنم کہ عکس مسایل سنت باشد ودین سنت را
واو را هم بدر کرد اشتند تا غایت هنوز برانند پس
روی مبارک بر این فقیر آوردند فرمودند فرزند در این
فایده کہ گفتم نوشته بنویسید پس نبشتم بتاریخ بیست
سیوم ماه رمضان روز دوشنبه وقت چاشت
بنده حاضر بود سخن در لباس رسول علیه السلام
فرمودند روز جمعه وقت خطبه وروز عید عمامه سیاه
وجامهای سیاه پوشیدی از بردیمنی سبز ازان خطبهای
می پوشند وطره عمامه گاهی در پیش بودی وگاهی
عقب پس پشت بعد ازان فرمودند صوفیان جامهای

سیاه را اختیار کرده اند یکي آنکہ متابعت پیغامبر
علیه السلام دوم زیرانچه درین حاجت شستن
نیست مگر بدیري تا بفراغ خاطر طاعت کنند
ودر جامه سپید چون ریمگین شود حاجت شستن
باشد صابون باید پس در تشویش افتند بعد ازان
فرمودند رسول علیه السلام جامه سپید هم پوشیدی
کہ در کتابست مستحب الثوب الابیض ونیز روزها
جامه پوشیده بود کہ بهای آن جامه بیست وهفت
ماده شتر بود ولي اکثر احوال برد یمنی سبز پوشیدی
پس اگر ما وقتي جامه خوب پوشیم روا باشد کہ رسول
پوشیده است وچون حضرت رسالت پناه پیر شده
بود هر کسی دست مبارک بگرفتند از صحابه تا تکیه
باشد چنانکه دست دعا گو بگیرند برای تکیه واین ما را
حجت است بعد ازان فرمودند در علم لغت است
اللبس بفتح اللام کار پوشیدن من ضرب یضرب
یلبسون الحق بالباطل یعني می پوشند کار حق را بنا حق
واللبس بضم اللام جامه پوشیدن من سمع یسمع
نظیره في قوله تعالی یَلْبَسُوْنَ ثِیَابًا خُضْرًا پس
روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزند این
بنویسید پس نبشتم وایضا هم در روز جمعه خانجهان

برادر خود را فرستاده که از بادشاه نبشته آمده است
که برادر خانجهان برا ندان بار مارا هم افتاد که خدمت
مخدوم درنگ کنند آمده شود و یا آنکه عزیزان که از
اجه بر کاب سعادت ایشان بغرض آمده اند اغراض
او در آدمرا انعام بکنند و آنچه مطلوب ایشانست
بدهند تغیر نکنند تا ایشان سلامتی با حصول
غرض در وطن مبارک باز کردند برادر خان گفت
اشارت مخدوم چیست بر لفظ مبارک راندند دعاکوی
بی ملاقات سلطان نرود شاید بار دیگر ملاقات
باشد یا نه فرزند خانجهان را بکو از جهت من نبشته
بر بادشاه فرستد که دعاکو هم در لشکر منصور بیاید
و یا آنکه بمانم تا بادشاه با لشکر منصور بفتح و نصرة باز گردد
که مخدومان ما رعایت مخدومان خود نکاه می دارند بهی
بس برادر خانجهان باز گشت بعد ازان فرمودند این
خود گفتم میگویم ولیکن سبب ماندن درین شهر
چیز دیگر هم هست روی مبارک برین فقیر و یاران
دیگر آوردند پرسیدند کسی بیکانه نیست جواب
گفتم همه یاران مخدوم اند کسی بیکانه نیست
فرمودند نزدیک آیند نزدیک شدیم ما چند یار بودیم
فرمودند درین شهر دعاکو موقوف است برای چند

جیز تا آن مرفوع نشود باز نگردد دیگر خضر علیه السلام
وعده کرده است و او برای من هدیه رحمانی خواهد
آورد منتظرم و بعضی یارانرا عرض خواهم کرد و ملاقات
خواهم داد و در چهار متبره چهار شب خواهم بود یکی
متبره شیخ قطب الدین و شیخ نظام الدین و شیخ
محمود و شمارا بشارت میدهم که با خضر علیه السلام ملاقات
خواهد شد و بعد ظهر ده رکعت ظهیر به یک سلام لازم کرد
و آن طرفها هم میگزارند البته با خضر علیه السلام ملاقات
خواهد شد و او بر سر قدر مطلع است و آنرا علم من لدنی
گویند چنانکه در قصه او با موسی علیه السلام مذکور است
و بعضی اولیا هم بر سر قدر مطلع شوند چون بکمال میرسند
از حق ندا می شنوند خلق صوت افعل و لا تفعل این بکنی
و آن مکن منتظر می باشند بعد ازان فرمودند که عهد
کرده ام تا چند یاران معتکف را فتح باب نشود باز
نگردم این فقیر شکر بجا آورد که من هم بخدمت معتکف
اربعین هستم الحمد لله علی ذلک و بعضی از یاران که معتکف
اربعین بودن شده اند شب قدر دریابند باز امید است
سبب ماندن دعاکو درین شهر اینست والا میرفتم
همدرین میان روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند
سبق بخوان آغاز کردم ترتیب درین بود سلوک

مشروع ومحمود ومكتوب بر ظاهر بسر برد تا بركت اين
شريعت راه باطن كه آنرا طريقت خوانند تا بركت تا بروي
كشاده كردد جون راه طريقت كشاده شد بر سالك
واجب كشت كه راه اكر بموافقت شريعت نباشد
اوراه طريقت هيج فايده ندهد بعد از ان فرمودند
شريعت جيست دنيا ماندن وعقبي كرفتن اول اتباع
ظاهر بايد كه ذره تجاوز نكند انرا شريعت خوانند تا از
ثمره آن اتباع باطن كه يافت احوالست دست
دهد انرا طريقت خوانند كه هيج فاسقي ويا اهل بدعتي
ويا عاصي جايي نرسد سرا نيست طريقت جيست
عقبي ماندن ومولي شدن وحقيقت ترك دنيا وعقبي
كردن ومحض مولي را اختيار كردن وبركزيدن

بيت
تارك دنيا نباشي طالب عقبي شوي اي
عجب كوئي كه عقبي جاء خانه راستي اين ترتيب جمله
از آغاز سبق تا بفراغ درحق اين فقير بود بتاريخ بيت
جهارم ماه رمضان شب جهارشنبه عزيزي افطار
طعام فاخر را از حجره طلبيدند ونزديك خود جاي دادند
عادت قديم وفرمودند خادمان را همه حجرهاء ياران رسانيد
وبعد خروج برسيدند حجره همراه طعام رسيد خادمان كفتند
بمراد خوردند الحمد لله كفتند جنانكه اين وقت همه وقت

ارشاد نسيم الحجاب جلال
بود و فتح شرابي فقير ايرا

درتفحص

درتفحص ياران واندیشه ايشان بودند وايضا
فرمودند جون مردم بي فرمان ميشوند شيطان از وايمن
ميشود كه از ان في كشت لشكر ورعيت مي شد
قوله تعالى استحوذ عليهم الشيطان فانسيهم ذكر الله
اولئك حزب الشيطان الا ان حزب الشيطان
هم الخاسرون ٥ واو در وسواس خيال آن
كس نيست كه طاعت مي آورند ودر شب
مذكور وقت تهجد بنده بخدمت حاضر بود دعائي
كه بعد تهجد دراوراد شيخ كبير است ميخواندند
جون تمام كردند عزيزي از ياران مولانا مختار
پرسيد هر دعائي كه هست مستجابست جواب
فرمودند بر حكم نص كلام مجيد مستجابست قوله تعالى
ادعوني استجب لكم وليكن در حديث شيخ
عبد القادر جيلاني رحمة الله عليه جند شرائط استجابة
دعا آورده است قوله عليه السلام ادعوا الله وانتم
موقنون بالاجابة فانه لا يستجاب الدعاء من قلب
لاهي وعنه عليه السلام للدعاء جناحان اكل الحلال
وصدق المقال وعنه عليه السلام الدعاء يتوقف
بين السماء والارض فاذا صلي علي عرج في السماء وشرط
استجابة الدعاء حتى يرفع يديه وان يبدي اصبعيه

بتاریخ بیست چهارم ماه رمضان روز شنبه بنده بخدمت
حاضر بود عزیزی بپرسید تعویذ که در آخر جمعه ماه
رمضان بیان سنت و فریضه مینویسند رواست
جواب فرمودند در وقت خطبه هیچ حرکت
نباید کرد چنانکه در نماز مگر وقتی که ذکر سلاطین
خطیب کند این زمان روا باشد که تعویذ بنویسند
و نماز گذارند و یا تسبیح گویند و یا ذکر و تلاوت
تا ذکر ظلمه در گوش نیفتد زیرا که صفتی که در ایشان
نیست بدان موصوف میشوند و این معنی در فتاوی
کاملست اذا خطب الخطیب خطبة ثانیة جوزان
یصلی او یذکر الله او یسبح حتی لا یستمع ذکر الظلمة لانهم یوصفون
بما لیس فیهم در آخر جمعه ماه رمضان تعویذ مردی بنویسند
و این آیتست وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ
أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَىٰ بَل لِّلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا
پس روی مبارک برین فقیر آوردند و فرمودند فرزند
من این آیه روایة و فایده تعویذ که گفتم بنویسید
وایضا این حدیث خواندند و فرمودند از صحاح است
قوله علیه السلام لا یکمل ایمان المرء حتی یظن الناس
انه مجنون یعنی تمام نشود گرویدن مرد تا آنکه
گمان برند بدو همه مردم که او دیوانه است مراد از مردمان

اینجا انکسانی اند که خود را حب دنیا ایشانرا
مست کرده باشد بسبب مستی خود زاهد دنیا را
دیوانه گویند عزیزی پرسید ازین دیوانه چه مراد است
فرمودند سماع دارم که مرد کامل از دنیا و کار دنیا
اعتزال نماید و روی با آخرت و کار او آرد مردمان
گویند مگر دیوانه که هیچ کاری و کسبی نمیکند نه آنکه
او دیوانه گردد او را خود ایمان کامل باشد پس روی
مبارک برین فقیر آوردند و فرمودند که فرزند من بنویسید
پس نبشتم ایضا فرمودند سالک را باید که با وضو
دایم باشد و با وضو بخسبد که اگر بی وضو بخسبد و عیاذا
من نام بلا طهارة سند بابه ولم یفتح له قط در سلوک
بروبسته شود هر که نگشایند و اگر وضو شکست
و آب موجود نباشد و یا آنکه هوا سرد باشد سالک را
باید که تیمم کند و بخسبد که تیمم نیز طهارتست مناسب
این حکایت فرمودند دعاگو ان طرفها دیده است
که مشایخ و علما اکرا اثنا خواب بیدار میشوند در حال
تیمم میکنند که زمانی بی طهارة نباشد و بعضی از ایشان
نزدیک خوابگاه روند آب موجود میدارند چون در
اثنا ان بیدار میشوند در حال وضو میسازند
و دو گانه تحیت آن میگذارند و میغلطند و دعاگو

هم همچنین میکنند پس روی مبارک بزمین فقیر آوردند
که فرزندم این که گفتم بگیرید و بنویسید خدمت
کردم وایضا فرمودند تا در دل سالک مدح وقدح
مساوی نباشد هرگز کامل نشود و مداهنت بدنیا
وآخرت نکند فرمودند المداهنة فی اللغة المیل
میل کردن مناسب این ترتیب اشعار عربی فرمودند
اشعار وما احد من السن الناس سالما ولو انه ذلک النبی
المطهر وان کان صواما واللیل قائما یقولون زراق
مرائی ویمکر وان سکیتا یقولون ابکم وانکان منطیقا
یقولون مهذرا وانکان متودا یقولون اهوج وان
کان منفصلا یقال مبذرا فلا یختلف بالناس بالمدح والهجا
ولا تخش غیر الله والله اکبر ترجمه این اشعار اینست
همچو که در صفت سالک مخدوم ترتیب فرمودند یعنی
یعنی نیست یکی از زبانهای مردمان سالم اگرچه پیغامبر پاک
باشد چنانکه میگفتند شاعر و ساحر و کاهن و مجنون
و مسحور دیگری بیچاره کجا بر آید واگر صایم دهر باشد
وقایم اللیل بگویند مرائی است که مکر میکند واگر سالک
خاموش ماند سکیت ما مبالغه است چنانکه صدیق مبالغه
صادق است گویند گنگ است که سخن نمیکند
و منطیق نیز مبالغه ناطق است واگر سخن کند بگویند

شورانگیز است

شورانگیز است تر ای لنگه کوته رنگ خود مگردان
بگفتن مدح و هجو و مترس از غیر خدا و بر خیز تکبیر بگو در
طاعت شو بعد ازان روی مبارک بزمین فقیر
آوردند فرمودند فرزندم این اشعار عربی بنویسید
که سالک را لابدی است پس نبشتم وایضا سخن
در کلاه پوشیدن افتاد بر لفظ مبارک راندند که
قلنسوة رسول الله علیه السلام قلنسوة بیضاء یعنی
کلاه رسول سپید پوشیدی پس کلاه سپید پوشیدن
سنت است بعد ازان فرمودند کان لرسول الله علیه السلام
ثلث قلنسوة احدهما بیضاء والثانیة بردة حبرای
سوداء والثالث قلنسوة الاذنین یعنی رسول علیه السلام
خدای را عز وجل کلاه یکی سپید بود دوم سیاه بود
سیوم کرم کوش واشارت بگوش خود کردند اینچنین
بود و حال آن بود که کرم کوش پوشیده بوده اند زمستان
بود و در سفر هوای سرد نیز پوشیدی بعد ازان فرمودند
که حضرت رسالت پناه با جبه نماز گزاردی و گاه گاهی
ازار و یا فوطه نبودی و نیز روزی جامها قیمتی
جبه پوشیده بود سایلی سوال کرد در حال کشید
داد و فرمود که مثل ان برای من دیگر کنند عایشه
گفت رضی الله تعالی عنها که آن جبه هنوز تمام نشده بود

که رسول علیه السلام وفات یافت بعد ازان
فرمودند روی مبارک بدین فقیر آوردند فرمودند
فرزندم این فایده کلاه بنویسید و سبق بخوان
آغاز کردم ترتیب درین بود طریق سالک را
راهی است مستخرج از شریعت چنانکه مغز خلاصه
هر چیز بیرون کشند چنانکه از گندم مایده پس اصلا آن
همان گندم بود و شریعت بیان توحید و معاملات است
و طریقت طلب کردن تحقیق آن معاملات است از
اعمال ظاهر است با وصاف باطن چون صفای ضمیر
و تهذیب اخلاق از کدورات طبیعی چون میل بدنیا
بدنیا و هوا و ریا و جفا و شرک خفی و حقد و حسد
و غل و غش و غضب و بغض و کینه و خصومت
و تکبر و عجب و حرص و رغبت و طمع و منزلت
و ریاست سری و جاه و قبول و ثناء ایشان و مانند
این شمردم جمله بیست چهار است سالک را باید
که این همه را یاد گیرد و یا بر صحیفه کاغذ بنویسد
و هر روز به بیند بی ناغه و محاسبه از نفس بستاند
که اگر یکی ازین بیست چهار در نفس او موجود شد توبه
استغفار کند و اگر موجود نشد شکر حق بجا آرد بهتر
آن باشد که دو رکعت شکر الله بگذارد که این همه که

گفتم هر سالکی

گفتم هر سالکی که صاف تر او صوفی تر زیرا که در جمله
هر چیزی تصفیه قلب و تزکیه نفس است آن طریقت است
که طارق رونده را گویند در آداب در سر
حقیقت و شارع رونده است در آداب
احکام این ترتیب جمله از آغاز سبق تا بفراغ در حق
این فقیر بود و گفتند فرزندم بنویسید که تو او دیگران را
این ترتیب کار خواهد آمد تو از من روایت کنی
بتاریخ چهارشنبه ماه رمضان وقت تهجد بنده بخدمت
حاضر بود بعد ختم مایده سحور سخن در عقل و سر
افتاد فرمودند سر بالاتر از قلب است و عقل
فروتر از و مرتبه نیز دو است یکی علوی و دوم سفلی
و مردم نیز بدو چیز مرکب است یکی بعلوی و دوم بسفلی
و علوی عبارت از بالا است و سفلی فرود را گویند
بعد ازان فرمودند سر چون علوی است مرتبه
علی خواهد و سفلی نظر نکند این که بنده از بندگان
خدای اعلی همت که باشد بقوت باعث آن و عقل
مایل در هر دو چیز است هم بعلوی میل دارد و هم بسفلی
هم بدنیا و کارهای آن عقل دهد میان هر دو مشترک است
ولیکن چون آن عقل بتوفیق الله با سر موافق شود همان
علوی خواهد و مقام عقل قلب است چنانکه در خبر است

سال سلیمان بن داود علیهما السلام یا رب
ما موضع للعقل قال فی جوف بنی آدم یعنی حضرت سلیمان بن
داود درخواست کرد یا رب کدام جای موضع عقل است
فرمان شد درونه بنی آدم و قلب درون است
بعد ازان روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند
بنویسید این را بنی نبشتم **بتاریخ بیست پنجم ماه رمضان**
روز چهارشنبه بنده بخدمت حاضر بود سخن
در ارادت و توبه افتاد فرمودند فرزندم در
عوارف است لایکون المرید مریدا حتی لایکتب
علیه صاحب الشمال عشرین سنة شیئا یعنی طالب
حق نباشد تا انکه ننویسند بروی فرشته چپ بیست
سال چیزی این هنوز صفت مرید است بعد ازان
فرمودند ان طورها بو سیدم از مشایخ و جواب
یافتم که طالب کامل نباشد مادام که این باشد بعد
ازان فرمودند اگر مرید یعنی طالب را لغزشی برسد
درحال برخیزد و بر سر آب شود و انابت کند
زیرا که فرشتگان را استامر فرشتگان چپ را منع
میکنند بنویسید تا زمان درنگ کنید شاید انابت
کند و اگر زود تر که دخو دنیکو و اگر نه می نویسید
بس باید که هر گاه ذلتی شود در زمان باز گردد و باید

که این ذلت

که این ذلت عمدا و قصدا نا شد و اگر بتقدیر الله چیزی
در وجود آید درحال توبه کند بنی گفتند فرزندم بنویسید
این فایده بنی نبشتم **ایضا** هم در روز مذکور قاضی
علاء الدین صدر جهان بوست عزیزی گفته فرستاد
که مشغول شده ام چیزی مکاشفه و کرامت نمیشود
جواب فرمودند من اشتغل لاجل المکاشفة لایفتح له قط
وینبغی ان یشتغل فی طلب الله فیکاشف له بطفیله
یعنی هر که از برای مکاشفه و کرامات مشغول شود هیچ
مکاشفه نشود تو طالب حق تعالی باش جمله بطفیل آن
خواهد نا سبب این کرامت **حکایت** فرمودند که
روزی شیخ سیدی احمد کبیر قدس الله سره در
کنار دریا طلب کشتی میکرد تا سوار شود در ان
بعضی مردمان گفتند یا شیخ مریدان تو بر لب دریا
قدم می نهند و میگذرند چنانکه بر زمین تو چرا کشتی
طلب میکنی شیخ جواب داد و گفت چیزی که احتمال استدراج
باشد چه حاجت است که برای چند درمی بران محتاج
شویم و نظر نا سبب با حق مشغول بودن نیز **حکایة**
فرمودند که روزی در خانقاه بر مخدوم والد امت
برکاته درویشی غریب مسافر فرود آمد و گفت
در شهر شما یعنی اچه شیخی را دریافتم که بدل نوحه گری

مکاشفه کند بیانی

با حق دارد و بیش بشاشت با خلق دارد جه معظم کسی است
آن شیخ جمال الدین قدس الله سره است بعد از آن
روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزند من بو سید
بس بنشستم وایضا سخن در اخلاق رسول افتاد
فرمودند فرزند که حضرت رسالت پناه جامه ستبر
بوشیدی جون پاره شدی پیوند کردی و اگر نعلین مبارک
پاره شدی خود دوختی و بر جایکه خود رفتی و جهد
جامه پینه فتق کردی بس بو من را باید که متابعت رسول
علیه السلام خود نکاه دارد در تاریخ بیست ششم از ماه مذکور
بنده بخدمت حاضر بود فرمودند که درم مهر را فرود نباید
نهاد ممنوع است زیرا که درو نقش حروف است
از جهت تعظیم بعضی نادانان جون اهل سوق نمیدانند
زیر پای می نهند بزه کار میشوند روی مبارک بوی
فقیر آوردند فرمودند فرزند من بو سید بس بنشستم
هم درین حکایت سید صدر الدین محمد بهکری افتاد
و او را جنونیت تشکل شده بود سخنها پریشان
میکفت فرمودند که وقتی یکی در تهامی رسید و آنجا
دعوی کرد که من قرابت سید جلال الدین هستم بنام
من دختری یکی از اصحاب دولخواست تکلفی شد مرا بو سید
کفتم قرابت ما نیست و هیچ نرنجیدم جون او تکذیب

کرد او

کرد او دیوانه شد بسبب کذب بس معلوم شد
ایشان را قرابت من نبود بعد از آن فرمودند این کمان
مبرید که من از سید صدر الدین محمد رنجیده ام من خود
هرکز از کسی نرنجم او خود فرزند است در انکه او از بادشاه
جامها آورد نبکان دعا کو او را از دادن جامه
درنک کردند او جیزی بد کفت من از آن هیچ نرنجیدم
ولی آن فرزند ما خولیا شده است دعا تا بسیار میکنم
جیزی تداوی هم خواهم کرد امید دارم انشاء الله تعالی صحت
دهد در شب هفتم ماه رمضان شب جمعه وقت
افطار بنده را از حجره طلبیدند عادت قدیم جنانکه
هر باری بطلبیدند نزدیک خود جای دادند فرمودند تحقیق
یقین است که امشب لیلة القدر زیرا که سک بانک
نمیکند و قطرات باران هست ومن علامات القدر
ان یمطر المطر بالتقاطر ولا یکون کثیرا ولا یصوت
الکلب وبس روی مبارک برین فقیر آوردند و فرمودند
یاران دیکر بدین عبارت فرمودند خذوا یا سیدی
هذه اللیلة لیلة القدر فاحیوها ولا تناموا فیها یوفقنا
و یرزقنا ان شاء الله تعالی این فقیر را فرمودند فرزند من
بکرید امشب را نزدیک بود شنیدم شاید یاری دیکر
هم شنیده باشد جندانکه توانستم بیدار ماندم بستر می

شب بیداری کذشت ختم قران شد امام حافظ سورة
تبت یخواند چون فارغ شد برسیدند ذات لهب
باسکون لام خواندی یا بفتح کفت بفتح فرمودند اگر کسی
ذات لهب بسکون لام خواند فساد صلوة باشد
زیراکه ذات مضاف است و لهب مضاف الیه چون ختم
تمام شد حافظ را طلبیدند جامها دادند دعا کردند
تقبل الله منک وجزاک الله خیرا و درین شب صد رکعت
نماز چنانکه دراوراد مسطور است باجماعة کذاردند بعد
نماز تسبیح و تراویح و مخدوم بعدا داء هر دوکانه چند
خرقه می پوشیدند و فرود می آوردند دریافتم که امشب
لیلة القدر است شنیده بودم که هر سال در ماه رمضان
شب قدر خرقها ملبوس میکنند و در بامداد بیاران
میدهند وقت تهجد درین شب وقت سحور
این فقیر را از حجره طلبیدند و نزدیک خود جائی دادند
بعادت قدیم بزبان عربی فرمودند چنانکه اهل علم
فهم کردند بدین عبارت یا اصحابی و رفقائی هذه اللیلة
لیلة القدر ادرکتها واثنان من اصحابی ایضا رایت
العجائب فی هذه اللیلة منها نظرت الی المکونات کلها فی السجدة
وکان ذلک فی النصف هذه اللیلة وکنت فی آخر الصلوة
تلک اللیلة اردت ان افسخ الصلوة وانا واقف فی السجدة

ما خالفت

ما خالفت الامام حتی فرغ الامام ثم وقفت فی السجدة
ودعوت فی السجدتی دعاء اصحابی الذین اعتکفوا
معی و رفقائی الذین جاؤا الی من اوطانهم ثم دعوت
جمیع من تعلق بی ثم دعوت جمیع اهل الاسلام فتمت من السجدة
کلما قمت قامت الاشیاء المکونات کلها عن السجدة وهذا
لیس کرامتی بل ادراک هذه اللیلة فی کل سنة لنا میراث
الی رسول الله صلی الله علیه وسلم چون این فقیر از بندکی مخدوم
شنیده بپای افتادم بر لفظ مبارک راندند ترا نیز دعا کردم
نام کرفته بدین عبارت فرمودند که دعا کردم الهی اجعل
ولد المنفوی سید علاء الدین من المقربین لدیک والواصلین
الیک واختم امره بالایمان واجعل عاقبته بالخیر مع الاهل
واجعله شیخا کبیرا واقض حوائجه المشروعة معافی
بدنه وان تحسن عمله وحاله وان تقویه فی سبیله وان ترزقه
العفاف والکفاف وان تجعله محبوبا فی قلوب المؤمنین
وللمتقین اماما وطول عمره بفضلک وکرمک یا مولینا وسیدنا
پس فرمودند ترا بدین عبارت دعا کردم من شرمنده
شدم باخود کفتم کیستم که برای این قدر دعا کنند ولی از
مکارم اخلاق ایشانست پس باز قدمبوس کردم کنار
کرفتند و برادر نیز قدمبوس کنانیدم فرمود برادر
شما را نیز قدمبوس دعا کردم پس این فقیر باخود کفت

دعاء ایشان مستجابست خصوصا در شب قدر در حال
سجده کردم پس دوگانه شکر گزاردم بدین نیت که مراحم یاد
کردند چون یاران بزرگ چنین کرم در حق من از مخدوم
شنیدند این فقیر را مبارکباد کردند و معانقه نیز با خود این
بیت رباعی خواندم و از انبشتم **قطعه** رهی نیرویم و چاره نمیدانم
مگر که صحبت مردان مستقیم احوال سزد که صدر نشینان
بارگاه قبول نظر کنند به بیچارگان صف نعال **بیت**
چیزی می بودم بجنگل ناگهان در گره آتش فتادم جملگی
آتش شدم صحبت اینچنین اثرها دارد خصوصا صحبت
ان بزرگوار قطب عالم مخدوم جهانیان بعد ازان فرمودند
دو خرقه یکی این فقیر را و دوم برادر این فقیر را عطا کردند
پوشانیدند و گفتند الهی توجه بتاج الکرامة والسعادة
و وفقه بانواع العبادة بعد ازان فرمودند لیلة القدر خیر
من الف شهر چه باشد این ثوابه چیز بی عبادة احیایه و ادراک
الف شهر یعنی ثواب او بهتر است از هزار ماه که عبادت
کنند بعد ازان فرمودند یعنی قدر چه باشد یعنی تقدیر الامور
والقضا یا و فرق است میان شب براة و شب قدر
که براة گویند کتابة نامها را دران شب هر چیزی براة
کتاب میشود و شب قدر تقدیر حکمها میشود و ذلک
قوله تعالی حم والکتاب المبین انا انزلناه

في ليلة مباركة انا كنا منذرين فيها يفرق
كل امر حكيم ای تقضی در تفسیر مدارک دو قول
آورده است بقول اول شب قدر و این صحیح و بقول دیگر
شب براة است عزیزی بوسید در شب قدر که گوان
هم بسجده میکنند فرمودند جمادات است خلق حیات
میشود در سجده میشوند و از آدمیان سجده نمیکنند مگر کسی را
که معلوم باشد ببینند ایشان را در سجده او هم در سجده
شود بعد ازان این بیت منظومه است خواندند **شعر**
ولیلة القدر بکل الشهر دایرة عیناها فادر ای لیلة القدر
بکل شهر من رمضان دایرة ابیحنیفة و عندهما معین کذا السماع
کالی فی الملة یعنی شب قدر بتمام ماه رمضان میگردد و نزدیک
امام اعظم و نزدیک ابویوسف و محمد معین است
آن طرفها در مکه سماع دارم ازین بکل الشهر تمام ماه رمضان
مراد است نه تمام سال اگر الحنان بودی و گفتی ولیلة القدر
بکل سنة دایرة دلیل اینست و فتوی هم برین باید چند
در مکه مبارک بعد ازان فرمودند فرزند هم این فایده که
بگفتم بنویسید بس بنشستم **در شب اخر جمعه بیست ششم**
ماه مذکور بنده بخدمت حاضر بود فرمودند در وقت
بانگ نماز سخن نباید کرد و استماع می باید کرد که در فتاوی است
کامل استماع اذان مسجد الحی واجب لمن کان فی البیت

وان کان حاضرا في المسجد لا یجب لان اجابة الفعل اولي
من القول او در فعل اجابة کرده است و در مسجد حاضر
شده وهم در فتاوي کامل مذکور است التکلم عند الاذان
والاقامة مکروه لقوله علیه السلام من تکلم في الاذان
خیف له زوال الایمان ومن تکلم في الاقامة منع من السجدة یوم
القیمة اذا امروا بالسجدة فسجد المؤمنون تحت العرش
یعني سخن کردن در بانگ نماز و اقامت مکروه است زیرا که
رسول گفت هر که سخن کند در بانگ نماز خوف زوال ایمان
او باشد و هر که سخن کند در اقامت باز داشته شود
روز رستخیز از سجده چون فرمان شود بسجده و همه
مؤمنان سجده کنند او نتوانند هر چند که خواهد اصلا نشست
او تخمه کو یا سیخ در زده اند بس روي مبارک برین فقیر
آورده فرمودند فرزند حي بنویسید این که گفتم بر نبشتم
وایضا نا بات ارانید ندیکي برای بنده و دوم برادر بنده
ارزاني فرمودند و یاران را بخش کردند وخود هم خوردند فرمودند
سر فه مرا از حمت میدهد و بعضي یاران را نیز و نابات
خارق سرفه است وخادمان را گفتند تا صحنکها بخرید تا
روز عید کار آید و درین شب دو مسواک یکي این فقیر را و دوم
برادر این فقیر را ارزاني فرمودند بعد ازان فرمودند در مکه
مبارکه پیش از نماز عید همه حاضر میشوند و پیش از نماز

فطر سنت است

فطر سنت است افطار و در عید اضحی افطار بگوشت
قرباني سنت است و دعا گو پیش از خطبه عید اضحی کسانرا
میفرستند تا قرباني ذبح کنند و طعام موجود کنند چون
باز نگر دیم با صحاب هم بران افطار میکنیم که سنت است
عزیزي پرسید در مکه و مدینه مبارکه شیر و خرما میکنند
و میخورند جواب فرمودند اگر شیر و خرما مسنون بودي
آن طرفها خرما ستان بسیار است هر خانه شیر و خرما میکردند
براندازه حمت ولیکن سنت نیست و نیز عزیزي پرسید
که دست مالیده هم طرفها میکنند جواب فرمودند در مکه
و مدینه این رسم نیست این رسم دیار هندوستان است
بتاریخ بیست هشتم ماه رمضان روز شنبه این فقیر بخدمت
حاضر بود در روي مبارک برین فقیر آوردند و فرمودند فرزند
من سبق بخوان پس آغاز کردم ترتیب درین بود که شارع
رونده است در اداب احکام و طارق رونده است
در آداب سر حقیقت مثلا اجابه نگاه داشتن از لوث
نجاست و تن از معصیت شریعت است و دل نگاه داشتن
از کدورات بشریة طریق و طریقت و خاطر از غیر خداي
عز و جل نگاه داشتن حقیقت و روي بقبله آوردن
شریعت است و روي دل بحضرت حق داشتن طریقت است
و درین ملازم بودن حقیقت است و انبیا علیهم السلام

مراد طریقت مطلب

امت را شریعت فرمایند وخود در راه طریقت روند
از برای تخفیف ایشان وتخفیف خود اگر کسی را از امت
همت عالی یار او کرده و خواهد که بحقایق برسد سلوک
طریقت پیش گیرد تا از درجهٔ عوام برآید وبدرجهٔ خواص
در آید بعد ازان فرمودند زکوة شریعت از دویست
درم شرعی پنج درم شرعی واجب است وزکوة طریقت
هر دویست واجب است وزکوة حقیقت آنچه از دل
غیر الله است بیرون افکنند مصراع یا خانه جای رخت
بود یا خیال دوست قلب المؤمن حرم الله تعالی وحرام علی
حرم الله ان یلج فیه غیر الله بعد ازان فرمودند حقیقت
شریعت است تا شریعت محکم نگیرد هرگز بحقیقت
نرسد وحقیقت همه بجا آوردن مندوبات است یعنی
مستحبات نه آنکه بجا آوردن روایات رخصت
وحیله که در شریعت رخصت وحیله روا باشد که برای
ضعیف حالان نهاده اند و در طریقت رخصت روا نباشد
واکثر روندگان ازین غافلند زیرا که رخصت
وحیله ذنب حال ارباب طریقت باشد که حسنات
الابرار سیات المقربین ای حسنات ارباب الشریعة بالرخصة
والحیلة عند المقربین سیاتهم زیرا که ارباب شریعت
بعزیمت بروند و در عزیمت رخصت روا باشد واگر نه گران

بار شوند

بار شوند و هلاک گردند واصحاب طریقت بهمت
سلوک میکنند و در همت رخصت روا نیست
شارع در شرع دو چیز نهاده در رخصت یک اجر
و در عزیمت دو اجر وان همت است پس روی مبارک
بطرف فقیر آوردند فرمودند فرزند من بنویسید که این
ترتیب ترا بکار خواهد آمد که دیگران را خواهی کرد شرط
شیخیت همین علوم ثلث است که ترا تربیت کردم و تو تا
از من گرفتی تا این هر سه علم نباشد یعنی شریعت وطریقت
وحقیقت هرگز بمقام مشایخ نرسد زیرا که این مقام ارشاد است
تا خود ندانند دیگران را چه گویند واگر صادقی باشد در وی این
هر سه علم موجود نباشند ولی نگویند چنانکه شنیدم
جاهلی را شیخ میگویند کسی که از علم شریعت عاجز باشد
او طریقت وحقیقت را کی داند شریعت چون بیوه است
وطریقت وحقیقت بمثابه امور است بر سلطان هم گفته
بودم این معنی چه دانم هنوز او را شیخ میگویند یا نه حاضران
مجلس گفتند این زمان او را اکثر کسی دانند از علما و فقها
واشراف شیخ میگویند مگر جهالان که ایشان میگویند بعد ازان
ازان فرمودند سالک را باید که در مقامی که نرسیده
باشد ازان سخن نکنند که نداند و در وی گفتن شهرت
طلبد تا خلق بدانند که این سالک است واو نباشد از خدای

این هر سه علم

بستر سعد در مکه مبارک شنیده ام که شیخ رکن الدین
این بیت بسیار خواندی و گریه زار کردی درین محل
ایشان نیز بکا کردند و بارها خواندی بیت
از هیبت آن دو راه خون شد دل من تا خود بکدام
ره بود منزل من قوله تعالی فریق فی الجنة وفریق فی السعیر
بعد ازان فرمودند مرید را باید که صحبت پیر کند افعال
او بگیرد واگر این دولت میسر نباید او را دعا که از پیر روی
باشد هم بوان کار کند اگرچه اندک باشد واگر از خود چیزی
بگیرد آن از هوای نفس بود اگرچه شبانروز هزار رکعت
نماز کند و تمام سال روزه دارد قوله تعالی افرایت من
اتخذ الهه هویه ونهی النفس عن الهوی
فان الجنة هی الماوی بعد ازان فرمودند که امام شبلی
قدس الله تعالی روحه ازو پرسیدند زکوة چیست
او گفت از زکوة فقها میپرسید یا زکوة اولیا پس زکوة
فقها از دویست درم پنج درم و زکوة اولیا الخ موجود است
بعد ازان فرمودند در قوة القلوب مذکور است لا یجوز الذخیرة
للسالک الا لاجل قضاء الدیون لو کان السالک مدیونا ولا
لاجل انفاق اهله ان کان متاهلا اعنی طریقة اگر ذخیره این
نکند پس رعایت شریعت می باید یعنی روا نیست
ذخیره کردن مر سالک را مگر از بهر ادای دیون اگر وام دار

باشد

اگر وام دار باشد و دیگر از بهر نفقه کردن اهل خود اگر
متاهل باشد بعد ازان فرمودند برین فقیر فرزند من بنویسید
عزیست که شما و یاران ترا کار خواهد آمد این ترتیب
جمله از آغاز سبق تا بفراغ در حق این فقیر بود از سبق
فارغ شدم وایضا فرمودند که فرزند من قاضی علاء الدین
صدر جهان نیک مخلص دعاگو است او را نیز دعاگوی میکنیم
در شب بیست هشتم ماه رمضان شب یکشنبه
بنده را وقت مائده از حجره طلبیدند و نزدیک جای دادند
بسعادت قدیم بر لفظ مبارک راندند که در شب قدر جمله
اشیا مکونات سجده میکنند عزیزی پرسید چون سجده
میکنند جواب فرمودند جمله جمادات را دران شب
خلق حیات میشود پس سجده میکنند و این معنی در علم کلام
درست است مناسب این حکایت فرمودند که بر مخدوم
بزرگ جد دعاگو دامت برکاته چوبین کاسه بود چون
ایشان در حجره بذکر مشغول میشدند ان کاسه چوبین
نیز با ایشان در ذکر شدی اینست خلق حیات جمادات
عزیزی از شیخ عارف صدر الدین پرسید که در حجره سید
دیگری نیست و آواز ذکر چنانکه دو کس گویند بر می آید
شیخ گفت با ایشان کاسه چوبین است او موافقت
میکند بعد ازان فرمودند آن کاسه چوبین بمیراث برین

دعاگو رسیده است بتبرک داشتم همه درین جهان عزیزی
بو سعید که در شب قدر آسمانها سجده میکنند پس آسمانها
از جمادات است جمله در سمت بیت المعمور سجده
میکنند در چهارم آسمان داشته اند آن روز که طوفان
مهتر نوح شد پیش از آن در زمین کعبه بود وهم مجازی
برابر خانه کعبه است چنانکه اگر سنگی از آنجا باندازند بربام کعبه
کعبه افتد مناسب این حکایت فرمودند روزی دعاگو
بر عزیزی فرود آمد دیدم از پیش ناپیدا شد بعد زمانی
آمد پرسیدم کجا بودی گفت نمازی در بیت المعمور
رفته بودم در زمانی چهارم آسمان رفت وآمد عزیزی
پرسید جنید هزار سال راه چون رفت وباز آمد جواب
فرمودند برایشان طی میشود قدم قدم میروند طبقات
آسمان بمثابه نردبان میشود وطی همچو طی زمین است یعنی
چنانکه رگ زمین میکشند که آسمان نیز میکشند واین در عقیده
نسفی در علم کلام در بیان کرامت ولی مذکور است
الکرامة حق فیظهر الکرامة علی نقض العادة فالولی یطیر
فی الهواء ویمشی علی الماء ویصعد الی السماء وغیر ذلک
من الاشیاء فکل ذلک معجزة نبی من الانبیاء فیظهر لواحد
من ولی امته لکن بشرط اتباع نبیه قولا وفعلا وحالا ومن
خالف هذا فلیس بولی یعنی کرامت حق است ظاهر میشود

کرامت بر خلاف

کرامت بر خلاف عادت پس ولی در هوا میپرد و بر آب
رود و بر رود بر آسمان وآنچه بدین ماند از ایشان این معجزه
پیغامبریست پس ظاهر میشود و هر یکی را از امت او بشرط
متابعت پیغامبر خود در گفتار و کردار و رفتار و اگر مخالفت
ازین سه یکی کند هر که ولی نباشد درجه مشیخت است
بالاتر و درجه ولایت بالاتر از مشیخت است و هیچ درجه
بالاتر از درجه صدیق نیست که درجه صدیق نزدیک
درجه نبی است کل من یخطای بدرجة الصلاة حصل له درجة
النبوة وذلک قوله تعالی اولئک الذین انعم الله علیهم
من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین
وحسن اولئک رفیقا ه وازین شهدا حاضران
حق مرادند یقال فلان شهد ای حضر بعد از آن فرمودند
که صدیق صیغه مبالغة است که فعیل برای مبالغه راست
ووجه اشتقاق او دو نوع است سماع دارم یکی وجه آنکه
مشتق از صداقة است وهو ذکر المحبت پس معنی
چنان باشد که ذکر خدای صدق گویند ووجه دوم وهو
کثرة التصدیق پس معنی چنان باشد که بسیار راست
داشتن ولیکن اول متفق علیه است یعنی بشتر بوده اند
ازان فرمودند در امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی الله تعالی
عنه این هر دو موجود بود هم کثرت محبت وهم کثرت

تصدیق تا چنین آورده اند که چون از حضرت رسالت
پناه شنیدی انکار نکردی که رسول گفت علیه السلام
انا وابو بکر کفرسی رهان سابقان لو تقدم فآمنت به ولکنی
تقدمت فآمن بی یعنی من و ابو بکر دو اسپ را مانیم که در
تک شوند اگر او پیش رفتی من بر وی ایمان آوردمی یعنی پیغامبر
شدی ولیکن من پیش رفتم پس ایمان آورد او بمن یعنی
پیغامبر مرا شد قوله علیه السلام لو کان نبی بعدی نبیی لکان ابو بکر و قوله
آخر لو وزن ایمان ابو بکر مع ایمان جمیع امتی لرجح ومثل هذا کثیر
فی ذات ابو بکر وهو افضل الصحابة رضوان الله تعالی عنهم
اجمعین پس روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزند
من این فواید و هر دو وجه صدیق بشنو سپید نبشتم بعد از ان
فرمودند فرزند من چون سلوک طریقت دانستی
بدانکه نخست باطن را صاف می باید کرد تا بتدریج حل
مشکلات طریقت در دل وی پیدا آید و داند که اولیا عالم الله
و آن علم با وجود ولایت هم باشد علم همین طریقت است
در طلب آن بپوید روز و شب ظاهر و باطن بر درگاه خداوند
عالم حاضر باشد یکزمان از وی غایب نبود و از علایق
و زواید خلق دل را اعراض کند و بتصفیه باطن و مراقبه
مشغول باشد که شرط طریقت جمعیت دلست
که خاطر متفرق از حق دور باشد اگرچه در نماز باشد

چون دل جمع

چون دل جمع شد متقی گردد و نسبت بنده بر درگاه
خداوند همین تقوی است قوله تعالی ان اکرمکم عند الله
اتقیکم ای ابعدکم عن التعلقات وافضل الاعمال
ثلثة قطع العلایق وحفظ الدقایق وادراک الحقایق
وقطع العلایق مثل درس المدرس وختم المقابر وامامة
المساجد وکسب المکاسب وامثالها محل ذلک من العلایق
وحفظ الدقایق در دل سالک معاینه باشد بر لحظه آنرا
بدون نرهد و ادراک حقایق آنچه ماهیة دقایق است
دریابد و هر که این سه خصلت موجود است او صوفی است
و عبارت از صوفی مرکب است لانه مشتق من الصفة
وهی التوبة وارباب صفه را که اصحاب صفه میگویند
که بنیان طریقت اند هیچ توبه نیست الا آنکه انا جلیس
من ذکرنی کفایت است پس بنیان راه ذکر باید نهاد
پس روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزند من
هیچ تعلق داری عرضه داشتم اگر تعلق بودی مدة
ده ماه صحبت مخدوم جهانیان میسر نشد نیاوردی
الحمد لله هیچ تعلق نیست بمراد صحبت کرده اند بعضی
یاران که دعوی سلوک دارند گفتند چرا صحبت
غنیمت نگیرند جواب گفتند تعلقی دارم بعضی گفتند
تعلیم صبیان و بعضی گفتند ختم مقابر و بعضی گفتند

درس مدارس و بعضی گفتند بکسب مشغولم شکر حق
گزاردم اگر مارا تعلق بود همه جه میکردم که جون ایشان
نمیشدم این ترتیب جمله از آغاز سبق تا فراغ در حق این
فقیر بود بتاریخ بیست نهم رمضان روز یکشنبه
بنده بخدمت حاضر بود ذوالکری کلها آورد خادمان را گفتند
که همه را بدهید تا بوی کنند برای مخالفت روافض که ایشان
بوی کردن کل ریاحین را ناقض وضوء میدانند پس هر که
مخالفت ایشان کند ثاب باشد و ایضا فرمودند
مصلی را باید که در نماز معانی قرآن در خاطر بگذارند جنانکه
هیچ جیز از معانی مرفوض نشود و هیبت کلام متکلم در
دل او متمکن باشد که کلام خداوند است که صفت
او متکبر و جبار است نه بینی اگر بادشاه مجازی بجانب
نایب غیبت و یا بجانب مقطع فرمان نبشته فرستد
در دل او و رعایا جه حد خوف افتد و همه حاضر شوند و گوش
دل بران آرند تا جه فرمان خواهد شد و این قرآن فرمانست
از بادشاه حقیقی بجانب بندگان خود حقیقی کتابیست
و اصل در و آنست که در ذکر او باشند و او را یک
لحظه غایب ندانند بلکه حاضر دانند قوله تعالی و لا
تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون و هو اقرب
الیه من حبل الورید او نزدیکتر است از رگ جان بنده

بجان بنده

بجان بنده پس کسی که جندین نزدیک باشد کازو غافل
و غایب شوند و کفران و معصیت او ورزند و حیل
و رخصت کی جویند مناسب این حکایة فرمودند
که دعاگو آن طرفها از مشایخ کبار صفت شیخ جمال الدین
شنیدم که ظاهر با خلق بشاش بودی و باطن با حق
انیس و رسول را جون فرمان شد و قل رب زدنی
علما قال علیه السلام اللهم اجعل نائحة فی قلبی تعلیما الا انه
ای بارخدایا در دل من اندوه عشق و درد شوق باشد
زان سر این معنی است که شاعر گفته بیت از دوست
بیادگار دردی دارم آن درد بصد هزار درمان ندهم
بعد از آن فرمودند روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند
فرزند من این فواید که گفتم بنویسید و سبق بخوانید
آغاز کردم ترتیب درین بود بدانکه مبتدی را بعد
تحقیق الارادة ای الطلب و صحة التجرید ای التجرید
من العلایق باید که پیری پخته و مشفق و کار دیده و آفات را
شناخته طلب کند و ملازم صحبت او شود جنانکه تو
ملازم دعاگو می باشی و اقل صحبت اربعین است
و اکثر را حدی نیست زیرا که هر درخت که خود روی
بود میوه او حلاوت ندهد که مرید در ابتدای غلبه
طلب و از حرارت شوق متحیر گردد در صلاح

مطلب

و فساد خود تا پیری کامل در احوال مرید تصرف کند
و از احوال باطن او بصفا و انوار خود شناسد و از بد و
نیک او را بیاگاهاند فواید بر روزگار مرید عاید کند
که در راه خطر بسیار است پس پیر بمنزله بدرقه ماند که راه
راهبری کند که امن و خوف راه سلوک را یافته باشد
و بمقام رسیده مشایخ کبار گفته اند هر که کار در طریقت
برای خود کفایه کند او بهیبت بر ستی هر دو ربود پس
طلب این معانی را صحبت شیخ باید کمترین صحبت باری
اربعین هر که این هم نکرد او دعوی دیگر چه کند و ارادت
صادق باید که ارادت در طریقت چون نیت در عبادتست
چنانکه عبادت بی نیت هیچ قدر ندارد در طریقت
که هست ارادت خالی هست هیچ مرتبه نگیرد بعد از ان
فرمودند در سلوک هر جا که ذکر ارادت باشد یعنی او طلب
حق باشد اصلی در سلوک اگر خواهی فرزند من راه رفته
شود و نخست پیش نهاد از خود بردار انگاه قدم در
راه حق بسپار که این کار نی بهمت است نه بهمیت یعنی
ارزو قوله تعالی للانسان ما تمنی و درون از برون
بشناس و برون از درون معلوم کن تا این معلوم نشود
سلوک میسر نگردد و این علم ذوقیست من لم یذق
لم یدر قال علیه السلام لن یلج فی ملکوت السموات من لم یولد

م[رتین]

مرتین اعنی مرة بولادة الطبیعة و مرة بولادة المعنویة
و هو ملازمة الصحبة الشیخ الذی نایب النبی تا مشایخ
صوفیه نواب پیغامبرانند و تصوف را سه مرتبه نهاده اند
تا هر سه جمع نشود تصوف نبود و بکمال نه پذیرد قال المشایخ
الصوفیة التصوف اوله علم ای بالعلوم الثلثة المذکورة
وهی علم الشریعة و علم الطریقة و علم الحقیقة و اوسطه
عمل و آخره موهبة یعنی مرتبه اول تصوف علم است نه آنکه
علم شریعت مجرد مراد است بلکه سه علم مذکور که ترتیب
کردم و لوازم گرفتی و مرتبه وسط یعنی میانه تصوف عمل است
و مرتبه سیوم موهبة من الله تعالی و لکن و لا من الکسب
که علم بی عمل ناقص است و عمل بی علم ناتمام و علم و عمل بی موهبة
یعنی بی بخشش از حق رسم است و علم و عمل از آفات رسته
باید تا خاصیت او روی نماید نفس خبیس است بیک
احسنت جهانی بفروشد بعد از ان فرمودند اگر مرید
یعنی طالب یک اربعین بصحبت پیر هو خود مشغول شود
چنانکه شما در ذکر گویید حق تعالی او را مکاشفه شاهدات
روزی کند اول آنکه کشف شاهده روی زمین
تمام دنیا از شرق تا غرب معاینه کند بعد از ان بترک
النظر الیها باطن زمین کشف شود چون اهل قبور
و گنجها در زمین و زمین فرزمرد و مروارید و مانند آن

بعد ازان بترک النظر الیها مکاشفهٔ آسمان ها مشاهده
شود و برهم زود تا عرش و کرسی و بیت المعمور طواف
کند و بهشت و دوزخ برسد قوله تعالی وما یلقیها
الا ذو حظ عظیم از بالا فرود آیند نظر بر گرفتاران
دنیا که مانند اند همی افتند میگویند کاشکی اگر ترک دنیا
گیرند ایشان فرمودند مرتبه صاعد شوند یعنی بالا می روند
مناسب این حکایت فرمودند که درویشی را این
واقعه بود چون از بالا فرود آمد گرفتاران دنیا را دید
شفقت آمد از حال گرفتاری ایشان کاشکی ایشان
نیز بالا تر روند بعد ازان کشف لوح میشود جمله
تقدیرات در نظر در آید مناسب این حکایت
فرمودند دعاگو روزی در مجلس شیخ قطب عالم رکن الحق
والدین حاضر بوده ام بخدمت ایشان لشکری آمد و پای
بوس کرد و بنشست التماس بیعت کرد شیخ تلقین
توبه نمیکرد الحاح بسیار میکرد عزیزی بود شمس الدین
نام جد مادری شیخ الاسلام او گستاخ بود گفت مر
شیخ را این عزیز الحاح میکند چرا تلقین توبه نمیکنی
شیخ گفت بلند چنانکه همه مجلس شنیدند ابو الفتح بیچاره
چه کند در لوح محفوظ می بینم هنوز چندگاه گناه خواهد
کرد بعد ازان مشاهده انبیا بعد ازان مشاهده پیغامبر

خود میشود

خود پیغامبر میشود و آخرین مشاهده همین که گفته اند بعد
ازان مشاهده حق تعالی شود که عین قلب ببیند و بیشتر
احوال در نماز ببیند واین معنی در سنت و جماعت
ظاهر است قوله تعالی وان الی ربک المنتهی واین مرتبه
نهایت است که منتهی وقتی گویند اینجا برسد که مشایخ صوفیه
گفته اند الطهارة فصل والصلوة وصل فمن لم ینفصل
فی الطهارة عن الکونین لم یصل فی الصلوة الی صاحب
الکونین اگرچه کار بدینجا برسد هم در خوف می باید بود
مناسب این فرمودند که دعاگو در مکه مبارکه شنیده
از مشایخ چون شیخ قطب عالم رکن الحق والدین قدس الله
سره و روحه چون شبها جمعه و دوشنبه در خانهٔ
کعبه حاضر شدی بر مشایخ آن زمانه این بیت خواندی
و گریه و زاری کردی مثنوی از هیبت آن دور راه
خون شد دل من تا خود بکدام ره بود منزل من فریق
فی الجنة و فریق فی السعیر و خود هم و یاران نیز گریستند
حزنی و خوفی پیدا آمد بعد ازان روی مبارک بوین فقیر
آوردند فرمودند فرزند من بنویسید بس نبشتم واین
ترتیب از آغاز سبق تا بفراغ در حق این فقیر بود در
شب سی ام از ماه رمضان وقت مائده این فقیر را از
حجره طلبیدند و نزدیک خود جای دادند بعادت قدیم

نمک طلبیدند و فرمودند شیخ در عوارف حدیث
صحاح آورده است از وصایا قوله علیه السلام یا علی ابدا
بالملح واختم به فان الملح دواء من سبعین داء یعنی ای علی
در طعام آغاز بنمک کن و ختم بنمک کن پس بدرستی که نمک
دواء هفتاد رنج است بتاریخ سیوم ماه رمضان روز دوشنبه
بنده بخدمت حاضر بود بلفظ مبارک راندند پرسیدند
هلال طالع نشده است شب را کسی آمد و گفت طالع شد
و نبود یاران گفتند طالع نشده است بعد از ان فرمودند
درویشی از ماه رمضان شب را چون شنید که هلال
فطر طالع شد شنیدم که گریه میکرد و این حدیث یاد آید
من فرح بدخول رمضان واغتم بخروجه خرج من ذنوبه
کیوم ولدته امه یعنی هر که شاد شود بدر آمدن ماه رمضان
واندوهگین شود به بیرون آمدن او بیرون آید از
گناهان همچو روزی که بزاد مادر او وایضا فرمودند
علم را باید که عامل باشد که در حدیث است صحاح است
کل عالم لم یعمل بعلمه فهو مسخرة الشیطان یعنی هر عالمی که عمل
نکند بعلم خود او مسخرهٔ شیطان است پس عالم را چاره
از عمل نه تا ازین تهدید و وعید خارج شود وایضا
روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند این هر سه حدیث
بشنیدی و فرمودند فرزند من سبق بخوان پس آغاز کردم

ترتیب درین بود

ترتیب درین بود مشایخ صوفیه رضوان الله علیهم
اجمعین را بحکم صفا و نظر بر اسرار آثار قرآن و حدیث
رسول افتاده ان لکل آیة ظهرا و بطنا طریقه دل راه
شوند و مریدان را بر غیبت و اغرا کردند ایشان را درین
میان تجربه افتاد از احوال خود و از احوال مریدان مقدمات
ساختند و از ان مقام مقدمات نتایج را استخراج کردند
و بر آن نتایج احکام نهادند حکم اول آنکه چون حق تعالی دیده
یکی را بر افعال بگشاید تا نیک را نیک داند و بد را بد
شناسد و ارادت را ارادت داند ناگاه یکی
از مقبلان درگاه و مقبول الله اقبال و قصد تبدیل احوال کند
تا آن مقبول الله درین افتاده را بر گیرد و این کم مسئله را
در بر برد و او را از دست نفس اماره باز بستاند و از
چنگ آن مکاره خلاصی نماید دوم آنکه اگر او را فتوری
یعنی کسلی و کاهلی پیش آید و قصوری نماید از راه لطف
ترغیب کند که نفس بحکم مجاورت دنیا بر وی استیلا
یافته است و بقبضه مصاحبت ابنای استعلا جسته
سیوم آنکه او را خلوت فرماید از املاک و اموال ترغیب
کند بر مثال احوال چهارم آنکه او را منع از قرابتان و خویشان
بدو و باز دارد از شنیدن کلام ایشان که هر چه مریدان
در سالی خود بر کنند ایشان در ساعتی در دل او نشانند

وگویند ده تا نفس تو قوله تعالی الاخلاء یومئذ بعض
بعضهم لبعض عدو الا المتقین ویوم یعض
الظالم علی یدیه یقول یا لیتنی اتخذت مع الرسول
سبیلا یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا لقد اضلنی
عن الذکر بعد اذ جاءنی وکان الشیطان
للانسان خذولا یعنی دوستان روز قیامت
دشمن گردند مگر متقیان وآنروز ظالم نفس بازوها
خود بگزد وگوید ای کاشکی نگرفتمی فلان را دوست خود
که هر آینه بدرستی که او مرا گمراه کرد از ذکر بعد آنکه بیامد
مرا بلی آن دوست من بمنزله شیطان بود که خذلان
و او زیان کاری کرد پس مرید را این محقق شد که نفس را
جنس برآرد و او را بهیچ حال بیرون نگذارد وگوید
ای نفس اگر این بار بیرون شدی آوردن دشوار است
زیرا که اول ونمیدانست که مرا این طلب چه پیش
خواهد آمد وچه رنج خواهد رسید اکنون این بلا دیده
و آفات دانسته عنان کشیده اگر خواهی بعد رنج باز
نتوانی آورد بیت زنهار دلا چو باز آمدی باز مرو
دشوار بود که رفته را باز آرند چون مرید را از ملازمت
صحبت شیخ این معلوم شد هیچ وجه روا ندارد که بجز اسم الله
بر زبان راند وبجز این نام استماع او نگیرد و بجز مراد الله

در چشم او بیاید

در چشم او بیاید وبجز الله از نفس او بر آید تا در استغراق
آن چنان شود که آن مرید صادق گفت از وی پرسیدند
چه میگوئی گفت الله وکجا خواهی شد گفت الله وچه
خواهی کرد گفت الله هر چه از وی پرسیدند همچنین الله گفت
استغراق این نام بر وی چنان مستولی شد که از خود فانی
شد بیت خصم بسی طعنه زد و دوست بسی پند داد
عقل مرا حلم بر تو بود گوش بر ایشان نرفت بعد از آن فرمودند
روحی مبارک بدین فقیر آوردند وفرمودند فرزند من این
که ترتیب کردم علم ارشاد است بنویسید کار خواهد آمد
پس نبشتم واین ترتیب از آغاز سبق تا بفراغ این فقیر بود
پس فارغ شدم وایضا فرمودند برای تزکیه نفس
وتصفیه باطن همین کلمه طیبه است وطیب گویند پاک را
پس چون پاک را بچیزی استعمال بچیزی کنند پاک گرداند
وایضا فرمودند که بعضی سالکان را اگر فتح نمیشود مگر که با
وضو نخسپند پس سالک را باید که با وضو بخسپد لقوله
علیه السلام الطهارة نصف الایمان فرمودند بیان این حدیث
از محدثان آن طرف عجب سماع دارم که در هندوستان
نشنیده بودم یعنی این زمان که کافری ایمان می آرد
ماحی دو چیز می افتد یکی ماحی کفر دوم ماحی سیئات پس
مؤمن چون با وضو باشد چون کفر ندارد ماحی سیئات

افتند زیرا که وضو دارد بوی یعنی بهمی ایمان باشد
پس تا از سالک سیئات محو نشود هرگز فتح باب او نشود
که بسبی بهیچ نرسد بعد از آن فرمودند من نام علی غیر الوضوء
لا یفتح علیه ابواب السماء و لا یؤمر بالسجود تحت العرش
یعنی هر که بخسبد بغیر وضو نگشاده شود بروی درهای آسمان
و نفرموده شود جان او بسجده کردن زیر عرش
پس روی مبارک بدین فقیر آوردند فرمودند فرزندم یعنی
این حدیث بنویسید غنیمت و ایضا فرمودند بیان
این آیه از شیخ امام عبد الله یافعی عجب سماع دارم یوم لا ینفع
مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم ای لدیغ یعنی روز
قیامت نکند مال و پسران مگر هر که بیاید خدای را بدل
دردناک مارگزیده بعد از آن فرمودند در آن حال دعا گوی را
پیش شیخ عبد الله یافعی قدس الله سره این بیت
جامع صغیر عرضه افتاد که خواندم عربیه تو روح غانی قد نعیت
بنظم و بت کمابات السلیم مسهرا یعنی صاحب جامع صغیر می گوید
در دیباچه تو راحت بگیر بخواندن این کتاب بدرستی
که من رنج کشیدم بنظم کردن این کتاب و شب گذاشتم
چنانکه شب گذارد دردناک مارگزیده بعد از آن فرمودند روی
مبارک بدین فقیر آوردند فرمودند فرزند من سبق
بخوانید پس آغاز کردم ترتیب درین بود که اول

(این) کار سلوک

این کار سلوک طریقت که روز بهار عاشقان
و نوروز اسرار صادقانست تجرید و تفرید آنست
تجرید آن باشد که هر چه امروز در آنی از آن آیی و تفرید
آن باشد که در بند فردا نباشی مثنوی
امروز و پرودی و فردا هر چار یکی بود تو فردایی
یعنی تو از این فردا و دوم کار خلوت ظاهر و باطن است
خلوت ظاهر آن باشد که روی بدیوار آرد تا آنگاه که جان
بسپارد و دنیا را با اهل آن گذارد خلوت باطن آن
باشد که اندیشه غیر از دل بشوید و غبار اظهار و اسرار
بروید سیوم کار یک ذکر و یک فکر کردن و این معنی بقطع
علایق حاصل شود که صاحب علایق دل او متفرق
بود پس متفرق از حق متفرق باشد و این بشارتست
مرا که بیاید جای که از کار وی بود صفوت و صفت
دیگر نکنید و در میزانی که چه فکر افکار دیگر نسنجد از کار
اغیار و افکار اسرار اسلام احراج بود چهارم کم گفتن
و کم خوردن و کم خفتن اختیار کنند که این حوصله حد است
مر نفس را این جمله ترتیب از آغاز سبق تا بفراغ در
حق این فقیر بود فرمودند فرزندم این جمله که تو اثر نیست
گفتم از علوم ثلثه یعنی علم شریعت و طریقت و حقیقت
بنویسید که شما را و یاران را دستور خواهد بود پس

نبشتم و درین روز یعنی در بیست نهم ماه رمضان
روز یکشنبه وقت چاشت این فقیر را سالی بخدمت
تمام کرد شد چون تمام کردم این دعا کردم اللهم احدنا وسددنا
والهنا رشدنا بفضلك وکرمك یا مولینا و سیدنا پابوس قدمبوس
کردم بر لفظ مبارک راندند فرزند من درین رساله علوم
ثلثه وطرق ثلثه جمله دریافتی یک کرجه ماند عامل درین خود
هستی ولیکن باید که طالبانرا ارشاد کنی و برسانی واگر کسی
مزاحم شود از جهت من وکیل مجازی باشی خرقه پوشانی
قدمبوس کردم واین مصراع بر خود خواندم **مصراع**
چه کند گوی که گردن ننهد فرمانرا و در حق این فقیر دعا کردند
این بود اول و آخر در و گفتند الهی اجعل ولدیا المعنوی
سید علاء الدین من المقربین لدیک والواصلین الیک وان تختم
امره بالایمان وان تجعل عاقبته بالخیر وان تجعله للمتقین
اماما وشیخا کبیرا وان تقضی حوائجه وتحصل مقصوده وان
تکفی مهماته وان تعافی بدنه وان تحسن عمله وحاله وان
ترزقه العفاف والکفاف بفضلك وکرمك یا مولینا و سیدنا
دست بر روی فرود آوردند قدمبوس کردم **وایضا**
در شب عید فطر وقت افطار این فقیر را از حجره
طلبیدند و نزدیک خود جای دادند بعادت قدیم
واین عبارت فرمودند الیوم لنا عید وغدا لنا عید فکل یوم

لم یعص الله فهو لنا عید یعنی امروز عید ماست
ولیکن هر روز بفرمانی خدای نکنیم انروز عید ماست
بعد ازان فرمودند آن طرفها در مکه و مدینه مبارکه روز عید
خطیب بپیاده می آید وطبل و دهل ونای مانند آن نمی زنند
پرسیدم گفتن اینچنین مسنونست وتکلف آن دیار
معلومست بعد ازان فرمودند بعضی علما بعد ماه رمضان
گشت وتماشا مکروه داشته اند لقوله علیه السلام
من فرح بدخول رمضان واغتم لخروجه خرج بذنوبه کیوم
ولدته امه پس باید که عید بعد عید متصلا ششی روزه از
شوال بدارند تا جای گشت وتماشا رفته نشود و بروزه
مشغول باشند تا اغتمام خروج ماه رمضان حاصل آید و درینباب
باب حدیث صحاح است قوله علیه السلام من صام رمضان
ثم اتبع ستة من شوال فکانما صام الدهر یعنی اگر روزه ماه
رمضان بدارد پس عقب او شش روزه از شوال بدارد
پس چنانستی که صائم الدهر باشد یعنی تمام سال سیصد و
شصت روزه است وضرب سی و شش یا ده سیصد
و شصت باشد پس بگو گویا که تمام سال روزه داشته
باشد **قوله تعالی** من جاء بالحسنة فله عشر امثالها عزیزی
دانشمند بخدمت حاضر بود پرسید که بعد ماه رمضان
اتصال صوم مکروه است که مشابهت بجهودان وترسایان

میشود دیگو بیند رمضانکم کرمضانیا یعنی رمضان شما
چون رمضان ماست جواب فرمودند علماء حنفیه ازین
اتصال کراهت و حسن نمیدانند ان طرفها از مشایخ
و محدثان و فقیهان سماع دارم که ازین اتصال با روزه
عید مراد است که ایشان متصل میدارند و روز عید
غذا نمیخورند پس فرق عید است اتصال نماند که تشابه
باشد وان طرفها دیده ام از مشایخ و علما بعد عید شش
روزه شوال متصلا میدارند فرق همان عید است
پس دعاگو ازانکه باز شش روزه شوال بعد عید متصلا
میدارد و یاران او فرمود که بگیرید شما هم همچنین روزه دارید
ما هم قبول کردیم و در حجرهاء خود آمده ام بعد از ان روی مبارک
برین فقیر آوردند فرمودند فرزند منا این هر دو حدیث
و بیان آن بنویسید از ان شش شوال و کیفیت
ان چنانکه گفتم پس نبشتم **وایضا** در شب عید فطر وقت
تهجد وقت خالی بود قدمبوس کردیم بلفظ مبارک خواندند
فرمودند فرزند من برای تو نیز عیدی از حق تعالی خواستم
نام گرفته برین عبارت الهی اجعل ولد المعنوی سید علاء الدین
الذي كان اعتكف معي من المؤمنين لديك والواصلين
اليك وان تختم امورنا بالايمان وان تجعل عاقبته بالخير وان
تقضي حوائجه وان تكفي مهماته وان تعافي بدنه وان تجعل

للمتقين

للمتقين اماما وان تجعله شيخا كبيرا وان تجعله محبوبا في
قلوب المؤمنين وان تحسن عمله وحاله وان تحصل مقصوده
وان ترزقه العفاف والكفاف بكرمك يا مولينا وسيدنا
پس برادر پابوس دادم فرمودند برای او نیز دعا کردم
و فرمودند خواب نکرده دید این بار با من اعتکاف اربعین
بجا آوردند خدای تعالی از شما قبول کند صوم و قیام
شما پس قدمبوس کردم بعد از ان فرمودند هر سالی دعاگو
اعتکاف اربعین رمضان میکردم و در شب عید از مسجد
بیرون نمی آیم و عیدیها از حق برای خود و یاران می یابم الحمد لله
روز عید این فقیر و برادر این فقیر به رکاب سعادت
بازگشتیم مائده عام شد این فقیر را نزدیک خود بعادت
قدیم جای دادند بعد خرج مائده دو دله طعام یکی مر این
فقیر را و دوم برادر این فقیر را بدادند و جامهاء استعمال
تن مبارک خود عطا کردند پس اعتکاف اربعین استادم
و حصول غرض اصلی و مقصود کلی بمراد رسید الحمد لله
علی ذلک و بنده کمینه را وقت مائده حلقه یاران اعلی
نزدیک خود می طلبیدند و جایها می دادند و هم همچنین
وقت سبق میفرمودند فرزند من سبق بخوان این سخن
از بنده نوازی و مکارم اخلاق ایشان در قلم آمد **تاریخ**
هفدهم ماه رمضان شوال شب پنجشنبه شرف پابوس

حاصل کردم برسیدند برادران نی نیکو هستند بر
خاستند و قیام نمودند دست این فقیر بوسیدند
و کنار گرفتند بعد ازان فرمودند امروز برسیدن
فرزند م ناصر الدین رفته بود و جود تنگ داشت
زیرا که حدیث صحاح است لقوله علیه السلام بلوا رحامکم
فرمودند بل دو معنی دارد یکی پیوستن و دوم تر شدن
و اینجا پیوستن است یعنی پیوند کن باز هدا نهار خود بعد ازان
چون باز گشتم شنیدم خانجهان می آید همین که دولت دعا گو
دید از اسپ فرود آمد پیاده شد چند قدم زدن گفتم
چون نزدیک خواهد آمد پیاده شد فرود آیم زیرا که من ضعیفم
و او تندرست است و تبسم کردند پس چون او نزدیک
آمد ملاقات شد گفتم چند کار بکن یکی آنکه پروانه اسپ
سید رکن الدین راجه مانکپوری و دیگر سید شمس الدین واجد الاشت
او را چه زود تر بدهید تا در خانه برود و دیگرا استحقاق
چند مستحقان گفت شمار کردن مرا فرمان نیست ولیکن باقی
که گفتم قبول کردم درین میان حسن خادم برگ آوردند فرمودند
همه یاران را بده خادم گفت یک نفر تواند خورد فرمود قال
علیه السلام ملعون من اکل وحده و منع رفده و ضرب عبده
یعنی ملعون است هر که بخورد تنها بعد ازان فرمودند این بمنزله
فاکهه است بر سر سیری خورند نه آنکه مردم خوردن برگ

بر سر شوند

سیر شوند پس روا باشد که تنها خورند **وایضا** عزیزی
دانشمند بخدمت حاضر بود پرسید اگر یکی سوگند بالله
خورد که زن آن شخص را سه طلاق اگر درین خانه در آید
پس چه کند جواب فرمودند حیله است یک طلاق باین زن خود را
بگوید بیگانه شود و در خانه در آید تا حنث واقع نشود و باز عقد
نکاح از سر کند پس آن دانشمند گفت از هیچ دانشمندی
این حل مشکل نشد از مخدوم حل شد بعد ازان روی
مبارک بر این فقیر آوردند فرمودند فرزند هم بنویسید
این حیله پس نبشتم **وایضا** نوافل که بعد عشا فریضه
عشا آورده است میگذارند اینجا رسیده بودند که پیش
از وتر چهار رکعت است فرمودند آنرا سنت وتر میگویند
و قراءة چون قراءة سنت قبل العشاء یعنی اول آیة الکرسی
و دوم لله ما فی السموات تا آخر سورة بقره و سیوم سبح لله
تا بذات الصدور و چهارم لو انزلنا هذا القرآن تا آخر سورة
حشر و مذهب شافعی دو رکعت سنت وتر است
و وتر یک رکعت بعد ازان فرمودند مخدومان ما درین
چهار رکعت تعیین نیست نزموده اند تکمیلا للفرائض نیت
کرده اند بعد ازان طرز روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند
فرزند هم بنویسید غریب است این مسئله پس نبشتم **وایضا**
عزیزی جمشید نام از مریدان مخدوم او خواب دیده

بود عرضه داشت که با منبر جیا از سنة الله و خلقی
جمع شده است مخدوم بر منبر آمدند و وعظ میکنند در میان
نردبان منبر مولینا نصیر الدین فرا ایضی نشسته است
جواب فرمودند دلیل وعظ است بگویند وعظ و عاقبت
مولینا نصیر الدین بخیر شد و روزی دعاگو را عزیزی مزاحم
شد غریب که وعظ بگویند در اثنا گفته او می شنید و وعظ
میکردم **وایضا** فرمودند صوف بیارید یعنی کهکی
فرمودند صوف بمعنی عفنست و فعل او وصف یصف
و صوف چیزی را گویند که هضم طعام کند **بتاریخ هفدهم**
ماه شوال روز پنجشنبه وقت چاشت بنده بخدمت
حاضر بود علی هدایی و برادر مخدوم صدر الدین را جا نیز
بخدمت حاضر بودند سخن در راه کعبه بود بر لفظ مبارک
راندند الطریق الی البیت بعید والی رب البیت
قریب فمن زار البیت بهوی الله صار من المقربین
ومن زار البیت بهوی النفس صار من المبعدین یعنی راه
خانه بس دور است و بسوی خداوند خانه نزدیک است
بس هر که زیارت خانه برای هوای خدای کند او از مقربان
گردد و هر که برای نفس کند او از دور بودگان گردد
بس هر کاری که کنند هوای خدا کنند نه از بهر نفس
مثنوی ای قوم بحج رفته کجایید کجایید معشوق همین جاست بیایید بیایید

قوله تعالی وهو معکم اینما کنتم ونحن اقرب
الیه من حبل الورید ۵ او با شما است هر جا که باشید
نزدیک تر است از رگ بنده بجان بنده مناسب این **حکایة**
فرمودند امام ابا یزید بسطامی رحمة الله علیه او پیش از آن
بزیارت خانه رفتی چند گاه شده است فریشتگان را
بس کجا روم بعد از آن فرمودند در کتاب دیده ام المصلی
ینوی جهة عرصة الکعبة لان بناء الکعبة قد تحول علی طریق
الاستجاب لزیارة الاولیاء یعنی مصلی را باید که نیت
کند متوجها الی جهة عرصة الکعبة بر طریق استجاب زیرا که
غلاف کعبه همچنان میدارند تا بدانند که کعبه برخاست
بس روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزندم بنویسید
بس نوشتم **وایضا** کلام در مجاهده بود بر لفظ مبارک
راندند فرمودند المجاهدة فطم النفس عن المستلذات
وهی الماکولات والمشروبات والملبوسات والمنکوحات
والمنظورات والمحسوسات والمبوحات الزائدات
سوگند کردند که مجاهده این سماع دارم یعنی مجاهده
بند کردن نفس است از لذتها خوردنیها و آشامیدنیها
و پوشیدنیها و دیدنیها و شنودنیها و زنان بسیار
کردن و مباحات زائد که بران حاجت نیست هم در بن
میان آب آوردند و نوشیدن بسینه علی مدنی دادند

زحمت داشت وگفتند سؤر المؤمن شفاء ومغفرة
بعد ازان فرمودند المياه ثلثة تشرب قائما ماء الزمزم وبقية
الوضوء شفاء وكذا سؤر المؤمن يعني اب زمزم وبس
مانده وضو وبس خورده مؤمن وآب سبیل ایستاده بخورند
بس روی مبارک بر بنده فقیر آوردند فرمودند فرزندمن این
فایده حج ومجاهده چهار آب جمله بنویسید بس نبشتم وایضا
فرمودند چون مهتر عیسی علیه السلام از چهارم آسمان بگشتن
دجال آید واو نمرده است قوله تعالى يا عيسى اني رافعك
الى قوله وما قتلوه وما صلبوه ولكن شبه لهم بل رفعه الله اليه
وقصیده خوانند شعر وعيسى سوف يأتي ثم يتوى لدجال
شقي ذي خبال اي ذي فساد چون عیسی در دنیا آید بعد
کشتن دجال وفات یابد بس در حظیره مقدسه مصطفی
علیه السلام در مدینه مبارک دفن کنند دران قبر مبارک
چهار تربت را اتفاق است وسه تربت یک تربت وارد دیگر تمام
خالی است بعد ازان فرمودند نزدیک سینه رسول الله سر
ابوبکر است ونزدیک سینه ابوبکر سر عمر است رضی الله تعالی
ومهتر عیسی را نزدیک رسول الله مقابل او دارند فرمودند
فرزندمن این فایده که گفتم غریبست در ملفوظ بنویسید
بس نبشتم وایضا در روز مذکور بعد نماز بیشین
بنده بخدمت حاضر بود سبق مصابیح می شد حدیث

دابی بود

دوین بود لقوله علیه السلام سموا باسمي ولا تكنوا بكنيتي
فاني قد جعلت قاسما اقسم بينكم يعني رسول گفت
نام من بدارید وبکنیت من کسی را مخوانید یعنی فردا قیامت
مرا قاسم کنند قسمت کنم میان شما بعد ازان فرمودند
سماع دارم اگر یکی را محمود نام کنند کنیت او ابو القاسم
نکنند زیرا که فردا قیامت بکنیت خوانند محمد رسول الله
ابو القاسم بعد ازان فرمودند چون پیغامبر را محمد نام بود اگرچه
کفار مذمت میکردند چون او را محمد نام بود وستوده
بود اسم مفعول است از تحمید یعنی ستوده شد بس روی
مبارک بر بنده فقیر آوردند فرمودند فرزندمن بیان حدیث
بنویسید غریبست بس نبشتم وایضا نیشکر سپید
آوردند وهمه یاران را بخش کردند وخود هم خوردند
فرمودند در مکه مبارکه ومدینه مشرفه است وخربزه هم بسیار شود
ولیکن مقدار سبوی بزرگ ونهایت شیرین دعاگو آنچنان
خربزه که هیچ جای ندیده است ودر جایگاه دیگر هم
میشود ولیکن خوردتر ازین مقدار سبو وایضا
فرمودند مستحب آنست که در استنجا آب جماعت
بسیار بود باید ودر جپا اندک از در استنجا بس روی مبارک
بر بنده فقیر آوردند فرمودند فرزندمن بنویسید بس نبشتم
بتاریخ سلخ شوال روز چهارشنبه بنده بخدمت حاضر بود

هم دران روز پیش از نماز صبح نیت اعتکاف مهتر
موسی در مسجد کردند پس این فقیر قدمبوس کرد روی مبارک
برین فقیر آوردند فرمودند فرزند من تو هم نیت اعتکاف
کردی عرضه داشتم نیت اعتکاف کردم حجره بدهید
پس دادند وایضا بتاریخ اول شب ذی القعده شب
پنجشنبه بنده بخدمت حاضر بود پرسیدند که هلال ذی
القعده طالع شد یاران بگفتند آری بر لفظ مبارک راندند
که در فتاوی است کامل الهلال اذا غاب قبل الشفق
فهو من اللیلة الاولی وان کان یغیب بعد الشفق فهو من
اللیلة الماضیة یعنی هلال چون غایب شود از شب که گذشته
باشد پس روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزند من
این مسئله که تقریر کردم غریب است بنویس بعد ازان فرمودند
هم در فتاوی کاملست یکره التحدث بحدیث الدنیا فی المسجد
الا المعتکف وقت الحاجة لان النبی علیه السلام التحدث
فی المسجد بحدیث الدنیا یاکل الحسنات کما یاکل النار
الحشیش یعنی مکروه هست سخن دنیا کردن در مسجد مگر معتکف را
وقت حاجت که معتکف آن چاره نباشد زیرا که رسول
صلی الله علیه السلام گفت سخن دنیا کردن در مسجد میخورد
نیکیها را چنانکه بخورد آتش خاشاک را بعد ازان فرمودند
بیان این حدیث از محدثان ان طرف سماع دارم که چون

درهندوستان

در هندوستان نشسته بودم یعنی ما دام که بکلام دنیا
مشغول شوند این قدر از ذکر و فکر و طاعت باز مانند
گویا که کلام ما دنیا مانع حسنات شده نه انکه جمله حسنات
او محو شود این مراد نیست زیرا که این حسنات نبشته است
بعد ازان فرمودند فرزند من این مسئله کلام دنیا در مسجد
و حدیث و بیان این حدیث بنویسید غریب است نبشتم
وایضا در شب مذکور وقت تهجد بنده بخدمت
حاضر بود محمد تقی بیابانی کاکوروی که یکی از اولیاء خداست
و در تمام ولایت رسیده است او تهنیت مخدوم آمد فرمودند
چند از خلق گریزان باشی اکنون در شهر باشی که کمال این نسبت
که بدل با حق باشند و بتن با خلق و این مرتبه انبیاست
جمله کاملی حال بوده اند و من دعا میکنم که ترا قوت
دهد که میان خلق توانائی بود و دعا این بود الهی
قوه فی سبیلک واجعله من المقربین لدیک والواصلین
الیک بتاریخ غره ماه ذی القعده روز پنجشنبه بنده بخدمت
حاضر بود فرمودند کل ما فرض الله و رسوله فهو فرض
و لازم و حتم و واجب لا یسمع فیها التفریط ای التقصیر و لا
یرخص عنه التکلیف بل کلما ازداد القرب اذا دعا طاعة
یعنی هر چیزی که خدای و رسول او واجب کردند آن فرض
لازم است و حتم واجب بجای تاکید است یعنی همین است

نرسد دران تقصیر کردن و بر نیازند ازو تکلیف
فرمان بلکه هر چند قرب زیاده شود طاعت زیاده شود
مناسب این حکایت فرمودند شیخ قطب عالم رکن
الحق والدین قدس الله روحه چون کار ایشان بکمال قرب
رسید طاعت زیاده کرد تا کار بجایی رسید از وقت
تهجد که مشغول بودی تا استوا بعد ازان فرمودند
تکالیف که فرمان است کی ترک کند چون تطوع زیادت
کنند و پیغامبر که بهترین خلایق اند و پیغامبر ما که بهترین
پیغامبرانست تکلیف بر نگرفتند از دیگری کی برگیرند
مناسب این حکایت فرمودند که چون دعاگو از مکه مبارکه
می آمد در بهکر رسیده بودم خلقی از اشراف بهکر زیارت
می آمدند و گفتند یکی هست دران نزدیک قصبه الور غازی
می باشد و میگوید نماز از من بر گرفتند چون این شنیدم
قصد کردم رفتم برو می بینم جمله را کابر از امرا و خلق
دیگر می بارند از هجوم بهزار حیله برو رفتم و نشستم
پس گفتم نماز چرا نمیگزاری سلام نکردم شنیده که تارک
صلوة است لقوله علیه السلام الفرق بین المومن والکافر
الصلوة یعنی فرق میان مومن و کافر نماز است او بود دعاگو
گفت سید بر من جبرئیل می آید و طعام بهشت
می آرد و سلام خدای آورد و گفت نماز الحوا از تو بر

گرفتند

بر گرفتند تو مقرب شدی گفتم بیهوده مگو از محمد
نماز بر نگرفتند از تو چون جاهلی کی بر گیرند ان شیطانست
که می آید و میگوید جبرئیلم که جبرئیل ملکی وحی است
بغیر پیغامبر بر کسی فرود نیاید وان طعام که می آرد عذره است
او گفت لذیذ است لذت دارد بر او گفتم یک وصیت
من نگاهدار گفتم این که می آید تو بگو لاحول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم او قبول کرده من باز گشتم دران
نتوانستم رفت روز دوم رفتم آمد و پای افتاد
واقع حال گفت که وصیت شما نگاه داشتم لاحول کردم
از پیش من ناپیدا شد وان طعام که داد عذره شد
از دست من بیفتاد تمام جامها پلید شد پس او بر دعاگو
توبه کرد و دست او گرفتم از حجره برون آوردم در آبادانی
شهر الور بردم گفتم اینجا ساکن شو و علم بیاموز و مجلس
علم حاضر شو چون تذکیر و درس بشنو چیزی کسب
کن این بیچاره وصیت من نگاه داشت و بکسب
مشغول شد و متاهل شد عثمان نام داشت نیکبخت
بود گفته دعاگو شنید درین روزها نقل کرد و با توبه
سلامت رفت و عاقبت او بخیر شد یاران گفتند
این همه برکت مخدوم بود اگر نه زندیق بودی بعد ازان
فرمودند جاهل را نشاید بی علم خلوت گزیند راه پر خطر است

وگفتند لا تکن من جهال الصوفیه فانهم لصوص الدین
وقطاع الطریق علی المسلمین قال سهل التستری قدس
الله روحه احذروا ثلثة اصناف من الناس الجبابرة
الغافلون والقراء المداهنون والمتصوفون الجاهلون
یعنی سهل تستری گفت حذر کنید از سه گروه از مردمان
یکی جابران غافلان از حق که او را ناظر ندانند جبر و معصیت
کنند و غافل از عقوبت او شوند واز جزاء هم نیز غافل
باشند دوم خوانندگان میل کنندگان بدنیا برای دنیا
نعوذ بالله نه از بهر آنکه تا از جهل برون آیم المداهنة فی اللغة
میل کردن سیوم گلیم پوشان جاهل که ایشان دزدان
دین و راه زنان مسلمانند ازین هر سه گروه حذر کنید
نباید که شومت ایشان اثر کند پس روی مبارک بمسعود
درویش آوردند وگفتند شنیده ام که گاهی نماز میگذاری
که رسول علیه السلام نماز برگرفتند از تو مسعود گی برگیرند
نماز بگذار وآن نماز راحت و مناجات و معراج
مؤمن است لقوله علیه السلام ارحنا یا بلال بالاقامة
قوله علیه السلام الصلوة معراج المؤمن یعنی ای بلال ما را راحت
رسان باقامة صلوة و دیگر گفت نماز کننده راز میگوید با خداوند
خود و دیگر گفت نماز کننده نماز معراج مؤمن است و جمله
انبیا و صحابه و تابعین و اصحاب صفه و اولیا و دیگر همه مستغرق

صلوة

صلوة بوده اند فرض ونفل کار ایشان جای که رسید
از سمت این رسید کما قیل لا وارد لمن لا ورد له یعنی
وارد در دل او نیست هر کسی را که ورد نیست وایضا
روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزند من
که گفتم فرزندم بنویسید پس نبشتم و فرمودند چند روز است
رساله تمام کردی چیزی سبق دیگر بخوان عرضه داشتم
سبق احادیث نبوی بلفظ مبارک رانند بخوانم بلفظ
مبارک خواهد بود آغاز کردم حدیث این بود عن علی
رضی الله تعالی عنه انه قال النبی علیه السلام من قال لا اله الا الله
اهتز العرش وتحرک الحوت فی السابعة السفلی فیقول الله
تعالی عرا اسکن عرشی یقول کیف اسکن وانت لم تغفر لقائلها
فیقول الله تعالی اشهدوا یا اهل السموات انی غفرت لقائلها
یعنی هر که بگوید لا اله الا الله سلسله محبت بجنباند عرش
و در جنبش در آید الاهتزاز فی اللغة التحرک جنبیدن
و ماهی بجنبد که بزیر زمین هفتم است پس بگوید خدای تعالی
مر عرش را و خلق حیات کند که از جمادات است
که قرار گیر ای عرش من عرش گوید چون قرار گیرم تا نیامرزی
گوینده کلمه را پس بگوید خدای تعالی گواه باشید ای آسمانیان
بدرستی که من آمرزیدم گوینده این کلمه را بعد از آن فرمودند
ان ظرفهاء سماع دارم محدثان چون حدیث میگویند تا عمل

فائده

محدثان

براي نميكنند بيشتر نمي شوند هم عمل ميكنيم پس سه بار
اين كلمه بتد باياران گفتند پس دست دعا بر دند واول
وآخر درود گفتند الهنا توسلنا بهذه الكلمة الطيبة ان تختم
اعمارنا بها وبالايمان بعد ازان فرمودند روي مبارك
بجانب فقير آوردند وفرزندمن مناسب اين حكايت كلمه
ترتيب ميكنم بگيري كه الذكر الذكر نوعان ذكر المحبين
وذكر المحبوبين فاما ذكر المحبين بالمد لاجل النفي عما سوي الله
قوله عليه السلام من قال لا اله الا الله ومدها هدمت له اربعة
الاف ذنب من الكبائر ان كانت له وان لم يكن فلاهل بيته وان لم يكن
فلاقربائه فلاهل محلته وان لم يكن فلبلده وان لم يكن فلاهل
دينه حيثما كانوا اكانوا او ان لم يكن فرفع له درجة بمقدارها
واما ذكر المحبوبين فبالسرعة لانه وصل بما هو المقصود ونفي
عن قلبه كل ما سوي الله ترجمه ذكر بر دو نوعست ذكر محبانه
وذكر محبوبانه فاما ذكر محبانه بمد است از بهر نفي در مد تا
آنچه چيزي كه جز خداست همه در مد نفي منفي شود واول
بمقدار چندانكه گويد نفي خاطر آنچه جز خداست بشود واين در
خاطر آنچه جز خداست بمنزله ذنب حال مترابنست كل ما شغلك
عن الله فهو صنمك افرايت من اتخذ الهه هواه حين هوا اگر در
خاطرست جز خداي بمنزله خداي ميگيرند پس براي ذنب
كلمه با مد گويد زيرا آنچه رسول عليه السلام گفت هر كه كلمه با مد گويد

فرموده ندم

فائده

وان لم يكن

منفي م

خراب كرده شود

خراب كرده شود چهار هزار گناهان كبيره او واما ذكر
محبوبانه بسرعت است زيرا آنكه محبوب رسيده است
بمقصود ونفي خاطر از آنچه جز خداست منفي شده پس او را بمد
گفتن حاجت نيست او بسرعت بگويد واين بيت
عربي فرمودند شعر انت الحبيب ولكني اعوذ به من ان اكون
محبا غير محبوب ترجمه تو دوستي وليكن باز داشت
ميخواهم از آنكه باشم محب غير آنكه محبوب باشم يعني مرا
محبوب خود گردان بعد ازان فرمودند محمد رسول الله اثبات
كرده است وايمان آورده اگر گويد شاغل اقتدا وميخواهد
آنچه جز خداست از ذكر بكنند پس رسول عليه السلام
مرا شاغل گويند كه ديگري را در خاطر روا دارند هرگز ندارند
ودر هدايه بمد گويند ودر نهايت بسرعت
گويند پس روي مبارك برين فقير آوردند وفرمودند فرزند
ترتيب ذكر تو اگر ده بگير وبنويس پس نبشتم اين جمله ترتيب
از آغاز سبق تا بفراغ در حق اين فقير بود وايضا
فرمودند المثل ما يشبه به الشي واز شيخ مدينه عبد الله
مطري سماع دارم واين شعر عربي بخواندم مناسب اين
معني شعر بمن يضرب الامثال من اقيسه فاهل الدهر دونك والدهر
بعد ازان فرمودند در آنكه دعاگو در شيراز رسيد چند گاهي
اينجا مقيم شدم قاضي شيراز علامه است درس سبق

میکویند زیارت دعاکو آمد عزیزی برین سبق مصابیح
میخواند ان مثل امتي کالمطر لا یدري اوله خیر ام آخره این بیت
ذکور بخواندم چند هزار دینار برایي من طشت
پر فتوح آورده وانست درحق او میکویم وتواضع وبشاشت
بسیار نمودند بس آن طشت با مال پر رسید مسعود سید
حمید بستد وکفت کار خیر دختران دارم مرا کفت
ترا خدایي دیکر خواهد رسانید وایضا فرمودند الهدی
بضم الهاء وحرکت الدال الدین الحق قوله تعالی هُدًى لِلْمُتَّقِينَ
وبفتح الهاء وسکون الدال عام یتناول الحق والباطل وایضا
فرمودند الله المعبود الحق ولهذا انه یعني یعني پارسي او خدایي
پرستش بس روي مبارک برین فقیر آورده فرمودند فرزند
من بنویسید فایده مثل وشعر عليٰ این جمله کفتم بس بنشستم
وایضا عزیزی قلج مدح میکرد وترتیب عبارت قطب
عالم شیخ الشیوخ سید السادات فرمودند کدام عالم بکویند
وایضا سبق عوارف میشد سخن درین آیة بود وتعیها
اذن واعیة سال علي کرم الله وجهه من هذه الآیة کما نزل
یا رسول الله المراد من اذن واعیة قال یا علي اجعل اذنک
واعیه فقال کلما سمعت بعد ذلک ما نسیت قط ترجمه پرسید
علي از رسول اذن واعیة چه باشد کفت یا علي بکرداند
خدایي تعالی کوش ترا آوند علم یعني هرچه بشنوي یاد ماند واعیه

ازو عاصمت وو عا برآید بدرکویند بس علي کفت
هرچه بشنیدم بعد ازین ودکوید که رسول الله این لفظ
کفت هرکز فراموش نکردم وایضا سبق عوارف
درین آیة رسید انزل ما فسالت اودیة بقدرها فرمودند
درین آیة دو قولست قال عبد الله بن عباس رضي الله
تعالی عنهما انزل نور العلم فتقبضت القلوب بمقدار فهمها
وقال الشیخ ابو بکر الشبلي رحمة الله علیه انزل نوره
فطلبت القلوب بقدر همتها درین آیة قول عبد الله ابن
عباس آنست که فرود آورد خدایي عز وجل از آسمان
نور علم بس بکرفت دلها باندازه فهم خود وابو بکر شبلي
کفت فرود آورد خدایي عز وجل نور را بس طلب کرد
دلها باندازه همت خود ولیکن قول اول صحیح است
زیرا که قول رئیس المفسرین است بس روي مبارک برین
فقیر آورده فرمودند فرزند من فایده آیات که کفتم بنویسید
غریبست بعد از ان فرمودند این مشکل بود دعاکو را
از شیخ عبد الله یافعي حل شد روزي که خدمت آن بزرکوار
حاضر بودم او را حاجت شد کفتم یا شیخ انت استاذي
انا اصب الماء لوضوءک قال لا فانک ولد رسول الله فکیف
اجعلک خادمي کفتم شیخ دانو استاد منی هستی ترا وضو کنانم
کفت زیرا که تو فرزند رسول خدا هستي بس چون فرمایم

ترا شیخ برای وضو رفت در حجره بست پس دعا گو
شنید ریختن آب چنانکه دیگری وضو بکنانند چون بیامد
بپرسیدم یا شیخ مَن وَضَّاکَ وصَبَّ الماءَ فی الوضوء قال اقول
لک لاتحک ولد رسول الله وضانی الملائکة یعنی گفتم شیخ ترا
که وضو کنانید که آواز ریختن آب چنانکه دیگری بریزد
شنیدم گفت ترا میگویم و اگر دیگری میبود نمیگفتم زیرا که
تو فرزند پیغامبر خدا هستی وضو کنانیدند مرا فرشتگان
این آواز ریختن آب این بود بعد از ان فرمودند کسی را
که فرشتگان خدمت کنند ملوک و سلاطین کجا بر آیند
ضرورت ننگ کنند بیت سر بر نیاورم بسلاطین
روزگار ٭ چون من ز بندگان تو باشم کمینه ٭ پس گریه کردند
یاران نیز گریه کردند بعد از ان نظم رباعی عربی فرمودند
شعر کانت لقلبی اهواء متفرقة فاستجمعت اذ راتک العین
اهوائی پس روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزند
من این فواید مشایخ و خدمت دنیا و شعر عربی که گفتم جمله
بنویس وایضا وقت تهجد شب جمعه سیوم از
ماه رمضان بخدمت آن ابر حاضر بودم بعد فراغ این بیت را
سه بار تکرار میکردند میفرمودند دعا با اول و آخر درود گویید
بیت مرا همتی بلند روزی کن ٭ همین من از تو ترا میخواهم
عزیزی پرسید ازین بلند همت چه مراد است مطلقا یا مقید

جواب فرمودند

جواب فرمودند ازین بلند همت چنین محبوب را
خواهد نه دیگری را با او و این یعنی همت بلند
در مصراع دوم ظاهر است بعد از ان عزیزی معنی این
بیت التماس کرد بینی و بینک انّی تباعدنی فارفع بجودک
انّی من البین فرمودند این بیت مجنون گفته است
و همانجا انّی حرف ناصبه مراد نیست ان فعل ماضی
مشتق از انین است و لغت انین نالیدن یعنی میان من
و میان تو نالشی است که در و بیدار دم ایس بردار بجوانمردی
خود نالش مرا از فراق اینجا بین لغت او فراق است چنانکه
گویند وقع البین ای وقع الفراق بانت زوجة ای فارقت
بین ظرف مراد نیست زیرا که الف و لام در بین ظرف
در نیاید غرض ازین اینست که محب عدم خود میخواهد
و بقا بوجود محبوب چنانکه از مجنون پرسیدند ما
اسمک قال لیلی نام تو چیست گفت لیلی یعنی از خود فانی
شده بود هیچ از خود یاد نیاورد و محبت لیلی پر شده
بود همانام گفت زیرا که ظاهر و باطن او همه محبت لیلی بود
از خود خبر نبود دیگری که غیر خود است کی یاد آرد و این مقام
محو است مصراع می ترا و چه کنم آنچه در آوند منست
٭ کل اناء یترشح بما فیه معنی این درین بیت است
بعد از ان فرمودند این دو حقیقت است خوب میآید

نالشي

مجنون

و یک وجه انا الحق همین است که از خود فانی شده بود و جمیع
یا دنیا ورد و قول دیگر حاکیا عن الله تعالی بود و قول دیگر
که منصور را ندا شنیده شنوانیدند من یغدی لنا روحه فقال
الحلاج انا الحق ای الثابت بفداء روحی کیست که فدا
سازد از بهر ما جان نازنین خود را حلاج گفت منم یعنی
ثابتم بفدا ساختن جان خود هم بران ثابت رفت بیت
رو بر سر کنگره سر مردان بین تا مردانرا بپای خاری بسر
هم درین بیان عزیزی پرسید که بویزید بسطامی سبحانی
ما اعظم شانی بکدام علتی میگفت جواب گفتند فرمودند
دو وجه آن طرفها سماع دارم یک وجه آنکه حاکیا عن الله
بود صفت خدا میگفت نه صفت خود زیرا که پاکی و دوریست
از عیب مر خدای راست عز و جل و این نزد فقها است
و وجه دوم آنکه همین که مذکور است یعنی از خود فانی شده بود
و بذات حق باقی و این قول مشایخ است بیت
فانی ز خود و بدوست باقی این طرفه که نیستند و هستند
اگر هستند هم ایشانند بس روی مباد که برین فقر آوردند
فرمودند فرزند من این وجوهات که گفتم بنویسید
غریبست که کسی نمیداند وایضا سخن در صفت
مشایخ افتاد عزیزی پرسید که شیخ کبیر را صحبت
و اعتقاد دنیا بود چیزی انعام و چیزی فریدی و شیخ
فریدالدین

فرید الدین را چیزی نبود جواب فرمودند در حدیث
کلمات قدسی آمده خدمینی خدمته الدنیا کلها یعنی هر که
خدمت میکند مرا خدمت کند اورا دنیا تمام قوله
تعالی یا دنیا اخدمی من خدمنی و من لخدم غیری فاستخدمیه
من کلمات القدسیة یعنی ای دنیا خدمت کن کسی را
که خدمت کند مرا و هر که خدمت کند غیر مرا تو از وی خدمت
خواه بعد ازان فرمودند ازین خدمت دنیا مراد خدمت
ابناء دنیا است و لهذا می بینی که همه ابناء دنیا از ملوک
و تجار خدمت ملوک دارند پس ایشان دنیا خدمت
میطلبند چون غیر اورا خدمت میکنند ایشان طالبان
دنیا اند از ایشان خدمت میخواهد بعد ازان چیزی
میدهد این جمله ابناء ملتجی بطالبان آخرت اند از فقرا
و مشایخ عزیزی پرسید که شیخ کبیر و شیخ فرید هر دو
قطب بوده اند حکمت چیست که شیخ کبیر را
دنیا خادم بود و شیخ فرید را ظاهر نبود جواب
فرمودند آن طرفها شنیده ام که هر دو محبوب
بوده اند و اما شیخ کبیر احب یعنی دوستر بود مر خدای تعالی را
پس برای چشم زخم سپند دانه دنیا بوده دادند یعنی
اگر عورتی جمیله باشد دوست اوّل آن عورة جمیله را سپند
دانه بر رخ نهند تا چشم زخم نباشد زخ اولیا آنست
و چشم ر

که چون مقامات ولی را می‌بینند که بالاتر از ایشان
مرتبه اوست و شیخ فرید الدین را نیز فتوحات
میرسید و بعضی از ین هم کارهند که دنیا باشد و بکمال آن
گفته اند که برچه سیاه دانه باشد وایضا سخن در مناقب
شیخ جمال الدین افتاد فرمودند که او اسرار کلی داشت
اوچه
از هیچ پادشاهی چیزی قبول نکرد چند پادشاهان مزاحم
شدند از جهت وجه و چرا آن قبول نکرد آخر عمر چند
گاهی قبول کرد پرسیدند چندین گاه قبول نکردی این
زمان چیست که قبول کردی گفت از جهت
متابعت پیران خود قبول کردم که ایشان قبول کرده اند
چون شیخ بهاء الدین و شیخ صدر الدین و شیخ
رکن الدین بعد چند گاهی وفات یافت الحمد لله بر متابعت
پیران خود رفت بتاریخ چهاردهم ماه ذی القعده
روز یکشنبه وقت چاشت بنده بخدمت
حاضر بود عزیزی شیخ زاده فخر الدین کازرونی
شرح کبیر چهل اسم بیکدشت در خاصیت اسما بود
هرکه این اسما بخواند ملک فرشتگان تحت تصرف
او شود و پریان مطیع او شوند هرچه ایشان را بفرماید بجا
آرند بر لفظ مبارک راندند چه حاجت است که بغیر حق تعالی
التجا کند و این سخت سست همتی باشد و او در نماز
بدیگری
میگوید

میگوید ایاک نعبد و ایاک نستعین یعنی بر تو بندگی میکنم
و از تو یاری میخواهم چون او استعانت از دیگری کند پس
مدعی کاذب باشد که دعوی دروغ کند بلکه باید که این
اسما بخوانند استعانت عن الله تعالی کنند لا عن غیره ترجمه
یاری از خدا خواهد نه از غیر او که این منزله شرک خفی باشد
بعد از ان فرمودند آن طرف ها دعاگو از شیخ مدینه عبد الله
مطریه رحمة الله علیه شرح این اسما پیش او گذشت ام
عربیت در انجا هم آورده ام یکدفعه است بر عا و روزها
مخفی می دارد هرکه آن را امی بیند در فتنه افتد و این شرح
منقولست از صحابه و تابعین در ان همچنین مذکور است
بعد هر حرفی ازین اسما هزار بار بگوید محبوب و مقبول
شود و یا حرف ندا و واو عطف در شمار نیست و سبحانک
لا اله الا انت نیز در شمار نیست زیرا که آن بمنزله بسم است
در ابتدا و باید که هر روز این چهل اسم بخواند از جهت
تعظیم و دعاگو نیز میخواند یکوقت کرده ام و مادر
میخواند
فرزندان نیز عزیزی پرسید چون بعد هر حرفی هزار
بار بگوید و هر روز بخواند ترک حیوانی خوردن گیرد که
فرمودند بخورد دیگر شرایطی که در خاصیت اسما غیر این گرفتم
هست نخورد بعد از ان فرمودند این شرح پارسی
مختصر است از تالیف شیخ بهاء الدین مقتول خواهرزاده شیخ
الشیوخ بود

علیهما الرحمه منقولست پادشاه آن زمانه بر وسوا خذه
کرد بکشت ازان مقتول گویند بعد ازان آن مبارک برین
فقیر آوردند فرمودند فرزندمن این جهل اسم اعظم بگویید
وهر روز بخوانید یک وقت معین کنید که من میخوانم و مادر
فرزندان نیز میخوانند وبعضی یاران نیز میخوانند عرضه
داشتم که نبشته ام فرمودند برمن بکذران تا صحیح کنم وهر روز
ملازم بخوان بس بخدمت گذشتم صحیح کردم اینست
سُبْحَانَكَ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ يَا رَبَّ كُلِّ شَيْءٍ وَوَارِثَهُ وَرَازِقَهُ
وَرَاحِمَهُ يَا رَبّ يَا إِلٰهَ الْآلِهَةِ الرَّفِيعِ جَلَالُهُ يَا اللهُ الْمَحْمُودُ
فِي كُلِّ فِعَالِهِ يَا اللهُ يَا رَحْمٰنَ كُلِّ شَيْءٍ وَرَاحِمَهُ
وَيَا رَحْمٰنُ يَا حَيُّ حِينَ لَا حَيَّ فِي دَيْمُومَةِ مُلْكِهِ
وَبَقَائِهِ يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ فَلَا يَفُوتُ شَيْءٌ مِنْ عِلْمِهِ وَلَا يَؤُدُهُ
يَا قَيُّومُ يَا وَاحِدُ الْبَاقِي أَوَّلَ كُلِّ شَيْءٍ وَآخِرَهُ يَا وَاحِدُ
يَا دَائِمُ بِلَا فَنَاءٍ وَلَا زَوَالٍ لِمُلْكِهِ يَا دَائِمُ يَا صَمَدُ
مِنْ غَيْرِ شَبِيهٍ وَلَا شَيْءَ كَمِثْلِهِ يَا صَمَدُ يَا بَارُّ فَلَا شَيْءَ
كُفُوُهُ يُدَانِيهِ وَلَا إِمْكَانَ لِوَصْفِهِ يَا بَارُّ يَا كَبِيرُ
أَنْتَ اللهُ الَّذِي لَا تَهْتَدِي الْعُقُولُ لِوَصْفِ عَظَمَتِهِ
يَا كَبِيرُ يَا بَارِئَ النُّفُوسِ بِلَا مِثَالٍ خَلَا مِنْ
غَيْرِهِ يَا بَارِئُ يَا زَاكِيُ الطَّاهِرُ مِنْ كُلِّ آفَةٍ بِقُدْسِهِ
يَا زَاكِيُ يَا كَافِيَ الْمُوَسِّعَ لِمَا خَلَقَ مِنْ عَطَايَا فَضْلِهِ

ووي م

لاحي م

نجم له م

يا كافي

يا كافي يا نقيا من كل جور لم يرضه ولم يخالطه
فعاله يا نقيا يا حنان انت الذي وسعت كل شيء
رحمة وعلما يا حنان يا منان ذو الاحسان
قد عم كل الخلائق منه يا منان يا ديان
العباد وكل يقوم خاضعا لرغبته ورهبته
يا ديان يا خالق من في السموات والارض
وكل اليه معاده يا خالق يا رحيم كل
صريخ ومكروب وغياثه ومعاذه يا رحيم
يا تام فلا تصف الالسن كل كنه جلاله وملكه
وعزه يا تام يا مبدع البدايع لم يبغ
في انشائها عونا من خلقه يا مبدع يا علام الغيوب
فلا يفوت شيء من عظمته ومن علمه وحفظه يا علام
يا حليم ذي الاناة فلا يعادله شيء من خلقه
يا حليم يا معيد ما افناه اذا برز الخلائق
لدعوته من مخافته يا معيد يا قريب المجيب
المدانى دون كل شيء قربه يا قريب يا حميد الفعال
ذي المن على جميع خلقه بلطفه يا حميد يا عزيز
المنيع الغالب على امره فلا شيء يعادله يا عزيز
يا قاهر ذي البطش الشديد انت الذي لا يطاق
انتقامه يا قاهر يا قريب المجيب المتعالي فوق

وجعلنا من بين ايديهم سدا ومن خلفهم سدا
فاغشيناهم فهم لا يبصرون

كلشيء علوا ارتفاعه يا قاهر يا قريب المجيب يا مذل
كل جبار عنيد بقهر عزيز عزه وسلطانه يا مذل
يا نور كل شيء وهداه انت الذي فلق الظلمات
بنوره يا نور يا عالي الشامخ فوق كل شيء علوه
ارتفاعه يا عالي يا قدوس الطاهر من كل سوء
فلا شيء يعاده من جميع خلقه يا قدوس يا مبدي البرايا
ومعيدها بعد فنائها بقدرته يا مبدي يا محمود
يا جليل المتكبر عن كل شيء فالعدل امره والصدق
وعده يا جليل يا كريم العفو ذي العدل انت
الذي ملا كل شيء عدله يا كريم يا عظيم
ذي الثناء الفاخر والمجد والعز والكبرياء فلا
يذل عزه يا عظيم يا عجيب الصنائع فلا تنطق
الالسن بكل الائه وثنائه يا عجيب يا غياثي
عند كل كربة ومجيبي عند كل دعوة ومعاذي
عند كل شدة ورجائي حين ينقطع حيلتي اسالك
بحق هذه الاسم الاعظم ان تصلي على محمد وعلى ال محمد وان
ترزقني ايمانا دايما وامانا من عقوبات الدنيا والاخرة
وان تحبس عني ابصار الظلمة والمريدين الي سوء اللهم
هذا الدعاء ومنك الاجابة وهذا الجهد وعليك
التكلان ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم فالله خير حافظا

اللهم اني

وهو الرحمن

وهو ارحم الراحمين سه بار بخواند وسه بار حسبي الله
وافوض امري الى الله ان الله بصير بالعباد
برخواند بر بین فقیر بعد تمام این اسما توسل کند برین عبارت
الهي توسلت بهذه الاسم الاعظم ان تجعلنا من المقربين
لديك والواصلين اليك وان ترزقني ايمانا وامانا من
عقوبات الدنيا والاخرة وان تعرف ابصار الظلم والمريدين
الى السوء وان تعرف قلوبهم من شر ما يفرونه الى خيره
لا يملكه غيرك بفضلك وكرمك يا مولينا وسيدنا بس
دست بر روی و تن فرود آورد و اول و آخر درود
گوید بعد از آن روی مبارک برین فقیر آورده فرمودند
فرزندمن هر روز بخوانید و اگر کسی بیاید مزاحم شود اورا
تعلیم کنید چنانکه شما از من گرفتید این فقیر قدمبوس
کرد دعا کردند الهی اجعل ولدی المعنوی سید علاء الدین
من المقربين لديك والواصلين اليك وان تختم اموره
بالايمان وان تجعل عاقبته بالخير وان تقضي حوائجه المشروعة
بفضلك وكرمك ورحمتك وایضا عزیزی بر سیر شیر
سوار شدن آمده است جواب فرمودند هر چه جز اسب و شتر
و استر و خر است نهی است خاصه شیر که درنده است
برای رکوب نیست قوله تعالی والخيل والبغال والحمير
لتركبوها وزينة وایضا خبر وفات مولانا فرید الدین

عني

رسانید سورة تبارک الذی خواندند وثواب بخشیدند
حدیث صحاح است لقوله علیه السلام سورة الملک
تدعی فی التوریة سورة المطهرة تطهر صاحبها من الذنوب
الماضیة والمستقبلة دوگانه که نیت میت را وراده
چند طلبیدند نیافتند بس دعا کردند اللهم اغفر
وارحم وتجاوز عما تعلم فانک انت العلی الاعظم اول وآخر
درود گفتند وایضا در روز دوشنبه چهارم ماه ذی القعدة
روی مبارک بر این فقیر آوردند وخود فرزند من سبق
بخوانید آغاز کردم حدیث این بود عن انس ابن مالک
رضی الله تعالی عنه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ما من صوت احب الی الله من صوت عبد مذنب تایب
اذ قال یا رب یقول الله من فوق عرشه لبیک عبدی انت
تحبدی کبعض ملائکتی اناعن یمینک وعن شمالک ومن فوقک
ومن تحتک سل تعط اقتا اشهدکم یا ملائکتی انی غفرت له بر لفظ
مبارک راندند من زایده است وما نافیه است اسم وخبر مطلب
اسم این صوت است وخبر او احب صوت مرفوع است
از جهة اسم ما وخبر ما احب منصوب است من فوق
عرشه مبالغه است نه آنکه خدای عز وجل بر عرش است
او منزه است از مکان انت عبدی کبعض ملائکتی از ملائکه مقربان
مراد اند تفسیر انچه این بنده تایب از مقربان مراد اند زیرا که

این بنده تایب از مقربان گشت انا عن یمینک ای عالم وحافظ
ترجمه حدیث این باشد نیست آوازی بهتر ودوستتر
سوی خدای از آواز بنده که از گناه توبه کند چون بگوید
یا رب ای خداوند من جواب گوید از زیر عرشش
لبیک عبدی ایستاده ام جواب ترا تو ای بنده من همچو
بعضی فرشتگان مقربانی من نگاهبان را ایستاده
وحیاء تو وا از بالاء تو وا از فرو دل تو بخواه تا داده شوی
تو گواه میگیرم شما را ای فرشتگان من بدرستی که بخشیدم
بیامرزیدم این بنده را قوله تعالی ان الله یحب التوابین
ویحب المتطهرین بدرستی که خدای دوست میدارد
تایبان را ودوست میدارد پاکان را تایبان را از گناه یاد
کرد از جهت دل ایشان که تو نیاز انند واین پاکانند
که بگناه کبایر مرتکب نشده اند ایشان گفتگان درگاه
من اند ایشان را اگرچه آخر یاد کنند نرنجند چون گفته اند مثلا
اگر یکی از خانه باشد ودیگری مهمان تو بیاید او را تعظیم
کنند این خود از خانه خود است واگر صغیره بغیر قصد بتقدیر الله
در وجود ایشان موجود شود در حال انابت کنند که
آن بمنزله ذلت انبیا باشد که بغیر قصد وتعمد در وجود موجود
شود وان الانبیاء ولیس امان عن العصیان عمدا وانما قال
ای لیس عصمة من الله این جمله ترتیب از آغاز سبق تا بخوانیم

درحق این فقیر بود فرمودند فرزند من بنویسید پس
نبشتم وایضا هم در روز مذکور چهارم ماه ذی القعده
بنده بخدمت حاضر بود وسبق عوارف می شد سخن
درفضیلت فقه وفقیه بود فرمودند حدیث صحاح است
قوله علیه السلام ما عبد الله افضل من فقه فی الدین ما نفی است
عبد فعل ماضی مجهول است از عبادت ترجمه نگفتند یعنی پرستیده نشد
خدای تعالی بهتر از فقه سبب فقه در دین بی شبهه است
یعنی بسبب فقه عبادة توان کرد جاهل چه عبادت دانند
وهرکه نداند واین حدیث فرمودند قوله علیه السلام
لفقیه واحد اشد علی الشیطان من الف عابد جاهل یعنی
فقیه واحد سخت تر است بر راندن شیطان از هزار عابد
جاهل که فرایض وواجبات وسنن ومستحبات
واختلاف اقوال کی داند که اجماع چیست واتفاق چیست
اتفاق عبارت از مذهب خود است چون ابوحنیفه وابو
یوسف ومحمد وعلماء مجتهد دیگر واجماع عبارت از بهر
چهار مذهب است که بران عمل کنند واین حدیث فرمودند روی عن عبد الله
بن عمرو رضی الله عنهما عن النبی علیه السلام انه قال ان یرد الله
بعبد خیرا یفقهه فی الدین ترجمه اگر بخواهد خدای تعالی به بنده نیکی را
فقیه گرداند اورا در دین تا آن فقیه است سبب شود اورا
برای عمل کردن بعد از آن فرمودند الدین مشتق من الدون وهو

ان یضع

ان یضع العبد نفسه لله تعالی بعد از آن فرمودند ان یوما جاء
اعرابی الی رسول الله فقال یا رسول الله اخبرنی من الفقه
فقرا علیه السلام بهذه الآیة فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن
یعمل مثقال ذرة شرا یره فقال الرجل حسبی هذه الآیة یا
رسول الله فقال علیه السلام فقیه ذلک الرجل ترجمه روزی
اعرابی آمد بر پیغامبر خدای پس گفت خبر کن مرا از فقه
پس رسول این آیة خواند هر که بکند مقدار سپند دانه
نیکی را به بیند آنرا یعنی بیابد آنرا وکسی که بکند مقدار سپند
دانه بدی را به بیند آنرا یعنی بیابد آنرا قوله تعالی مال هذا الکتاب
لا یغادر صغیرة ولا کبیرة الا احصیها ووجدوا
ما عملوا حاضرا ولا یظلم ربک احدا یعنی فردا
چون نامه بد بینند بگویند وای بر ما که درین نامه فرو
نگذاشت گناه صغیره وکبیره وبیابند آنچه بکرده اند حاضر شده
وخدای تعالی ستم نکند بر کسی پس آن مرد اعرابی گفت بسنده است مرا
این آیة ای پیغامبر پس پیغامبر گفت درحق او این فقیه است
یعنی اورا معلوم شد که عمل بکنند واز بدی احتراز نمایند
واورا از خیر وشر معلوم بود همین آیة بسنده است
مثنوی گر کار کنی یکسخنی بسیار است ور می نکنی کتابها خروار است
مصراع انجا که کس است یک حرف بس است قوله تعالی مثل
الذین حملوا التوریة ثم لم یحملوها کمثل

تو یا محمد

نیک

اَلْحِمَارِ يَحْمِلُ اَسْفَارًا خرچه داند که بر وی چه بارست
او بعذره نزدیک شود و خوردن بگیرد قوله تعالی کَمَثَلِ
الشَّيْطَانِ اِذْ قَالَ لِلْاِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ
اِنِّي بَرِيْءٌ مِنْكَ مثل عابد عالم بد بران ماند که نفس را معصیت
فرماید چون او عاصی شود فردا قیامت بیزار از نفس
شود که نه کرده ام پس دست و پای او گواهی دهند قوله تعالی
وَتُكَلِّمُنَا اَيْدِيْهِمْ وَتَشْهَدُ اَرْجُلُهُمْ دست
گوید ما گرفتنی گرفته است پا گوید ما جا و رفتنی رفته است
مناسب این رباعیست رباعی
دلا سر در گریبان کن ببین نفس سگ چها کرده است
هوا لی حرص دنیا را تمامت دین رها کرده است
چه منکر می شوی ای دل که ازین فعل بد ناید
نکو بنگر خدائی را که هر موی را گوا کرده است
قوله علیه السلام کل عالم لم یعمل بعلمه فهو سخرة الشیطان در خبر است
چون صحابه از علم چیزی می شنیدند بعمل مقرون میکردند بعد
ازان پیشتر میشدند و فرمودند بر علما دا روز دادن
کتاب پیش استاد استاد خواندن چنانکه تو بر دعاگو میخوانی
و اجازت گویند که استاد کتاب بدست شاگرد بدهد
و گوید از من رخصت است که دیگرانرا تعلیم کنی و قراءة
و قراءة پیش استاد ازین اولی است بعد ازان روی مبارک

برین فقیر آوردند فرمودند فرزند منا این احادیث
که در فضیلت فقر و فقیه است تو بیت کرده نویس
جمله فواید که کار خواهد آمد پس نشستم بتاریخ ماه ذی القعده پنجم
روز دوشنبه وقت چاشت بنده بخدمت حاضر بود
وقت خلوت بود ما چند یار بودیم حکایت
میکردند دراج و دستار که شیخ نصیر الدین دعاگو را داده بود
نمودم همه پاره پاره کردند و بردند چنین اعتقاد داشتند
آن طرفها بشیخ نصیر الدین و قطب هند میگویند هم دران
میان عزیزی پرسید که شیخ نصیر الدین شما را اجازت
وکالت کی کرد جواب فرمودند درانکه دعاگو هم در
شهر آمده بود بزمان سلطان محمد و آنجا یعنی در عرب
چند کسان خرقه ایشان بواسطه دعاگو پوشیده اند
و چون شیخ در تهته طلب سلطان برفت و او در تهته
بود سلطان محمد وفات یافت شیخ از اثنای راه باز
گشت در خانقاه مخدوم والد دامت برکاته فرود آمد
و بر دعاگو گفت اجدد لک الاجازة یعنی اجازت ترا تجدید
میکنم و اجازت نامه نوشته بخط خود داد ایضاً قلندری
بزیارت آمد او را ابدال قتال میگویند آغاز کرد چنین
کردم و عرفات چنین و قدم خلیل وا... کذا و کذا
زیارت کردم بر لفظ مبارک راندند که اخفاء داشتن

اولیتر است مناسب این **حکایت** کردند که درویشی
ولی الله بحج رفت چون در خانه آمد گفت برای تجارت
رفته بودم نگفت برای حج رفته بودم و برادرم شرف الدین
نیز حج کرده است بر کسی نمیگوید پوشیده میدارد و من
میدانم دیگر کسی نمیداند مگر این زمان **وایضا** سخن در سلام
افتاد بر لفظ مبارک راندند چون سلام رسول علیه السلام
و چهار یار او میگویم جواب سلام برادرم شرف الدین
میشنود من هم میشنودم و چون زیارت مخدومان
پیر و مرشد جواب میشنوم بدین عبارت السلام علیک
یا ولی الله جواب میشنوم علیک السلام یا ولد رسول الله
و همچنین چون زیارت شیخ نصیر الدین و شیخ نظام الدین
و شیخ قطب الدین و شیخ فرید الدین و سید علاء الدین
جاوردالی و مولانا علاء کرمانی و مولانا حمید ناگوری و اولیاء
دیگر نیز بارها میشنوم و این بار این هم شنیدم و نحن
ولیناک و ان علینا سمعت ذلک من کل المشایخ یعنی ولایة
دادیم ترا و باش بر ما چند کاهی و همه مشایخ این گفتند
و تعظیم و اکرام کردند و این بار دعا گو را که درین شهر
درنگ است سر اینست که ایشان گفتند چند کاهی
بر ما باش و میخواهم یکشب با شما در خانقاه شیخ نصیر الدین
باشم **انگاه** روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند

نوع م

فرزندمن

فرزند من سبق بخوان پس آغاز کردم حدیث این بود
عن انس ابن مالک رضی الله تعالی عنه انه قال قال النبی
علیه الصلوة والسلام من صلی الفجر ثم یقول حین ینصرف لا حول
ولا قوة الا بالله فلا حیلة ولا احتیال ولا منجاء ولا ملجاء من الله
الا الیه سبع مرات دفع الله تعالی عنه سبعین نوعا من البلاء پرسیدم
حین ینصرف چیست جواب فرمودند حین ینصرف ای لیفرغ
ترجمه هر که بگذارد نماز بامداد پس بگوید چون فارغ
شود هفت بار این دعا بخواند خدای تعالی هفتاد
نوع بلا از آن بنده دفع کرداند حقیقی درده هفتاد باشد
مدربار که بگوید ده بلا از وجود او دفع کرده این فقیر
پرسید حیله و احتیال یک معنی است تکرار چیست
جواب فرمودند فرزند من احتیال ابلغ است
از حیله پس روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند
فرزند من این دعا را بعد بامداد مرا یاد بود هیچ گاه نخواندم
و شما و یاران دیگر نیز یاد گیرید و بی ناغه بخوانید
عرضه داشت کردم که بنده این دعا یاد دارد و میخواند
بی ناغه دعا کردند و گفتند خدای از تو هفتاد
نوع بلا دور میکرداند بحکم حدیث مذکور این ترتیب
جمله از آغاز سبق تا بفراغ در حق این فقیر بود **ایضا**
بعد نماز ظهر روز مذکور پنجم ماه **ذی القعد** بنده بخدمت

ازنازم

حاضر بود سبق در عوارف بود کلام در تکوین و تکوینات
بود فرموده‌اند قال عبد الله ابن عباس رضی الله تعالی عنهما قال
رسول الله صلی الله علیه السلام کنت نبیا وآدم بین الماء والطین
وفی روایة بین الروح والجسد عزیزی پرسید عبارت
از بین الروح والجسد چیست جواب فرمودند هنوز روح
در جسد القا نشده بود ابن عباس روایت کرد که رسول
گفت من بودم پیغامبر دران حال که آدم میان آب و گل
بود یا میان جان و تن بعد ازان تفسیر این فرمودند قوله تعالی
واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم
ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم
قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا
غافلین او تقولوا انما اشرک آباؤنا وکنا
ذریة من بعدهم افتهلکنا بما فعل المبطلون
چون از فرزندان آدم خدای تعالی میثاق گرفت ایشان
از پشت مهتر آدم برون آمدند بصورة ذرة و ذریة نسبت
پدر راست آنروز این سنگ اسود را از زیر عرش
آوردند و این سپید و روشن بود خدای تعالی ندا کرد مر
ذرات را او نیستم پروردگار شما همه گفتند آری یعنی
هستی خداوند مومن و کافر پس خدای فرشتگان را گواه
کرد نباید که چون در دنیا روند از من بگردند و بگویند ما ازین

میثاق غافل بودیم و میثاق پیغامبران این بود قوله تعالی
واذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم
من کتاب وحکمة ثم جاءکم رسول مصدق
لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه قال أأقررتم
واخذتم علی ذلکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا
وانا معکم من الشاهدین یعنی میثاق گرفت
خدای تعالی از پیغامبران و گفت یا معشر انبیائی لتؤمنن
بمحمد ولتنصرنه ای پیغامبران ازین جهالت ایمان آرید بمحمد و یاری
کنید او را بفرمودند امت خود را با ایمان پس محمد را بایشان
عرضه کرد از سینه مبارک آدم برون آمد از ان او را صدر
معلی گویند بیت قصیده لامیه خوانند شعر وختم الرسل بالصدر المعلی
نبی هاشمی ذی جمال امام الانبیاء بلا اختلاف وتاج الاصفیاء
بلا احتمال پس این پیغامبران با یکدیگر مصافحه با محمد کردند حضرت
عیسی امت خود را وصیت کرد که بعد من پیغامبر خواهد آمد
ایمان بروی آرید قوله تعالی واذ قال عیسی ابن مریم
یا بنی اسرائیل انی رسول الله الیکم مصدقا
لما بین یدی من التوریة ومبشرا برسول
یاتی من بعدی اسمه احمد پس میثاق
از اولیا گرفتند و گفت یا معشر اولیائی بما ذا تشغلون
فی الدنیا قالوا یا ربنا نحن عبادک فللعبد اختیار عبادة مولیه

یعنی ... دوستان من بچه مشغول شوید در دنیا جواب
گفتند ای خداوند ما بنده کالتّیم تونیم پس ما را اختیار بندگی نیست
مسمّی العبد للعبادة پس بنده چه کند بجز عبادت پس گفت
ای عالی همتان نیکو اختیار کردید شما را به از همه روزی
رسانیم قوله تعالی قُلْ مَا عِنْدَ اللّٰهِ خَيْرٌ مِّنَ
اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ ۚ وَاللّٰهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ
یعنی نیک نیست بنزد خدای تعالی بازی و بازرگانی نکو عبادت
او و خدای تعالی بهتر روزی عابدان خود دهد بغیر کسب
وان واقعه است پس هیچ چیز بهتر از عبادت نیست
چنانکه قایل گوید بیت پای خود گرد آری و نشین خوان
عزت پیش تست ای که سرگردان برای نان شام و چاشتی
مصراع رزقت چو تقدیر است مخور چندین غم پس میثاق از جمله
خلایق از مؤمن و کافر و صالح و فاسق گرفت و دست
خود بران حجر الاسود می نهادند هر یکی و میثاق عهد میکردند
پس کافران و فاسقان عهد شکستند کافران از ایمان
و فاسقان از طاعت رحمن پس از شومت عهد شکستن
ایشان این سنگ سپید نورانی ظلمانی سیاه شد بعد از ان
تفسیر این آیه فرمودند قوله تعالی فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ
ائْتِيَا ای السماء والارض ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا ای ترغیب
او تکرهها فاجابت طینة رسول الله من سرة الارض

والسماء

١٤١

والسماء ائتینا طائعین ای راغبین غیر کارهین
یعنی الله تعالی خطاب کرد مر آسمان و زمین را که فرمان برداری
کنید برغبت خواه بدشواری پس جواب داد گل مبارک
جسد رسول الله از ناف زمین پس اینزمان جای که کعبه است
خاک رسول از ینجا است مقابل آن ناف زمین آسمان
نیز گفت فرمان برداری کنم بطوع و رغبت نه بدشواری
بعد از ان فرمودند اگر سایلی سوال کنند که پیغامبر در مدینه
خفت و اخذ طینة از مکه چون باشد جواب گویند
در انک طوفان حضرت نوح شد آب موج زد آن طینت
مصطفی را در مدینه انداخت جای که اینزمان قبر مبارک است
پس رسول را هم مکی و هم مدنی چون طینت جواب داد در
مکه بود چون آب طوفان موج کرد در مدینه بود پس مکی
نیز گویند از جهت اصل طینت از مکه مکی گویند و از جهت
قرار طینت در مدینه مدنی گویند بعد از ان فرمودند امّی
نیز گویند ای مکی زیرا که نام مبارکه در قران امّ القری است
ای اصل القری الام الاصل معنی اینست و بعضی آن معنی
نمیدانند چیز دیگر میگویند بعد از ان روی مبارک برین
فقیر آوردند فرزند من تفسیر این آیتها که کردم بنویس
پس نبشتم بعد از ان فرمودند دعاگوی عوارف
عبدالله مطهری پیش او خواندم از اصل نسخه پیش

کوینده

مصنف شیخ الشیوخ کذشته است بعد ازان شیخ موینه
عبدالله مطریجا در وقت وفات وصیت کرد این عوارف
بشیخ نکه عبدالله یافعی فرستاد قدس الله تعالی روحهما کفت
این عوارف بسید جلال الدین بوسان شیخ نکه بدست حاجی
فرستاد ان حاجی عوارف بردعاکو رسانید این نسخه بفرزندم
محمود است کسی را نمیدهد وان نسخه سخت موجه است
صحیح در وزیادت ونقصان نیست وایضا
شب ششم از ماه ذی القعده شب سه شنبه وقت
تهجد بنده بخدمت حاضر بود سخن در دیوانه و دیوانکی بود
بر لفظ مبارک راندند دیوانکان عجب مرد ماند مجاز دیوانه
عجب رباعی شنیدم بیت این دولتی بیدلی بهر دل ندهد
واین نزل بخفتکان منزل ندهد در علم عشق الجز بیعقلانراست
زان ذره بصد هزار عاقل ندهد پس روی مبارک برین فقیر
آوردند فرمودند فرزندمن این رباعی بنویسید از دیوانه
سماع دارم پس بنوشتم وایضا عزیزی پرسید این حدیث
صحیح است قوله علیه السلام من تزهد بغیر علم جن فی آخر
العمر اومات دخل فی الکفر جواب فرمودند درا جزاست
یعنی هرکه زهد و پارسائی ورزد بجز علم دیوانه شود در
آخر ویا خود بمیرد در اید در کفر وایضا فرمودند بقول
امام شافعی صلوة وتر یک رکعت هم است و دو رکعت پیش

فائده

ازان سنت

ازان سنت وتر میکویند ودعاکو در آخر شب چون صبح صادق
قریب شود همان یک رکعت میکذارم وان طرفها محمد ثالث
ومشایخ بیشتر میکذارند چون قریب صبح میشود ودر اول شب
وتر میکذارم ومیغلطم از بهر آنکه شاید فوتی وموتی باشد باری از
کردن ساقط افتد وچون آخر شب تهجد میکذارم وتر
باز میکردانم اکر وقت وسیع می باشد هو سه رکعت میکذارم
واین معمول مخدوم هست لقوله علیه السلام اجعلوا الوتر آخر صلوتکم
یعنی بکردانید وتر را آخر نمازها خود تا ختم بوتر باشد واین
طریق مستحب است که در خبر است که شبی رسول علیه السلام
سه بار وتر کذارد یکبار متصل اوقت خفتن دوم چون تهجد
کذارد وتر باز کردانید سیوم بار چون در خانه آمدند واین
حدیث مذکور فرمودند ودعاکو را در اول شب
بعد وتر دو رکعت نشسته میکذارم وبنیت تشفیعا
للوتر میکنم یک رکعت میشود در معنی لقوله علیه السلام صلوة
القاعد نصف علی صلوة القائم پس آن سه با این رکعت چهار رکعت
میشود نفل میکردد و آخر شب بعد تهجد که میکذارم بعد
ان دوکانه نمیکذارم ان وتر صریح میافتد پس روی
مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزندمن بنویس
وشما هم بکنید چنانکه من میکنم پس خدمت کردم ونوشتم
بتاریخ ششم ماه ذی القعده روز دوشنبه وقت چاشت

کذاردن تهجد تکرار در یکشب

این فقیر بخدمت آن امر حاضر بود چاشت ادا کردند در
اثناء آن می‌فرمودند که وقت چاشت تا استوا است
عزیزی پرسید که در فقه است یکره الصلوة عند الاستواء
مکروه است نماز نزدیک استوا عند یعنی قریب است جواب
فرمودند اینجا عند یعنی وقت الاستواء محض استواء مراد است
زیرا که پیش از استوا نماز رواست پس روی مبارک برین فقیر
آوردند فرمودند فرزند من امروز در واقعه دیدم که ولی الله
از مکه در اوچه رسیده است و در خانقاه در حجره دعاگو فرود
آمده است و با دعاگو در مکه مبارکه مصاحب بود صاحب
کرامت است و مادر فرزندان بیمار دارم دعا میکنند
و میگوید در دهلی بیایم که هجوم است کاره است ان شاء الله تعالی
چون مخدوم باز گردد هم اینجا ببینیم پس این فقیر در حال تاریخ
نوشت ششم ماه ذی القعده بود در واقعه همچنان بود بعد
چند گاهی خبر رسید از خانه کسی آمد بعد از ان فرمودند شنیدم
سلطان باز گشته است ان شاء الله تعالی زود تر باز گردیم وایضا
روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزند من سبق
بخوانید پس آغاز کرده حدیث ترتیب درین بود عن
انس بن مالک رضی الله عنه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
مَن قال فَلِلّٰهِ الحمد ربِّ السّمواتِ وربِّ الارضِ ربِّ
العالمین وله الکبریاءُ فی السّمواتِ والارضِ وهو العزیز

الحکیم

١٤٣

الحکیم فلله الحمد رب السموات ورب الارض رب العالمین وله العظمة
فی السموات والارض رب العالمین وله ... فی السموات والارض وهو العزیز الحکیم ثم قال اللهم اجعل
ثوابها للوالدین لم یبق للوالدین علیه حق الا اداه حقهما وایم
بعدها فان قالها ثلث مرات وجعل ثوابها للمؤمنین
والمؤمنات ادخل الله تعالی علی القبور من الموحدین الفسحة
والنور والفسحة ومن زاد فعلی قدر ذلک من الثواب بعد از ان
روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزند من تا ثواب به دو روز بخشد
بخشم تلقین میکرد دیگر مخدوم با یاران میخوانند باز روی
مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزند من سه بار دیگر
تلقین کن تا ثواب بهمه اهل ایمان بخشم و فرمودند آن طرفها محدثان
چون حدیث میگویند بیشتر نمیشنوند تا عمل بران حدیث
نمیکنند ما هم موافقت ایشان نگاه داشتیم بعد از ان
فرمودند این دعا بهر میت میخوانند و ثواب بروح بخشند
و این دعا ایست سید علی مدنی میخواند نور قبره و الفسحه هم کور میشود
شد و هم فراخ شد و این دعا معمول مخدوم است
و بعد از ان روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزند
من این دعا یا دیگر طریقه من نگاه دارید بنیت هر میت
بخوانید عرضه داشتم که بنده کمینه یاد دارد گفتند الحمد لله این
فقیر رسید که ضیاء و نور یک معنی دارد و فرق کمتر است
جواب فرمودند فرزند من ضیا انور است از نور

یکبار تعلیم کناه

واین آیت بخوانند تعالی وجعل الشمس ضیاء
والقمر نورا زیرا که آفتاب انور است از ماهتاب سبب
بضیا استعمال آمد ترجمه حدیث این باشد که انس بن مالک
روایت کرد که رسول گفت علیه السلام هر که این دعا یک بار
بخواند و ثواب این دعا بره در وی بدمد بخشد تا نزدیک ما در وی پدر
او را حق برو مکر او را ادا کرده باشد و هر که این دعا سه بار بخواند
و ثواب بجملا اهل ایمان بخشد درآرد خدای تعالی برکت خواندن
خواندن این دعا بگور ها این موحدان یکانه گویان چون روشنای
آفتاب و ماهتاب و فراخ کرداند و هر که برسه بار زیادت
خواند چهار بار یا پنج بار یا بیشتر پس ثواب بیشتر
یابد بعد ازان فرمودند روی مبارک بر حاضران مجلس آوردند
و فرمودند فرزند من سید علاء الدین اهل علم است و صحبت
دعاگوی بجد می باشد و چهار کتب بر من قراءت کرد و چندین کتب
سماع کرد و اعتکاف اربعین با دعاگو گرفت من او را از جهت
خود وکیل کردم این فقیر قدمبوس کرد گفتند فرمایند فرزند من
خدای تعالی ان الله تعالی و بعد پس در حجره خود باز گشتم یاران
بزرگ آمدند با من مصافحه کردند و گفتند برای ما دعوت
بکن تا خانه تو میدا آمد و شد باشد تو برها ما برتو قبول کردیم
این ترتیب جمله از آغاز سبق تا بفراغ در حق این فقیر بود تاریخ
ماه ذی القعده شب چهار شنبه وقت تهجد بند

که مست حاضر بود سخن درین بود ذکر الصوفی في موضع القرب
وما ذكر الصوفي في القرآن لانه رفض الصوفي و وضع المقرب
قوله تعالى فاما ان كان من المقربين اي من الصوفيين والصوفية
شهدوا اي حضروا فاسمعوا قوله تعالى لو علم الله فيهم خيرا لاسمعهم
قال بعضهم يفتح اذانهم للاستماع قوله تعالى ان في ذلك
لذكرى لمن كان له قلب حاضر مع الله او القى السمع
اي ليفي الاذن للاستماع من هو حاضر
كان له قلب سليم وقيل سالم عن الاعراض
والامراض وذلك قلب الذي ينفع يوم لا ينفع مال ولا بنون
الا من اتى الله بقلب سليم وهي في قوله قلب سليم اي لديغ
مشتاق دل مار گزیده از شوق حق و از درد محبت
و برای چنین دل دوزخ نامهربان گردد چنانکه قایل گوید
بالنار خوفني قوم فقلت لهم النار ترحم من قلبه نار ای نار
جهنم یشفق من في قلبه نار المحبة واین دلی است مار گزیده از
محبت حق با توجه این معنی رسول صلی الله علیه وسلم برای
خود آرزو و در دعا خواست کرده گفت قوله علیه السلام
اللهم اجعل في قلبي نائحة تعليما للامة اي بار خدای
بگردان در دل من درد عشق و شوق الم محبت
برای تعلیم امت تا ایشان نیز این معنی از خدا بخواهند
برای متابعت پیغامبر خود تا محبوب شوند ایشان نیز قوله تعالی

فاتبعوني يحببكم الله اي اتبعوني يا امتي قولا
و فعلا و حالا حتي تصيروا محبوبين الله يعني پس روی کنید
مرا ای امت در قول و فعل و حال تا بگردید محبوبان خدا
عز و جل و این آیه برخوانند قوله تعالی وما ينطق عن
الهوى ان هو الا وحي يوحى اي ما يتكلم رسول الله بكلام
عن هوى النفس ان نافیه است بمعنی لیس بوقوع الا بعد او
او اي ليس يتكلم الا بوحي يوحى من ربه یعنی رسول صلی الله علیه وسلم سخن از هوای
نفس نگوید مگر آنکه وحی آمده باشد از خداوند او پس هم قول
پیغامبر بوحی بود هم فعل و هم حال بوحی بعد از آن فرمود ند لفظ
ان چهار نوع است ان نافیه است و ان شرطیه است
و ان زایده است و ان مخففه از ان ثقیله پس ان نافیه باظهار
نون بخوانند بمعنی لیس و ما بعد او الا واقع شود قوله تعالی
ان هو الا وحي يوحى اي ما هو و ان شرطیه نون را اظهار نکنند
خفیف خوانند و فعل خود را و جزای فعل خود را جزم کند اگر فعل
مستقبل باشد قوله تعالی احدهما فعل الشرط والثاني جزاء الشرط
یعنی هر دو فعل مستقبل اند و مجزوم اند یکی فعل شرط و دوم جزای
شرط و ان شرطیه چون بر فعل ماضی در آید اگرچه جزای ماضی
باشد هر دو بحال خود باشند بلفظ ماضی او از حال خود نگردد مگر
بمعنی مستقبل شوند قوله تعالی ان كنتم آمنتم بالله و ان
كان قميصه قد من دبر كنتم و كان

فعل شرط اند و آمنتم و قد جزای شرط اند و اگر یکی از این
دو فعل مستقبل باشد آنرا جزم کند کقوله تعالی ان كنتم تؤمنوا
پس کنتم فعل شرط و تؤمنوا جزای شرط و اگر جزا
نباشد همان فعل خود را جزم کند لقوله تعالی و ان تدعهم
و ان مخففه از ثقیله در فعل ماضی باشد و اگر در اسم باشد مشدد باشد
از جهت تخفیف فعل که ثقیلست ان ثقیله را خفیفه
کنند بغیر تشدید بخوانند و بعد او لام تاکید واقع شود
قوله تعالی و ان كنت من قبله لمن الغافلين یعنی
بدرستی که بودی یا محمد پیش از نزول قرآن هر آینه از غافلان
و ان زایده را معنی نباشد برای وزن فعل و یا مصلحتی دیگر در
آرند و آنرا بمعنی نباشد برای وزن فعل و یا مصلحتی دیگر
کما قال ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه شعر ما ان ندمت من السكوت مرة
ولقد ندمت من الكلام مرارا اي ما ندمت ان زایده است
معنی ندارد برای وزن شعر در آورده اند ترجمه شعر امام اعظم گفت
پشیمان نشدم از خاموشی یکبار و هر آینه بدرستی که پشیمان
شدم از سخن کردن بارها بمرة با زایده است از جهت
خبر ما آورده اند و ما الله بغافل با زایده است و ان زایده در قصیده
لامیه نیز افتاده است در علم کلام شعر و ما ان جوهر ربي
و جسم و لا كل و بعض ذو اشتمال اي ما جوهر ان زایده است
ترجمه چنین باشد نیست جوهر خداوند من و تن ندارد و چون

[illegible] او را کل نکویند و بعض نیز نکویند که تشبیه
افتد و این قول بر مذهبا نیست باطلست ما بدین آیة
قول ایشانرا باطل میخوانم قوله تعالی لیس کمثله شیٔ
کاف تشبیه و مثل نیز تشبیه هر دو برای تاکید اند ای مثل
مثله شیٔ فالجوهر والجسم شیٔ فلا یرادیعنی نیست مثل مثل او
کسی چیزی پس جوهر و جسم چیزی اند پس وارد نشود بعد ازان
روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزندمن بنویس
این هر که گفتم با چهار نوع لفظ آنچه بنویسید بنشتم بتاریخ هفتم ماه
بنده بخدمت حاضر بود سخن در نماز ظهر بود فرمودند نقل
من الفتاوی الکامل لا یدخل وقت الظهر بعد ما زالت الشمس حتی
یصیر ظل جدار عشرة اذرع ذراعا واحدا فدخل وقت
الظهر وهو الاصح وعلیه الفتوی وفی روایة لا یدخل وقت الظهر
حتی لا یخرج الظل الاصلی وکلما خرج ذلک دخل وقت الظهر
یعنی نقلست از فتاوی کامل در نیاید وقت ظهر بعد گشتن
آفتاب تا آنکه از دیوار ده گزی یک گز سایه نگردد و این قول
اصح و فتوی برین است و بعضی گفتند در نیاید وقت
ظهر تا سایه اصلی نگردد و تعریف سایه اصلی بر نسبت گشتن
آفتابست در هر برجی متفاوت است کم و بیش شود هر چند
که روز درازتر سایه اصلی کوتاه تر و هر چند روز کوتاه تر سایه
اصلی درازتر درازی او ده نیم قدم درازنیست و کوتاهی او از

سبق عوارف میکنند [illegible]

[illegible] وقت [illegible]

یکسیم نیم قدم کم نه بس کسی که بخواهد تعریف سایه اصلی
کند در زمین هموار سر بند از سر دور کند و پشت
با آفتاب آرد پس سایه خود به بیند تا کجاست علامت
کند پس قدم بشمارد دریابد چنانکه دعا گو میکند دیدی
قدم تا سایه اصلی بدون نمی آید نماز ظهر شروع نمیکنم تا بر
اتفاق وقت در آید بعد ازان فرمودند فرزندمن این
هر دو روایة از فتاوی کامل بنویسید غریبست و هر چه
قدم هم بنویسید تحریر کردند حمل چهار نیم قدم ثور سه نیم قدم
جوزا دو نیم قدم قدم یک نیم قدم سرطان یک نیم قدم اسد
دو نیم قدم سنبله سه نیم قدم میزان چهار نیم قدم
عقرب هشت نیم قدم قوس هشت نیم قدم جدی
ده نیم قدم دلو و حوت شش نیم قدم بعد ازان
روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزند بنویسید
باحتیاط و عمل میکنم این قدر این علم واجب است
برای تعریف اوقات صلوة پس این فقیر قدبوس
کرد و بنشست ایضا روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند
فرزند سبق بخوان پس آغاز کرد در ترتیب سبق
دین بود قال علیه السلام من صلی المغرب ثم صلی بعدها ست رکعات
قبل ان یتکلم بسوء کتب له عبادة ثنتی عشرة سنة
یعنی هر که بعد فرض مغرب شش رکعات بگزارد پیش ازانکه

اشت نیم قدم

گفتید برین [illegible]

سخن بد بگویند واگر سخن نیک کنند روا باشد نبشته
شود او واعبادة دوازده سالم پرسیدم نیت چگونه
فرمودند تکمیلا للنوافل بی عرضه داشت کردم
که در کنز است وندب الست بعد المغرب واربعًا قبل
العصر وقبل العشاء وبعدها یعنی مستحب است شش
رکعت بعد فریضه مغرب وچهار پیش از عصر وپیش از عشاء چهار پس
از عشاء پرسیدم درین چون نیت کند جواب فرمودند متابعًا
لرسول الله پرسیدم درین شش بعد مغرب چون تکمیلا
للنوافل نیت کند که همه مستحب است جواب فرمودند
درین نیت کردن همچنین مروست فرمودند آن شش
رکعت دو رکعت صلوة فردوس ودو رکعت
صلوة نور ودو رکعت صلوة استحباب چنانکه در اوراد
شیخ کبیر است عزیزی پرسید اورا د مخدوم ومولانا نظام الدین
آورده است صلوة حرز متصل گذارند جواب فرمودند
غلط نوشته است صلوة حرز آخر صلوة اوابین است
چنانکه می بینید من میگزارم واقعه همچنان بود که صلوة حرز
بعد فراغ اوابین دوگانه احیاء قلب میگذارند بعد ازان
فرمودند بعد سنت مغرب متصل صلوة هدیة الرسول
میگزارم رکعتین ولیکن مستحب همان شش رکعت است
که تقریر کردم در اوراد شیخ کبیر همان بنگرید واین دوگانها

دعاگو زیادت بران کرده است بعد ازان بهر قدر
ایمان وتسبیحات وادعیه که آمده است بگویید وبعد ازان
بانکه تا زیر فرمایید این جمله ترتیب از آغاز سبق تا بعز این ورق
این فقیر بود وایضا عزیزی نامه فرستاده بود بر لفظ
مبارک راندند جواب ان نامه بنویسید که در کتاب
فتاوی است جواب کتاب کجواب السلام یعنی یعنی جواب
نامه همچو جواب سلام است در وضیت ایضا جمال الدین
خواهر زاده مولانا کریم الدین متعلق نظام الملک عرضه
داشت خواهر زاده آورده بود با یک تنکه زر وخود یک
تنکه نقره آورده بود فرمودند مکافاة می باید که در کتاب است
المکافاة فی الهدیة واجبة حدیث صحاح است قال علیه السلام
من اهدی الیکم بهدیة فکافوه وان لم تقدروا فادعوا
له بالخیر حتی تعلموا انه مکافاة یعنی هر که هدیه کند سوی شما
پس مکافاة آن بدهید واگر قدرت نباشد پس دعا کنید
مر اورا تا بدانید که این دعا مکافات آن هدیه
باشد بارانی مبارک خود برو دادند وگفتند آن از وجه
دعاگو است فتوح نیست بعد ازان روی مبارک برین فقیر آوردند
فرمودند فرزند من این مسئله جواب کتابت وحدیث
مکافات بنویسید عزیبست پس نبشتم ایضا فرمودند فرزند من
آنچه در خاطر الق میشود سه نوع است رحانی وملکی

وشیطانی آنچه از حق تعالی القا میشود بی‌واسطه آنرا شیطانی
ونحو آن غیبی خوانند کبرد قوله تعالی قل ان ربی یقذف بالحق
علام الغیوب ای یلقی الله الحق فی القلوب من عالم الغیب
فهو علام الغیوب یعنی القا میکند خدای تعالی حق را در دلها از عالم
غیب الفرق الا القا و یقذف بالحق یقذف فعل است و فاعل او الله و بالحق
مفعول نیست و یقذف فعل لازم است بسبب با تعدیه که در
بالحق است متعدی گشته است و بالحق منقول است
محلا منصوب بسبب با تعدیه مجرور گشته است ای یلقی الله
الحق و آنچه در خاطر بواسطه ملک القا میشود آنرا شیطان تواند
تواند که ببرد و فراموش کرداند و آنچه در خاطر شیطان القا می
کند آنهم فساد است لقوله تعالی الشیطان یعدکم الفقر
ویامرکم بالفحشاء والله یعدکم مغفرة منه وفضلا
یعنی بدرستی که شیطان وعده میدهد بفقر اگر مال در محل خیر
صرف کنید که فقیر خواهید شد و میفرماید بفساد در آن شیرین مینماید
که بکنند و بخورند **بیت** زر از بهر خوردن بود ای پسر
ز بهر نهادن چه سنگ و چه زر و این بیت بزبان حال میگوید
خدای عز وجل وعده میدهد که مال بخیر محل صرف کنید
و زکوة آن بدهید و حبس نکنید و در محل شر صرف مگردانید
تا مغفرت و فضل یابید قوله تعالی وآتوهم من مال الله
الذی آتیکم ولا تؤتوا السفهاء یعنی بدهید از مال خدای

که داد شما را و بدهید آن مال بفساد و اهل فساد [illegible]
فرموده نفس حظوظ عاجل خواهد یعنی حظ دنیاوی
و قلب حظوظ آجل جوید یعنی حظ آخروی و جان حظوظ
مشاهده طلبد یعنی نظر جمال جلال پس روی مبارک بدین فقیر آورده
فرمودند فرزند من این فایده که گفتم بنویسید کار خواهد آمد
نوشتم **ایضا** نبیره مخدوم سید حامد بخدمت مصنف
بگذشت این آیه در قصه حضرت نوح بود **قوله تعالی** قال نوح
رب ان ابنی من اهلی وان وعدک الحق وانت
احکم الحاکمین قال یا نوح انه لیس من اهلک انه
عمل غیر صالح فلا تسألن ما لیس لک به علم بر لفظ مبارک
راندند که حضرت نوح صلوات الله علیه السلام چون از کشتی فرود آمد گفت
خداوند من بدرستی که پسر من از خاندان من بود و بدرستی
که وعده تو حق بود و تو حکم کرده بودی که ترا و اهل ترا غرق
نکنم فرمان فرموده بودی فاسلک فیها من کل زوجین
اثنین واهلک یعنی ای نوح درآر در کشتی از هر جفت
دوگان دوگان و درآر در کشتی خاندان خود پس فرزند
من کنعان از خاندان من بود او را غرق کردی فرمان شد ای نوح
انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح پس بدرستی یا نوح کنعان
از خاندان تو نیست بدرستی که کنعان عمل صالح نداشت فاسق
بود کافر نیز شد که گفتی یا بنی ارکب معنا ولا تکن مع الکافرین
قال ساوی الی جبل یعصمنی من الماء قال لا عاصم

الیوم من امر الله الا من رحم وحال بینهما الموج
فکان من المغرقین ۵ یا نوح تو کفتی کنعان را ای پسر سوار
شو بهمراه ما در کشتی او کفت سرانجام جائی دارم بکوه بلند
از همه کوهها نکاهدارد مرا از آب طوفان مهتر نوح کفت
امروز کسی را نکاه دارنده نیست مکر کشتی پس موج در آمد از
هر کوهی که بلندتر بود یک نیزه آب بر رفت پس کشت
کنعان از غرق شد کان بس معلوم شد که اهل را اعتبار نیست
تا اتباع نباشد یعنی اهل را باید که متبع باشد پس اکر اهل را بغیر
اتباع اعتبار بودی کنعان را بودی که فرزند پیغامبر مرسل
بود بعد لقوله تعالی فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم
یومئذ ولا یتساءلون چون نفخ صور دمد نسبها سود نکند
قوله علیه السلام من ابطاء به عمله لم یسرع به نسبه
ترجمه هر که باز پس انداخت او را عمل او نرساند او را نسب
او حدیث صحاح است پس روئی مبارک برین فقیر آوردند
فرمودند فرزند من سید علاء الدین مردی اهل علم و صالح
و متبع جد خود حضرت رسالت است خدای تعالی مزید کرداند
آمین قدمبوس کردم بعد از آنکه فرمودند آل در اصل اهل بود تصغیر
او اهیل آمده است این لیلت تاریخ پنجم ماه ذی القعده روز جمعه
وقت چاشت بنده بخدمت حاضر بود بر لفظ مبارک
راندند که اکر یکی را جامهای ملوث باشد بلکه ریمکین باشد
او کی در مجلس پادشاه بار یابد خصوصا حضرت عزت

که بادشاه بحق اوست بدیکری که تو بینی بعاریت داده است
تا دل سالک از لوث دنیاوی و عقباوی بلکه آنچه سوی الله
پاک نکردد کی در بارکاه آن بادشاه پاتو بان او رسد صح
یا خانه جای رخت بود یا خیال دوست قلب المومن
حرم الله فحرام علی حرم الله ان یلج فیه غیر الله دل مومن حرم
خدای است پس حرام است بر حرم خدای که در آید در وی غیر خدای
چنانکه حرامست نامحرمی را اکر در حرم مخلوق در آمدن و این آیة
خواندند قوله تعالی قد افلح من زکیها وقد خاب
من دسیها فرمودند دو طریق سماع دارم زکیها ای
اهلها من التزکیة وهو حسن العمل و طریق دوم دسیها
عکس زکیها ای نجسها ولم یزکها یعنی خدای عز و جل کفت
بدرستی رستکار شد هر که تزکیه نفس کرد یعنی نفس را
از لوث ما سوی الله تعالی پاک کرد و این قول سالکانست
و یا آنکه از لوث نجاست معصیت پاک کرد درست و این
قول عالمانست و طریق دوم دسیها عکس زکیها است یعنی
پلید کند نفس خود را و پاک نکند آنرا از آنچه دسیها
عکس زکیها است یعنی پلید کند نفس خود را پاک نکند
آنرا از آنچه جز خداست و این قول اهل طریقت است و یا اکر
پلید کند نفس خود را و نکند پاک آنرا از لوث نجاست
معصیت الله پس اصل همه چیزها تزکیه نفس است
چنانکه قایل کوید بیت هر که هوای نه بخت یا بزاقی نسوخت
آخر عمر از جهان چون برود خام رفت ۵ بعد از آن

نخ محال

۱۵۰

متکا داد نسیاه ار
بند برا اثلاث عصا د
از آباء واجدا د تا امیر المو
واین طریق مسنو

نوشته بماند سیه بر سفید
من نوشتم حرف کردم روزگار
یلوح الخط فی قرطاس دهرا وکاتبه
تمام شد وقت اشراق روز یکشنبه
رمضان بیست نهم سنه ۱۰۴۸ کاتب
احقر الناس فیروز ولد محمد غفر الله لهما هر که بیند یا بخواند
بدعا ایمان یاد فرماید بجای خدا
این نسخه جامع العلوم نوسه
بکاله و ضاعف عمره

روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند فرزند من قابلیت
که گفتم پرسید عزیست آنکه طرفها سماع دارم
در هندوستان نشنیده بودم پس این فقیر نوشته
بتاریخ ماه ذی القعده این فقیر بخدمت آن امیر حاضر بوده
روز شنبه وقت چاشت روی مبارک برین فقیر آوردند فرمودند
فرزند من سبق بخوانید که روز شنبه ایست پس آغاز کردم
ترتیب درین بود عن ابی ذر رضی الله تعالی عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم
انه قال ان رسول الله عاده وانه علیه رسول الله فقال
یا رسول الله بابی وامی ای الکلام احب الی الله عز وجل قال
رسول الله ما اصطفاه الله تعالی لملائکته سبحان ربی وبحمده
سبحان ربی وبحمده ترجمه مرویست از ابوذر که رسول
علیه السلام پرسیدن او رفت واو به پرسیدن رسول
علیه السلام آمد در مرض گفت پرسیدم ای فرستاده خدای
بحق مادر و پدر من فدای تو باد فرمودند چونکه یکی را دوست
دارد مبالغه میکنند درین کلام بابی وامی که کدام کلام
دوست تراست بسوی خدای عز وجل رسول فرمود
ای اباذر آن سخن که برگزیده است آنرا خدای عز وجل
جمله فرشتگان خود این تسبیح است سبحان
ربی وبحمده سبحان ربی وبحمده ای اسبح
ربی واحمده این فقیر پرسید ازین کل فرشتگان مراد ند یا بعض
جواب فرمودند کل مراد ند همه فرشتگان این تسبیح میگویند

گوینده